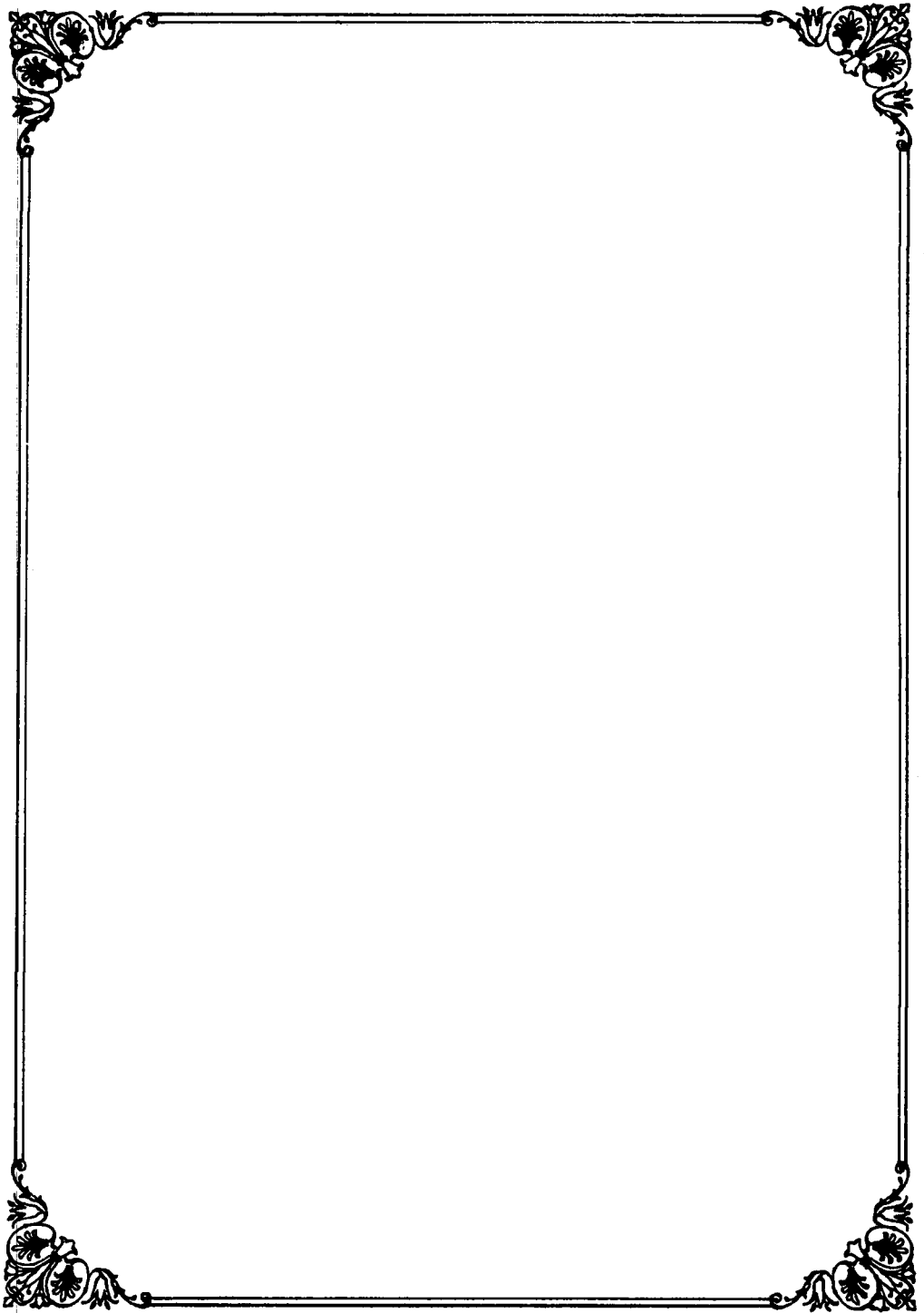


بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



آداب الصلوة

آداب نماز

امام خمینی سلام الله علیه

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)

صفحه شناسنامه

بسمه تعالی

کتاب آداب الصلوة که تاریخ ختم نگارش آن در تاریخ شنبه دوم ربیع الثانی ۱۳۶۱ هـ. ق. (۳۰ فروردین ۱۳۲۱ هـ. ش) است، بیان تفصیلی آداب قلبی و اسرار معنوی نماز است. سه سال پیش از تألیف این کتاب، در یکی از تصانیف گرانقدر حضرت امام (س) به نام سر الصلوة همین معانی به طور موجز و به زبان خواص اهل عرفان به نگارش درآمده بود، لکن آن حضرت به این منظور که عده بیشتری از مطالب آن کتاب فایده برند به تألیف کتاب حاضر به زبانی ساده تر پرداختند:

پیش از این رساله ای فراهم آوردم که به قدر میسر از اسرار صلوة در آن گنجانیدم. و چون آن را با حال عامه تناسبی نیست، در نظر گرفتم که سطری از آداب قلبیه این معراج روحانی را در سلك تحریر درآورم، شاید برادران ایمانی را از آن تذکری و قلب قاسی خود را تأثیری حاصل آید.

۱- متن کامل و منقح کتاب سر الصلوة با تصویر نسخه خطی آن و توضیحات و فهراس مختلف سال گذشته از سوی این مؤسسه منتشر گردید.

قبلاً مطاوی کتاب آداب الصلوة با توضیحات و تصرفات، با عنوان پرواز در ملکوت به چاپ رسید، و پس از آن خود کتاب منتشر گردید، اما چاپهای قبلی به عللی، که شاید یکی از آنها نداشتن نسخه خطی بوده است، به نحو مطلوب صورت نگرفت؛ از این رو «مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی» با رعایت کمال دقت و امانتداری، پس از بررسی نسخه بدلها و تطبیق با نسخه اصل که در اختیار مؤسسه است، به چاپ و نشر این اثر همت گماشت.

کتاب دارای دو مقدمه است که حضرت امام در سال ۱۳۶۳ ه. ش نگاشته‌اند و در آنها این اثر را به فرزند گرامیشان، حضرت حجة الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی و خانم فاطمه طباطبائی (همسر جناب حاج سید احمد خمینی) اهدا فرموده‌اند. متن دستخط این دو مقدمه نیز در این کتاب چاپ شده است.

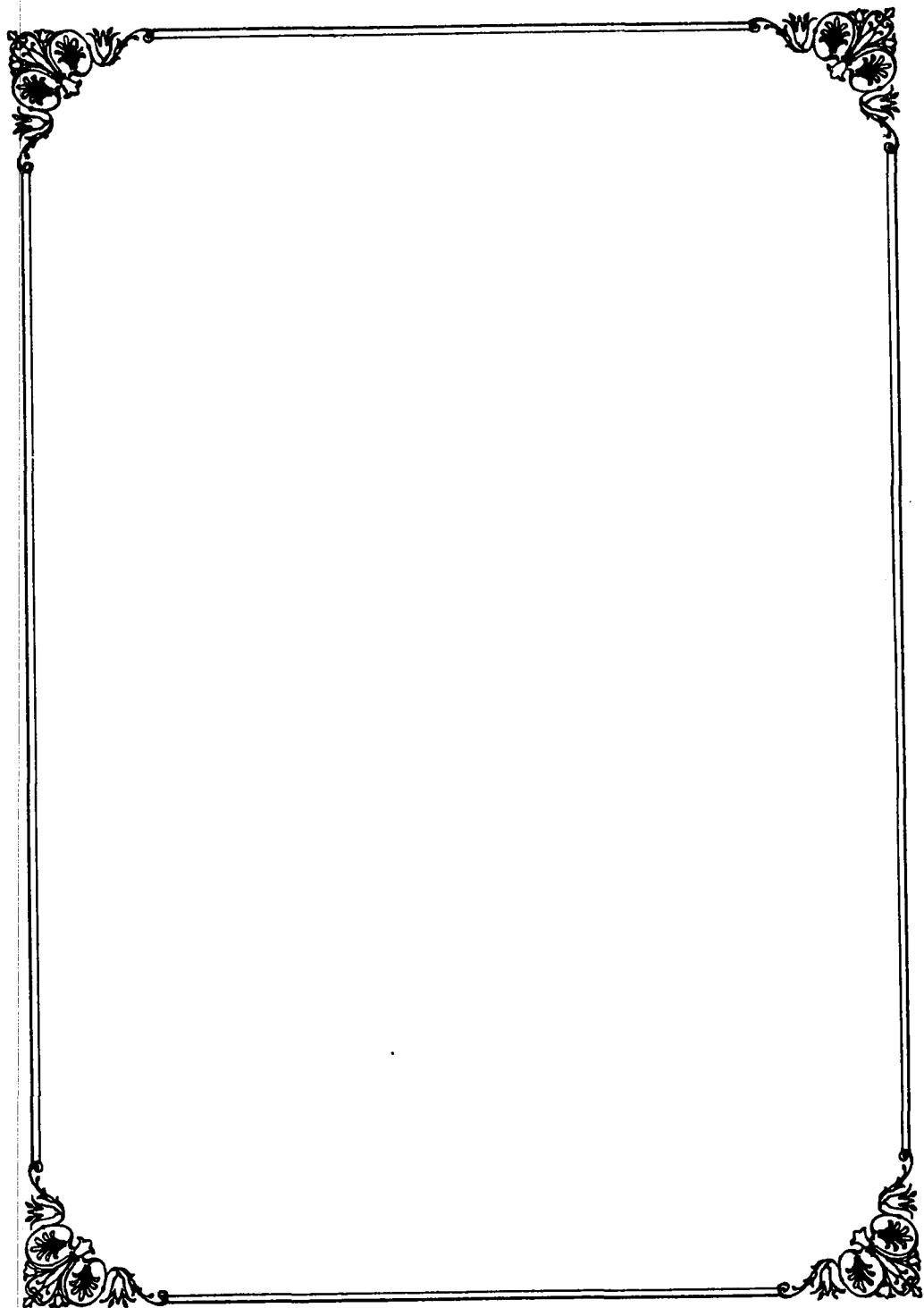
این چاپ همراه با پاورقیها و توضیحاتی است که در آنها منابع و مأخذ احادیث و اقوال ذکر گردیده و جملات عربی داخل متن ترجمه شده است؛ همه این حواشی - بجز معدودی از آنها که حضرت امام خود مرقوم فرموده‌اند و با علامت ستاره (*) مشخص شده - و همچنین فهرس مختلف این کتاب توسط این مؤسسه تهیه و تنظیم گردیده است.^۲

یکهزار جلد از تیراژ نخستین چاپ همراه با تصویر کامل متن نسخه

۲- اعدادی که در کنار صفحات متن چاپی (سمت چپ) قرار دارد شماره صفحات نسخه خطی است که با شماره صفحات چاپی معادل است. به خوانندگان محترم توجه می‌دهیم که حضرت امام در شماره صفحات نسخه خطی دو شماره ۱۷۲ و ۲۷۸ را سهواً دو بار مرقوم فرموده‌اند، و همچنین پس از شماره ۲۶۳ شماره ۲۶۷ نهاده‌اند. ممکن بود در ترتیب شماره‌گذاری بر روی صفحات چاپی ترتیب صحیح این اعداد رعایت شود، اما علاوه بر آنکه این کار پیدا کردن صفحات دستخط را اندکی دشوار می‌ساخت، ممکن بود خواننده هنگام قرائت کتاب این توضیح را از یاد ببرد و در پیدا کردن صفحه‌ای از دستخط دچار سرگردانی شود؛ ناگزیر در شماره‌گذاری بر روی صفحات چاپی به همان ترتیب که حضرت امام شماره نهاده‌اند صفحات را شماره‌گذاری کردیم؛ یعنی دو شماره ۱۷۲ و ۲۷۸ دو بار آمده و پس از شماره ۲۶۳ شماره ۲۶۷ نهاده شده است.

خطی به منظور استفاده کتابخانه‌ها و علاقمندان آثار خطی امام منتشر گردیده، و در بقیه نمونه‌ای از دستخط چاپ شده است.
از مسئولان و کارکنان «شرکت انتشارات علمی و فرهنگی» که در کار چاپ این اثر یاور ما بوده‌اند صمیمانه تشکر می‌کنیم.
بر آن حضرت درود می‌فرستیم و از خداوند بزرگ می‌خواهیم ما را توفیق بیشتر در راه خدمت به اسلام عطا فرماید.

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتاب آداب الصلوة را، که خود از آن بهره‌ای نبردم جز تأسّف بر قصور و تقصیر بر آیام گذشته که توانائی بر خودسازی داشتم و حسرت و ندامت در روزگار پیری که دستم تهی و بارم سنگین و راهی بس دراز و پایم لنگ و آوای رحیل در گوش است، هدیه کردم به فرزند عزیزم «احمد» که از قدرت جوانی کامیاب است؛ شاید او ان شاء الله تعالی از محتویات آن، که از کتاب کریم و سنت شریف و افادات بزرگان فراهم شده است، بهره‌مند شود و به معراج حقیقی از رهنمائی اهل معرفت راه یابد و دل از این ظلمتکده برکند و به مقصد اصلی انسانیت، که انبیاء عظام و اولیاء کرام - علیهم صلوات الله و سلامه - و اهل الله بر آن راه یافتند و دیگران را دعوت فرمودند، توفیق یابد.

پسرم، خود را که به فطرت الله تخمیر شده‌ای دریاب و از گرداب ضلالت امواج سهمگین خودبینی و خودخواهی نجات ده و به سفینه نوح که پرتو ولایت الله است رکوب کن که مَنْ رَكِبَهَا نَجَى وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ !

۱- و هر کس که بر آن (کشنی ولایت) سوار شد نجات یافت، و هر که از آن روی گردانید هلاک شد.

فرزندم، کوشش کن که در صراط مستقیم، که صراط الله است، ولو لنگان لنگان حرکت کنی و حرکات و سکانات قلبی و قالبی را رنگ معنویت و الوهیت دهی و خدمت به خلق را برای آنکه خلق خدا هستند بنمائی. انبیاء عظام و اولیاء خاص خدا در عین حال که مشابه دیگران اشتغال به کارها داشته‌اند، هیچگاه در دنیا وارد نبوده‌اند؛ چون اشتغالشان بالحق و للحق بوده؛ در عین حال از رسول ختمی صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرموده است: **لِيُغَانِ عَلَيَّ قَلْبِي وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً** - ۲. شاید رؤیت حق در کثرت را کدورت حساب می‌فرمود.

پسرم، خود را مهیا کن که پس از من بر توجفاها رود و نگرانی‌ها که از من دارند به حساب تو گذارند. اگر حساب خود را با خدای خود صاف کنی و پناه به ذکر الله ببری، هر اسی از خلق به خود راه مده که حساب خلق زودگذر است و آنچه ازلی است حساب در پیشگاه حق است.

فرزندم، پس از من ممکن است پیشنهاد خدمتی بر تو شود، در صورتی که قصدت خدمت به جمهوری اسلامی و اسلام عزیز است رد مکن؛ و اگر خدای نخواستہ برای هواهای نفسانی و ارضای شهوات است، از آن اجتناب کن که مقامات دنیوی ارزش آن ندارد که خود را در راه آنها تباه کنی. بارالها، احمد و تبارش و متعلقانش، که از بندگان تو و تبار رسول اکرمند، اینان را در دنیا و آخرت سعادت‌مند فرما و دست شیطان رجیم را از آسیب به آنها کوتاه فرما.

خداوندا، ما ضعیف و ناتوانیم و عقب افتاده از قافله سالکان، تو خود از ما دستگیری فرما. **رَبَّنَا غَامِلُنَا بِفَضْلِكَ وَلَا تُعَامِلْنَا بِعَدْلِكَ**. والسلام علی عباد الله الصالحین.

۲۳ ربیع الاول ۱۴۰۵ - ۲۵ آذر ۱۳۶۳

روح الله الموسوی الخمینی

۲- «گاه بردم غباری می‌نشیند و من هر روز هفتاد بار از خدا آمرزش می‌خواهم.» مستدرک الوسائل، و کتاب الصلوة، «ابواب الذکر»، باب ۲۲، حدیث ۱.

بسمه تعالی

افسوس که عمر در بطالت بگذشت با بار گنه بدون طاعت بگذشت
فردا که به صحنه مجازات روم گویند که هنگام ندامت بگذشت

کتاب آداب الصلوة را، که به دختر عزیزم فاطمی^۱، که خدایش از
مصلین قرار دهد، اعطا می‌نمایم، از تاریخ اتمام آن بیش از چهل سال
می‌گذرد. و قبل از آن- به چند سال- کتاب سرالصلوة را اتمام نمودم. و از آن
سالها تاکنون بیش از چهل سال می‌گذرد و من نه اسرار صلوة را دریافتم، و نه
به آداب آن پرداختم، که یافتن غیر از یافتن است و ساختن جدا از پرداختن. و
این کتابها حجتی است از مولی بر این عبد بی‌مایه. و به خدای تعالی پناه
می‌برم از آنکه مشمول آیه شریفه کمر شکن لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ. کِبْرَ مَقْتًا
عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ^۲ باشم، و پناهی جز رحمت و اسعاه اش ندارم.

- ۱- فاطمه طباطبائی، همسر حضرت حجة الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی.
- ۲- «چرا چیزی به زبان می‌گویید و در عمل خلاف آن می‌کنید؟ (بترسید که) خدا را سخت به غضب می‌آورد
اینکه سخنی بگویید و خلاف آن عمل کنید.» (صف/۱، ۲).

و توای دخترم، امید است که توفیق بکار بستن آداب این معراج بزرگ الهی را داشته باشی و به راهنمایی این بُراق الهی از بیت مظلم نفس هجرت کنی الی الله. و به خدای بزرگ پناه می دهیم تو را از آنکه مطالعه این اوراق بر تعلقات نفسانیات نیفزاید و تو را چون نویسنده ملعبه شیطان نکند.

دخترم، هر چند در تو بحمد الله لطافت روحی یافتیم که امید آن است که هدایت الله شامل حالت شود و با عنایت او جل و علا از چاه عمیق طبیعت خلاص شوی و به صراط مستقیم انسانیت راه یابی، لکن از کید شیطان و نفس خطرناکتر از آن غافل مباش و به خدای بزرگ پناهنده شو. **رَحِيمٌ بَعْبَادِهِ**. دخترم، اگر از مطالعه این اوراق خدای نخواست نتیجه حاصل نشود مگر خودنمایی و مجلس آرائی و سرتوی سرها آوردن، بهتر است از مطالعه آن صرف نظر بلکه احتراز کنی که مبادا چون من گرفتار تأسف شوی. و اگر ان شاء الله خود را مهیا کنی که از مطالبی که از کتاب و سنت و اخبار اهل بیت عصمت و افادات اهل معرفت اخذ شده است به جان استفاده کنی و استعداد و لطافت قریحه ای را که خداوند عطا فرموده بکار اندازی، بسم الله، این گوی و این میدان. امید است در این معراج انسانی و معجون رحمانی دل از غیر خالی کنی و با آب حیاة قلب را شستشودهی و چهار تکبیر زده خود را از خودی برهانی تا به دوست برسی: **وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ**.^۳

بارالها، ما را مهاجر الی الله ورسوله قرار ده و به فنا برسان؛ و فاطمی و احمد را توفیق خدمت عنایت کن و به سعادت برسان.

والسّلام

۲ صفر المظفر ۱۴۰۵

روح الله الموسوی الخمینی

۳- و هرگاه کسی از منزلش برای هجرت به سوی خدا و رسول او بیرون آید و در سفر مرگ وی در رسد، پس اجر و ثواب او بر خداست. (نساء/۱۰۰).

بسم بر ارج ارحیم

کتاب آداب بصیرت را که خداوند آن به ما برسانید بر ما نماند بر تعداد و مقیاس بر ایم که نشسته که در آنجا هم خود را بر ما
و حضرت در اینست در روزگار هر که دست تیر و با هم سنگین در ما هم برود و از ما هم ننگ و آوار و جسد و کوشش است
بیهوشیم که هم بفرز خود عزیزیم احمد که از فرزند است و آنچه ما غایب است ما یاد است بر ما که از فرزند است آن که از آن است
که هم دست ترفیبه و انادات بزرگان فراهم شده است بهر که خداوند و بهر ارج قیس از آنجا که از حضرت
راه یابد در این غلغله بر کند و بقیعه اصح است که اینها عظام و ادب را که هم معین صولت بر
در این بر جان راه یافتند و دیگر آن را در محبت فرزند توفیق یابد بهر که خود را که بصیرت است بهر تخریب
عدایب و از کتاب حدیث و اراج سنگین خود بفرزند خواهد نیاید و بسینه فرج که بر توفیق است
و کوب کن که من و گناهی من تکلف نه با یک فرزند هم که کوشش که در هر اطاعت هم که هر است
و لایق آن مکان حرکت کنی و حرکات بیگانه قلمرو قالی را در آنکه منویت و از است و هر وقت سخن را با هر
منقذ است نه با اینها عظام و ادب حاضر پیدا در بین حال که شب به دیگران شحال با راه است از هیچگاه دنیا
در دوزخه از عین شهادت با یکی بقیه بوده در عین حال از بر دل صبر میا بهر و هر مسلم روایت شده که از آن است

بسم الله

افسوس که عمر در بلاست بگذشت بیا که گشته بیرون طاعت بگذشت
فردا که صحنه مجازات موم گویند که منگام نه است بگذشت
کتاب ادب بعد از آنکه بدختر عزیزم فاطمه که فدای او شدی قرار در هر عملی منجم بود تا تاریخ اتمام آن
بیشتر از حد رسال میگذرد و تقریباً آن چنانچه در کتاب رساله و در اتمام نمودم و از آن سها کنونی هرگز
حد رسال میگردد و من نه بر هر صله را دریا فتم و نه با ادب آن پر در ختم که یا نفس غیر از بافتن است
در صفت جدا از پر در ختن و این کتاب با حقیقت از نوی بر این عصبه بایه و چهار تا پناه میهم از آنکه
مشول این شریفه که سخن لم تزلون ما ده ففعلون که بر صفا عهد به ان تزلون ما ده ففعلون که بر صفا عهد
و به هم اثر خدام و تو در ختم ایست که توفیق بلا بر بستن آداب این سراج بزرگ الهی است و بر اینها
این بران الهی در حد منجم نفس میرسد کنی الهی به و چهار بزرگ پناه میهم تو را از آنکه لغت این او را در برستند
نفا نیست نیز باید و تو در چون نویسنده طبعه شکیان گفته و ختم بر صفا عهد و در توجه به لطافت روحی ختم که

امید آنست که بهایت پر سار است شود و با عنایت او هر دو مداره عین طبیعت فند صر نوی و هر
 مستقیم به ساقیت راه با یک فن لرز کید سلطان و نضر خیزا که از آن غافل سازد و بجز از بزرگ پناهنده شود از ^{بها} ^م
 و نضم اگر از سلطان این اودان خدای تو بسته نیمی حاصل شود که خود تا می و بعد از آن در تو سر آوردن ^{مهر} ^آ
 در خطا لغت آن حرف نظر بگذر آفر که با او چون هم کفایت بهین شمر و اگر اینست هم خود در این که در ^{بکار}
 که در کتاب دانست و غیره اینست لغت و انفا دست این معرفت افتد نه است بیان بقدره که به ^{بکار} ^د
 قریب دیگر که مزاد در عا فروده بیار اند از زمین به این کفر و این سدان پدید است در این سراج است ^{بکار} ^د
 در خانه دل را از غم نماند که در آب جاه ملک داشتند و هر دو بهای بگم زوده خود را از خود ^{بکار} ^د
 بر سر دین بخرج می یست ما برای آن هر دو که هم جز که اگر است معده دفع امره کتابه در سالها در سالها ^{بکار} ^د
 فرار ده و بنف برسان و فاطمی و اهد در تو بنی است غایت کن پناهنده برسان ^{بکار} ^د

فهرست تفصیلی مطالب

۱ مقدمه مؤلف
مقدمه

۲ نماز را جز صورت ظاهر، باطن و صورت غیبیه ملکوتیه است
۵ تشویق به تحصیل شرایط روحیه و کمالات باطنیه نماز

مقاله اولی

در آداب قلبیه و وظائف باطنیه نماز، بلکه تمام عبادات و مناسک

فصل اول

یکی از آداب قلبیه: توجه به عزّ ربوبیت و ذلّ عبودیت، هجرت معنوی
۷ از بیت نفس و منزل دنیا الی الله و رسوله

فصل دوم

۱۰ مراتب چهارگانه مقامات اهل سلوک: علم، ایمان، اطمینان، مشاهده

	فصل سوم
	حقیقت و آثار خشوع که از آداب لازمه در جمیع عبادات خصوصاً
۱۳	نماز می باشد
	اعتقاد و حلم غیر از ایمان است و مراتب خشوع به حسب مراتب
۱۳	ایمان است

	فصل چهارم
۱۶	ادب «طمأنینه» و اثر تکرار عبادات و تکرار اذکار در تحصیل آن

	فصل پنجم
۱۹	ادب «محافظة» نماز و عبادات دیگر از تصرفات شیطانی
۲۱	آثار و نتایج سوء عدم مواظبت و مسامحه در محافظت بر سلوک معنوی

	فصل ششم
	بیان ادب نشاط و بهجت و اینکه عبادت با کسالت و خستگی
۲۳	در نفس اثری ندارد
	ادب «مراعات» و رعایت اعتدال در عبادت و رفق و مدارا با نفس و
۲۵	احتیاجات آن

	فصل هفتم
۲۸	ادب «تفهیم» به قلب که نتیجه آن باز شدن زبان قلب است

	فصل هشتم
۳۱	ادب «حضور قلب» که نتایج و فواید مهمه عبادات بدون آن حاصل نگردد
۳۳	عبادت بی حضور قلب را در نفس اثری نیست
	اندرز به خواننده و هشدار نسبت به مکاید و وساوس مختلفه شیطان
۳۵	و نفس اماره

فصل نهم
روایاتی راجع به حضور قلب و مراتب آن ۳۷

فصل دهم
دعوت و تشویق به تحصیل حضور قلب ۴۰
موانع و شواغل داخلی و خارجی حضور قلب ۴۲

فصل یازدهم
علاج هرزه‌گردی خیال و طریقه تربیت قوه خیال و وا همه و رام نمودن آن ۴۳
عدم حضور قلب ناشی از سستی ایمان به حیات اخروی و عدم
احساس احتیاج بدان ۴۵
انبیا داعی به دنیا نبوده‌اند بلکه در صدد تقیید و تحدید اطلاق
شهووت و غضب بوده‌اند ۴۵

فصل دوازدهم
حب دنیا منشأ تشنّت خیال و مانع از حضور قلب است و علاج
این مرض مهلك ۴۷
تتمیم در دعوت به اعراض از دنیا و تقویت «عزم» که اولین شرط
سلوك است ۵۲

مقاله ثانیه
در مقدمات نماز و بعضی آداب قلبیه آن

مقصد اول
در طهارت

فصل اول
در بیان اجمالی «طهور» و مراتب قذارات ظاهریه و باطنیه ۵۵

لزوم تطهیر از قذارات معاصی، حبّ دنیا، حبّ نفس و جهل
مرکّب که منشأ انکار مقامات اهل الله است

۵۶

فصل دوم

بیان مراتب طهور معنوی

۵۹

فصل سوم

روایتی راجع به آداب قلبیّه سالک هنگام توجّه به آب برای طهارت

۶۱

فصل چهارم

در طهور با آب و خاک که هر يك صورتی از دو طریق سیر الی الله است

۶۶

فصل پنجم

روایتی درباره آداب وضو به حسب باطن و قلب
وصل حدیث نبوی درباره خطیبه آدم (ع) و تشریح وضو که برای
اهل سلوک دستور و وسیله طهارت قلبیه و روحیه است

۶۸

۷۰

فصل ششم

معنای «جنابت» و مراد از غسل به نظر اهل معرفت و آداب قلبیه غسل
روایتی درباره خطیبه آدم (ع) و تشریح غسل بدان علت

۷۳

۷۴

فصل هفتم

بیان مقصود از «ازالۀ حدث» به نظر اهل معرفت و اینکه سالک
باید توأم با ازالۀ ارجاس ظاهریّه ازالۀ ارجاس باطنیه کند
لزوم احتراز سالک از افراط و تفریط بعضی از اهل تصوّف و برخی
از اهل ظاهر
وصل روایتی راجع به دفع نجاسات از بدن و عبرت گرفتن از آن

۷۶

۷۹

مقصد دوم

در شمه‌ای از آداب لباس

مقام اول (در آداب مطلق لباس)

نفس ناطقه انسانیّه دارای سه نشئه است و ظاهر را در باطن

۸۵

و باطن را در ظاهر اثر است

۸۷

لزوم مراعات حالات قلبیه حتی در امور عادیّه، از جمله مآده و هیئت لباس

۸۸

آثار سوء افراط و تفریط در نوع و شکل پوشش (لباس شهرت)

مقام دوم

در پاره‌ای از آداب لباس مصلی

باب اول (در سرّ طهارت لباس)

۹۰

سالک باید طهارت لباس ظاهر را وسیله طهارت لباسهای باطنی قرار دهد

مراحل تطهیر باطنی و مراتب «تطهیر قلب» که سائر حقیقی است

۹۲

و بدون تطهیر آن، طهارت دیگر حاصل نشود

مجرد علم برهانی به توحید فعلی بدون توجه و ریاضات قلبی

۹۳

نتیجه مطلوبه نداده و علوم حتی علم توحید عملی است

باب دوم (در اعتبارات قلبیه ستر عورت)

سالک چون ظاهر و باطن خود را در محضر حق ببیند ستر جمیع

۹۴

عورات ظاهریه و باطنیه کند

کشف عورات باطنه در آخرت بمراتب از کشف عورات ظاهره

۹۶

در دنیا رسواتر است

وصل روایتی از امام صادق، علیه السلام، درباره لباس

ظاهر و لباس باطن

۹۸

مقصد سوم
در آداب قلبیه مصلی

فصل اوّل (در معرفت مکان)

- ۱۰۱ مکانهای مختلف سالک به حسب نشأت وجودیه و ادب هر يك از آن امکنه
وصل روایتی از امام صادق، علیه السّلام، راجع به ادب دخول در
در مسجد
- ۱۰۴

فصل دوم (در بعضی آداب اباحه مکان)

- آداب قلبیه اباحه مکان که باید سالک در مراتب مختلف مکان در رعایت
آن آداب بکوشد تا نماز او از تصرفات غاصبانه ابلیس خارج شود
- ۱۰۶

مقصد چهارم
در آداب قلبیه وقت

فصل اوّل

- طوایف اهل معرفت و اصحاب «مراقبت» که به قدر معرفت و شوقشان
به مقام مقدس ربوبیت از اوقات صلوات مواظبت می کنند
- ۱۰۸

فصل دوم

- ترغیب به مواظبت از اوقات، روش و طریقه حصول آن، روایاتی در
احوال ائمه معصومین، علیه السّلام، به هنگام نماز
- ۱۱۱
- آداب قلبیه اوقات
- ۱۱۲

مقصد پنجم
در بعضی آداب «استقبال»

فصل اول (در سرّ جملی استقبال)
استقبال صاحبان اسرار غیبیه و سالکان الی الله که سیر از ظاهر
به باطن و از علن به سرّ ترقّی می کنند

۱۱۵

فصل دوم (در بعضی آداب قلبیه استقبال)
سالک با استقبال به قبله دو حالت فطری «تنفر از نقص و ناقص»
و «عشق به کمال و کامل» را نمایش می دهد
وصل روایتی از امام صادق، علیه السّلام، راجع به آداب استقبال

۱۱۶

۱۱۹

مقاله ثالثه

در مقارنات نماز

باب اول

در بعضی آداب «اذان» و «اقامه»

فصل اول

سرّ و آداب اجمالی اذان و اقامه (آداب حضور)
تجلیات مختلفه حق تعالی بر قلوب مختلفه
زندهار دادن از یأس از رُوح و رحمت خدا و اشاره به امکان طیّ
برخی مدارج و مقامات معنویه برای امثال ما محجوبان
آداب حضور و آثار مراعات آنها در قلوب ما

۱۲۱

۱۲۲

۱۲۳

۱۲۴

فصل دوم

معنای چهار تکبیر سالک در اول اذان
از آداب مهمه تکبیرات
قسمتی از حدیث «معراج» راجع به تکبیرات اول اذان

۱۲۵

۱۲۶

۱۲۷

فصل سوم

مقصود از شهادت به قصر الوهیت در حق (اشهد ان لا اله الا الله)

- ۱۳۰ و بعضی آداب این شهادت
۱۳۱ تنبیه عرفانی مراتب «شهادت»
وصل روایتی راجع به اذان گفتن در معراج پیامبر و آنچه از
۱۳۳ آن روایت استفاده می شود

فصل چهارم (در بعض آداب «شهادت» به رسالت و اشاره به شهادت به ولایت)

- سیر الی الله بدون وساطت اولیای نعم که خود، راه یافته اند و سلوک
۱۳۵ را به پایان برده اند ممکن نیست، با نقل روایاتی به این معنی
۱۳۷ آداب شهادت به رسالت و ارتباط شهادت به رسالت با اذان و اقامه و نماز
نکته عرفانی آنچه از حدیث معراج راجع به عجز ملائکه از
۱۳۹ مشاهده جمال احمدی (ص) استفاده می شود
فرع فقهی واصل عرفانی بیان استحباب شهادت به ولایت و اشاره به
اینکه هر يك از شهادت به توحید، رسالت و ولایت منظوری در
۱۴۰ دیگری است

فصل پنجم

- ۱۴۲ معنی و بعضی از آداب «حیّعات» و قد قامت الصلوة
وصل و تتمیم نقل روایاتی به این مضمون که با اذان و اقامه
۱۴۴ نمازگزار ملائکه پشت سر او نماز می گزارند

باب دوم

در «قیام»

فصل اول (در سر جملی قیام)

- ۱۴۶ به نظر اهل معرفت قیام اشاره به توحید فعلی است و ضمناً

- فصل دوم
- برخی از آداب «قیام»
- ۱۴۷ چند روایت راجع به کیفیت قیام اولیاء دین به نماز و شرط تمامیت نماز و اداء حق آن
- ۱۴۹ جلالت شأن امام سجّاد و امر به تعلّم ادب عبودیت و کیفیت سلوک از ائمه دین، علیه السّلام
- ۱۵۲ وعظ و اندرز
- ۱۵۲ مقصود عمده انبیاء و کتب سماوی و نتیجه مطلوبه از عبادات و شرط حصول این نتیجه
- ۱۵۳ نکوهش آنان که دعوت به صورت و قشر شریعت می کنند و مردم را از آداب باطنیه بازمی دارند
- ۱۵۴

باب سوم
در سرّ «نیت» و آداب آن

- فصل اوّل (در حقیقت نیت)
- تعریف «نیت» و بیان اینکه نیت لازمه فعل اختیاری است و وسوسه در نیت از دامهای شیطان است
- ۱۵۶ نکوهش مبتلایان به وسواس در اعمال و عبادات
- ۱۵۷ علاج مرض وسواس
- ۱۵۹

- فصل دوم
- بیان ادب مهمّ «اخلاص»، حقیقت و مراتب این ادب
- ۱۶۰ استفاده جمیع مراتب اخلاص از آیه شریفه و من یخرج من بینه مهاجراً الی الله ورسوله . . .
- ۱۶۱

- فصل سوم
- بعضی از مراتب اخلاص نیت و تصفیه عمل که بر اهل الله لازم است
- ۱۶۴

فصل چهارم

- نکوهش و ردّ بريك طایفه از نادانان و محرومان از معارف الهیه
۱۶۶ و مدارج کمالیه که مقامات اهل معرفت را انکار می کنند
اشاره به طایفه دیگری که مقامات اهل معرفت را منکر نیستند اما
۱۶۸ اشتغال به دنیا از تحصیل علمی و عملی بازشان داشته است
علمای سوء که به اصطلاحات و عبارات اکتفا نموده اند و چند
۱۶۸ روایت راجع به ایشان
جمع علوم حتی علم توحید، عملی است و مخلوق را مؤثر دانستن
۱۷۱ و در صدد جلب قلوب مردم بر آمدن منافی با توحید است

فصل پنجم (بعضی درجات دیگر اخلاص)

- ۱۷۳ تصفیة عمل از رؤیت استحقاقِ ثواب و اجر در مقابل آن
۱۷۴ تصفیة عمل از استکثار و خوشنودی و اعتماد و دل بستگی بدان
اهتمام شدید اولیای دین، علیه السّلام، به عبادت خدا و اظهار
۱۷۵ عجز و تقصیرشان از قیام به حق عبادت او

باب چهارم

در تفسیر سُورِ مبارکه «حمد»، «توحید»، «قدر»

مصباح اوّل

در آداب مطلقه قرائت قرآن شریف

فصل اوّل (ادب تعظیم)

- تحریف قرآن به تنزّل آن از غیب مطلق به شهادت مطلقه است
و فهم حقیقت قرآن جز برای نبیّ ختمی و خلّص از اولیا،
۱۸۰ علیه السّلام، حاصل نمی شود
۱۸۲ جهات مختلفه عظمت قرآن کریم

فصل دوم

۱۸۴ منزلت، مقاصد و مطالب قرآن کریم و جامعیت و روش مخصوص بیانی آن

فصل سوم (راه استفاده از قرآن)

برای بهره‌برداری از قرآن کریم باید تعلیم و تعلّم مقصود اصلی

۱۹۱ آن را منظور داشت

۱۹۲ معنای واقعی تفسیر قرآن با توجه به مقصد اصلی این کتاب الهی

فصل چهارم (موانع و حجب استفاده از قرآن)

۱۹۵ حجاب خودبینی و توقف در علوم فرعیّه مربوط به قرآن

حجاب آراء فاسده و عقاید باطله عامیانه، از جمله این پندار که راه

۱۹۶ معرفه الله مسدود و دم زدن از لقاء الله کفر است

۱۹۹ حجاب اشتباه استفاده از قرآن با تفسیر به رأی که ممنوع است

۲۰۱ حجاب معاصی که قلب را از ادراک حقایق حاجب شود

۲۰۱ حجاب حبّ دنیا

فصل پنجم

۲۰۳ ادب «تفکر» در قرائت قرآن، تفکر ممدوح در قرآن، آثار تفکر در آیات

فصل ششم

ادب «تطبیق» قاری جمیع معارف، اعمال و احوال خود را با آیاتی که

۲۰۶ تلاوت می‌کند

خاتمه روایاتی راجع به فضیلت قرآن، تعلیم و تعلّم و آداب قرائت آن

۲۰۹ و تدبّر در آن

مصباح دوم

شّمه‌ای از آداب قرائت در نماز

فصل اول

- ۲۱۳ مراتب و مدارج قرائت و طوایف قاریان
ارکان چهارگانه آداب عبودیت در قرائت «حمد»: «تذکر»
- ۲۱۵ «تحمید»، «تعظیم»، «تقدیس»، «تمجید»
تکمیل علاوه بر حمد، دیگر احوال و افعال نماز نیز بین حق و عبد
- ۲۱۹ تقسیم شده است

فصل دوم (بعض آداب استعاذه)

- ۲۲۰ «استعاذه» از آداب مهمه قرائت خصوصاً قرائت در نماز است
«اخلاص» از آداب مهمه استعاذه است، و مقصود از آن
- ۲۲۱ خلوص هویت انسانی می باشد
انحصار این مرتبه از خلوص در اولیای کمال نباید موجب توقف
- ۲۲۳ دیگران در مرتبه خلوص صوری عملی باشد
- ۲۲۴ آثار اخلاص صورت ملکیه انسانیه برای خدا
- ۲۲۶ دو ادب و شرط دیگر «استعاذه»: ایمان و توکل
- تتمیم و نتیجه شرط حصول حقیقت استعاذه که بدون آن استعاذه
- ۲۲۷ فقط لفظیه بوده نتیجه معکوس می دهد

فصل سوم (ارکان استعاذه)

- ۲۲۸ ارکان چهارگانه «استعاذه»: مستعید، مستعاذنه، مستعاذبه، مستعاذله
دو مقامی که انسان در آن مستعید نیست و دو مقام که در آن مستعید است
- ۲۳۰ بیان حقیقت «شیطان»، مظاهر و دامهای آن
- ۲۳۲ مقامات و مراتب استعاذه

فصل چهارم (در بعض آداب «تسمیه»)

- دخول در منزل «تسمیه» بدون استعاذه میسور نیست و حقیقت
- ۲۳۴ تسمیه متناسب با درجه قوت سلوک حاصل شود

۲۳۶

ذکر اسباب حصول حقیقت «تسمیه»

امر به معروف و نهی از منکر باید به منظور خیرخواهی و اصلاح طلبی

۲۳۷

انجام شود نه خودنمایی و تحمیل امر و نهی

انبیاء و اولیاء، علیه السّلام، سعادت فرد و جامعه را در نظر داشته اند

۲۳۷

و امر به معروف و نهی از منکر باید با این نظر انجام شود

فصل پنجم (اجمالی از تفسیر «حمد» و شمه‌ای از آداب تحمید و قرائت)

متعلق «باء» بسم الله و مراد از «اسم» و «الله»، مقصود از ابتداء

۲۴۰

هر سوره به بسم الله و مراد از «الله»، «رحمن» و «رحیم»

۲۴۳

آنچه باید سالک در موقع تسمیه به قلب خود بفهماند

۲۴۷

تحقیق عرفانی معنای «رحمن» و «رحیم» و وجه تقدم رحمن بر رحیم

بحث و تحصیل جواب به اشکالی که به اطلاق اوصافی مانند «رحمن»

۲۴۸

و «رحیم» بر خدای تعالی شده است و توضیح راجع به وضع الفاظ

معنای الحمد لله، فطری بودن انحصار حمد در خدای تعالی و مراتب

۲۵۱

حمد بر حسب عرفان مقامات حامدین

نقل و تحقیق توضیح راجع به متکلم بودن خدای تعالی و السنه‌ای

۲۵۴

که او خود را بدان حمد و مدح می کند

حیات ساری در تمام دار وجود است و تسبیح موجودات تسبیح

۲۵۵

نطقی شعوری است نه تکوینی ذاتی

۲۵۶

تتمیم روایاتی راجع به فضیلت و جامعیت جمله شریفه الحمد لله

معنای «رب» (در رب العالمین) و اینکه از اسماء افعالیه است

یا صفاتیّه و اشاره به اقسام سه گانه اسماء خدای سبحان

۲۵۷

(ذاتیّه، صفاتیّه و افعالیّه)

۲۶۰

تنبيه اقوال و احتمالات درباره مراد از «عالمین» در رب العالمین

تنبيه آخر

۲۶۱

دو جهت تناسب مقام ربوبیت عالمیان با تحمید

۲۶۲

به حسب فعل مطلق برای فعل حق تعالی غایتی جز ذات مقدّسش نیست

- ۲۶۳ جامعیت قرآن کریم اعجاز بزرگ آن است
ایفاظ ایمانی دو مرتبه «ربوبیت» حق تعالی : ربوبیت تکوینی
- ۲۶۴ وربوبیت تشریحی
دو مقام و مرتبه اسماء حق تعالی و دو مرتبه تجلی رحمت رحمانیه
- ۲۶۶ ورحیمیه خدای تعالی (الرحمن الرحیم)
در آیه مالک يوم الدين قرائت «مالك» ثابت است نه «مَلِك»
- ۲۶۷ تحقیق حکمی کیفیت مالکیت حق تعالی و اینکه مالکیت
او همه عوالم را علی السواء است
- ۲۶۹ وجه اختصاص به مالکیت يوم الدين در مالک يوم الدين
۲۷۱ الهام عرشى اشاره به معانی و اطلاقات «عرش» و اینکه سوره «حمد» تا
۲۷۲ مالک يوم الدين مشتمل بر عرش و حدائیت است و اشاره به حمله آن دارد
تنبیه عرفانی احتمال آنکه ترتیب ذکر «رب»، «رحمن»، «رحیم»
۲۷۴ و «مالك» اشاره به کیفیت سلوک و دایره سیر سایرین باشد
۲۷۵ تنبیه ادبی معنای «دين»
مرحله ای که سالک حقیقتاً می گوید : ایاک نعبدو ایاک نستعین و بیان اینکه
۲۷۶ حصر استعانت در این کلام نیز مانند حصر عبادت، حقیقی است
۲۷۷ تنبیه اشراقی نکته التفات از غیبت به خطاب در سوره مبارکه «حمد»
تحقیق عرفانی نکته و وجه اینکه نعبد و نستعین به صیغه متکلم
۲۷۹ مع الغير آورده شده است
۲۸۰ تنبیه و نکته وجه تقدیم ایاک نعبد بر ایاک نستعین و مراد از «استعانت»
فائده عرفانیه مراتب حصر عبادت و استعانت (ایاک نعبد و ایاک نستعین)
۲۸۱ به حسب حالات و مقامات مختلف سالکین
۲۸۲ ایفاظ ایمانی شرط حقیقی بودن عبادات و اذکار
فرع فقهی رد قول کسی که قصد انشاء در مثل ایاک نعبد و ایاک نستعین
۲۸۳ را مجاز ندانسته است
فائده معنای «عبادت» و بیان اینکه طایفه شیعه اثنا عشریه در عبادت
۲۸۴ خالص و توحید و تقدیس حق تعالی ممتازند

- مقامی که سالک در آن مقام می گوید: اهدنا الصراط المستقیم . . .
- ۲۸۶ و معانی «صراط»، «الذین انعمت علیهم»، «مغضوب علیهم» و «ضالین»
 تنبیه اشراقی و اشراق عرفانی بیانی عرفانی راجع به هادی بودن
 خدای تعالی به صراط مستقیم و اینکه هر موجودی صراطی خاص
 ۲۸۸ به خود دارد و صراط آدمی طولانی و ظلمانیترین صراطهاست
 تنبیه ایمانی مقامات و مراتب دهگانه هدایت و توضیحی برای اهل
 ۲۸۹ ظاهر و اهل باطن در مورد ملازمه ظاهر و باطن شریعت
 تنبیه عرفانی هر یک از موجودات عوالم را مبدأ و معادی و سیر و
 صراطی است و صراط انسان از اسفل سافلین تا اعلی علیین
 ۲۹۲ می باشد و صراط انسان کامل صراط منعم علیهم است
 ۲۹۴ نقل کلام لزیاده افهام اقسام نعمتهای الهیه
 خاتمه سوره مبارکه «حمد» مشتمل است بر جمیع مراتب وجود
 ۲۹۶ و جمیع مراتب سلوک و به طریق اشاره جمیع مقاصد قرآن
 ۲۹۸ تتمه بعضی روایات شریفه در فضل سوره مبارکه «حمد»

فصل ششم

- اشتمال سوره مبارکه «توحید» و آیات اول سوره شریفه «حدید» بر
 اسرار و دقایق بیسابقه و روایتی بدین مضمون که سوره «توحید»
 ۳۰۱ برای متعمقین آخر الزمان نازل شده
 ۳۰۳ منشأ حکمت و عرفان اسلامی، قرآن و حدیث است نه حکمت یونان
 ۳۰۵ مفاد بسم الله سوره «توحید» و اشارات هو، الله، احد
 تنبیه حکمی توضیحی راجع به صفات ثبوتیه و سلویه حق تعالی
 ۳۰۷ و احتمال اینکه الله احد اشاره بدانها باشد
 تنبیه عرفانی جامعیت و اکمل و اشرف بودن اسلام و قرآن و بیان اینکه
 سوره شریفه «توحید» نیز از جوامع کلم و برای هر گروهی
 ۳۰۸ به نوعی قابل استفاده است
 تفسیر حکمی شش برهان برای حق تعالی که از اشاره «هو»

- ۳۱۲ به صرف الوجود و هویت مطلقه استفاده می شود
- حکمة مشرقية اشتمال سورة مباركة «توحيد» بر جميع شئون
الهيبة ومراتب تسبيح وتنزيه ونسب حق تعالى
- ۳۱۳
- ۳۱۴ تتميم رواياتی در توضیح و تفسیر سورة شريفة «توحيد»
- ۳۱۶ خاتمة رواياتی راجع به فضيلت سورة مباركة «توحيد»

فصل هفتم (در شمه‌ای از تفسیر سورة مباركة «قدر»)

- ۳۱۸ وجه صحت اسناد افعال کمالیه به خدا و به خلق
- ۳۲۰ نکته اینکه به صیغه جمع فرمود: انا انزلناه فی ليلة القدر
اجمالي از کیفیت نزول قرآن، هفت مرتبه تنزل حقیقت غیبیه بر
قلب طائفه‌ای از سالکان برگزیده
- ۳۲۲ اشاره به سر ذکر ضمیر غایب «ه» در انا انزلناه
- ۳۲۳ اقوال و احتمالات درباره وجه تسمیه «ليلة القدر»
- ۳۲۴ رجحان این احتمال که شرافت یا نحوست زمانها و مکانها بالعرض و به
جهت وقوع برخی وقایع و حصول برخی امور در آنها است نه بالذات
- ۳۲۵ بیان مراتب «قضا و قدر» در توجیه اینکه با وجود تقدیر امور در علم
حق تعالی معنی تقدیر امور در هر سال و در شبی معین چیست
- ۳۲۶ بیان حقیقت «ليلة القدر» و انطباق آن بر حقیقت و بنیه محمدیه،
صلی الله علیه و آله
- ۳۲۸ روایات مختلف راجع به تعیین «ليلة القدر» و وجه جمع بین آنها
- ۳۳۰ تنبیه عرفانی معنای انا انزلناه فی ليلة القدر با توجه به تعلق بسم الله سورة
«قدر» به خود آن سورة
- ۳۳۲
- ۳۳۳ تمة بعضی روایات وارده در فضیلت «ليلة القدر»
معنای و مادريك ما ليلة القدر و جمع معنای آن با احتمال اینکه
باطن «ليلة القدر» حقیقت و بنیه خود پیغمبر اکرم است
- ۳۳۵ چند احتمال درباره ليلة القدر خیر من الف شهر
- ۳۳۷ تنبیه عرفانی ذات مقدس نبی ختمی (ص) ليله و یوم قدر است
- ۳۳۷

تفسیر آیه شریفه تنزل الملائكة والروح فیها . . . با بیان چند امر: ذکر
صنوف ملائكة و اشاره به حقیقت آنها (تجرد یا تجسم)

۳۳۸

احتمالات در مقصود از «روح»

۳۴۰

کیفیت تنزل ملائكة الله بر ولی امر

۳۴۲

«لیلة القدر» لیلۀ مکاشفۀ رسول خدا و ائمة هدی، علیهم السلام،

۳۴۳

است و جمیع امور تقدیر شده سالانه خلایق بر ایشان کشف می گردد

۳۴۴

معنای سلام هی حتی مطلع الفجر

۳۴۴

تنبیه عرفانی مقصود از «فجر» لیلۀ القدر و سلام بودن شب قدر تا آن فجر

۳۴۵

خاتمة سورة «قدر» متضمن نسب اهل بیت، علیهم السلام،

است و روایاتی در فضیلت این سوره

۳۴۶

اعتذار از پرداختن به مطالب غامض عرفانی و بیان انطباق مطالب
آورده شده با قرآن و حدیث و براهین عقلیه

باب پنجم

در شمه‌ای از آداب و اسرار «رکوع»

فصل اول

۳۴۸

مفاد و اشارات تکبیر قبل از رکوع، و ادب آن

فصل دوم

بیان ادب انحناى رکوعی، بیان دو امری که نماز متقوم به آن دو است

۳۴۹

و در سه مقام (قیام، رکوع، سجود) حاصل می شوند

فصل سوم

۳۵۱

رکوع صلوة معراج رسول الله (ص)

فصل چهارم

روایتی از امام صادق، علیه السلام، راجع به لطایف و اسرار رکوع

۳۵۲

و سجود و آداب قلبیه آن

۳۵۴

فصل پنجم
سرّرفع رأس از رکوع و آداب آن

باب ششم
در اشاره اجمالیّه به اسرار و آداب سجود

۳۵۶

فصل اوّل
سرّجملی سجود و آداب قلبیه آن

۳۵۷

فصل دوم
روایتی از امام صادق، علیه السّلام، درباره آداب سجود

۳۵۹

فصل سوم
مفاد و معنای هیئت و حال و ذکر سجود و فرق «تسبیح» و «تحمید» در
رکوع و سجود

۳۶۱

فصل چهارم
احوال ساجد در وقت سجود

باب هفتم
در اشاره اجمالیّه به آداب «تشهد»

۳۶۲

فصل اوّل
معنی و اثر شهادت به توحید و رسالت در اذان و اقامه و تشهد، و فرق
شهادت در اوّل نماز و در تشهد

فصل دوم
روایتی از امام صادق، علیه السّلام، راجع به آداب «تشهد»
۳۶۳

باب هشتم
در آداب سلام

فصل اوّل
مقامی که مصلى در آن مقام «سلام» می گوید و شرط حقیقی بودن سلام او
۳۶۶

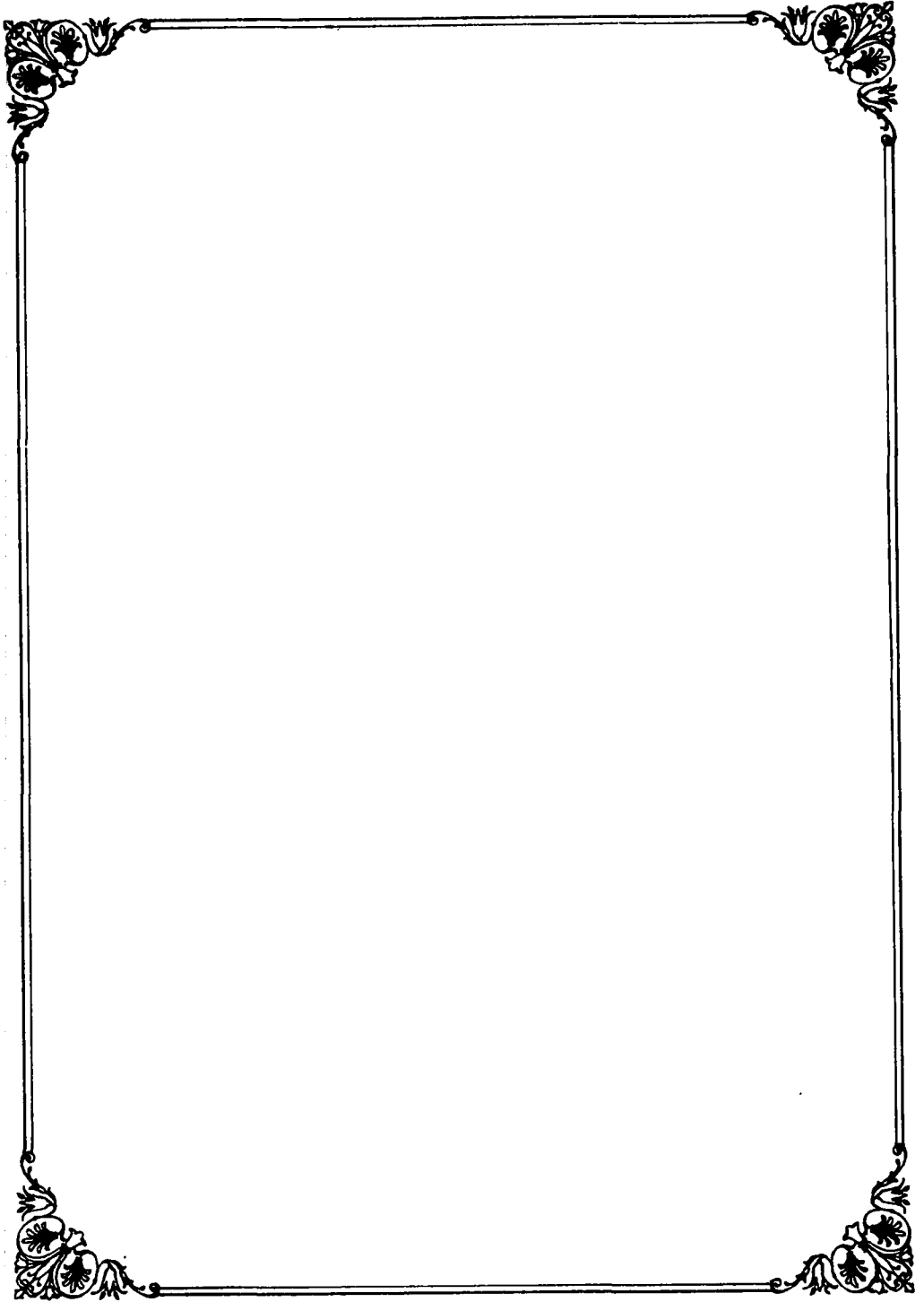
فصل دوم
روایتی از امام صادق، علیه السّلام، پیرامون معنا و سرّ سلام نماز و آداب آن
۳۶۷

خاتمه کتاب
در آداب بعضی از امور داخله و خارجه نماز

فصل اوّل
اسرار و آداب قلبیه «تسبیحات اربعه» و ارکان چهارگانه آن (تسبیح،
تحمید، تهلیل، تکبیر)
۳۷۰

فصل دوم
آداب قلبیه «قنوت»، فضیلت ادعیه وارده در قنوت، و حال و مقام
نمازگزار در قنوت
۳۷۳

فصل سوم
فضیلت تعقیب نماز، برخی تعقیبات مأثوره، آداب تعقیبات
خصوصاً هنگام صبح، ادعیه خاص هر روز
ختم و دعا
۳۷۷
۳۸۰



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ
أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ .

خداوندا، قدم سیر ما از وصول به بارگاه قدس تو کوتاه است و دست
طلب ما از دامن انس تو قاصر، حجابهای شهوت و غفلت بصیرت ما را از
جمال جمیل تو محجوب کرده، و پرده‌های غلیظ حب دنیا و شیطنت قلوب ما
را از توجه به عزّ جلال تو مهجور نموده؛ راه آخرت باریک و طریق انسانیت
حدید، و ما بی چاره‌ها چون عنکبوتان در فکر قدید، متحیرانی هستیم که
چون کرم ابریشم از سلسله‌های شهوات و آمال بر خود تنیده و یکسره از عالم
غیب و محفل انس چشم بریده؛ جز آن که از بارقه الهیه چشم دل ما را روشنی
بخشی و از جذوه غیبیه ما را از خود بی خود فرمایی .

إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ، وَأَنْزِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ

حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ، فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ، وَتَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ. ۱

و بعد، ایامی چند پیش از این، رساله‌ای^۲ فراهم آوردم که به قدر میسور از اسرار صلوة در آن گنجانیدم، و چون آن را با حال عامه تناسبی نیست در نظر گرفتم که شطری از آداب قلبیه این معراج روحانی را در سلك تحریر در آورم، شاید برادران ایمانی را از آن تذکری و قلب قاسی خود را تأثیری حاصل آید. و به خدای تبارک و تعالی پناه می برم از تصرف شیطان و حصول خذلان اِنَّهُ وَلِيُّ قَدِيرٍ. و مرتب نمودم آن را بر یک مقدمه و چند مقاله و یک خاتمه.

اما مقدمه

بدان که از برای نماز غیر از این صورت معنایی است و غیر از این ظاهر^۳ باطنی است؛ و چنانچه ظاهر را آدابی است که مراعات نمودن آنها یا موجب بطلان نماز صوری یا نقصان آن گردد، همینطور از برای باطن آدابی است قلبیه باطنیه که با مراعات نمودن آنها نماز معنوی را بطلان یا نقصان دست دهد؛ چنانچه با مراعات آنها نماز دارای روح ملکوتی شود. و ممکن است پس از مراقبت و اهتمام به آداب باطنیه قلبیه، شخص مصلی را نصیبی از سر الهی نماز اهل معرفت و اصحاب قلوب حاصل شود که آن قره العین اهل

۱- بارالها، کمال بریدگی (از متعلقات دنیوی) برای توجه به خودت ارزانیم فرما، و چشم دل‌هایمان را به نور نظر کردن به خودت روشن گردان تا دیدگان دل پرده‌های نور را دریده به کان عظمت و جلال برسد و جان‌هایمان به عزت قدس تو آویخته گردد (تعلق یابد). «مناجات شعبانیه»، بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۹۹.

۲- اشاره است به کتاب سرالصلوة (معراج السالکین و صلوة العارفين). جناب مؤلف قدس سره الشریف در آغاز آن بعد از حمد و صلوة و دعا چنین آورده‌اند: «و بعد، این سرگشته وادی حیرت و جهالت و بسته به تعلقات انیت و انانیت و سرگرم باده خودی و خودپرستی و بی‌خبر از مقامات معنویه و ملک هستی ارادت خالص کردم که برخی از مقامات روحیه اولیاء عظام را در این سلوک روحانی و معراج ایمانی به رشته تحریر در آورم. . . .» پایان تألیف این کتاب شریف در بیست و یکم ربیع الثانی ۱۳۵۸ هجری قمری، برابر با ۱۹ خرداد ۱۳۱۸ هجری شمسی، بوده است.

سلوک^۳ و حقیقت معراج قرب محبوب است.^۴ و آنچه گفته شد که برای نماز باطن و صورت غیبیه ملکوتیه است، علاوه بر آن که موافق ضربی از برهان و مطابق مشاهدات اصحاب سلوک و ریاضت است، آیات و اخبار کثیره عموماً و خصوصاً نیز دلالت بر آن دارد؛ و ما به ذکر بعضی از آن این اوراق را متبرک می کنیم.

از آن جمله قول خدای تعالی است: **يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تُوَدِّعُهَا وَبَيْنَهُمْ أَمْدًا بَعِيدًا**.^۵ آیه شریفه دلالت کند که هرکسی اعمال خوب و بد خود را حاضر می بیند و صورت باطنیه غیبیه آنها را مشاهده کند. چنانچه در آیه شریفه دیگر فرماید: **وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا**.^۶ و در آیه دیگر فرماید: **فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ**. . . الخ^۷ دلالت کند بر آن که نفس اعمال را معاینه کند.

و اما احادیث شریفه در این مقام بیشتر از آن است که در این صفحات بگنجد و ما به ذکر بعض آن اکتفا می کنیم.

از آن جمله در وسائل سند به حضرت صادق سلام الله علیه رساند؛ **قَالَ: مَنْ صَلَّى الصَّلَاةَ الْمَقْرُوضَاتِ فِي أَوَّلِ وَقْتِهَا وَأَقَامَ حُدُودَهَا، رَفَعَهَا الْمَلَكُ إِلَى السَّمَاءِ بَيْضَاءَ نَقِيَّةً؛ تَقُولُ: حَفِظَكَ اللَّهُ كَمَا حَفِظْتَنِي إِسْتَوْدَعْتَنِي مَلَكًا كَرِيمًا. وَمَنْ صَلَّى بَعْدَ وَقْتِهَا مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ وَلَمْ يُقِمِ حُدُودَهَا، رَفَعَهَا الْمَلَكُ سُودَاءَ مُظْلِمَةً؛ وَ هِيَ تَهْتِفُ بِهِ: ضَيَّعْتَنِي ضَيَّعَكَ اللَّهُ كَمَا ضَيَّعْتَنِي وَلَا رَعَاكَ اللَّهُ كَمَا لَمْ تَرَعْنِي**.^۸

۳- اشاره است به بعضی روایات؛ از آن جمله اینکه رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود: **جُعِلَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ**. فروع کافی، ج ۵، ص ۳۲۱، «کتاب النکاح»، «باب حب النساء»، حدیث ۷.

۴- اشاره است به روایتی از رسول الله (ص) که فرمود: **الصَّلَاةُ بِمَعْرَاجِ الْمُؤْمِنِ**. اعتقادات، مرحوم علامه مجلسی، ص ۲۹.

۵- روزی که هرکس عمل نیک خویش را حاضر بیند و دوست می دارد بین او و آنچه بد کرده فاصله دوری می بود. «آل عمران/ ۳۰»

۶- «و آنچه را کرده اند حاضر بینند.» (کهف/ ۴۹)

۷- «پس هرکس به وزن ذره ای کار نیک کرده باشد آن را می بیند.» (زلزال/ ۷)

۸- «کسی که نمازهای واجب را در اول وقت ادا کند و حدود آنها را حفظ نماید، فرشته آن را سپید و پاکیزه به

دلالت کند بر آن که نماز را ملائكة الله بالا برند به سوی آسمان یا با صورت پاکیزه سفید. و آن در وقتی است که در اول وقت بجا آورد و ملاحظهٔ آداب آن نماید؛ و در این صورت دعای خیر به نمازگزار کند. و یا با صورت تاریک سیاه. و آن در وقتی است که آن را بی عذر تأخیر اندازد و اقامهٔ حدود آن نکند؛ و در این صورت او را نفرین کند. و این حدیث علاوه بر آن که دلالت بر صور غیبیهٔ ملکوتیه کند دلالت بر حیات آنها نیز کند؛ چنانچه برهان نیز قائم است بر آن و آیات و اخبار دلالت بر آن کند. چنانچه حق تعالی فرماید: **وإن الذَّارِ الآخِرَةَ لَهِیَ الْحِیَوان**.^۹ و به مضمون این حدیث شریف احادیث دیگری است که ذکر آنها موجب تطویل است.

و از حضرت صادق سلام الله علیه روایت است که «چون بندهٔ مؤمن داخل قبر شود، نماز در جانب راست او و زکات در جانب چپ او است، و خوبی او بر او سایه افکند و صبر در گوشه‌ای قرار گیرد؛ و چون دو ملکی که موکل سؤالند داخل شوند، صبر به نماز و زکات و نیکویی گوید: "با شما بادیاری رفیقان، و اگر شما عاجز شدید من با او هستم."»^{۱۰} و این حدیث شریف را در کافی شریف به دو طریق نقل فرموده و شیخ صدوق رحمه الله در ثواب الاعمال حدیث فرموده. و دلالت آن بر صور غیبیهٔ برزخیه و حیات و شعور آنها واضح است. و احادیثی مثل قرآن به صورت ملکوتیه و تمثیل نماز بسیار است.

→

آسمان بَرَد. نماز (به نمازگزار) گوید: "خدا تو را نگاه دارد همان گونه که مرا نگاه داشتی؛ مرا به ملکی بزرگوار سپردی." و کسی که نمازها را بی سبب به تأخیر اندازد و حدود آنها را حفظ نکند، فرشته نماز او را سیاه و تاریک به آسمان برد در حالی که نماز با صدای بلند به نمازگزار گوید: "مرا ضایع کردی، خدای تو را ضایع کند آنچنانکه مرا ضایع کردی؛ و خدا تو را رعایت نکند آنچنانکه تو مرا رعایت نکردی."»^{۱۱} و مسائل الشیعة، ج ۳، ص ۹۰، «کتاب الصلوة»، «ابواب المواقیت»، باب ۳، حدیث ۱۷. (با اختلافی اندک).

۹- «بدرستی که سرای آخرت (سرای) زندگی (واقعی) است.» (عنکبوت/۶۴)

۱۰- اصول کافی، ج ۳، ص ۱۴۳، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب الصبر»، حدیث ۸. ثواب الاعمال،

ص ۲۰۳، «ثواب الصلوة و الزکاة و البر و الصبر»، حدیث ۱.

و اما آنچه گفته شد که از برای نماز و سایر عبادات جز این آداب صوریه آداب قلبیه ایست که بدون آن آداب نماز ناقص است یا اصلاً مقبول درگاه نیست، در خلال این اوراق، که شماره آداب قلبیه می شود، مذکور خواهد شد ان شاء الله .

و آنچه در این مقام باید دانست آن است که اکتفا نمودن به صورت نماز و قشر آن و محروم ماندن از برکات و کمالات باطنیه آن، که موجب سعادات ابدیه بلکه باعث جوار رب العزّه و مرقاة عروج به مقام وصول به وصال محبوب مطلق - که غایت آمال اولیاء و منتهای آرزوی اصحاب معرفت و ارباب قلوب بلکه قرّة العین سیدرسل صلی الله علیه و آله است -^{۱۱} از اعلی مراتب خسران و زیان کاری است که پس از خروج از این نشأه و ورود در محاسبه الهیه موجب حسرت هایی است که عقل ما از ادراک آن عاجز است . ما تا در حجاب عالم ملک و خدر طبیعت هستیم از آن عالم نمی توانیم ادراکی نماییم و دستی از دور بر آتش داریم . کدام حسرت و ندامت و زیان و خسارت بالاتر از آن است که چیزی که وسیله کمال و سعادت انسان و دوی درد نقایص قلبیه است و در حقیقت صورت کمالیه انسانیّه است، ما پس از چهل پنجاه سال تعب در راه آن از آن به هیچ وجه استفاده روحیه نکرده سهل است، مایه کدورت قلبیه و حجابهای ظلمانیّه شود، و آنچه قرّة العین رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است موجب ضعف بصیرت ما گردد یا حسرتی علی ما فرطت فی جنبّ الله .^{۱۲}

پس ای عزیز، دامن همت به کمرزن و دست طلب بگشای و با هر تعب و زحمتی است حالات خود را اصلاح کن و شرایط روحیه نماز اهل معرفت را تحصیل کن؛ و از این معجون الهی که با کشف تامّ محمدی صلی الله علیه و آله آله برای درمان تمام دردها و نقصهای نفوس فراهم آمده استفاده کن؛ و خود را

۱۱- پاورقی شماره ۳ .

۱۲- «دریغا که در نزدیک شدن به خدا (یا در طاعت او) کوتاهی نمودم .» (زمر/۵۶)

تا مجال است از این منزلگاه ظلمت و حسرت و ندامت و چاه عمیق بُعد از
ساحت مقدس ربوبیت جلّ و علا کوچ ده و مستخلصن کن و به معراج وصال و
قرب کمال خود را برسان؛ که اگر این وسیله از دست رفت و سایل دیگر منقطع
است: **إِنْ قُبِلَتْ قَبْلَ مَا سَوَاهَا؛ وَإِنْ رُدَّتْ رُدَّ مَا سَوَاهَا.** ۱۳

و ما آداب باطنیه این سلوک روحانی را به مقدار میسور و مقتضی بیان
می کنیم، شاید یکی از اهل ایمان را نصیبی از آن اتفاق افتد، و این خود شاید
موجب رحمت الهی و توجه غیبی شود نسبت به این بازمانده از طریق سعادت
و انسانیت و مغلول در زندان طبیعت و انانیت. **إِنَّهُ وَلِيُّ الْفَضْلِ وَالْعَنَاءِ.**

۱۳- «اگر (نماز) پذیرفته شد سایر اعمال پذیرفته می شود؛ و اگر رد شد کارهای دیگر (نیز) رد می شود.» فلاح
السائل، ص ۱۲۷، به نقل از من لایحضره الفقیه. در منبع اخیر روایت چنین است: **أَوَّلُ مَا يُحَاسَبُ بِهِ
الْعَبْدُ عَنِ الصَّلَاةِ؛ فَإِذَا قُبِلَتْ قَبْلَ مَنَّهُ سَائِرُ عَمَلِهِ، وَإِذَا رُدَّتْ عَلَيْهِ رُدَّ عَلَيْهِ سَائِرُ عَمَلِهِ.** ج ۱، «فضل الصلوة»،
باب ۳۰، حدیث ۵.

مقاله اولی

در آدابی که در تمام حالات نماز بلکه در تمام عبادات و مناسک ضرور است و در آن چند فصل است.

فصل اول

یکی از آداب قلبیه در عبادات و وظایف باطنیه سالک طریق آخرت،^۱ توجه به عز ربوبیت و ذل عبودیت است؛ و آن یکی از منازل مهمه سالک است؛ که قوت سلوک هرکس به مقدار قوت این نظر است، بلکه کمال و نقص انسانیت تابع کمال و نقص این امر است. و هرچه نظر انیت و انانیت و خودبینی و خودخواهی در انسان غالب باشد، از کمال انسانیت دور و از مقام قرب ربوبیت مهجور است. و حجاب خودبینی و خودپرستی از جمیع حجب ضخیم تر و ظلمانی تر است، و خرق این حجاب از تمام حجب مشکلتر و

خرق همه حجب را مقدمه است، بلکه مفتاح مفاتیح غیب و شهادت و باب الابواب عروج به کمال روحانیت خرق این حجاب است. تا انسان را نظر به خویشتن و کمال و جمال متوهم خود است، از جمال مطلق و کمال صرف محجوب و مهجور است؛ و اول شرط سلوک الی الله خروج از این منزل است، بلکه میزان در ریاضت حق و باطل همین است. پس هر سالک که با قدم انانیت و خودبینی و در حجاب انیت و خودخواهی طی منزل سلوک کند، ریاضتش باطل و سلوکش الی الله نیست، بلکه الی النفس است: «مادر بتهابت نفس شما است».^{۱۴}

قَالَ تَعَالَى: وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ.^{۱۵} هجرت صوری و صورت هجرت عبارت است از هجرت به تن از منزل صوری به سوی کعبه یا مشاهده اولیاء (ع)؛ و هجرت معنوی خروج از بیت نفس و منزل دنیا است الی الله و رسوله؛ و هجرت به سوی رسول و ولی نیز هجرت الی الله است. و مادام که نفس را تعلقی به خویش و توجّهی به انیت است مسافر نشده؛ و تا بقایای انانیت در نظر سالک است و جدران شهر خودی و اذان اعلام خودخواهی مختفی نشده، در حکم حاضر است نه مسافر و مهاجر.

و در مصباح الشریعة است: قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: العُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ؛ فَمَا فَقَدَ مِنَ العُبُودِيَّةِ وَجِدَ فِي الرُّبُوبِيَّةِ، وَ مَا خَفِيَ مِنَ الرُّبُوبِيَّةِ أَصِيبَ فِي العُبُودِيَّةِ.^{۱۶}

کسی که با قدم عبودیت سیر کند و داغ ذلت بندگی را در ناصیه خود >

۱۴- «مادر بتهابت نفس شماست / زانکه آن بت ما رو این بت ازدهاست» . - مولوی
 ۱۵- «کسی که از خانه اش بیرون شود در حالی که هجرت کننده به سوی خدا و رسول اوست، آن گاه مرگ او را دریابد، پاداش او بر خدا واقع (و لازم) شده.» (نساء/ ۱۰۰)
 ۱۶- «بندگی گوهری است که باطن آن ربوبیت است؛ پس، هرچه از بندگی به دست نیامده باشد، در ربوبیت یافته می شود. و هرچه از ربوبیت پوشیده و پنهان باشد، در بندگی حاصل می گردد.» مصباح الشریعة، «فی حقیقة العبودیة»، باب ۱۰۰

گذارد، وصول به عز ربوبیت پیدا کند. طریق وصول به حقایق ربوبیت سیر در مدارج عبودیت است؛ و آنچه در عبودیت از آئیت و انانیت مفقود شود در ظل حمایت ربوبیت آن را می یابد، تا به مقامی رسد که حق تعالی سمع و بصر و دست و پای او شود؛ چنانچه در حدیث صحیح مشهور بین فریقین وارد است. ۱۷

چون از تصرفات خود گذشت و مملکت وجود خود را یکسره تسلیم حق کرد و خانه را به صاحب خانه واگذار نمود و فانی در عز ربوبیت شد، صاحب خانه خود متصرف در امور گردد؛ پس تصرفات او تصرف الهی گردد؛ چشم او الهی شود و با چشم حق بنگرد، و گوش او گوش الهی شود و به گوش حق بشنود. و هرچه ربوبیت نفس کامل باشد و عز آن منظور خواطر شود، از عز ربوبیت به همان اندازه کسر شود و ناقص گردد، چه که این دو مقابل یکدیگرند: الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ ضَرَّتَانِ. ۱۸

پس، سالك الى الله را ضرور است که به مقام ذل خود پی برد و نصب العین او ذلت عبودیت و عزت ربوبیت باشد. و هرچه این نظر قوت گیرد عبادت روحانی تر شود و روح عبادت قویتر شود، تا اگر به دستگیری حق و اولیای کمل علیهم السلام توانست به حقیقت عبودیت و کنه آن واصل شود، از سر عبادت لمحهای در می یابد. و در جمیع عبادات - خصوصاً نماز که سمت جامعیت دارد و منزله آن در عبادات منزله انسان کامل است و منزله اسم اعظم بلکه خود اسم اعظم است - این دو مقام، یعنی مقام عز ربوبیت که حقیقت است و مقام ذل عبودیت که رقیقه آن است، مرموز است. و در اعمال مستحبّه «قنوت» و در اعمال واجبه «سجده» را اختصاصی است که پس از این

۱۷- اشاره است به روایت «قرب نوافل»: وَإِنَّهُ لَيَقْرُبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّىٰ أُجِيبَهُ؛ فَإِذَا أَحْبَبْتَهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصْرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا؛ إِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ... اصول کافی، ج ۴، ص ۵۳، «کتاب الايمان والكفر»، «باب من اذى المسلمين واحقرهم»، روایت ۷ و ۸. ۱۸- «دنیا و آخرت هوی یکدیگرند.» عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۷۷، و ج ۴، ص ۱۱۵. نهج البلاغه، فیض الاسلام، «حکمت» ۱۰۰.

ان شاء الله به آن اشاره خواهیم کرد.

و باید دانست که عبودیت مطلقه از اعلی مراتب کمال و ارفع مقامات انسانیت است که جز اکمل خلق الله محمد صلی الله علیه و آله بالا صالاة و دیگر اولیای کمال بالتبعیة کسی دیگر را از آن نصیبی نیست، و دیگران را پای عبودیت لنگ است و عبادت و عبودیت آنها معلل است. و جز با قدم عبودیت نتوان به معراج حقیقی مطلق رسید؛ و لهذا در آیه شریفه فرماید: *سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ*.^{۱۹} قدم عبودیت و جذبۀ ربوبیت سیر داد آن ذات مقدس را به معراج قرب و وصول. و در «تشهد» نماز که رجوع از فنای مطلق است، که در سجده حاصل شده، باز توجه به عبودیت قبل از توجه به رسالت است. و ممکن است اشاره به آن باشد که مقام رسالت نیز در نتیجه جوهره عبودیت است. و این مطلب را دنباله طویلی است که از وظیفه این اوراق خارج است.

فصل دوم

در مراتب مقامات اهل سلوک

بدان که اهل سلوک را در این مقام و سایر مقامات مراتب و مدارجی است بی شمار، و ما به ذکر بعض از آن مراتب به طور کلی می پردازیم. و اما احاطه به جمیع جوانب و احصاء همه مراتب آن از عهده این ناچیز بیرون است: *الطَّرُقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ*.^{۲۰}
یکی از آن مراتب مرتبه «علم» است. و آن، چنان است که به سلوک

۱۹- «منزه است خداوندی که بنده اش را سیر داد.» (اسراء/۱)

۲۰- «به عدد نفسهای آفریدگان به سوی خدا راهماست.» حدیث منسوب به پیامبر (ص) است. جامع الاسرار و منبع الانوار، سیدحیدر آملی، ص ۸، ۹۵، ۱۲۱. و نیز شرح لاهیجی برگلشن راز، ص ۱۵۳. و نقدالنصوص، ص ۱۸۵. و منهاج الطالبین، ص ۲۲۱. و الاصول العشرة، ص ۳۱.

علمی و برهان فلسفی ثابت نماید ذلت عبودیت و عزت ربوبیت را. و این یکی از لباب معارف است که در علوم عالیه و حکمت متعالیه به وضوح پیوسته که جمیع دار تحقّق و تمام دایره وجود صرف ربط و تعلق و محض فقر و فاقه است. و عزت و ملک و سلطنت مختصّ به ذات مقدّس کبریا است و احدی را از حظوظ عزت و کبریا نصیبی نیست، و ذل عبودیت و فقر در ناصیه هریک ثبت و در حاقّ حقیقت آنها ثابت است. و حقیقت عرفان و شهود و نتیجه ریاضت و سلوک، رفع حجاب از وجه حقیقت و رؤیت ذلّ عبودیت و اصل فقر و تدلّی است در خود و در همه موجودات. و دعای منسوب به سید کائنات صلی الله علیه و آله: **اللَّهُمَّ ارِنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ**.^{۲۱} شاید اشاره به همین مقام باشد؛ یعنی، خواهش مشاهده ذلّ عبودیت که مستلزم شهود عزّ ربوبیت است نموده.

پس، اگر سالک راه حقیقت و مسافر طریق عبودیت با قدم سلوک علمی و مرکب سیر فکری این منزل را طی کرد، در حجاب علم واقع شود و به مقام اول انسانیت نائل شود، و لکن این حجاب از حجب غلیظه است که گفته اند: **الْعِلْمُ هُوَ الْحِجَابُ الْأَكْبَرُ**.^{۲۲} و باید سالک در این حجاب باقی نماند و آن را خرق کند. و شاید به این مقام اگر قناعت کند و قلب را در این قید محبوس نماید، در استدراج واقع شود. و استدراج در این مقام آن است که به تفریعات کثیره علمیه پرداخته و به جولان فکر برای این مقصد براهین کثیره اقامه کند و از منازل دیگر محروم ماند، و قلبش به این مقام علاقه مند شود و از نتیجه مطلوبه که وصول الی فناء الله است غافل شود، و صرف عمر خود را در حجاب برهان و شعب آن نماید؛ و هرچه کثرت فروع بیشتر شود، حجاب بزرگتر و احتجاب از حقیقت افزون گردد. پس، سالک نباید گول شیطان را در این مقام خورده از

۲۱- «خدایا، اشیا (و امور) را آنچنانکه هستند نشانم بده.» در عوالی اللّٰلی، ج ۴، ص ۱۳۲، روایت کرده است: **اللَّهُمَّ ارِنَا الْحَقَائِقَ كَمَا هِيَ**. و در تعلیق بر آن، از تفسیر کبیر فخررازی، ج ۶، ص ۲۶، و مرصادالعباد، ص ۳۰۹، ازنا الاشیاء کما هی نقل گردیده است.

۲۲- «دانش بزرگترین حجاب است.»

حق و حقیقت به واسطه کثرت علم و غزارت آن و قوت برهان محجوب شود و از سیر در طلب بازماند؛ و دامن همت به کمرزند و از جدیت در طلب مطلوب حقیقی غفلت نورزد و خود را به مقام دیگر که مقام دوم است برساند. و آن، چنان است که آنچه را عقل با قوت برهان و سلوک علمی ادراک کرده با قلم عقل به صفحه قلب بنگارد و حقیقت ذل عبودیت و عزربوبیت را به قلب برساند و از قیود و حجب علمیه فارغ گردد. و ما اشاره به این مقام در آتیه نزدیکی می نماییم ان شاء الله. پس نتیجه مقام دوم حصول ایمان به حقایق است.

مقام سوم، مقام «اطمینان و طمأنینه نفس» است که در حقیقت مرتبه کامله ایمان است. قَالَ تَعَالَى مُخَاطِبًا لِخَلِيلِهِ: أَوْلَمْ تُؤْمِن؟ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنَّ لِيُطْمَئِنُّ قَلْبِي. ۲۳ و شاید اشاره به این مرتبه نیز پس از این بیاید.

مقام چهارم، مقام «مشاهده» است که آن نوری است الهی و تجلی ای است رحمانی که تبع تجلیات اسمائیه و صفاتیّه در سرّ سالک ظهور کند و سرتاپای قلب او را به نور شهودی متنور نماید. و در این مقام درجاتی است ۲ که کثیره که ذکر آنها از حوصله این اوراق خارج است. و در این مقام نمونه ای از قرب نوافل (كُنْتُ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ وَيَدَهُ) ۲۴ بروز کند و سالک خود را مستغرق بحر لایتناهی بیند؛ و پس از آن بحری است بسیار عمیق که از اسرار «قدر» در آن شمه ای کشف شود.

و هر يك از این مقامات را استدراجی است خاص به خود که سالک را در آن هلاکت عظیم است، و سالک باید در تمام مقامات خود را تخلیص از انانیت و آئیت کند و خودبین و خودخواه نباشد که سرچشمه اکثر مفاسد است خصوصاً برای سالک. و پس از این اشارتی به این مطلب می نماییم، ان شاء الله.

۲۳- «خدای تعالی خطاب به خلیل خود(ابراهیم) فرمود: "آیا ایمان نیاورده ای؟" گفت: "چرا، اما (این

تقاضایم) برای این است که قلبم اطمینان و آرامش یابد." (بقره/۲۶۰)

۲۴- ← پاورقی شماره ۱۷.

فصل سوم

در بیان خشوع است

یکی از اموری که از برای سالک در جمیع عبادات خصوصاً نماز که سرآمد همه عبادات است و مقام جامعیت دارد لازم است، خشوع است. و حقیقت آن عبارت است از خضوع تامّ ممزوج با حبّ یا خوف. و آن حاصل شود از ادراک عظمت و سطوت و هیبت جمال و جلال. و تفصیل این اجمال آن است که قلوب اهل سلوک به حسب جبلّت و فطرت مختلف است: پاره‌ای از قلوب عشقی و از مظاهر جمالند و به حسب فطرت متوجه به جمال محبوب هستند؛ و چون در سلوک ادراک ظلّ جمیل یا مشاهده اصل جمال کنند، عظمت مخفیه در سرّ جمال آنها را محو کند و از خود بی خود نماید. چون در هر جمالی جلالی مخفی و در هر جلالی جمالی مستور است، چنانچه اشاره به این ممکن است فرموده باشد حضرت مولی العارفین و امیرالمؤمنین و السالکین صلوات الله علیه و علی آله اجمعین آنجا که فرماید: *سُبْحَانَ مَنْ اتَّسَعَتْ رَحْمَتُهُ لِأَوْلِيَائِهِ فِي شِدَّةِ نِقْمَتِهِ وَاسْتَدَّتْ نِقْمَتُهُ لِأَعْدَائِهِ فِي سَعَةِ رَحْمَتِهِ*. ۲۵ پس، هیبت و عظمت و سطوت جمال آنها را فرو گیرد و حالت خشوع در مقابل جمال محبوب برای آنها دست دهد. و این حالت در اوائل امر موجب تزلزل قلب و اضطراب شود، و پس از تمکین حالت انس رخ دهد و وحشت و اضطراب حاصل از عظمت و سطوت مبدل به انس و سکینه شود و حالت طمأنینه دست دهد؛ چنانچه حالت قلب خلیل الرحمن علیه السلام چنین بوده.

و پاره‌ای از قلوب خوفی و از مظاهر جلالند. آنها همیشه ادراک عظمت

۲۵- منزّه است کسی که عذاب و نعمتش شدید است و در همان حال رحمت او دوستانش را فرا گرفته؛ و با آنکه دایره رحمتش فراگیر است، عذاب و نعمتش برای دشمنان شدت گرفته است. «نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۲۱۵، خطبه ۸۹.

و کبریا و جلال کنند و خشوع آنها خوفی باشد؛ و تجلیات اسماء قهریه و جلالیه بر قلوب آنها شود؛ چنانچه حضرت یحیی علی نبینا و آله و علیه السلام چنین بوده. پس، خشوع گاهی ممزوج با حب است و گاهی ممزوج با خوف و وحشت است، گرچه در هر حبی و وحشتی و در هر خوفی حبی است. و مراتب خشوع به حسب مراتب ادراک عظمت و جلال و حسن و جمال است. و چون امثال ماها با این حال از نور مشاهدات محرومیم، ناچار باید در صدد تحصیل خشوع از طریق علم یا ایمان برآیم. قال تعالی: **قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ**. ۲۶ خشوع در نماز را از حدود و علائم ایمان قرار داده؛ پس، هر کس در نماز خاشع نباشد، به حسب فرموده ذات مقدس حق از زمره اهل ایمان خارج است. و نمازهای ماها که مشفوع با خشوع نیست از نقصان ایمان یا فقدان آن است. و چون اعتقاد و علم غیر از ایمان است، از این جهت این علمی که به حق و اسماء و صفات او و سایر معارف الهیه در ما پیدا می شود غیر از ایمان است. شیطان به شهادت ذات مقدس حق علم به مبدأ و معاد دارد، مع ذلك کافر است - **خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ** ۲۷ گوید، پس حق تعالی و خالقیت او را مقرر است؛ **أَنْظَرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ** ۲۸ گوید، پس معاد را معتقد است؛ علم به کتب و رسل و ملائکه دارد، با این وصف خداوند او را کافر خطاب کرده و از زمره مؤمنین خارج فرموده. پس، اهل علم و ایمان از هم ممتازند: هراهل علمی اهل ایمان نیست. پس، باید پس از سلوک علمی خود را در سلك مؤمنین داخل کند و عظمت و جلال و بهاء و جمال حق جلّت عظمته را به قلب برساند تا قلب خاشع شود، والا مجرد علم خشوع نمی آورد؛ چنانچه می بینید در خودتان که با اعتقاد به مبدأ و معاد و اعتقاد به عظمت و جلال حق قلب شما خاشع نیست.

و اما قول خدای تعالی: **الْمُ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا**

۲۶- همانا رستگار شدند مؤمنانی که در نمازشان خاشع اند. (مؤمنون/ ۲۰۱)

۲۷- و مرا از آتش و او را از گل آفریده‌ای. (اعراف/ ۱۲)

۲۸- و مرا تا روزی که برانگیخته شوند مهلت ده. (اعراف/ ۱۴)

نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ ۲۹ شاید ایمان صوری، که همان اعتقاد بما جاء به النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ است، مقصود باشد، وَاَلَا اِيْمَانٌ حَقِيْقِي مَلَاِزِمٌ بِاِيْكٍ مَّرْتَبَةٍ اِزْ خَشُوْعٍ است؛ یا آن که خشوع در آیه شریفه خشوع به مراتب کامله باشد؛ چنانچه عالم را گاهی اطلاق کنند بر کسی که از حد علم به حد ایمان رسیده باشد؛ و محتمل است در آیه شریفه اِنَّمَا يَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ۳۰ اشاره به آنها باشد. و در لسان کتاب و سنت علم و ایمان و اسلام به مراتب مختلفه اطلاق شده و بیان آنها از وظیفه این اوراق خارج است.

بالجمله، سالک طریق آخرت - خصوصاً با قدم معراج صلوتی - لازم است قلب خود را با نور علم و ایمان خاشع کند و این رقیقه الهیه و بارقه رحمانیه را در قلب هر اندازه ممکن است متمکن نماید بلکه بتواند در تمام نماز حفظ این حالت را بنماید. و حالت تمکن و استقرار در اول امر گرچه برای امثال ماها قدری صعب و مشکل است ولی با قدری ممارست و ارتیاض قلب امری است بسی ممکن.

عزیزم، تحصیل کمال و زاد آخرت طلب و جدیت می خواهد و هرچه مطلوب بزرگتر باشد جدیت در راه آن سزاوارتر است؛ البته معراج قرب الهی و مقام تقرب جوار رب العزة با این حال سستی و فتور و سهل انگاری دست ندهد؛ مردانه باید قیام کرد تا به مطلوب رسید. شما که ایمان به آخرت دارید و آن نشئه را نسبت به این نشئه طرف قیاس نمی دانید، چه در جانب سعادت و کمال یا در جانب شقاوت و وبال، چه که آن نشئه عالم ابدی دائمی است که موت و فناپذیر است، سعیدش در راحت و عزت و نعمت همیشه ایست آنهم راحتی که در این عالم شبیه ندارد، عزت و سلطنتی الهی که در این نشئه نظیر ندارد، نعمتهایی که در متخیله کسی خطور ننموده است، و همینطور در جانب شقاوت آن که عذاب و نعمت و وبالش در این عالم نظیر و مثل ندارد، و

۲۹- «آیا مؤمنان را آن زمان فرا نرسیده است که دلهایشان برای یاد خدا و آنچه از حق نازل گشته خاشع

گردد.» (حدید/۱۶)

۳۰- «همانا از میان بندگان خدا، دانشمندان از خداوند بیم و خشیت دارند.» (فاطر/۲۸)

راه وصول به سعادت اطاعت ربّ العزّة است، و در بین اطاعات و عبادات هیچ يك به مرتبه این نماز که معجونی است جامع الهی که متکفل سعادت بشر است و قبولی آن موجب قبولی جمیع اعمال است نمی باشد، پس باید در طلب آن جدّیت تامّ نمایید و از کوشش مضایقه نکنید و در راه آن تحمل مشاقّ نمایید، با آنکه مشقّت هم ندارد بلکه اگر چندی مواظبت کنید و انس قلبی حاصل شود، در همین عالم از مناجات با حق لذّتها می برید که با هیچ يك از لذّات این عالم طرف نسبت نیست؛ چنانچه از مطالعه احوال اهل مناجات با حق این مطلب روشن شود.

بالجمله، خلاصه مذاکره ما در این فصل آن است که پس از آن که عظمت و جمال و جلال حق را انسان به برهان یا بیان انبیاء علیهم السلام فهمید، قلب را متذکر آن باید نمود، و کم کم با تذکر و توجّه قلبی و مداومت به ذکر عظمت و جلال حقّ خشوع را در قلب وارد باید نمود تا نتیجه مطلوبه حاصل آید. و در هر حال سالک نباید قناعت کند به آن مقامی که دارد، که هر مقام برای امثال ماها حاصل شود در بازار اهل معرفت به پشیزی نیرزد و در سوق اصحاب قلوب با خردلی مقابله نکند. سالک باید در جمیع حالات متذکر نقص و معایب خود باشد شاید راهی به سعادت از این طریق باز شود. والحمد لله.

فصل چهارم

و از آداب مهمّه قلبیه عبادات، خصوصاً عبادات ذکریه، طمأنینه است. و آن غیر از طمأنینه ایست که فقهاء رضوان الله علیهم در خصوص نماز اعتبار کرده اند. و آن عبارت است از آن که شخص سالک عبادت را از روی سکونت قلب و اطمینان خاطر بجا آورد، زیرا که اگر عبادت را با حال اضطراب قلب و تزلزل بجا آورد، قلب از آن عبادت منفعّل نشود و آثاری از

عبادت در ملکوت قلب حاصل نشود و حقیقت عبادت صورت باطنیه قلب نگرود.

ویکی از نکات تکرار عبادات و تکثارات اذکار و اوراد آن است که قلب را از آنها تأثیری حاصل آید و انفعالی رخ دهد تا کم کم حقیقت ذکر و عبادت تشکیل باطن ذات سالک را دهد و قلبش با روح عبادت متحد گردد. و تا قلب را اطمینان و سکونت و طمأنینه و وقار نبود، اذکار و نسک را در آن تأثیری نیست و از حدّ ظاهر و ملک بدن به ملکوت و باطن نفس سرایت ننماید و حظوظ قلبی از حقیقت عبادت ادا نشود؛ و این خود از مطالب واضحه است که محتاج به بیان نیست و با اندک تأمل معلوم شود. و اگر عبادتی چنین باشد که قلب را از آن به هیچ وجه خبری نبود و از آن آثاری در باطن پیدا نشود، در عوالم دیگر محفوظ نماند و از نشئه ملک به نشئه ملکوت بالا نرود؛ و ممکن است در وقت شدائد مرض موت و سكرات هولناك موت و احوال و مصیبات پس از موت خدای نخواستہ صورت آن بکلی از صفحه قلب محو و نابود شود و انسان با دست خالی در پیشگاه مقدّس حق برود. مثلاً اگر کسی ذکر شریف لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ (ص) را با سکونت قلب و اطمینان دل بگوید و قلب را به این ذکر شریف تعلیم دهد، کم کم زبان قلب گویا شود و زبان ظاهر تابع زبان قلب شود و اوّل قلب ذاکر گردد و پس از آن لسان. و اشاره به این معنی فرموده جناب صادق علیه السلام به حسب روایت مصباح الشریعة، قال: فَاجْعَلْ قَلْبَكَ قِبْلَةً لِلِّسَانِكَ، لَا تُحَرِّكُهُ إِلَّا بِإِشَارَةِ الْقَلْبِ وَمُؤَافَقَةِ الْعَقْلِ وَرِضَى الْإِيمَانِ. ۳۱

در اوّل امر که زبان قلب گویا نشده، سالک راه آخرت باید آن را تعلیم دهد و با طمأنینه و سکونت ذکر را به آن القا کند؛ همین که زبان قلب باز شد، قلب قبله لسان و سایر اعضاء شود، با ذکر آن همه مملکت وجود انسانی ذاکر

۳۱- «قلب خود را قبله زبانت قرار بده؛ جز با اشاره قلب و موافقت عقل و رضای ایمان زبان مجنبنان.»
مصباح الشریعة، باب ۵ (فی الذکر). مستدرک الوسائل «کتاب الصلوة»، «ابواب الذکر»، «باب التوادر»، حدیث ۲.

گردد. و اما اگر این ذکر شریف را بی سکونت قلب و طمأنینه آن و با عجله و اضطراب و اختلال حواس گفت، از آن در قلب اثری حاصل نشود و از حدّ زبان و گوش حیوانی ظاهری به باطن و سمع انسانی نرسد و حقیقت آن در باطن قلب محقق نشود و صورت کمالیه قلب نگردد که ممکن الزوال نباشد. پس، اگر احوال و شدائدی دست دهد، خصوصاً مثل احوال و سكرات موت و شدائد نزع روح انسانی، بکلی آن ذکر را فراموش کند و از صفحه دل آن ذکر شریف محو شود، بلکه اسم حق تعالی و رسول ختمی (ص) و دین شریف اسلام و کتاب مقدس الهی و ائمه هدی (ع) و سایر معارف را که به قلب نرسانده فراموش کند و در وقت سؤال قبر جوابی نتواند دهد؛ تلقین را نیز به حال او فایده‌ای نباشد، زیرا که در خود از حقیقت ربوبیت و رسالت و دیگر معارف اثری نمی‌بیند؛ و آنچه به لقلقه لسان گفته بود و در قلب صورت نگرفته بود از خاطرش محو شود و او را نصیبی از شهادت به ربوبیت و رسالت و دیگر معارف نخواهد بود.

و در حدیث است که يك طایفه از امت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را که وارد جهنم می‌کنند، از هیبت مالک جهنم اسم پیغمبر را فراموش می‌کنند، با آنکه در همان حدیث است که آنها اهل ایمان هستند و قلوب آنها و صورت‌های آنها از نور ایمان درخشان و متأللی است. ۳۲

جناب محدث عظیم الشان مجلسی رحمه الله در مرآت العقول در شرح حدیث شریف كُنْتُ سَمِعُهُ وَ بَصَرَهُ فرماید: «کسی که چشم و گوش و دیگر اعضای خود را در راه اطاعت حق تعالی صرف نکند، دارای چشم و گوش روحانی نشود و این چشم و گوش ملکی جسمانی در آن عالم نرود و در عالم قبر و قیامت بی گوش و چشم باشد، و میزان سؤال و جواب قبر آن اعضاء روحانی است.» انتهای حاصل ترجمته. ۳۳

۳۲- علم الیقین. ج ۲، ص ۱۰۳۹.

۳۳- مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۳۹۲.

بالجمله، احادیث شریفه دربارهٔ این نحو از طمأنینه و آثار آن بسیار است. و قرآن شریف امر به ترتیل قرآن فرموده و در احادیث شریفه است که «کسی که نسیان کند سوره‌ای از قرآن را، متمثل شود آن سوره در بهشت برای او در صورتی که به آن خوبی صورتی نیست. پس وقتی آن را می‌بیند، می‌گوید به آن که "توجه هستی چقدر نیکوئی کاش تو از من بودی." جواب می‌دهد: "آیا تو مرا نمی‌شناسی؟ من فلان سوره هستم، اگر مرا فراموش کرده بودی تو را به این درجهٔ رفیعه می‌رساندم."»^{۳۴}

و در حدیث است که «کسی که قرآن را در جوانی بخواند، قرآن با گوشت و خونس مخلط شود.»^{۳۵} و نکتهٔ آن آن است که در جوانی اشتغال قلب و کدورت آن کمتر است، از این جهت قلب از آن بیشتر و زودتر متأثر شود و اثر آن نیز بیشتر باقی ماند.

و در این باب احادیث بسیاری است که ما در باب «قرائت» یاد از آنها می‌کنیم ان شاء الله. و در حدیث شریف است که «هیچ چیز پیش خدای تعالی محبوبتر نیست از عملی که مداومت بر آن شود گرچه آن عمل کم باشد.»^{۳۶} و شاید نکتهٔ بزرگ آن آن باشد که عمل صورت باطنیه قلب شود؛ چنانچه ذکر شد.

فصل پنجم

در بیان محافظت عبادت از تصرف شیطان است

یکی از مهمّات آداب قلبیهٔ نماز و سایر عبادات که از امّهات آداب قلبیه است و قیام به آن از عظام امور و مشکلات دقایق است، محافظت آن است

۳۴- اصول کافی، ج ۴، ص ۴۱۰، «کتاب فضل القرآن»، «باب من حفظ القرآن ثم نسیه»، حدیث ۲.

۳۵- اصول کافی، ج ۴، ص ۴۰۵، «کتاب فضل القرآن»، «باب فضل حامل القرآن»، حدیث ۴.

۳۶- اصول کافی، ج ۳، ص ۱۳۷، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب الاقتصاد فی العبادة»، حدیث ۲.

از تصرفات شیطانی؛ و شاید آیه شریفه که فرماید در وصف مؤمنین: **الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ**^{۳۷} اشاره به جمیع مراتب حفظ باشد که یکی از آن مراتب، بلکه اهمّ مراتب آن، حفظ از تصرف شیطان است.

و تفصیل این اجمال آن است که پیش اصحاب معرفت و ارباب قلوب واضح است که چنانچه ابدان را غذائی است جسمانی که بدان تغذی کنند و باید آن غذا مناسب حال و موافق نشئه آنها باشد تا بدان تربیت جسمانی و نموّ نباتی دست دهد، همینطور قلوب و ارواح را غذائی است که هر يك به فراخور حال و مناسب نشئه آنها باید باشد که بدان تربیت شوند و تغذی نمایند و نموّ معنوی و ترقی باطنی حاصل آید. و غذای مناسب با نشئه ارواح معارف الهیه از مبدأ مبادی وجود تا منتهی النهایه نظام هستی است؛ چنانچه در تعریف فلسفه اعظم ارباب صناعت فرمودند: **هِيَ صَيْرُورَةُ الْإِنْسَانِ غَالِمًا عَقْلِيًّا مُضَاهِيًا لِلْعَالَمِ الْعِنِّيِّ فِي صُورَتِهِ وَكَمَالِهِ**.^{۳۸} و این اشاره است به همین تغذی معنوی، چنانچه تغذی قلوب از فضایل نفسانیّه و مناسک الهیه است.

و باید دانست که هر يك از این غذاها اگر از تصرف شیطان خالص باشد \geq و با دست ولایت مآبی رسول ختمی و ولیّ الله اعظم صلوات الله علیهما و آلهما فراهم آمده باشد، روح و قلب از آن تغذی کنند و به کمال لایق انسانیت و معراج قرب الی الله نائل شوند. و خلوص از تصرف شیطان، که مقدمه اخلاص است، به حقیقت حاصل نشود مگر آن که سالک در سلوکش خدا خواه شود و خودخواهی و خودپرستی را، که منشأ تمام مفسد و امّ الأمراض باطن است، زیر پا نهد؛ و این به تمام معنی در غیر انسان کامل و به تبع او در خلص اولیاء علیهم السلام در دیگر اشخاص میسور نیست. ولی سالک نباید مایوس از الطاف باطنه حق باشد که یأس از روح الله سرآمد همه سردیها و

۳۷- «آنان که بر نمازهایشان محافظت دارند.» (معارج/۳۴، مؤمنون/۹)

۳۸- «فلسفه گشتن انسان است به قالب جهانی عقلی (چنانکه در صورت و کمال) همانند جهان خارج گردد.» ملاحظه و اتباع او این عبارت را در تعریف فلسفه آورده‌اند و قید «فی صورة و کماله» را برخی بر آن افزوده‌اند.

سستیها است و از اعظم کبائر است؛ و آنچه از برای صنف زعایا نیز ممکن است قرّة العین اهل معرفت است.

پس، بر سالک طریق آخرت لازم و حتم است که با هر جدّیتی هست معارف و مناسک خود را از تصرف شیطان و نفس اماره تخلیص کند و با کمال دقت و تفتیش در حرکات و سکانات و طلب و مطلوب خود غور کند و غایت سیر و تحصیل و مبادی حرکات باطنیه و تغذیّات روحیه را به دست آورد و از حيله‌های نفس و شیطان غفلت نکند و از دامهای نفس اماره و ابلیس غافل نشود، و در جمیع حرکات و افعال سوءظنّ کامل به خود داشته باشد و هیچ‌گاه آن را سر خود ورها نکند؛ چه بسا باشد که با اندک مسامحه‌ای انسان را مغلوب کند و به زمین زند و سوق به هلاکت و فنا دهد؛ زیرا که اگر غذاهای روحانی از تصرف شیطان خالص نباشد و دست او در فراهم آمدن آنها دخیل باشد، علاوه بر آنکه ارواح و قلوب با آنها تربیت نشوند و به کمال لایق خود نرسند، نقصان فاحش برای آنها دست دهد و شاید صاحب خود را در سلك شیاطین یا بهائم و سباع منسلک نماید و آنچه که مایه سعادت و رأس المال کمال انسانیت و وصول به مدارج عالیّه است نتیجه منعکسه دهد و انسان را به هاویه مظلّمه شقاوت سوق دهد؛ چنانچه در بعض اهل عرفان اصطلاحی دیدیم اشخاصی را که این اصطلاحات و غور در آن آنها را به ضلالت منتهی نموده و قلوب آنها را منکوس و باطن آنها را ظلمانی نموده و ممارست در معارف موجب قوّت ≤ انانیت و انیت آنها شده و دعاوی ناشایسته و شطحیات ناهنجار از آنها صادر گردیده. و نیز در ارباب ریاضات و سلوک اشخاصی هستند که ریاضت و اشتغال آنها به تصفیّه نفس قلوب آنها را منکدرتر و باطن آنها را ظلمانی تر نموده. و اینها از آن است که بر سلوک معنوی الهی و مهاجرت الی الله محافظت نمودند و سلوک علمی و ارتیاضی آنها با تصرف شیطان و نفس به سوی شیطان و نفس بوده. و همینطور در طلاب علوم نقلیه شرعیّه اشخاصی را دیدیم که علم در آنها تأثیر سوء بخشیده و بر مفاصد اخلاقی آنها افزوده، و علم که موجب فلاح و رستگاری آنها باید باشد باعث هلاکت آنها شده و آنها

را به جهل و ممارات و استطاله و ختل کشانده. و همینطور در بین اهل عبادت و مناسک و مواظبین به آداب و سنن کسانی هستند که عبادت و نسک، که سرمایه اصلاح احوال و نفوس است، قلوب آنها را کدر و ظلمانی نموده و آنها را به عجب و خودبینی و کبر و تدلل و تغمّز و سوء خلق و سوء ظنّ به بندگان خدا وادار نموده. و اینها نیز از عدم مواظبت بر این معاجین الهیه است.

البته معجونیه که با دست دیو پلید و تصرف نفس سرکش فراهم آمد، جز خلق شیطانی از آن زاییده نشود؛ و چون قلب در هر حال از آنها تغذی می نماید و آنها صورت باطنیه نفس شوند، پس بعد از چندی مداومت انسان یکی از ولیده های شیطان شود که با دست تربیت و در تحت تصرف او نشو و نما نموده، و چون چشم ملکی بسته شود و چشم ملکوتی باز گردد خود را یکی از شیاطین می بیند و در آن حال جز خسران نتیجه ای نبرد و حسرتها و افسوسها به حالش سودی نبخشد.

پس، سالک طریق آخرت در هر رشته از رشته های دینی و طریقه ای از طریقه های الهی هست اولاً باید با کمال مواظبت و دقت، چون طبیعی با محبت و پرستاری پر شفقت، از حال خود مواظبت نماید و عیوب سیر و سلوک خود را تفتیش و مذاقه کند. و ثانیاً در خلال آن از پناه بردن به ذات مقدّس حقّ جلّ و علا در خلوات و تضرّع و زاری به درگاه اقدس ذوالجلال غفلت نوزد. خداوند، تو خود حال ضعیف و بیچارگی ما را آگاهی، می دانی که ما بی دستگیری ذات مقدّس تو از دست دشمنی به این قوّت و قدرت که طمع به انبیاء عظام و کمل اولیاء والا مقام بسته راه گریزی نداریم و اگر بارقه لطف و رحمت تو نباشد، ما را این دشمن قوی پنجه به خاک هلاکت افکند و به تیه ظلمت و شقاوت گرفتار کند. تو را به خاصان درگاهت و محرمان بارگاہت قسم می دهم که از ما متحیران وادی ضلالت و افتادگان بیابان غوایت دستگیری فرما و قلوب ما را از غلّ و غش و شرک و شک پاک فرما، إِنَّكَ وَلِيُّ الْهَدَايَةِ.

فصل ششم

در بیان نشاط و بهجت است

و دیگر از آداب قلبیه نماز، و سایر عبادات، که موجب نتایج نیکویی است، بلکه باعث فتح بعضی از ابواب و کشف بعضی از اسرار عبادات است، آن است که سالک جدیت کند که عبادت را از روی نشاط و بهجت قلب و فرح و انبساط خاطر بجا آورد و از کسالت و ادبار نفس در وقت عبادت احتراز شدید کند. پس، وقتی را که برای عبادت انتخاب می کند وقتی باشد که نفس را به عبادت اقبال است و دارای نشاط و تازگی است و خستگی و فتور ندارد، زیرا که اگر نفس را در اوقات کسالت و خستگی و ادار به عبادت کند ممکن است آثار بدی به آن مترتب شود که از جمله آنها آن است که انسان از عبادت منزعج شود و تکلف و تعسف آن زیاد گردد و کم کم باعث تنفر طباع نفوس شود. و این علاوه بر آن که ممکن است انسان را بکلی از ذکر حق منصرف کند و روح را از مقام عبودیت که منشأ همه سعادات است برنجاند، از چنین عبادتی نورانیت قلبیه حاصل نگردد و باطن نفس از آن منفعل نگردد و صورت عبودیت صورت باطن قلب نشود. و پیش از این ذکر شد که مطلوب در عبادات آن است که باطن نفس صورت عبودیت شود.

و اکنون چنین گوئیم که یکی از اسرار و نتایج عبادات و ریاضات آن است که اراده نفس در ملک بدن نافذ گردد و مملکت یکسره در تحت کبریاء نفس منقهر و مضمحل گردد و قوای منبثه و جنود منتشره در ملک بدن از عصیان و سرکشی و انانیت و خودسری باز مانند و تسلیم ملکوت باطن قلب شوند، بلکه کم کم تمام قوافانی شوند در ملکوت، و امر ملکوت در ملک جاری و نافذ شود و اراده نفس قوت گیرد و زمام مملکت را از دست شیطان و نفس اماره بگیرد و جنود نفس از ایمان به تسلیم و از تسلیم به رضا و از رضا به فنا سوق شوند. و در این حال شمه ای از اسرار عبادات را نفس دریابد و از تجلیات

فعلیه شمه‌ای حاصل گردد. و آنچه ذکر شد تحقق پیدا نکند مگر آن که عبادات از روی نشاط و بهجت بجا آورده شود و از تکلف و تعسف و کسالت بکلی احتراز شود تا حال محبت و عشق به ذکر حق و مقام عبودیت رخ دهد و انس و تمکن حاصل آید. و انس به حق و ذکر او از اعظم مهماتی است که اهل معرفت را به آن عنایت شدید است و اصحاب سیر و سلوک برای آن تنافس کنند. و چنانچه اطباء را عقیده آن است که اگر غذا را از روی سرور و بهجت میل کنند زودتر هضم شود، همینطور طب روحانی اقتضا می کند که اگر انسان غذاهای روحانی را از روی بهجت و اشتیاق تناول کند و از کسالت و تکلف احتراز کند، آثار آن در قلب زودتر واقع شود و باطن قلب با آن زودتر تصفیه شود.

و اشاره به این ادب در کتاب کریم الهی و صحیفه قویم ربوبی شده است آن جا که در تکذیب کفار و منافقین فرماید: لَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ^{۳۹} و آیه شریفه لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ^{۴۰} در حدیثی به کسالت تفسیر شده. و در روایات اشاره به این ادب نموده‌اند و ما به ذکر بعضی از آن این اوراق را مفتخر می نماییم:

محمد بن یعقوب باسناده عن ابی عبدالله علیه السلام قال: لَا تُكْرِهُوا إِلَىٰ أَنْفُسِكُمُ الْعِبَادَةَ.^{۴۱}

و عن ابی عبدالله (ع) قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا عَلِيُّ، إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ؛ فَأَوْغِلْ فِيهِ بِرَفْقٍ وَلَا تُبْغِضْ إِلَىٰ نَفْسِكَ عِبَادَةَ رَبِّكَ.^{۴۲}

۳۹- «نماز نمی گزارند جز در حال ملال و کسالت، و اتفاق نمی کنند مگر به کراهت و ناخوشایندی.» (توبه/۵۴)

۴۰- «در حال مستی به نماز نزدیک مشوید.» (نساء/۴۳)

۴۱- «خود را به اکراه به عبادت و ادا سازید.» اصول کافی، ج ۳، ص ۱۲۹، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب استواء العمل و المداومة علیه»، حدیث ۳.

۴۲- «ای علی، این دین متین و استوار است؛ با رفق و مدارا در آن گام نه و پرستش پروردگارت را مبعوض خود مکن.» اصول کافی، ج ۳، ص ۱۳۸، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب الاقتصاد فی العبادة»، حدیث ۶.

و در حدیث است از حضرت عسکری سلام الله علیه: إِذَا نَشَطَتِ
الْقُلُوبُ فَأَوْدِعُوهَا، وَإِذَا نَفَرَتْ فَوَدِّعُوهَا. ۴۳

و این دستور جامعی است که فرموده‌اند که در هنگام نشاط و بهجت قلب و دینه به آنها بسپارید، و در وقت نفا و گریز آنها را راحت بگذارید؛ پس در کسب معارف و علوم نیز این ادب را باید منظور داشت و قلب را با کراهت و تنفر و ادار به کسب نکرد.

و از این احادیث و احادیث دیگر استفاده ادب دیگر شود که آن نیز از مهمات باب ریاضت است. و آن عبارت از «مراعات» است. و آن، چنان است که سالک در هر مرتبه که هست، چه در ریاضات و مجاهدات علمیه یا نفسانیه یا عملیه، مراعات حال خود را بکند و بارفق و مدارا با نفس رفتار نماید و زاید بر طاقت و حالت خود تحمیل آن نکند؛ خصوصاً برای جوانها و تازه کارها این مطلب از مهمات است که ممکن است اگر جوانها بارفق و مدارا با نفس رفتار نکنند و حظوظ طبیعت را به اندازه احتیاج آن از طرق محلله ادا نکنند، گرفتار خطر عظیمی شوند که جبران آن را نتوانند کرد؛ و آن خطر آن است که گاه نفس به واسطه سخت گیری فوق العاده و عنان گیری بی اندازه عنان گسیخته شود و زمام اختیار را از دست بگیرد و اقتضائات طبیعت که متراکم شد و آتش تیز شهوت که در تحت فشار بی اندازه ریاضت واقع شود، ناچار محترق شود و مملکت را بسوزاند. و اگر خدای نخواستہ سالکی عنان گسیخته شود یا زاهدی بی اختیار شود، چنان در پرتگاه افتد که روی نجات را هرگز نبیند و به طریق سعادت و رستگاری هیچ گاه عود نکند.

پس، سالک چون طیب حاذقی باید نبض خود را در ایام سلوک بگیرد و از روی اقتضائات احوال و ایام سلوک با نفس رفتار کند؛ و در ایام اشتعال شهوت که غرور جوانی است طبیعت را بکلی منع از حظوظش ننماید و با

۴۳- «هنگامی که قلب نشاط و بهجت دارند به آنها امانت بسپارید؛ و وقتی که گریزان اند آنها را واگذارید.» بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۷، «کتاب الرّوضه»، باب ۲۹، حدیث ۳.

طرق مشروعه آتش شهوت را فرونشاند که فرونشاندن شهوت به طریق امر الهی اعانت کامل در سلوک راه حق کند. پس، نکاح و زواج کند که از سنن بزرگ الهی است که علاوه بر آن که مبدأ بقاء نوع انسانی است در سلوک راه آخرت نیز مداخلیت بسزا دارد. و از این جهت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «کسی که تزویج کند، نصف دینش را احراز نموده.»^{۴۴} و در حدیث دیگر است که «کسی که دوست دارد ملاقات کند خدا را پاک و پاکیزه، ملاقات کند او را با زوجه.»^{۴۵} و از رسول اکرم نیز منقول است که «اکثر اهل آتش عزبها هستند.»^{۴۶} و در حدیث است که حضرت امیرمؤمنان سلام الله علیه فرمودند: «جماعتی از اصحاب بر خود حرام کردند زنها را و افطار در روز و خواب در شب را. ام سلمه خبر داد به حضرت رسول اکرم. آن سرور تشریف آوردند نزد آنها فرمودند: "آیا شما اعراض می کنید از زنها؟ همانا من نزد زنها می روم و روز تناول می کنم و شب خواب می روم، و کسی که از سنت من اعراض کند از من نیست و خدای تعالی فرو فرستاد: لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ، وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللهُ حَلَالاً طَيِّباً وَاتَّقُوا اللهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ.»^{۴۷}

بالجمله، بر سالک راه آخرت «مراعات» احوال اديبار و اقبال نفس لازم است؛ و چنانچه از حظوظ نباید مطلقاً جلوگیری کند که منشأ مفاسد عظیم است، نباید در سلوک از جهت عبادات و ریاضات عملیه به نفس سخت گیری کند و آن را در تحت فشار قرار دهد؛ خصوصاً در ایام جوانی و ابتداء سلوک که

۴۴- بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۲۰، «کتاب العقود و الايقاعات»، «ابواب النکاح»، باب ۱، حدیث

۱۴. به نقل از امامی شیخ طوسی، ج ۲، ص ۱۳۲.

۴۵- منبع سابق، حدیث ۱۸ و ۳۵. به نقل از روضة الواعظین، ص ۳۷۳. و نوادر رواندی، ص ۱۲.

۴۶- وسائل الشیعة، ص ۱۵، «کتاب النکاح»، باب ۲، حدیث ۶.

۴۷- آنچه را که خدا بر شما حلال فرموده حرام مکنید و ستم مکنید که خدا ستمکاران را دوست نمی دارد. و

بخورید از آنچه خدا روزی شما کرده حلال و پاکیزه و از خدا بهره‌زید، خدایی که شما به او ایمان

آورده‌اید. (مائده/ ۸۷) منبع پیشین، حدیث ۸.

آن نیز منشأ انضجار و تنفّر نفس شود و گاه شود که انسان را از ذکر حقّ منصرف کند.

و در احادیث شریفه اشاره به این معنی بسیار است، چنانچه در کافی شریف است که حضرت صادق فرمودند: «من در ایام جوانی جدّیت و اجتهاد در عبادت نمودم، پدرم به من فرمود: "ای فرزند کمتر از این عمل کن، زیرا که خدای عزّوجلّ وقتی که دوست داشته باشد بنده‌ای را، راضی شود از او به کم."»^{۴۸} و قریب به این مضمون در حدیث دیگر است.^{۴۹}

و نیز در روایت کافی است که حضرت ابی جعفر از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حدیث کند که فرمود: «همانا این دین محکم است؛ داخل آن شوید بارفق و مدارا، و عبادت خدا را مبعوض بندگان خدا نکنید تا مثل سوار مفرطی باشید که نه سفر را قطع می‌کند و نه پشت به مرکوب خود باقی می‌گذارد.»^{۵۰} و در حدیث دیگر است که «عبادت پروردگار را مبعوض نفس خود مکن.»^{۵۱}

بالجمله، میزان در باب «مراعات» آن است که انسان ملتفت احوال نفس باشد و با آن به مناسبت قوت و ضعف آن سلوک کند؛ چنانچه اگر نفس در عبادات و ریاضات قوی است و تاب مقاومت دارد، در عبادت کوشش و جدّیت کند. و اشخاصی که ایام غرور جوانی را طی کرده‌اند و آتش شهوات آنها تا اندازه‌ای فرونشسته است، مناسب است قدری ریاضات نفسانیّه را بیشتر کنند و با جدّیت و کوشش مردانه وارد سلوک و ریاضت شوند؛ و هرچه نفس را به ریاضات عادت دادند فتح باب دیگر برای او کنند تا آن که کم‌کم نفس بر قوای طبیعت چیره شود و قوای طبیعیه مسخر در تحت کبریای نفس گردند. و آنچه در احادیث شریفه وارد است که جدّیت و کوشش در عبادت

۴۸- اصول کافی، ج ۳، ص ۱۳۸، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب الاقتصاد فی العبادة»، حدیث ۵.

۴۹- منبع پیشین، حدیث ۴.

۵۰- منبع پیشین، حدیث ۱.

۵۱- منبع پیشین، حدیث ۲.

کنید و مدح شده است از اشخاصی که اجتهاد و کوشش در عبادت و ریاضت می کنند و در عبادات و ریاضات ائمه هدی سلام الله علیهم وارد است، با این احادیث شریفه که اقتصاد در عبادت را مدح فرموده اند، مبنی بر اختلاف اهل سلوک و درجات و احوال نفوس است؛ و میزان کلی نشاط و قوت نفس و نفار و ضعف آن است.

فصل هفتم

در بیان تفهیم است

یکی از آداب قلبیه عبادات، خصوصاً عبادات ذکریه، «تفهیم» است. و آن چنان است که انسان قلب خود را در ابتداء امر چون طفلی پندارد که زبان باز نکرده و آن را می خواهد تعلیم دهد؛ پس، هر يك از اذکار و اوراد و حقایق و اسرار عبادات را با کمال دقت و سعی به آن تعلیم دهد و در هر مرتبه ای از کمال هست، آن حقیقتی را که ادراک نموده به قلب بفهماند. پس، اگر اهل فهم معانی قرآن و اذکار نیست و از اسرار عبادات بی بهره است، همان معنای اجمالی را که قرآن کلام خدا است و اذکار یادآوری حق است و عبادات اطاعت و فرمانبرداری پروردگار است تعلیم قلب کند و به قلب همین معانی اجمالیّه را بفهماند. و اگر اهل فهم معانی صوریه قرآن و اذکار است، همان معانی صوریه را، از قبیل وعد و وعید و امر و نهی، و از علم مبدأ و معاد به آن مقدار که ادراک نموده به قلب تعلیم دهد. و اگر کشف حقیقتی از حقایق ۳ معارف یا سرّی از اسرار عبادات برای او شده، همان را با کمال سعی و کوشش به قلب تعلیم کند و آن را تفهیم نماید. و نتیجه این تفهیم آن است که پس از مدتی مواظبت زبان قلب گشوده شود و قلب ذاکر و متذکر گردد. در اول امر، قلب متعلم بود و زبان معلم و به ذکر زبان قلب ذاکر می شد و قلب تابع زبان بود، و پس از گشوده شدن زبان قلب عکس گردد: قلب ذاکر گردد و زبان

به ذکر آن ذکر گوید و به تبع آن حرکت کند. بلکه گاه شود که در خواب نیز انسان به تبع ذکر قلبی ذکر لسانی گوید، زیرا که ذکر قلبی مختص به حال بیداری نیست و اگر قلب متذکر شود زبان که تابع آن شده ذکر گوید و از ملکوت قلب به ظاهر سرایت نماید: قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ. ۵۲

بالجمله، در اول امر باید انسان این ادب یعنی «تفهیم» را ملحوظ دارد تا زبان قلب که مطلوب حقیقی است گشوده گردد. و علامت آن که زبان قلب گشوده شده آن است که تعب ذکر و زحمت آن مرتفع شود و نشاط و فرح رخ دهد و خستگی و رنج زایل گردد؛ چنانچه اگر کسی طفلی را که زبان باز ننموده بخواهد تعلیم دهد، تا طفل زبان باز ننموده معلم خسته و ملول شود؛ همین که طفل زبان گشود و آن کلمه را که تعلیم او می کرد ادا کرد، خستگی معلم رفع شود و معلم به تبع طفل کلمه را ادا کند بی رنج و تعب. قلب نیز در ابتداء امر طفلی است زبان نگشوده که آن را باید تعلیم داد و اذکار و او را در باید به زبان آن گذاشت، و پس از باز شدن زبان آن انسان تابع آن گردد و رنج و تعب تعلیم و خستگی ذکر مرتفع گردد. و این ادب برای کسانی که مبتدی هستند خیلی لازم است.

و باید دانست که یکی از نکات تکرار اذکار و ادعیه و دوام ذکر و عبادت همین است که زبان قلب گشوده و قلب ذاکر و داعی و عابد گردد و تا این ادب ملحوظ نشود زبان قلب گشوده نشود.

و در احادیث شریفه اشاره به این معنی شده است؛ چنانچه در کافی شریف از حضرت صادق سلام الله علیه حدیث کند که حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه در ضمن بعضی از آداب قرائت فرمودند: وَلَٰكِنِ اَقْرَعُوْا بِهٖ قُلُوْبِكُمْ اَلْقَاسِيَةَ، وَلَا يَكُنْ هُمْ اَحَدُكُمْ اٰخِرَ السُّوْرَةِ. ۵۳

و در حدیث کافی است که حضرت صادق به ابواسامه فرمود: يَا اَبَا ۵

۵۲- «بگو هرکس بر سرشت خود عمل می کند.» (اسراء/۸۴)

۵۳- «... بلکه با قرآن بر دل‌های سخت خود بکوبید و بر آن مباحثید که سوره را به آخر برسانید.» اصول کافی، ج ۴، ص ۴۱۸، «کتاب فضل القرآن»، «باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن»، حدیث ۱.

أَسَامَةَ، أَدْعُوا (ارعوا) قُلُوبَكُمْ ذَكَرَ اللهُ وَاحْذَرُوا النَّكْتَ. ٥٤

حتی کَمَل اولیاء علیهم السلام نیز این ادب را ملحوظ می داشتند، چنانچه در حدیث است که حضرت صادق سلام الله علیه را حالتی در نماز دست داد که افتاد غش کرد؛ چون حالت افاقه دست داد، از سبیش سؤال شد. فرمود: مَا زِلْتُ أُرَدُّ هَذِهِ الْآيَةَ عَلَى قَلْبِي حَتَّى سَمِعْتُهَا مِنَ الْمُتَكَلِّمِ بِهَا فَلَمْ يَبْتِ جَسْمِي لِمُعَايَنَةِ قُدْرَتِهِ. ٥٥

و از جناب ابوذر رضی الله عنه نقل شده که قَامَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَيْلَةً يُرَدُّ قَوْلَهُ تَعَالَى: إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. ٥٦

بالجمله، حقیقت ذکر و تذکر ذکر قلبی است و ذکر لسانی بدون آن بی مغز و از درجه اعتبار بکلی ساقط است. چنانچه در احادیث شریفه به این معنی بسیار اشاره شده. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به ابی ذر فرمود: يَا أَبَا ذَرٍّ، رَكْعَتَانِ مُقْتَصِدَتَانِ فِي تَفَكُّرٍ خَيْرٌ مِنْ قِيَامٍ لَيْلَةٍ وَالْقَلْبُ لَاهٍ [نسخه: ساه] ٥٧ و هم از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ منقول است که «خدای تعالی نظر به صورتهای شما نمی کند، بلکه نظر به قلبهای شما می کند.» ٥٨

٥٤- «ای اباسامه، خدا را فریاد قلبهایتان آورید و از اندیشه های غیر مرضی او (نکت) بپرهیزید.» کافی (روضه)، ج ٨، ص ١٦٧. بحار الانوار، ج ٦٧، ص ٥٩، «کتاب الایمان و الکفر»، باب ٤٤، حدیث ٣٨. از منبع پیشین.

٥٥- «آن قدر این آیه را با خود تکرار کردم تا آن را از گوینده آن شنیدم و اندامم تاب دیدن قدرت او را نیاورد.» المَحْجَةُ الْبِيضَاءُ، ج ١، ص ٣٥٢، «کتاب اسرار الصلوة»، «باب فضیلة الخشوع و معناه».

٥٦- «شبی پیامبر صلی الله علیه و آله که برخاسته مکرر این آیه را تلاوت می فرمود: "اگر عذابشان کنی بندگان نوهستند، و اگر آنها را ببخشی همانا تو عزیز و حکیم هستی."» (مائدة/ ١١٨) ← روح المعانی فی تفسیر القرآن... علامه آلوسی، ج ٧، ص ٧٠. به نقل از سنن نسائی و بیهقی.

٥٧- «ای ابوذر، دورگت میانه توأم با اندیشه و تفکر بهتر است از زنده داشتن يك شب در حالی که قلب بازیگر و غافل است.» بحار الانوار، ج ٧٤، ص ٨٢، «کتاب الروضه»، «باب مواظب النبی»، حدیث ٢. به نقل از مکارم الاخلاق، ص ٤٦٥.

٥٨- منبع پیشین، و بحار الانوار، ج ٦٧، ص ٢٤٨. به نقل از جامع الاخبار، ص ١١٧. (با اندکی زیادت)

و در احادیث حضور قلب می آید که نماز به قدر حضور قلب مقبول است و هرچه قلب غفلت داشته باشد به همان اندازه نماز را قبول نمی کنند . و تا این ادب که ذکر شد ملحوظ نشود، ذکر قلبی حاصل نگردد و قلب از سهو و غفلت بیرون نیاید .

و در حدیث است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: فَاجْعَلْ قَلْبَكَ قِبَلَةَ لِسَانِكَ لَا تَحْرُكُهُ إِلَّا بِإِشَارَةِ الْقَلْبِ . ۵۹ و قبله شدن قلب و تبعیت لسان و سایر اعضا از آن صورت نگیرد، مگر با ملحوظ داشتن این ادب . و اگر اتفاق افتد حصول این امور بدون این ادب، از نوادر است و انسان نباید به آن مغرور شود .

فصل هشتم

در بیان حضور قلب است

یکی از مهمات آداب قلبیه که شاید کثیری از آداب مقدمه آن باشد و عبادت را بدون آن روح و روانی نیست و خود مفتاح قفل کمالات و باب الأبواب سعادات است و در احادیث شریفه از کمتر چیزی این قدر ذکر شده و به کمتر ادبی این قدر اهمیت داده شده، حضور قلب است . و ما گرچه در رساله سر الصلوة^{۶۰} و هم در کتاب اربعین^{۶۱} از آن مستوفی یاد نمودیم

۵۹- ← پاورقی ۳۱ .

۶۰- ← پاورقی ۲ .

۶۱- کتاب اربعین (شرح اربعین حدیث) از آثار جناب مؤلف قدس سره الشریف می باشد که نوشتن آن در محرم ۱۳۵۸ هجری قمری به انجام رسیده است . در مقدمه این کتاب شریف بعد از حمد و صلوة و دعا آمده است: «و بعد، این بنده بی بضاعت ضعیف مدتی بود با خود حدیث می کردم که چهل حدیث از احادیث اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام که در کتب معتبره اصحاب و علماء رضوان الله علیهم ثبت است جمع آوری کرده و هر یک را به مناسبت شرحی کند که با حال عامه مناسبتی داشته باشد، و از این جهت آن را به زبان فارسی نگاشته که فارسی زبانان نیز از آن بهره بگیرند؛ شاید ان شاء الله مشمول

درجات و مراتب آن را بیان نمودیم، لکن در این جا نیز برای تمییم فائده و تحرّز از حواله ذکر از آن می نماییم.

چنانچه سابق بر این ذکر شد، عبادات و مناسک و اذکار و اوراد در وقتی نتیجه کامله دارد که صورت باطنه قلب شود و باطن ذات انسان به آن مخمّر گردد و دل انسان صورت عبودیت به خود گیرد و از خود سری و سرکشی بیرون آید. و نیز مذکور شد که از اسرار و فوائد عبادات یکی آن است که اراده نفس قوی شود و نفس بر طبیعت چیره شود و قوای طبیعت مسخر تحت قدرت و سلطنت نفس گردد و اراده نفس ملکوتی در ملک بدن نافذ گردد، بطوری که قوا چون ملائکه الله نسبت به حق تعالی شوند که «عصیان آن نکنند لمحهای، و عمل کنند به آنچه فرمان برای آنها صادر می شود.»^{۶۲}

و اکنون گوئیم که یکی از اسرار عبادات و فوائد مهمه، که همه مقدمه آن است، آن است که جمیع مملکت باطن و ظاهر مسخر در تحت اراده الله و متحرک بتحرک الله شود و قوای ملکوتیه و ملکیه نفس از جنود الله شوند و همگی نسبت به حق تعالی سمت ملائکه الله را پیدا کنند. و این خود یکی از مراتب نازله فنای قوا و ارادات است در اراده حق. و کم کم نتایج بزرگ بر این مرتب شود و انسان طبیعی الهی گردد و نفس ارتیاض بعبادت الله پیدا کند و جنود ابلیس یکسره شکست خورده منقرض شوند و قلب و قوای آن تسلیم حق شوند و اسلام به بعض مراتب باطنه در آن بروز کند. و نتیجه این تسلیم اراده به حق در دار آخرت آن شود که حق تعالی اراده او را در عوالم غیب نافذ فرماید و او را مثل اعلائی خود قرار دهد، و چنانچه خود ذات مقدّس هرچه را بخواهد ایجاد کند به مجرد اراده موجود شود، اراده این بنده را هم آن طور قرار دهد؛

→

حدیث شریف ختمی مرتبت (ص) شوم که فرموده است: مَنْ حَفِظَ عَلَيَّ أُمَّتِي أَرَيْتَنِي حَدِيثًا يَنْتَفِعُونَ بِهَا يَنْفَعُهُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَفِيهَا عَالِمًا. تَابِحَمَدِ اللهِ وَحَسَنَ تَوْفِيْقَهُ مَوْفِقٌ بِهْ شُرُوعِ أَنْ شَدَمَ وَازِ خُدَايَ تَعَالَى تَوْفِيْقِ اِتْمَامِ مِي طَلِبِم - اَنَّهُ وَلِيَّ التَّوْفِيْقِ .»

۶۲- معنای آیه شریفه است که درباره ملائکه می فرماید لَا يُعْصُونَ اللهُ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (تحریم / ۶)

چنانچه بعضی از اهل معرفت روایت نمودند از رسول اکرم صلی الله علیه و آله راجع به اهل بهشت که ملکی می آید پیش آنها؛ پس از آن که اذن ورود می طلبد وارد می شود و نامه ای از جناب ربوبیت به آنها می دهد بعد از آن که از خدای تعالی به آنها سلام ابلاغ نماید. و در آن نامه است برای هر انسانی که مخاطب به آن است:

مِنَ الْحَيِّ الْقَيُّومِ الَّذِي لَا يَمُوتُ إِلَى الْحَيِّ الْقَيُّومِ الَّذِي لَا يَمُوتُ. أَمَا بَعْدُ،
فَاتَى أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ، وَقَدْ جَعَلْتُكَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ. فقال صلى
الله عليه وآله: فلا يقول أحد من أهل الجنة للشئ كُن إلا ويكُون. ۶۳

و این سلطنت الهیة ایست که به بنده دهند از برای ترك اراده خود و ترك سلطنت هواهای نفسانیة و اطاعت ابلیس و جنود او. و هیچیک از این نتایج که ذکر شد حاصل نمی شود مگر با حضور قلب کامل. و اگر قلب در وقت عبادت غافل و ساهی باشد، عبادت او حقیقت پیدا نکند و شبه لهو و بازی است. و البته چنین عبادتی را در نفس به هیچ وجه تأثیری نیست و عبادت از صورت و ظاهر به باطن و ملکوت بالا نرود. چنانچه به این معنی در اخبار اشاره شده. و قوای نفس با چنین عبادتی تسلیم نفس نشوند و سلطنت نفس بر آنها بروز نکند و همینطور قوای ظاهره و باطنه تسلیم اراده الله نگردد و مملکت در تحت کبریای حق منقهر نشود، چنانچه پرواضح است. و از این جهت است که می بینید در ما پس از چهل - پنجاه سال عبادت اثری حاصل نشده، بلکه روز به روز بر ظلمت قلب و تعصی قوا افزوده می شود و آن به آن اشتیاق ما به طبیعت و اطاعت ما از هواهای نفسانیة و وساوس شیطنانیة افزون گردد. اینها نیست جز آن که عبادات ما بی مغز و شرایط باطنه و آداب قلبیة آن به عمل نمی آید، و الاّ به نصّ آیه مبارکه کتاب الهی: «نماز نهی از فحشاء و منکر

۶۳- «از حیّ قیومی که نمی میرد به [سوی] حیّ قیومی که نمی میرد. اما بعد، من چون به (هر) چیز گویم «باش»، پس (موجود) می شود. تو را (نیز) چنان قرار دادم که به (هر) چیز بگویم «باش» موجود شود. آن گاه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: "احدی از اهل بهشت به چیزی نمی گوید «باش» مگر آنکه (موجود) شود." علم الیقین، ج ۲، ص ۱۰۶۱. (با اندکی اختلاف).

می نماید. ۶۴ و البته این نهی نهی صوری ظاهری نیست؛ لابد باید در دل چراغی روشن شود و در باطن نوری فروزان شود که انسان را هدایت به عالم غیب کند و زاجر الهی پیدا شود که انسان را از عصیان و نافرمانی باز دارد. و ما خود را در زمره نمازگزارها محسوب می داریم و سالهای سال است اشتغال به این عبادت بزرگ داریم و در خود چنین نوری ندیدیم و در باطن چنین زاجر و مانعی برای ما پیدا نشده؛ پس وای به حال ما آن روزی که صور اعمال ما و صحیفه افعال ما را در آن عالم به دست ما دهند و گویند خود حساب خود را بکش؛ ۶۵ بین آیا چنین اعمالی قابل قبول درگاه است و آیا چنین نمازی با این صورت مشوه ظلمانی مقرب بساط حضرت کبریائی است؟ و آیا با این امانت بزرگ الهی و وصیت انبیاء و اوصیاء باید اینطور سلوک کرد و اینطور دست خیانت شیطان رجیم را، که عدو الله است، به آن راه داد؟ و آیا نمازی که معراج مؤمن است و قربان متقین است ۶۶ چرا باید شما را از ساحت مقدس تبعید و از درگاه قرب الهی دور کند؟ آن روز آیا جز حسرت و ندامت و بیچارگی و بدبختی و خجالت و شرمساری چیزی نصیب ما می شود؟ حسرت و ندامتی که در این عالم شبیه ندارد؛ خجالت و شرمساری که نظیرش را تصور نمی توانیم کرد. حسرتهای این عالم هرچه باشد مشوب به هزار طور امیدها است، و شرمساری های اینجا سریع الزوال است، بخلاف آنجا که روز بروز حسرت و ندامت است؛ چنانچه حق فرماید: **وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ**. ۶۷ امر گذشته را نتوان جبران نمود و عمر تلف شده را نتوان برگرداند - یا **حَسْرَتَا عَلِيٍّ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ**. ۶۸

۶۴- «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (عنکبوت/ ۴۵)

۶۵- اشاره است به آیه ۱۴ سوره «اسراء»: «إِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا».

۶۶- الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ. اعتقادات، مرحوم مجلسی، ص ۲۹. الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ (نماز وسیله تقرب

هر پرهیزکار است به خدا) فروع کافی، ج ۳، ص ۲۶۵، «کتاب الصَّلَاة»، «باب فضل الصَّلَاة»،

حدیث ۶.

۶۷- «بیمشان ده از روز حسرت - روزی که کار به آخر رسد.» (مریم/ ۳۹)

۶۸- «پاورقی ۱۲».

ای عزیز، امروز روز مهلت و عمل است؛ انبیاء آمدند و کتابها آوردند و دعوتها نمودند با این همه تشریفات و این همه تحمل رنج و تعب که ما را از خواب غفلت بیدار و از سکر طبیعت هشیار کنند و ما را به عالم نور و نشئهٔ بهجت و سرور رسانند و به حیات ابدی و نعمتهای سرمدی و لذتهای جاویدانی رسانند و از هلاک و شقاوت و نار و ظلمت و حسرت و ندامت رهایی دهند؛ تمام اینها برای خود ما بدون این که برای آنها نتیجه‌ای حاصل شود و آن ذوات مقدسه احتیاجی به ایمان و اعمال ما داشته باشند؛ با این وصف در ما به هیچ وجه اثری نکرد و شیطان مسامع قلب ما را چنان گرفته و سلطنت بر باطن و ظاهر ما همچو پیدا کرده که هیچ یک از مواعظ آنها را در ما اثری حاصل نشود، بلکه هیچ یک از آیات و اخبار به گوش قلب ما نرسد و از ظاهر گوش حیوانی تجاوز نکند.

بالجمله، ای قاری محترم که این اوراق را مطالعه می‌کنی، مثل نویسنده خالی از همهٔ انوار و تهی دست از همهٔ اعمال صالحه و گرفتار هواهای نفسانیهٔ مباش؛ توبه حال خود رحمی کن و از عمر خود نتیجه‌ای حاصل کن؛ دقت در حال انبیاء و اولیاء کمال کن و اشتباههای کاذب و وعده‌های شیطان را پشت پا زن؛ مغرور گول شیطان مباش و فریب نفس آماره مخور که تدلیس اینها بسیار دقیق است و هر امر باطلی را به صورت حق به انسان تعمیم می‌کنند و انسان را فریب می‌دهند. گاهی به امید توبه در آخر عمر انسان را به شقاوت می‌کشانند، با آن که توبه در آخر عمر و تراکم ظلمات معاصی و بسیاری از مظالم عباد و حقوق الله امری است بسیار صعب و مشکل. امروز که ارادهٔ انسان قوت دارد و قوای جوانی برقرار است و درخت معصیت برومند نیست و سلطنت شیطان در نفس مستحکم نشده و نفس جدید العهد به ملکوت و قریب الافق به فطرت الله است و شرایط حصول و قبول توبه سهل است، نمی‌گذارند انسان قیام به توبه کند و این درخت سست را ریشه کن و سلطنت غیر مستقل را منقرض نماید، وعدهٔ ایام پیری را می‌دهند که بعکس این، اراده ضعیف و قوا ناتوان و درخت معاصی گوناگون کهن و برومند و سلطنت ابلیس

در ظاهر و باطن مستقل و مستقر شده و الفت به طبیعت شدید و بعد از ملکوت زیاد و نور فطرت خاموش و منطقی گردیده و شرایط توبه سخت و ناگوار شده است؛ این نیست جز غرور.

و گاهی به وعده شفاعت شافعین علیهم السلام انسان را از ساحت قدس آنها دور و از شفاعت آنها مهجور می نمایند، زیرا که انغمار در گناهان کم کم قلب را سیاه و منکوس کند و انسان را به سوء عاقبت منجر نماید. و طمع شیطان از انسان دزدیدن ایمان است؛ دخول در گناهان را مقدمه آن قرار می دهد تا به نتیجه مطلوبه برسد. انسان اگر طمع شفاعت دارد، باید در این عالم با سعی و کوشش رابطه بین خود و شفعی خود را حفظ کند و قدری تفکر در حال شافعان محشر نماید که حال آنها در عبادت و ریاضت به کجا رسیده بود. فرضاً که شما با ایمان از دنیا بروید، ولی اگر بار گناهان و مظالم سنگین باشد ممکن است در عذابهای گوناگون برزخ و قبر از شما شفاعت نشود؛ چنانچه از حضرت صادق منقول است که «برزخ شما با خودتان است.»^{۶۹} و عذابهای برزخ طرف قیاس با عذابهای این جا نیست، و طول مدت برزخ را جز خدا کسی نداند، شاید میلیون میلیونها سال طول کشد. و ممکن است در قیامت نیز پس از مدتهای طولانی و عذابهای گوناگون طاقت فرسا شفاعت نصیب ما شود، چنانچه در احادیث نیز این معنی وارد است.^{۷۰}

پس، غرور شیطان انسان را از عمل صالح باز دارد و انسان را یا بی ایمان یا با بارهای سنگین از دنیا ببرد و به شقاوت و بدبختی گرفتار کند. و گاهی با وعده رحمت و اسعه ارحم الراحمین دست انسان را از دامن رحمت کوتاه کند؛ غافل از آن که این همه بعث رسل و ارسال کتب و فرو فرستادن فرشتگان و وحی و الهام به پیغمبران و راهنمایی طریق حق، از رحمت ارحم الراحمین است. عالم را رحمت و اسعه حق فرو گرفته و ما در لب چشمه

۶۹- این معنی از روایت عمرو بن یزید در فروع کافی، ج ۳، ص ۲۴۲، و علم الیقین، ج ۲، ص ۱۰۵۱، استفاده می شود.

۷۰- از جمله در بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۶۲، «کتاب العدل و المعاد»، باب ۱۲، حدیث ۳۵ و ۳۶.

حیوان از تشنگی به هلاکت می‌رسیم .

بزرگتر رحمت‌های الهی قرآن است؛ تو اگر به رحمت ارحم الراحمین طمع داری و آرزوی رحمت واسعه داری، از این رحمت واسعه استفاده کن . طریق وصول به سعادت را باز نموده و چاه را از راه روشن فرموده . تو خود به پای خود در چاه می‌افتی و از راه معوج می‌شوی، رحمت را چه نقصانی است؟ اگر ممکن بود طریق خیر و سعادت را به مردم به‌طور دیگر نشان بدهند، می‌دادند، به موجب وسعت رحمت؛ و اگر ممکن بود اکراهاً مردم را به سعادت برسانند می‌رسانند؛ لکن هیئات! راه آخرت راهی است که جز با قدم اختیار نمی‌توان آن را پیمود؛ سعادت با زور حاصل نشود؛ فضیلت و عمل صالح بدون اختیار فضیلت نیست و عمل صالح نمی‌باشد؛ و شاید معنی آیه شریفه لا إكراه فی الدین نیز همین باشد .

بلی، آنچه در آن، اعمال اکراه و اجبار می‌توان نمود صورت دین الهی است نه حقیقت آن . انبیاء علیهم السلام مأمور بودند که صورت را با هر طور ممکن است تحمیل مردم کنند تا صورت عالم صورت عدل الهی شود و مردم را ارشاد به باطن نمایند تا مردم به قدم خود آن را ببینند و به سعادت برسند . بالجمله، این نیز از غرور شیطان است که دست انسان را با طمع رحمت از رحمت کوتاه کند .

فصل نهم

در بیان احادیث راجع به حضور قلب

در ذکر شمه‌ای از احادیث اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم راجع به ترغیب حضور قلب .

و ما در این جا به ترجمه متن بعضی از روایات اکتفا می‌کنیم :
از حضرت رسول ختمی صلی الله علیه و آله روایت است که «عبادت

کن خدای تعالی را چنانچه گویا اورا می بینی ؛ و اگر تو اورا نمی بینی او تورا می بیند. ^{۷۱}

از این حدیث شریف استفاده دو مرتبه از مراتب حضور قلب می شود: یکی، آنکه سالک مشاهد جمال جمیل و مستغرق تجلیات حضرت محبوب باشد به طوری که جمیع مسماع قلب از دیگر موجودات بسته شده و چشم بصیرت به جمال پاک ذی الجلال گشوده گردیده و جز او چیزی مشاهده نکند. بالجمله، مشغول حاضر باشد و از حضور و محضر نیز غافل باشد. و مرتبه دیگر، که نازلتر از این مقام است، آن است که خود را حاضر محضر ببیند و ادب حضور و محضر را ملحوظ دارد. جناب رسول اکرم ﷺ فرماید: «اگر می توانی از اهل مقام اول باشی عبادت خدا را آن طور بجا آور، و الا از این معنا غافل مباش که تو در محضر ربوبیتی.» و البته محضر حق را ادبی است که غفلت از آن از مقام عبودیت دور است. و اشاره به این فرموده است. در حدیثی که جناب ابو حمزه ثمالی رضی الله عنه نقل می کند، می گوید: «دیدم حضرت علی بن الحسین سلام الله علیهما را که نماز می خواند. عباى آن حضرت از دوشش افتاد. آن را راست و تسویه نفرمود تا آن که از نماز فارغ شد. سؤال کردم از سببش، فرمود: "وای بر تو، آیا می دانی در خدمت کی بودم؟" ^{۷۲}

و نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که «دو نفر از امت من به نماز می ایستند در صورتی که رکوع و سجودشان یکی است و حال آن که میان نماز آنها مثل ما بین زمین و آسمان است. ^{۷۳} و فرمودند: «آیا نمی ترسد کسی که صورت خود را در نماز برمی گرداند صورت او چون روی حمار شود. ^{۷۴}

۷۱- بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۷۴، «کتاب الروضة»، باب ۴، حدیث ۳. مکارم الاخلاق، ص ۴۵۹.

۷۲- وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۶۸۸، «کتاب الصلوة»، «ابواب افعال الصلوة»، باب ۳، حدیث ۶.

۷۳- بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۲۴۹، «کتاب الصلوة»، باب ۱۶، حدیث ۴۱.

۷۴- مستدرک الوسائل، «کتاب الصلوة»، «ابواب افعال الصلوة»، باب ۲، حدیث ۲۰.

و فرمودند: «کسی که دو رکعت نماز بجا آورد و در آن به چیزی از دنیا متوجه نشود، خدای تعالی گناهان او را می آمرزد.»^{۷۵}

و فرمودند: «بعضی از نمازها قبول می شود نصفش یا ثلثش یا ربعش یا خمسش - تا عشرش. و بعضی از نمازها چون جامه کهنه پیچیده می شود و به روی صاحبش زده می شود. و از نماز تو مال تو نیست مگر آن که به قلبت اقبال به آن کنی.»^{۷۶}

و حضرت باقر علیه السلام فرمودند: «رسول خدا فرمود: "وقتی بنده مؤمن به نماز بایستد خدای تعالی نظر به سوی او کند - یا فرمودند خدای تعالی اقبال به او کند - حتی منصرف شود. و رحمت از بالای سرش سایه بر او افکند و ملائکه فرو گیرند اطراف و جوانب او را تا افق آسمان و خدای تعالی ملکی را موکل او کند که بایستد بالای سر او و بگوید: ای نمازگزار، اگر بدانی کی نظر می کند به سوی تو و باکی مناجات می کنی، توجه به جایی نمی کنی و از موضعت جدا نمی شوی هرگز.»^{۷۷}

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که «جمع نمی شود اشتیاق و خوف در دلی مگر آن که بهشت بر او واجب شود. پس وقتی نماز می خوانی، اقبال کن به قلب خود به خدای عزوجل؛ زیرا که نیست بنده مؤمنی که اقبال کند به قلبش به خدای تعالی در نماز و دعا مگر آن که قلوب مؤمنین را خدای تعالی به او اقبال دهد و با دوستی آنها او را تأیید کند او را به بهشت برد.»^{۷۸}

و از حضرت باقر و صادق علیهما السلام مروی است که فرمودند: «نیست از برای تو از نمازت مگر آنچه را که اقبال قلب داشته باشی در آن؛ پس، اگر به غلط بجا آورد تمام آن را یا غفلت از آداب آن کند، پیچیده شود

۷۵- منبع پیشین، حدیث ۱۳.

۷۶- بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۶۰، «کتاب الصلوة»، باب ۱۶، حدیث ۵۹.

۷۷- مستدرک الوسائل، «کتاب الصلوة»، «ابواب افعال الصلوة»، باب ۲، حدیث ۲۲.

۷۸- وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۶۸۷، «کتاب الصلوة»، «ابواب افعال الصلوة»، باب ۳، حدیث ۳.

آن و به روی صاحبش زده شود. ^{۷۹}»

و از حضرت باقر العلوم علیه السلام روایت شده که «همانا بالامی رود از نماز بنده از برای او نصف یا ثلث یا ربع یا خمسش؛ پس، بالا نمی رود برای او مگر آنچه را اقبال به قلب نموده است بر آن. و ما مأمور شدیم به نافله تا تتمیم شود نقص فرایض به آن. ^{۸۰}»

و از جناب صادق مروی است که فرمود: «وقتی احرام بستنی در نماز، اقبال کن بر آن، زیرا که وقتی اقبال نمودی خداوند به تو اقبال فرماید و اگر اعراض نمایی خداوند از تو اعراض کند. پس گاهی بالا نمی رود از نماز مگر ثلث یا ربع یا سدس آن به آن قدر که نمازگزار اقبال به نماز نموده و خداوند عطا نمی فرماید به غافل چیزی. ^{۸۱}»

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است که به ابی ذر فرمودند: «دورکعت متوسط با فکر بهتر است از ایستادن یک شب در صورتی که قلب غافل باشد. ^{۸۲}» احادیث در این باب بسیار است و برای اصحاب اعتبار و قلوب بیدار این قدر کفایت کند.

فصل دهم

در دعوت به تحصیل حضور قلب

اکنون که فضیلت و خواص حضور قلب را عقلاً و نقلاً دانستی و ضررهای ترك آن را فهمیدی، علم تنها کفایت نکند بلکه حجت را تمام تر نماید؛ دامن همت به کمرزن و آنچه را دانستی درصدد تحصیل آن باش و

۷۹- منبع پیشین، حدیث ۱.

۸۰- علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۲۷، باب ۲۴، حدیث ۲.

۸۱- مستدرک الوسائل، «کتاب الصلوة»، «ابواب افعال الصلوة»، باب ۳، حدیث ۷.

۸۲- پاورقی ۵۷.

علم خود را عملی کن تا استفاده از آن بری و برخوردار از آن شوی. قدری تفکر کن که به حسب روایات اهل بیت عصمت علیهم السلام، که معادن وحی و تمام فرمایشاتشان و علومشان از وحی الهی و کشف محمدی صلی الله علیه و آله و سلم است، قبولی نماز شرط قبولی سایر اعمال است؛ و اگر نماز قبول نشود، به اعمال دیگر اصلاً نظر نکنند.^{۸۳} و قبولی نماز به اقبال قلب است که اگر اقبال قلب در نماز نباشد، از درجه اعتبار ساقط و لایق محضر حضرت حق نیست و مورد قبول نمی شود، چنانچه در احادیث سابقه معلوم شد. پس، کلید گنجینه اعمال و باب الأبواب همه سعادات حضور قلب است که با آن فتح باب سعادت بر انسان می شود و بدون آن جمیع عبادات از درجه اعتبار ساقط می شود.

الحال قدری با نظر اعتبار اندیشه کن و اهمّیت مقام و بزرگی موقف را با ۱۳ دیده بصیرت بنگر و با جدّیت تمام قیام به امر کن. کلید در سعادت و درهای بهشت و کلید در شقاوت و درهای جهنم در این دنیا در جیب خود تو است می توانی درهای بهشت و سعادت را به روی خود مفتوح کنی و می توانی بخلاف آن باشی. زمام امر در دست تو است، خدای تبارک و تعالی حجت را تمام و راههای سعادت و شقاوت را نموده و توفیقات ظاهری و باطنی را عطا فرموده؛ آنچه از جانب او و اولیای او است تمام است، اکنون نوبت اقدام ما است؛ آنها راهنمایند و ما راهرو. آنها عمل خود را انجام دادند به وجه احسن و عذری باقی نگذاشتند و لمحّه ای کوتاهی نکردند، تو نیز از خواب غفلت برخیز و راه سعادت خود را طی کن و از عمر و توانایی خود استفاده نما که اگر وقت بگذرد و این نقد عمر و جوانی و گنج قوت و توانائی از دستت برود جبران ندارد. اگر جوانی، مگذار به پیری رسی که در پیری مصیبت‌هایی داری که پیرها می دانند و تو غافلگی. اصلاح در حال پیری و ضعف از امور بسیار مشکل است. و اگر پیری، مگذار بقیه عمر از دستت برود که باز هرچه باشد تا در این

۸۳- پاورقی ۱۳.

عالم هستی راهی به سعادت داری و دری از سعادت به رویت باز است؛ خدا نکند که این در بسته شود و این راه منسد گردد که آن وقت اختیار از دست برود و جز حسرت و ندامت و افسوس از گذشتن امر نصیبی نداری.

پس ای عزیز، اگر ایمان به آنچه ذکر شد که گفته انبیاء علیهم السلام است آوردی و خود را برای تحصیل سعادت و سفر آخرت مهیا نمودی و لازم دانستی حضور قلب را که کلید گنج سعادت است تحصیل کنی، راه تحصیل آن آن است که اولاً رفع موانع حضور قلب را نمایی و خارهای طریق را از سر راه سلوک ریشه کن کنی و پس از آن اقدام به خود آن کنی. اما مانع حضور قلب در عبادات، تشتت خاطر و کثرت واردات قلبیه است. و این گاهی از امور خارجه و طرق حواس ظاهره حاصل می شود؛ مثل آنکه گوش انسان در حال عبادت چیزی بشنود و خاطر به آن متعلق شده مبدأ تخیلات و تفکرات باطنیه گردد و واهمه و متصرفه در آن تصرف نموده از شاخه ای به شاخه ای پرواز کند؛ یا چشم انسان چیزی ببیند و منشأ تشتت خاطر و تصرف متصرفه شود؛ یا سایر حواس انسان چیزی ادراک کند و از آن انتقالات خیالیّه حاصل شود.

و طریق علاج این امور را گرچه فرمودند رفع این اسباب است، مثل آن که در بیت تاریکی یا محل خلوتی بایستد و چشم خود را در وقت نماز ببندد و در مواضعی که جلب نظر می کند نماز نخواند؛ چنانچه مرحوم شهید سعید رضوان الله علیه از بعض متعبدین نقل فرماید که در خانه کوچک تاریکی که وسعت آن به قدر آن باشد که ممکن باشد در آن نماز خواندن عبادت می کردند.^{۸۴} ولی معلوم است این، رفع مانع نکند و قلع ماده ننماید. زیرا که عمده تصرف خیال است که با منشأ جزئی کار خود را انجام می دهد؛ بلکه گاه شود که در خانه تاریک و کوچک و تنها تصرف واهمه و خیال بیشتر شود و به

۸۴- التنبیهات العلیه علی وظائف الصلوة القلبیه، ص ۱۱۰ مطبوع در مجموعه افادات شهید ثانی، چاپ سنگی ۱۳۱۳، خط محمدحسن جرفادقانی.

مبادی دیگر برای دعابه و بازی خود دست آویز شود. پس، قلع ماده کَلّی به اصلاح خیال و وهم است و ما پس از این اشاره به آن می کنیم. بلی، گاهی این طور از علاج هم در بعضی از نفوس بی تأثیر و خالی از اعانت نیست، ولی ما دنبال علاج قطعی و قلع سبب حقیقی می گردیم و آن بدین حاصل نشود. و گاهی تشّت خاطر و مانع از حضور قلب، از امور باطنه است. و آن به طریق کَلّی دو منشأ بزرگ دارد که عمده امور به آن دو منشأ برگردد:

یکی هرزه گردی و فرّار بودن خود طایر خیال است؛ زیرا که خیال قوه ای است بسیار فرّار که دائماً از شاخه ای به شاخه ای آویزد و از کنگره ای به کنگره ای پرواز کند؛ و این مربوط به حبّ دنیا و توجه به امور دنیّه و مال و منال دنیوی نیست، بلکه فرّار بودن خیال خود مصیبتی است که تارك دنیا نیز به آن مبتلا است. و تحصیل سکونت خاطر و طمأنینه نفس و وقوف خیال از امور مهمّه ایست که به اصلاح آن علاج قطعی حاصل شود، و پس از این به آن اشاره می کنیم.

منشأ دیگر، حبّ دنیا و تعلق خاطر به حیثیات دنیوی است که رأس خطیئات و امّ الأمراض باطنه است که خار طریق اهل سلوک و سرچشمه مصیبات است؛ و تا دل متعلق به آن و منغم در حبّ آن است، راه اصلاح قلوب منسدّ و در جمله سعادات به روی انسان بسته است. و ما در ضمن دو فصل اشاره به رفع این دو منشأ بزرگ و دو مانع قوی می نماییم ان شاء الله.

فصل یازدهم

در بیان دواى هرزه گردى خیال

در بیان دواء نافع برای علاج هرزه گردی و فرّار بودن خیال که از آن تحصیل حضور قلب نیز شود.

بدان که هر يك از قواى ظاهره و باطنه نفس قابل تربیت و تعلیم است با

ارتیاض مخصوص . مثلاً ، چشم انسان قادر نیست که به يك نقطه معینه یا در نور شدید ، مثل نور عین شمس ، مدتی طولانی نگاه کند بدون بهم خوردن پلکهای آن ؛ ولی اگر انسان چشم را تربیت کند ، چنانچه بعضی از اصحاب ریاضات باطله برای مقاصدی عمل می کنند ، ممکن است چند ساعت متمادی در قرص آفتاب نظر را بدوزد بدون آن که چشم بهم خورد یا خستگی پیدا کند و همین طور به نقطه معینی نظر را بدوزد چندین ساعت بدون حرکت ؛ و همینطور سایر قوا حتی حبس نفس که - علی المحکمی - در اصحاب ریاضات باطله کسانی هستند که حبس نفس خود کنند مدتهای زائد بر متعارف نوع .

و از قوایی که قابل تربیت است قوه خیال و قوه واهمه است که قبل از تربیت این قوی چون طایری سخت فرار و بی اندازه متحرک از شاخه ای به شاخه ای و از چیزی به چیزی هستند ، به طوری که انسان اگر يك دقیقه حساب آنها را نگه دارد می بیند که چندین انتقال متسلسل با تناسبات بسیار ضعیف ناهنجار پیدا نموده ؛ حتی بسیاری گمان می کنند که حفظ طایر خیال و رام نمودن آن از حیز امکان خارج و ملحق به محالات عادیّه است ؛ ولی این طور نیست و با ریاضت و تربیت و صرف وقت آن را می توان رام نمود و طایر خیال را می توان به دست آورد ، به طوری که در تحت اختیار و اراده حرکت کند که هر وقت بخواهد آن را در مقصدی یا مطلبی حبس کند که چند ساعت در همان مقصد حبس شود .

و طریق عمده رام نمودن آن عمل نمودن به خلاف است . و آن چنان است که انسان در وقت نماز خود را مهیا کند که حفظ خیال در نماز کند و آن را حبس در عمل نماید و به مجرد این که بخواهد از چنگ انسان فرار کند آن را استرجاع نماید ؛ و در هر يك از حرکات و سکانات و اذکار و اعمال نماز ملتفت حال آن باشد و از حال آن تفتیش نماید و نگذارد سر خود باشد . و این در اول امر کاری صعب به نظر می آید ، ولی پس از مدتی عمل و دقت و علاج حتماً رام می شود و ارتیاض پیدا می کند . شما متوقع نباشید که در اول امر بتوانید در

تمام نماز حفظ طایر خیال کنید، البته این امری است نشدنی و محال و شاید آنها که مدعی استحاله شدند این توقع را داشتند؛ ولی این امر باید با کمال تدریج و تأنی و صبر و توانی انجام بگیرد. ممکن است در ابتدای امر در عشر نماز یا کمتر آن حبس خیال شده حضور قلب حاصل شود؛ و کم کم انسان اگر در فکر باشد و خود را محتاج به آن ببیند، نتیجه بیشتر حاصل کند و اندک اندک غلبه بر شیطان و هم و طایر خیال پیدا کند که در بیشتر نماز زمام اختیار آنها را در دست گیرد. و هیچ گاه نباید انسان مأیوس شود، که یأس سرچشمه همه سستیها و ناتوانیها است و برق امید انسان را به کمال سعادت خویش می‌رساند.

ولی عمده در این باب حس احتیاج است که آن در ما کمتر است؛ قلب ما باور نکرده که سرمایه سعادت عالم آخرت و وسیله زندگانی روزگارهای غیرمتمنهای نماز است. ما نماز را سربار زندگانی خود می‌شماریم و تحمیل و تکلیف می‌دانیم. حب به شیء از ادراک نتایج آن پیدا می‌شود؛ ما که حب به دنیا داریم برای آنست که نتیجه آن را دریافتیم و قلب به آن ایمان دارد و لہذا در کسب آن محتاج به دعوت خواهی و وعظ و اتعاظ نمی‌باشیم. آنهایی که گمان کردند نبی ختمی و رسول هاشمی صلی الله علیه و آله دعوتش دارای دو جنبه است: دنیائی و آخرتی، و این را مایه سرافرازی صاحب شریعت و کمال نبوت فرض کرده‌اند، از دیانت بی‌خبر و از دعوت و مقصد نبوت عاری و بری هستند. دعوت به دنیا از مقصد انبیاء عظام بکلی خارج، و حس شهوت و غضب و شیطان باطن و ظاهر برای دعوت به دنیا کفایت می‌کنند، محتاج به بعث رسل نیست. اداره شهوت و غضب قرآن و نبی لازم ندارد. بلکه انبیاء مردم را از دنیا باز دارند و تقیید اطلاق شهوت و غضب کنند و تحدید موارد منافع نمایند، غافل گمان کند دعوت به دنیا کنند. آنها می‌فرمایند مال را از هر راه تحصیل نکن و شهوت را با هر طریق فرو نزنشان. نکاح باید باشد، تجارت و صناعت و زراعت باید باشد. با آن که در کانون شهوت و غضب اطلاق است. پس، آنها جلوگیر اطلاق هستند نه داعی به دنیا. روح دعوت به

تجارت تقييد و بازداري از به دست آوردن باطل است؛ و روح دعوت به نکاح
تحدید طبيعت و جلوگيري از فجور و اطلاق قوه شهوت است. بلي، آنها
مخالف مطلق نيستند چه که آن مخالف نظام اتم است.

۴۷

بالجمله، ما چون حسّ احتياج به دنيا نموديم و آن را سرمايه حيات و
سرچشمه لذات دريافتيم، در توجه به آن حاضر و در تحصيل آن مي کوشيم.
اگر ايمان به حيات آخرت پيدا کنيم و حسّ احتياج به زندگاني آنجا نماييم و
عبادات و خصوصاً نماز را سرمايه تعيش آن عالم و سرچشمه سعادت آن نشئه
بدانيم، البته در تحصيل آن کوشش مي نماييم، و در اين سعی و کوشش
زحمت و رنج و تکلف در خود نمي يابيم، بلکه با کمال اشتياق و شوق دنبال
تحصيل آن مي رويم و شرايط حصول و قبول آن را با جان و دل تحصيل
مي کنيم.

اکنون اين سردی و سستی که در ما است از سردی فروغ ايمان و سستی
بنیاد آن است، و الاً اگر اينهمه اخبار انبياء و اولياء عليهم السلام و برهان حکما
و بزرگان عليهم الرضوان در ما ايجاد احتمال کرده بود، بايد بهتر از اين قيام به
امر و کوشش در تحصيل کنيم. ولی جای هزارگونه افسوس است که شيطان
سلطنت بر باطن ما پيدا کرده و مجامع قلب و مسامع باطن ما را تصرف نموده
نمی گذارد فرموده حق و فرستاده های او و گفته های علما و مواعظ کتابهای
الهی به گوش ما برسد. اکنون گوش ما گوش حیوانی دنیوی است و
موعظه های حق از حدّ ظاهر و از گوش حیوانی ما به باطن نمی رسد. و ذَلِكَ لِمَنْ
كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ. ۸۵

از وظايف بزرگ سالك الى الله و مجاهد في سبيل الله آن است که در
خلال مجاهده و سلوک از اعتماد به نفس بکلی دست کشد و جبلاً متوجه به
مسبب الاسباب و فطرتاً متعلق به مبدأ المبادی گردد، و از آن وجود مقدس
عصمت و حفظ طلب کند و به دست گیری آن ذات اقدس اعتماد کند و در

۸۵- «برای کسی که دلی (آگاه) داشته باشد یا با توجه کامل گوش (به کلام حق) بسپارد.» (ق/۳۷)

خلوات تضرع به حضرتش ببرد و اصلاح حالش را با کمال جدیت در طلب
بخواهد که جز ذات مقدس او پناهی نیست. و الحمد لله.

فصل دوازدهم

در بیان آنکه حب دنیا باعث تشتت خیال است

در اشاره به آن که حب دنیا منشأ تشتت خیال و مانع از حضور قلب است و
در بیان علاج آن به قد میسور.

باید دانست که به حسب فطرت و جبلت قلب به هر چه علاقه و محبت
پیدا کرد، قبله توجه آن همان محبوب است. و اگر اشتغال به امری مانع از
تفکر در حال محبوب و جمال مطلوب شود به مجرد آنکه آن اشتغال کم شود و
آن مانع از میان برخیزد، فوراً قلب به سوی محبوب خود پرواز نموده متعلق به
دامن آن شود. اهل معارف و صاحبان جذبۀ الهیه اگر دارای قوت قلب باشند و
متمکن در جذبۀ و حب باشند، در هر مرآتی جمال محبوب و در هر موجودی
کمال مطلوب را مشاهده نموده و ما رأیت شیئاً إلا [و] رأیت الله فیهِ و مَعَهُ^{۸۶}
گویند. و اگر سرور آنها فرماید: لِيَغَانُ عَلَيَّ قَلْبِي وَ إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ
سَبْعِينَ مَرَّةً^{۸۷} برای آنست که جمال محبوب را در مرآت، خصوصاً مرآتی کدره
چون مرآت بوجهلی، دیدن خود کدورت برای کمال است. و اگر قلب آنها
قوی نباشد و اشتغال به کثرات مانع از حضور شود، به مجرد آن که آن اشتغال
کم شود طائر قلوب آنها به آشیانه قدس خود پرواز کند و دست آویز جمال
جمیل گردد.

۸۶- «چیزی را ندیدم مگر آنکه خدا را در آن و با آن دیدم.» (منقول از امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام.)

علم الیقین، ج ۱، ص ۴۹.

۸۷- «گاهی بر دلم غباری می نشیند و من هر روز هفتاد بار از خدا آمرزش می طلبم.» مستدرک الوسائل،

«کتاب الصلوة»، «ابواب الذکر»، باب ۲۲، حدیث ۱.

و طالبان غیر حق، که در نظر اهل معرفت همه طالب دنیا هستند، نیز هرچه مطلوب آنها است به همان متوجّه و متعلّقند. آنها نیز اگر در حبّ مطلوب خود مفرطند و حبّ دنیا مجامع قلوب آنها را گرفته، هیچگاه از توجّه به آن مسلوب نشوند و در هر حال و هر چیز با جمال محبوب خود بسر برند. و اگر حبّ آنها کمتر باشد، در وقت فراغت قلب آنها به محبوب خود رجوع کند. آنان که حبّ مال و ریاست و شرف در دل آنها است، در خواب نیز مطلوب خود را می بینند و در بیداری به فکر محبوب خود بسر می برند؛ و مادامی که در اشتغال به دنیا بسر می برند با محبوب خود هم آغوشند؛ و چون وقت نماز شود، دل حالت فراغتی می یابد و فوراً متعلّق به محبوب خود می شود، گویی تکبیرة الاحرام کلید در دکان یارافع حجاب بین او و محبوب او است؛ یک وقت به خود می آید که سلام نماز را گفته در صورتی که هیچ توجّه به آن نداشته و همه اش را با فکر دنیا هم آغوش بوده. اینست که چهل - پنجاه سال نماز ما را در دل اثری جز ظلمت و کدورت نیست؛ و آنچه باید معراج قرب حضرت حق و مایه انس به آن مقام مقدّس باشد، ما را از ساحت قرب مهجور و از عروج به مقام انس فرسنگها دور کرده. اگر نماز ما بویی از عبودیت داشت، ثمره اش خاکساری و تواضع و فروتنی بود، نه عجب و خود فروشی و کبر و افتخار که هر یک برای هلاکت و شقاوت انسان سببی مستقل و موجبی منفرد است.

بالجمله، دل ما چون با حبّ دنیا آمیخته شده و مقصد و مقصودی جز تعمیر آن ندارد، ناچار این حبّ مانع از فراغت قلب و حضور آن در محضر قدس شود. و علاج این مرض مهلك و فساد خانمان سوز با علم و عمل نافع است.

اما علم نافع برای این مرض، تفکّر در ثمرات و نتایج آن و مقایسه کردن بین آنها و مضارّ و مهالك حاصله از آن است. نویسنده در شرح اربعین شرحی در این باب نگاشته و به قدر میسور در بیان آن به تفصیل پرداخته ام. در این مقام نیز به شرح بعض احادیث اهل بیت عصمت اکتفا می کنم:

فی الکافی عن ابی عبدالله علیه السلام، قال: رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ حُبُّ الدُّنْيَا. ^{۸۸} و روایات کثیرهٔ دیگر نیز به این مضمون با اختلاف تعبیر وارد است. ^{۸۹}

و بس است برای انسان بیدار همین حدیث شریف؛ و کفایت می کند برای این خطیئهٔ بزرگ مهلك همین که سرچشمهٔ تمام خطاها و ریشه و پایهٔ جمیع مفاسد است. با قدری تأمل معلوم شود که تقریباً تمام مفاسد اخلاقی و اعمالی از ثمرات این شجرهٔ خبیثه است. هیچ دین و مذهب باطلی تأسیس در عالم نشده و هیچ فسادی در دنیا رخ نداده مگر به واسطهٔ این موبقهٔ عظیمه - قتل و غارت و ظلم و تعدی نتایج این خطیئه است، فجور و فحشاء و دزدی و سایر فجایع زایدۀ این جرثومهٔ فساد است. انسان دارای این حبّ از جمیع فضائل معنویّه برکنار است: شجاعت، عفت، سخاوت، عدالت که مبدأ تمام فضائل نفسانیّه است، با حبّ دنیا جمع نمی شود. معارف الهیّه، توحید در اسماء و صفات و افعال و ذات، و حق جویی و حق بینی با حبّ دنیا متضادند؛ طمأنینهٔ نفس و سکونت خاطر و استراحت قلب، که روح سعادت دو دنیا است، با حبّ دنیا مجتمع نشود. غنای قلب و بزرگواری و عزّت نفس و حرّیت و آزاد مردی از لوازم بی اعتنایی به دنیا است؛ چنانچه فقر و ذلّت و طمع و حرص و رقبت و چاپلوسی از لوازم حبّ دنیا است. عطوفت، رحمت، مواصحت، مودت، محبت، با حبّ دنیا متخالفند. بغض و کینه و جور و قطع رحم و نفاق و دیگر اخلاق فاسده از ولیده های این امّ الأمراض است.

و فی مصباح الشریعة قال الصادق علیه السلام: الدُّنْيَا بِمَنْزِلَةِ صَوْرَةٍ: رَأْسُهَا الْكِبْرُ، وَ عَيْنُهَا الْحِرْصُ، وَ أُذُنُهَا الطَّمَعُ، وَ لِسَانُهَا الرِّيَاءُ، وَ يَدُهَا الشَّهْوَةُ، وَ

۸۸- «منشأ هر خطایی دوستی دنیا است.» اصول کافی، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب حبّ الدنیا و الحرص علیها»، حدیث ۱.

۸۹- از جمله به روایات ۱ تا ۱۷ باب مذکور در منبع پیشین مراجعه شود.

رَجُلُهَا الْعُجْبُ، وَقَلْبُهَا الْغَفْلَةُ، وَكُونُهَا الْفَنَاءُ، وَحَاصِلُهَا الزَّوَالُ. فَمَنْ أَحَبَّهَا،
 أَوْرَثَتْهُ الْكِبَرُ؛ وَمَنْ اسْتَحْسَنَهَا، أَوْرَثَتْهُ الْحِرْصَ؛ وَمَنْ طَلَبَهَا، أَوْرَدَتْهُ إِلَى
 الطَّمَعِ؛ وَمَنْ مَدَحَهَا، أَلْبَسَتْهُ الرِّيَاءَ؛ وَمَنْ أَرَادَهَا، مَكَّنَتْهُ مِنَ الْعُجْبِ؛ وَمَنْ
 أَطْمَأَنَّ [خ ل ر كن] إِلَيْهَا، أَوْلَتْهُ الْغَفْلَةَ؛ وَمَنْ أَعْجَبَهُ مَتَاعُهَا، أَفْتَتْهُ؛ وَمَنْ جَمَعَهَا وَ
 بَخَلَ بِهَا، رَدَّتْهُ إِلَى مُسْتَقَرِّهَا وَهِيَ النَّارُ. ٩٠

و دیلمی در ارشاد القلوب از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت
 کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در شب معراج خدای تعالی
 فرمود: ”ای احمد، اگر بنده‌ای نماز اهل آسمان و زمین را بخواند و روزه اهل
 آسمان و زمین را بگیرد و چون ملائکه طعام نخورد و جامه عابدان را بپوشد
 پس از آن در قلب او ببینم ذره‌ای از حبّ دنیا یا سمعه آن یا ریاست آن یا اشتها
 آن یا زینت آن، با من مجاورت نمی‌کند در منزلم و از قلب او محبت خود را
 بیرون می‌کنم و قلب او را تاریک می‌کنم تا مرا فراموش کند و نمی‌چشانم به او
 شیرینی محبت خود را.“ ٩١» پر واضح است که محبت دنیا با محبت خدای
 تعالی جمع نشود. و احادیث در این باب بیشتر از آن است که در این اوراق
 بگنجد.

و چون معلوم شد که حبّ دنیا مبدأ و منشأ تمام مفسد است، بر انسان
 عاقل علاقمند به سعادت خود لازم است این درخت را از دل ریشه کن کند. و
 طریق علاج عملی آن است که معامله به ضدّ کند: پس اگر به مال و منال علاقه
 دارد، با بسط ید و صدقات واجبه و مستحبّه ریشه آن را از دل بکند. و یکی از

٩٠- دنیا بسان اندامی است که سر آن کبر، چشم آن آز، گوش آن ولع، زبان آن ریا و خودنمایی، دست آن
 شهوت، پای آن عجب، قلب آن غفلت و بیخبری، بودش نیستی و ثمره اش زوال است. پس هر کس آن
 را دوست گیرد، کبر و خودبینی به او دهد؛ و به هر که نیکویش پندارد حرص و ولع ارزانی کند؛ و کسی را
 که طالب او گردد، به آز و طمع در اندازد؛ و بر کسی که او را بستايد جامه ریا پوشاند؛ و کسی را که اراده
 آن کند گرفتار عُجْب و خودبینی کند؛ و کسی را که به او اعتماد کند غافل سازد؛ و کسی را که متاعهای او
 پسند وی افتد نابود سازد؛ و کسی را که متاعهای دنیوی جمع کند و بخل بورزد به جایگاه و قرارگاهش،
 آتش، روانه کند. «مصباح الشریعة، باب ٣٢ (فی صفة الدنیا).

٩١- ارشاد القلوب، ج ١، ص ٢٠٦.

نکات صدقات همین کم شدن علاقه به دنیا است، و لهذا مستحب است که انسان چیزی را که دوست می دارد و مورد علاقه اش هست صدقه دهد، چنانچه در کتاب کریم الهی می فرماید: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ. ۹۲ و اگر علاقه به فخر و تقدّم و ریاست و استطالت دارد، اعمال ضدّ آن را بکند و دماغ نفس اماره را به خاک بمالد تا اصلاح شود.

و باید انسان بداند که دنیا طوری است که هرچه آن را بیشتر تعقیب کند و در صدد تحصیل آن بیشتر باشد، علاقه اش به آن بیشتر شود و تأسّفش از فقدان آن روزافزون گردد، گوئی انسان طالب چیزی است که به دست او نیست. گمان می کند طالب فلان حدّ از دنیا است، تا آن را ندارد از آن تعقیب می کند و در راه آن تحمّل مشاقّ می کند و خود را به مهالك می اندازد؛ همین که آن حدّ از دنیا را به دست آورد، برای او يك امر عادی می شود و عشق و علاقه اش مربوط می شود به چیز دیگری که بالاتر از آن است و خود را برای آن به زحمت و مشقّت می اندازد و هیچ گاه عشقش فرو نشیند، بلکه هر دم روزافزون شود و زحمت و تعبش بیشتر گردد. و این فطرت و جبلّت را هرگز وقوفی نیست. و اهل معرفت با این فطرت اثبات بسیاری از معارف کنند که بیان آن از حوصله این اوراق خارج است و اشاره به بعض این مطالب در احادیث شریفه شده؛ چنانچه در کافی شریف از حضرت باقر العلوم (ع) روایت نموده که «مثل حریص به دنیا مثل کرم ابریشم است که هرچه به دور خود آن را بیشتر می پیچد از خلاص شدن دورتر شود تا آن که از اندوه بمیرد.» ۹۳

و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که «مثل دنیا مثل آب دریا است که هرچه انسان تشنه از آن بخورد تشنه تر گردد تا او را بکشد.» ۹۴

۹۲- «به نیکویی (و احسان خدا) نمی رسید تا آنکه از آنچه دوست می دارید انفاق کنید.» (آل عمران/ ۹۲) و ۹۳- اصول کافی، ج ۳، ص ۲۰۲، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب ذمّ الدّینا و الزّهد فیها»، حدیث ۲۰. و

«باب حبّ الدّینا و الحرص علیها»، حدیث ۷.

۹۴- منبع پیشین، حدیث ۲۴.

تتمیم

در اعراض دادن نفس است از دنیا

پس، ای طالب حق و سالک الی الله، چون طائر خیال را رام نمودی و شیطان واهمه را به زنجیر کشیدی و خلع نعلین حبّ زن و فرزند و دیگر شئون دنیوی را نمودی و با جذوه نار عشق فطرة الّلهی مأنوس شدی و اِنْتُ نَاراً^{۹۵} گفتی و خود را خالی از موانع سیر دیدی و اسباب سفر را آماده کردی، از جای برخیز و از این بیت مظلّمه طبیعت و عبورگاه تنگ و تاریک دنیا هجرت کن و زنجیرها و سلسله‌های زمان را بگسلان و از این زندان خود را نجات ده و طائر قدس را به محفل انس پرواز ده.

«تورا زکنگره عرش می زنند صغیر

ندانمت که در این دامگه چه افتادست»^{۹۶}

پس، «عزم» خود را قوی کن و اراده خویش را محکم نما که اول شرط **عزم** است و بدون آن راهی را نتوان پیمود و به کمالی نتوان رسید. و شیخ بزرگوار، شاه‌آبادی،^{۹۷} روحی فداه آن را مغز انسانیت تعبیر می کردند.

۹۵- قسمتی از سخن موسی (ع) با خانواده‌اش. اِنْتُ نَاراً فَقَالَ لِأَعْلِيهِ امْكُتُوا اِنِّي اَنْتُ نَاراً... (طه/۱۰)، نمل/۷)

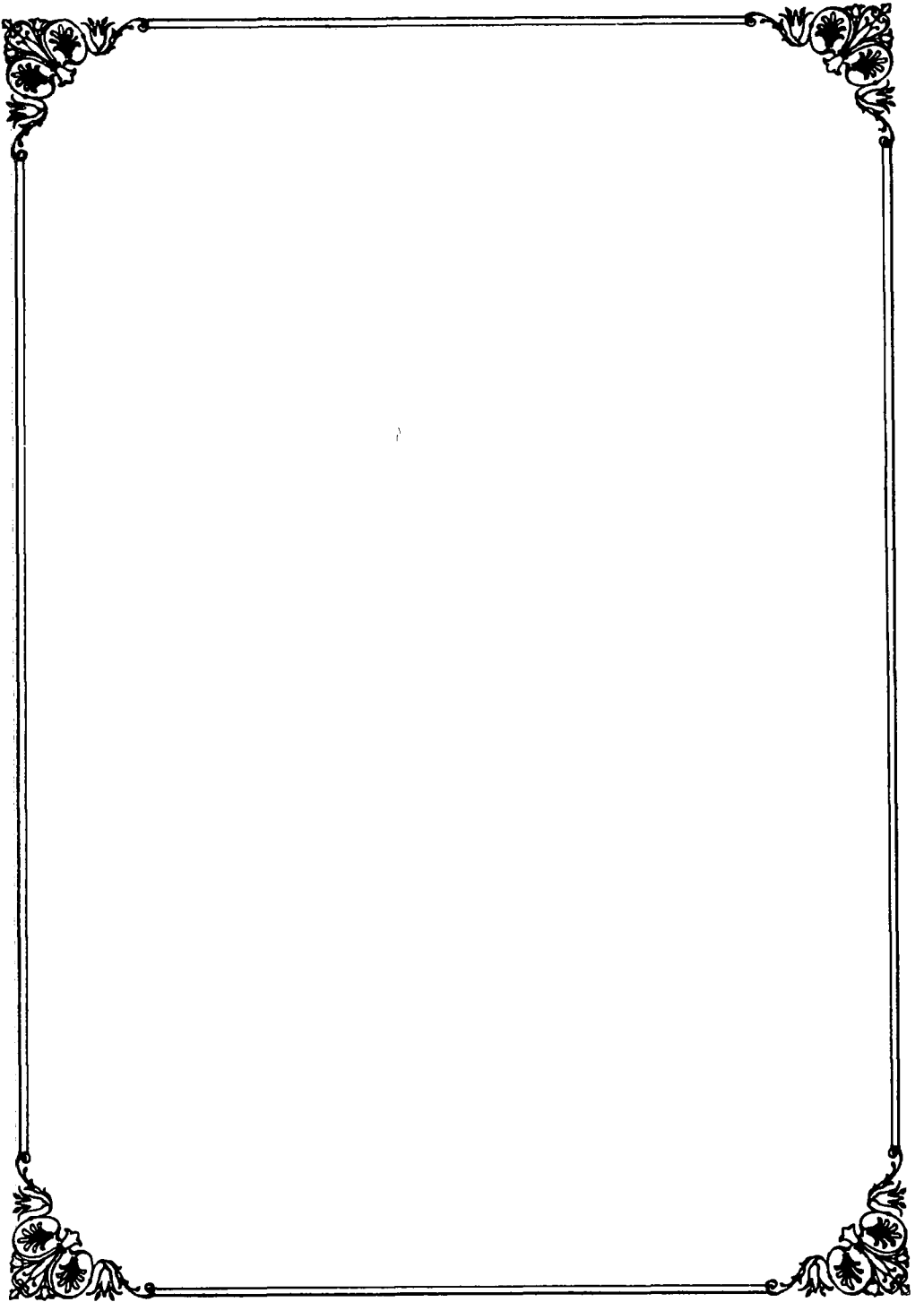
۹۶- شعر از حافظ است.

۹۷- مرحوم آیه‌الله میرزا محمدعلی اصفهانی شاه‌آبادی، فقیه، اصولی، عارف و فیلسوف برجسته، فرزند مرحوم آیه‌الله میرزا محمدجواد حسین آبادی اصفهانی، به سال ۱۲۹۲ هـ. ق در اصفهان متولد گشت. پس از طی مراحل علمی مقدماتی در اصفهان و تهران به حوزه‌های مقدّسه نجف و سامراء مشرف شده از محضر اساتید بزرگی، چون مرحوم صاحب جواهر، آخوند خراسانی و شریعت اصفهانی، بهره جست و بزودی به درجه اجتهاد نایل گردید. وی در فقه، فلسفه و عرفان به مقام والایی دست یافت و به تدریس این علوم پرداخت و حوزه درس او از قویترین حوزه‌های درسی سامراء گردید. پس از مراجعت از عراق، نخست در تهران اقامت نمود، سپس به قم مشرف شده و مدت هفت سال در شهر مقدس قم رحل اقامت افکند. در طول اقامت ایشان در قم، حضرت امام خمینی رضوان‌الله و سلامه‌علیه از درس اخلاق و

بلکه توان گفت که یکی از نکات بزرگ تقوی و پرهیز از مشتهیات نفسانیّه و ترك هواهای نفسانیّه و ریاضات شرعیّه و عبادات و مناسک الهیّه، تقویت عزم و انقهار قوای ملکیّه در تحت ملکوت نفس است، چنانچه پیش از این ذکر شد. و ما اکنون این مقاله را با تحمید و تسبیح ذات مقدّس کبریا جلّ و علا و نعت و ثنای سیّد مصطفی و نبیّ مجتبی و آل اطهارش علیهم سلام الله ختم می کنیم و از روحانیت آن ذوات مقدّسه استمداد می کنیم برای این سفر روحانی و معراج ایمانی.

→

عرفان وی بهره فراوان جستند. امام است در مواضع متعدد در این کتاب و کتب و رسالات دیگر با احترام و تجلیل فراوان از آن استاد عالیقدر یاد نموده و افاضاتش را نقل فرموده اند. مرحوم شاه آبادی علاوه بر تدریس علوم و فنون مختلف و تربیت شاگردان برجسته، تألیفات متعددی در زمینه های مختلف از خود به جای گذاشته است. آن بزرگمرد علم و عمل در سال ۱۳۶۹ هـ. ق در سن هفتاد و هفت سالگی در تهران به ملا اعلی پیوست و در جوار حضرت عبدالعظیم الحسنی، در مقبره مرحوم شیخ ابوالفتح رازی، مدفون گردید. حَشْرَهُ اللهُ مَعَ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.



مقالهٔ ثانیه

در مقدمات نماز است و ذکر بعض آداب
قلیبهٔ آن و در آن چند مقصد است

مقصد اوّل

در طهارت است و در آن چند فصل است

فصل اوّل

در بیان اجمالی طهور است

چنانچه در سابق اشاره به آن شد، از برای نماز غیر از این صورت
حقیقتی است و غیر از این ظاهر باطنی است؛ و همانطور که صورت آن را
آداب و شرایط صوریه ایست، باطن آن را نیز آداب و شرایطی است که

شخص سالک باید آنها را مراعات کند. پس، از برای طهارت صورت و آداب صورتی است که بیان آنها از وظیفه این اوراق خارج است، و فقهاء مذهب جعفری اعلی الله کلماتهم و رفع الله درجاتهم بیان آن را فرموده اند. و اما آداب باطنیه و ظهور باطنی را ما به طور اجمال بیان می نماییم:

باید دانست که چون حقیقت نماز عروج به مقام قرب و وصول به مقام حضور حق جل و علا است، برای وصول به این مقصد بزرگ و غایت قصوی طهاراتی لازم است که ماورای این طهارات است. و خارهای این طریق و موانع این عروج قذاراتی است که با اتصاف سالک به یکی از آنها نتواند صعود به این مرقاة و عروج به این معراج نمود. و آنچه از قبیل این قذارات باشد موانع صلوة و رجز شیطان است؛ و آنچه معین سالک است در سیر و از آداب حضور است شرایط این حقیقت است. و بر سالک الی الله لازم است که در اول امر رفع موانع و قذارات کند تا اتصاف به طهارت و حصول ظهور که از عالم نور است برای او میسر شود؛ و تا تطهیر جمیع قذارات ظاهریه و باطنیه $\frac{3}{4}$ و علنیه و سریه نشود، سالک را حظی از محضر و حضور نخواهد بود.

پس، اولین مراتب قذارات، قذارات آلات و قوای ظاهریه نفس است به لوث معاصی و قذارات نافرمانی حضرت ولی النعم؛ و این دام صوری ظاهری ابلیس است. و انسان تا در این دام مبتلا است، از فیض محضر و حصول قرب الهی محروم است. و کسی گمان نکند که بدون تطهیر ظاهر مملکت انسانیت می توان به مقام حقیقت انسانیت نایل شود یا می تواند تطهیر باطن قلب نماید، [که] این غروری است شیطانی و از حيله های بزرگ ابلیس است؛ زیرا که کدورات و ظلمتهای قلبی با معاصی، که غلبه طبیعت بر روحانیت است، افزوده می شود؛ و تا سالک فتح مملکت ظاهر نکند، از فتوحات باطنیه، که مقصد بزرگ است، بکلی محروم است و راهی به سعادت برای او گشوده نگردد. پس یکی از موانع بزرگ این سلوک قذارات معاصی است که با آب پاک و پاکیزه توبه نصوح باید آن را تطهیر کرد.

و باید دانست که تمام قوای ظاهریه و باطنیه را که حق تعالی به ما عنایت

فرموده و از عالم غیب نازل نموده اماناتی است الهی که ظاهر از جمیع قذارات و پاک و پاکیزه بوده بلکه متنور به نور فطره اللّهی ، و از ظلمت و کدورت تصرف ابلیس دور بوده ؛ و چون در ظلمتکده عالم طبیعت نازل و دست تصرف شیطان و اومه و خیانت ابلیس به آنها دراز شده، از طهارت اصلیه و فطرت اولیه بیرون آمده و به انواع قذارات و ارجاس شیطانیه آلوده گردیده است . پس اگر سالک الی الله با تمسک به ذیل عنایت ولیّ الله دست تصرف شیطان را دور نمود و مملکت ظاهر را طاهر کرد و امانات الهیه را چنانچه تحویل گرفته بود ردّ نمود، خیانت به امانت ننموده ؛ و اگر کرده بود، مورد غفران و ستاریت شود و از جهت ظاهر آسوده خاطر شود و به تخلیه باطن از ارجاس اخلاق فاسده قیام کند . و این مرتبه دوم از قذارات است که فسادش بیشتر و علاجش صعبت است و اهمّیتش در نزد اصحاب ارتیاض بیشتر می باشد ؛ زیرا که تا خلق باطنی نفس فاسد و قذارات معنوی به آن احاطه نموده، لایق مقام قدس و خلوت انس نشود، بلکه مبدأ فساد مملکت ظاهر نفس اخلاق فاسده و ملکات خبیثه آن است . و تا سالک تبدیل ملکات سیئه را به ملکات حسنه ننماید، از شرور اعمال مأمون نیست ؛ و اگر به توبه موقّف شود، استقامت آن که از مهمّات است میسر نمی شود . پس، تطهیر ظاهر نیز متوقف به تطهیر باطن است ؛ علاوه بر آن که خود قذارات باطنیه موجب حرمان از سعادت و منشأ جهنّم اخلاق، که به گفته اهل معرفت بالاتر و سوزنده تر است از جهنّم اعمال، می باشد . و اشاره به این معنی در اخبار اهل بیت عصمت بسیار است .

پس ، سالک الی الله را این طهارت نیز لازم است . و پس از آن که لوث اخلاق فاسده را با آب طاهر پاکیزه علم نافع و ارتیاض شرعی صالح از لوح نفس شست و شون نمود، باید اشتغال پیدا کند به تطهیر قلب، که امّ القری و به صلاح آن همه ممالک صالح، و به فساد آن همه فاسد می شوند . و قذارات عالم قلب مبدأ تمام قذارات است . و آن عبارت از تعلق به غیر حق و توجه به خود و عالم است . و منشأ آن حبّ دنیا، که بالاترین خطاها است، و حبّ

نفس، که مادر همهٔ امراض است، می باشد. و تاریشهٔ این محبت در قلب سالک است، از محبت الله اثری در آن حاصل نشود و راهی به سر منزل مقصد و مقصود پیدا نمی کند. و تا سالک را بقایائی از این محبت در قلب است، سیر او الی الله نیست بلکه الی النفس و الی الدنیا و الی الشیطان است. پس، تطهیر از حب نفس و دنیا اول مرتبهٔ تطهیر سلوک الی الله است حقیقتاً؛ چون قبل از این تطهیر سلوک الی الله نیست و به مسامحه گفته شود سالک و سلوک. و پس از این منزل، منزلی است که از هفت شهر عشق عطار پس از آن نمونه ای حاصل؛ و آن قائل سالک در خم یک کوچه خود را دیده، و مادر پشت سورها و حجابهای ضخیم واقعیم و آن شهرها و شهریارها را جزء بافته ها گمان می کنیم. من با شیخ عطار یا میثم تمار کار ندارم ولی اصل مقامات را انکار نمی کنم و صاحب آنها را از جان و دل طلبکارم و در این محبت امید فرج دارم، تو خود هر چه خواهی باش و با هر که خواهی پیوند.

«مدعی خواست که آید به تماشاگه دوست

دست غیب آمد و بر سینهٔ نا محرم زد»^{۹۸}

ولی در اخوت ایمانی و خلعت روحانی با احبباء عرفانی خیانت رواندارم و از نصیحت، که از حقوق مؤمنین است به یکدیگر، خودداری ننمایم.^{۹۵}

بالاترین قذارات معنویه، که تطهیر آن را با هفت دریا نتوان نمود و انبیاء عظام علیهم السلام را عاجز نمود، قذارت جهل مرکب است که منشأ داء عضال انکار مقامات اهل الله و ارباب معرفت است و مبدأ سوء ظن به اصحاب قلوب است. و تا انسان به لوث این قذارت آلوده است، قدمی به سوی معارف نخواهد برداشت؛ بلکه بسا باشد که این کدورت نور فطرت را، که چراغ راه هدایت است، خاموش کند و آتش عشق را که براق عروج به مقامات است فرو نشانند و منطقی کند و انسان را در ارض طبیعت مخلد نماید.

۹۸- شعر از حافظ است. در نسخ مطبوع: «تماشاگه راز».

پس، بر انسان لازم است که با تفکر در حال انبیاء و اولیای کَمَل صلوات الله علیهم و تذکر مقامات آنها، این قذارت را از باطن قلب شستشو دهد؛ و در هر حدی که هست به آن حد قانع نشود، که این وقوف در حدود و قناعت از معارف از تلبیسات بزرگ ابلیس و نفس اماره است، نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهَا. و چون این رساله بر وفق عامه نوشته می شود از تطهیرات ثلاثه اولیاء خودداری نمودم. و الحمد لله.

فصل دوم

در اشاره به مراتب طهور است

بدان که انسان تا در عالم طبیعت و منزلگاه ماده هیولانی است، در تحت تصرفات جنود الهیه و جنود ابلیسیه است. و جنود الهیه جنود رحمت و سلامت و سعادت و نور و طهارت و کمال است؛ و جنود ابلیس در مقابل آنها است. و چون جهات ربوبیه غلبه بر جهات ابلیسیه دارد، در بدو فطرت انسان را نورانیت و سلامت و سعادت است فطری الهی؛ چنانچه در احادیث شریفه صراحتاً و در کتاب شریف الهی اشارتاً بیان آن شده. ۹۹ و تا انسان در این عالم است با قدم اختیار می تواند خود را در تحت تصرف یکی از آن دو قرار دهد. پس، اگر از اول فطرت تا آخر ابلیس را در آن تصرفی نبود، انسان الهی لاهوتی است که سر تا پایش نور و طهارت و سعادت است؛ قلبش نور حق است و جز به حق توجه نکند و قوای باطنه و ظاهره اش نورانی و طاهر است و جز حق در آنها تصرف نکند؛ ابلیس را از آن حظی نباشد و جنود او را در او تصرفی نبود. و همچو موجود شریفی طاهر مطلق و نور خالص است و ما تقدّم ۱۰

۹۹- از جمله آیه شریفه فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا... (روم/۳۰). و رجوع شود به روایات بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۷۶، و ج ۶۴، ص ۱۳۰. و التوحید، ص ۳۲۸، باب ۵۳.

و ما تأخر ذنوب او مغفور است^{۹۹/۱}، و صاحب فتح مطلق است و دارای مقام عصمت کبری است بالا صاله و دیگر معصومین به تبعیت آن ذات مقدس دارای آن مقامند. و آن حضرت دارای مقام خاتمیت است، که کمال علی الاطلاق است؛ و چون اوصیاء او از طینت او منفصل و با فطرت او متصلند، صاحب عصمت مطلقه به تبعیت او هستند و آنها را تبعیت کامله است. و اما بعضی معصومین از انبیاء و اولیاء علیهم السلام صاحب عصمت مطلقه نیستند و از تصرف شیطان خالی نمی باشند؛ چنانچه توجّه آدم علیه السلام به شجره از تصرفات ابلیس بزرگ است که ابلیس الابالسه است؛ با آنکه آن شجره شجره بهشتی الهی بوده، با این وصف دارای کثرت اسمائی است که منافی با مقام آدمیت کامله است. و این یکی از معانی یا یکی از مراتب شجره منهیه است.

و اگر نور فطرت به قذارات صورتیه و معنویّه آلوده شد، به مقدار آلودگی از بساط قرب و حضرت انس مهجور گردد تا آنجا رسد که نور فطرت بکلی منطفی گردد و مملکت یکسره مملکت شیطانی شود و ظاهر و باطن و سر و عنق او در تصرف شیطان آید. پس، شیطان قلب و سمع و بصر و دست و پای او شود و جمیع اعضای او شیطانی شود. و اگر کسی - والعیاذ بالله - بدین مقام رسید، شقی مطلق شود و روی سعادت هرگز نبیند. و بین این دو مرتبه مقامات و مراتبی است که جز حق تعالی کس نتواند احصاء آنها را کند. و هرکس به افق نبوت نزدیک باشد، از اصحاب یمین است؛ و هرکس به افق شیطنت نزدیک است، از اصحاب یسار است.

و باید دانست که پس از آلودگی فطرت، تطهیر آن ممکن است. و تا انسان در این نشأه است، خروج از تصرف شیطان برای او مقدور و میسر است و وارد شدن در حزب ملائکه الله، که جنود رحمانی الهی هستند، میسر است. و حقیقت جهاد نفس، که به فرموده حضرت رسول صلی الله علیه و آله

۹۹/۱ - اشاره است به آیه شریفه لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ. (فتح/۲)

از جهاد اعداء دین افضل است و آن جهاد اکبر است، ۱۰۰ همان خارج شدن از تصرف جنود ابلیس و وارد شدن در تحت تصرف جنود الله است. پس، اول مرتبه طهارت متسنن شدن به سنن الهیه و مؤتمر شدن به اوامر حق است.

و مرتبه دوم، متحلی شدن به فضائل اخلاق و فواضل ملکات است. ۴۷ و مرتبه سوم، ظهور قلبی است؛ که آن عبارت است از تسلیم نمودن قلب را به حق. و پس از این تسلیم، قلب نورانی شود، بلکه خود از عالم نور و درجات نور الهی گردد، و نورانیت قلب به دیگر اعضاء و جوارح و قوای باطنه سرایت کند و تمام مملکت نور و نور علی نور شود تا کار به جایی رسد که قلب الهی لاهوتی شود و حضرت لاهوت در تمام مراتب باطن و ظاهر تجلی کند؛ و در این حال، عبودیت بکلی فانی و مخفی شود و ربوبیت ظاهر و هویدا شود؛ و در این حال، قلب سالک را طمأنینه و انسی دست دهد و همه عالم محبوب او شود و جذبات الهیه برایش دست دهد و خطایا و لغزشها در نظرش مغفور شود و در ظل تجلیات حبی مستور گردد و بدایای ولایت برای او حاصل شود و لیاقت ورود در محضر انس پیدا کند. و پس از این منازل است که ذکر آن مناسب با این اوراق نیست.

فصل سوم

در آداب قلبیه سالک است هنگام توجه به آب برای طهارت

و در این باب حدیث شریف مصباح الشریعه را ذکر و ترجمه می کنیم تا قلوب صافیة اهل ایمان را از آن نورانیتی حاصل شود.
فی مصباح الشریعه قال الصادق علیه السلام: إذا أردت الطهارة

۱۰۰- بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۶۵، و ج ۱۹، ص ۱۸۲.

وَالْوُضوءَ، فَتَقَدَّمَ إِلَى الْمَاءِ تَقَدُّمَكَ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ. فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ جَعَلَ الْمَاءَ مِفْتَاحَ قُرْبَيْهِ وَمُنَاجَاتِهِ وَذَلِيلًا إِلَى بَسَاطِ خِدْمَتِهِ. وَكَمَا أَنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ تُطَهِّرُ ذُنُوبَ الْعِبَادِ، كَذَلِكَ النَّجَاسَاتِ الظَّاهِرَةَ يُطَهِّرُهَا الْمَاءُ لَا غَيْرُ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا. وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ، أَفَلَا يُؤْمِنُونَ. فَكَمَا أَحْيَا بِهِ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ نَعِيمِ الدُّنْيَا، كَذَلِكَ بِرَحْمَتِهِ وَفَضْلِهِ جَعَلَ حَيَوَةَ الْقُلُوبِ الطَّاعَاتِ. وَتَفَكَّرْ فِي صَفَاءِ الْمَاءِ وَرَقَّتِهِ وَطَهْرِهِ وَبَرَكَتِهِ وَلَطِيفِ امْتِزَاجِهِ بِكُلِّ شَيْءٍ. وَاسْتَعْمِلْهُ فِي تَطْهِيرِ الْأَعْضَاءِ الَّتِي أَمَرَكَ اللَّهُ بِتَطْهِيرِهَا [خ ل: وَتَعْبُدُكَ بِأَدَائِهَا]. وَآتِ بِأَدَائِهَا فِي فَرَائِضِهِ وَسُنَّتِهِ؛ فَإِنَّ تَحْتَ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا فَوَائِدٌ كَثِيرَةٌ؛ فَإِذَا اسْتَعْمَلْتَهَا بِالْحُرْمَةِ، انْفَجَرَتْ لَكَ عُيُونٌ كَفَوَائِدِهِ عَنْ قَرِيبٍ. ثُمَّ عَاشِرُ خَلْقِ اللَّهِ كَامِزَاجِ الْمَاءِ بِالْأَشْيَاءِ: يُؤَدِّي كُلُّ شَيْءٍ حَقَّهُ وَلَا يَتَغَيَّرُ عَنْ مَعْنَاهُ، مُعْتَبِرًا لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الْمُخْلِصِ [خ ل: الْخَاصِّ] كَمَثَلِ الْمَاءِ. وَلَتَكُنْ صَفْوَتُكَ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى فِي جَمِيعِ طَاعَتِكَ كَصَفْوَةِ الْمَاءِ حِينَ أَنْزَلَهُ مِنَ السَّمَاءِ وَسَمَّاهُ «طَهُورًا». وَطَهَّرَ قَلْبَكَ بِالتَّقْوَى وَالْيَقِينِ عِنْدَ طَهَارَةِ جَوَارِحِكَ بِالْمَاءِ. ١٠١

در این حدیث شریف لطایف و دقایق است و اشارات و حقایق است که قلوب اهل معرفت را زنده کند و ارواح صافیة اصحاب قلوب را حیات بخشد. فرماید:

چون اراده طهارت و وضو کردی، متوجه آب بشو آن سان که متوجه رحمت حق شوی، زیرا که حق تعالی قرار داده آب را کلید تقرب به خود و مناجات خویش و راهنمای بساط خدمت خود. و چنانچه رحمت خدا پاک می کند گناهان بندگان را همانطور نجاسات ظاهره را آب پاک می کند نه غیر آن. خدای تعالی فرماید: «اوست آن کس که فرستاد بادها را برای بشارت در جلو رحمتش و نازل نمودیم از آسمان آب پاکیزه را.» ١٠٢ و فرمود خدای

١٠١- مصباح الشریعة، «الباب العاشر، فی الطهارة».

١٠٢- (فرقان/ ٤٨).

تعالی : « و قرار دادیم از آب هر چیز زنده را . » ۱۰۳

و این که در این حدیث آب را به رحمت حق تشبیه ، بلکه تأویل ، نموده یکی از نکاتش آن است که آب یکی از مظاهر بزرگ رحمت حق است که در عالم طبیعت آن را نازل فرموده و مایه حیات موجودات آن را قرار داده ؛ بلکه رحمت واسعة الهیه را که از سماء رفیع الدرجات حضرت اسماء و صفات نازل و اراضی تعینات اعیان به آن زنده گردیده ، اهل معرفت به «آب» تعبیر نمودند . و چون در آب ملکی ظاهری جلوه رحمت و سماعه الهیه از دیگر موجودات دنیائی بیشتر است ، حق تعالی آن را برای تطهیر از قذارات صوریه قرار داد و مفتاح باب قرب و مناجات خود مقرر فرمود و راهنمای بساط خدمت خویش ، که باب الابواب رحمتهای باطنیه است ، قرار داد . بلکه آب رحمت حق در هر نشئه ای از نشئات وجود و در هر مشهدی از مشاهد غیب و شهود نزول و ظهور کند ، تطهیر ذنوب عبادالله نماید موافق با آن نشئه و مناسب آن عالم ؛ پس با آب رحمت نازل از سماء احدیت ذنوب غیبت تعینات اعیان تطهیر شود ؛ و با آب رحمت و سماعه از سماء واحدیت ذنوب عدمیت مهیات خارجیّه تطهیر شود ؛ و در هر مرتبه از مراتب وجود مطابق آن مرتبه . و در مراتب نشئات انسانیّه نیز آب رحمت را ظهوراتی است مختلفه ؛ چنانچه از آب نازل از حضرت ذات به تعینات جمعیه برزخیه ذنوب سر وجودی تطهیر شود (وجودك ذنّب لا یقاس به ذنّب) . ۱۰۴ و با آب نازل از حضرات اسماء و صفات و حضرت تجلی فعلی رؤیت صفت و فعل تطهیر شود . و با آب نازل از سماء حضرت حکم عدل قذارات خلقیه باطنیه تطهیر شود . و با آب نازل از سماء غفاریت ذنوب عباد تطهیر شود . و با آب نازل از سماء ملکوت قذارات صوریه تطهیر شود . پس معلوم شد که حق تعالی آب را مفتاح قرب و دلیل بساط رحمت خویش قرار داده . پس از آن ، در حدیث شریف دستور دیگری دهد و

۱۰۳- (انبیاء/ ۳۰) .

۱۰۴- «وجود توگناهی است که هیچ گناهی با آن قابل قیاس نیست .»

راه دیگری برای اهل سلوک و مراقبه مفتوح فرماید. می فرماید:
 و تفکر نمادر صفای آب و رقت و طهارت و برکت آن و لطافت ممزوج
 شدن آن با هر چیزی. و استعمال کن آن را در تطهیر آن اعضائی که خداوند
 امر فرموده تو را به پاکیزه نمودن آنها. و ادا کن آداب آنها را در فریضه‌ها و
 سنت‌های الهی؛ زیرا که در تحت هر یک از آنها فایده‌هایی است بسیار که
 چون استعمال نمائی آنها را به احترام، منفجر شود از برای تو. در نزدیکی -
 چشمه‌های فایده‌های آن.

اشاره فرموده در این حدیث شریف به مراتب طهارت به طریق کلی. و
 چهار مرتبه کلی آن را بیان فرموده، که یکی از مراتب آن این است که تا این
 جای حدیث شریف مذکور است و آن تطهیر اعضاء است. و اشاره فرموده به
 اینکه اهل مراقبه و سلوک الی الله نباید واقف به صور و ظواهر اشیاء شوند،
 بلکه باید ظاهر را مرآت باطن قرار دهند و از صور حقایق را کشف کنند و به
 تطهیر صوری قناعت نکنند که آن دام ابلیس است. پس، از صفای آب پی به
 تصفیة اعضاء برند؛ و آنها را با ادا نمودن فرائض و سنن الهیة تصفیة کنند و
 صفا دهند؛ و از رقت آنها اعضاء را ترقیق کنند و از غلظت تعصی بیرون آورند
 و ظهور و برکت را در جمیع اعضاء سرايت دهند؛ و از لطف امتزاج آب با
 اشیاء کیفیت امتزاج قوای ملکوتیة الهیة را با عالم طبیعت ادراک کنند و
 نگذارند قذارات طبیعت در آنها اثر کند. و چون اعضاء را به سنن و فرائض
 الهیة و آداب آنها متلبس نمودند، فوائد باطنیة کم کم ظاهر شود و چشمه‌های
 اسرار الهیة منفجر شود و لمحه‌ای از اسرار عبادت و طهارت برای او منکشف
 گردد. و چون از مرتبه اول طهارت و دستور آن فراغت حاصل شد، به دستور
 ثانوی شروع فرمود، و می فرماید:

پس از آن معاشرت کن با خلق خدا مثل ممزوج بودن آب با اشیاء که ادا
 می کند حق هر چیزی را و از معنای خود تغییر نمی کند؛ و تأمل کن قول رسول
 خدا صلی الله علیه و آله را که می فرماید مثل مؤمن خالص [خ ل: خاص] مثل
 آب است.

دستور اول مربوط بود به معامله انسان سالک با قوای داخلیّه و اعضای خود؛ و دستور دوم، که در این فقره از حدیث شریف است، مربوط است به معامله انسان با خلق خدا. و این دستور جامعی است که کیفیت معاشرت سالک را با مخلوق بیان فرموده؛ و ضمناً از آن، حقیقت خلوت نیز استفاده شود. و آن، چنان است که سالک الی الله درعین حال که با هر دسته از مردم معاشرت به معروف کند و حقوق خلقیّه را ردّ نماید و با هر یک از مردم به طور مناسب حال او مراوده و معامله کند، از حقوق الهیّه نگذرد و معنای خود را که عبارت از عبودیت و توجّه به حقّ است از دست ندهد؛ و درعین حال که در کثرت واقع است در خلوت باشد، و قلب او که منزلگاه محبوب است خالی از اغیار و فارغ از هر نقش و نگار باشد. پس، دستور سوّمی را ذکر فرموده که آن کیفیت معامله سالک است با خدای تعالی، می فرماید:

باید صفای تو با خدای تعالی در همه طاعات مثل صفای آب باشد در وقتی [که] نازل نمود آن را از آسمان و نامید آن را «طهور».

یعنی باید سالک الی الله خالص از تصرف طبیعت باشد و کدورت و ظلمت آن را در قلب او راهی نباشد، و جمیع عبادات او خالی از جمیع شرک‌های ظاهری و باطنی باشد. و همانطور که آب در وقت نزول از آسمان طاهر و پاکیزه است و دست تصرف قذارات به آن دراز نشده، قلب سالک، که از سماء غیب ملکوت طاهر و پاکیزه نازل شده، نگذارد در تحت تصرف شیطان و طبیعت واقع شده به قذارات آلوده گردد. و پس از این دستور، آخرین دستور جامع را برای اهل ریاضت و سلوک بیان فرمود، می فرماید: پاکیزه کن دل خویشان را به پرهیزگاری و یقین در وقت پاکیزه نمودن اعضاء خود را به آب.

و در این، اشاره به دو مقام شامخ اهل معرفت است: یکی تقوا، که کمال آن ترک غیر حقّ است؛ و دیگری یقین، که کمال آن مشاهده حضور محبوب است.

فصل چهارم

در طهور است

و آن یا آب است، و آن در این باب اصل است، و یا «ارض» است. بدان که انسان سالک را به طریق کلی دو طریق است برای وصول به مقصد اعلی و مقام قرب ربوبیت: یکی از آن دو، که مقام اولیت و اصالت دارد، سیر الی الله است به توجه به مقام رحمت مطلقه و خصوصاً رحمت رحیمیّه که رحمتی است که هر موجودی را به کمال لایق خود می‌رساند. و از شعب و مظاهر رحمت رحیمیّه بعث انبیاء و رسل صلوات الله علیهم است که هادیان سُبُل و دستگیر بازماندگانند؛ بلکه در نظر اهل معرفت و اصحاب قلوب، دار تحقّق صورت رحمت الهیّه است، و خلائق دائماً مستغرق بحار رحمت حقّند و از آن استفاده نمی‌کنند. این کتاب بزرگ الهی، که از عالم غیب الهی و قرب ربوبی نازل شده و برای استفاده ما مهجوران و خلاص ما زندانیان سجن طبیعت و مغلولان زنجیرهای پیچ در پیچ هوای نفس و آمال به صورت لفظ و کلام در آمده، از بزرگترین مظاهر رحمت مطلقه الهیّه است که ما کور و کرها از آن به هیچ وجه استفاده نکردیم و نمی‌کنیم. آن رسول ختمی و ولیّ مطلق گرامی که از محضر قدس ربوبی و محفل قرب و انس الهی به این سر منزل غربت و وحشت قدم رنجه فرموده و گرفتار معاشرت و مراودت با ابوجهل‌ها و بدتر از آنها گردیده و ناله لَبَّيْنا عَلَى قَلْبِي^{۱۰۵} اش دل اهل معرفت و ولایت را محترق کرده و می‌کند، رحمت و اسعه و کرامت مطلقه الهیّه است که آمدن در این کلبه‌اش برای رحمت موجودات سکنه عالم اسفل ادنی است و بیرون بردن آنها است از این دار وحشت و غربت - چون کبوتر مطوّقه که برای نجات رفقا خود را به دام بلا اندازد. ۱۰۵/۱

۱۰۵ - ← پاورقی ۸۷.

۱۰۵/۱ - ← کلیلّه و دمنه، باب الحمامة المطوّقه.

سالك الى الله بايد تطهير با آب رحمت را صورت استفاده از رحمت نازلۀ الهیۀ بدانند و تا استفاده از رحمت برای او میسور است، قیام به امر نماید؛ و چون دستش از آن به واسطۀ قصور ذاتی یا تقصیر کوتاه شد و فاقد آب رحمت شد، چاره ندارد جز توجّه به ذلّ و مسکنت و فقر و فاقۀ خود. و چون ذلّت عبودیت خود را نصب العین نمود و متوجّه به اضطرار و فقر و امکان ذاتی خود شد و از تعزّز و غرور و خودخواهی بیرون آمد، بایی از رحمت به روی او گشاده گردد و ارض طبیعت مبدّل به ارض بیضاء رحمت گردد و تراب احد الطهورین^{۱۰۶} گردد و مورد ترحم و تلطّف حق گردد. و هرچه این نظر، یعنی نظر به ذلّت خود، در انسان قوّت گیرد، مورد رحمت بیشتر گردد. و اگر بخواهد به قدم اعتماد به خود و عمل خود این راه را طیّ کند، هلاک شود؛ چه که ممکن است از او دستگیری نشود؛ چون طفلی که تا خود به جسارت راه رود و به قدم خود مغرور شود و به قوّت خود اعتماد کند، مورد عنایت پدر نشود و او را به خود واگذار کند. و چون اضطرار و عجز خود را به پیشگاه پدر مهربان عرضه دارد و از اعتماد به خود و قوّت خود یکسره خارج شود، مورد عنایت پدر گردد و او را دستگیری کند، بلکه او را در آغوش کشد و با قدم خود او را راه برد. پس بهتر آن است که سالك الى الله پای سلوک خود را بشکند و از اعتماد به خود و ارتیاض و عمل خود یکسره برائت جوید و از خود و قدرت و قوّت خود فانی شود و فنا و اضطرار خود را همیشه در نظر گیرد تا مورد عنایت شود و راه صدساله را با جذبۀ ربوبیت يك شبه طیّ نماید، و لسان باطن و حالش در محضر قدس ربوبیت با عجز و نیاز عرض کند: **أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ**^{۱۰۷}

۱۰۶- اشاره است به روایتی که مرحوم آخوند خراسانی قدس سرّه در کفایة الاصول، ج ۱، ص ۱۳۰، به این صورت آورده است: **قوله عليه السلام: التراب أخذ الطهورين يكفيك عشر سنين**. (خاک یکی از دو پاک کننده

است و ده سال ترا بس است.)

۱۰۷- و کیست آن که در مانده وقتی او را بخواند جواب دهد و رفع گرفتاری او نماید. (نمل/۶۲)

فصل پنجم

در شمه‌ای از آداب وضو است به حسب باطن و قلب

من ذلك ما ورد عن الرضا عليه السلام: إِنَّمَا أَمْرٌ بِالْوُضُوءِ لِيَكُونَ الْعَبْدُ طَاهِرًا إِذَا قَامَ بَيْنَ يَدَيِ الْجَبَّارِ وَ عِنْدَ مُنَاجَاتِهِ إِيَّاهُ، مُطِيعًا لَهُ فِيمَا أَمَرَهُ نَفِيًّا مِنَ الْأَذْنَانِ وَالنَّجَاسَةِ؛ مَعَ مَا فِيهِ مِنْ ذَهَابِ الْكَسَلِ وَ طَرْدِ النَّعَاسِ وَ تَرْكِيبَةِ الْفُؤَادِ لِلْقِيَامِ بَيْنَ يَدَيِ الْجَبَّارِ. وَإِنَّمَا وَجَبَ عَلَى الْوَجْهِ وَ الْيَدَيْنِ وَ الرَّأْسِ وَ الرَّجْلَيْنِ، لِأَنَّ الْعَبْدَ إِذَا قَامَ بَيْنَ يَدَيِ الْجَبَّارِ، فَإِنَّمَا يَنْكَشِفُ مِنْ جَوَارِحِهِ وَ يَظْهَرُ مَا وَجَبَ فِيهِ الْوُضُوءُ؛ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ بِوَجْهِهِ يَسْجُدُ وَ يَخْضَعُ، وَ بِيَدَيْهِ يَسْتَلُّ وَ يَرْغَبُ وَ يَرْهَبُ وَ يَتَبَتَّلُ، وَ بِرَأْسِهِ يَسْتَقْبِلُهُ فِي رُكُوعِهِ وَ سُجُودِهِ، وَ بِرِجْلَيْهِ يَقُومُ وَ يَقْعُدُ...^{١٠٨} الخبر

می‌فرماید: همانا امر شده است به وضوء تا آن که بنده پاک باشد هنگامی که می‌ایستد مقابل خدای جبار و وقت مناجات نمودن او حق را و برای آن که مطیع باشد در آنچه او را امر فرموده و پاکیزه باشد از کثافات و نجاست؛ با آن که در آن است فوائد دیگر از قبیل بر طرف شدن کسالت و رفع شدن چرت و پاکیزه شدن دل برای ایستادن در مقابل خدای جبار.

تا اینجا نکته اصل وضو را بیان فرمود؛ و اهل معرفت و اصحاب سلوک را متنبه نمود به این که در محضر مقدس حق جل و علا ایستادن و مناجات با قاضی الحاجات نمودن را آدابی است که باید منظور شود؛ حتی با قذارات صورتیه و کثافات ظاهریه و کسالت چشم ظاهر نیز نباید در آن محضر رفت چه جای آن که دل معدن کثافات باشد و قلب مبتلای به قاذورات معنویه که اصل همه قذارات است باشد. با آن که در روایت است که «خدای تعالی نظر نمی‌کند به صورتهای شما بلکه نظر می‌فرماید به قلب‌های شما.»^{١٠٩} و با آن

١٠٨- عیون اخبار الرضا، ج ٢، ص ١٠٤، باب ٣٤، حدیث ١.

١٠٩- پاورقی ٥٨.

که با آنچه انسان به حق تعالی توجه می کند و آنچه که از عوالم خلقیه لایق نظر به کبریای عظمت و جلال است قلب است و دیگر جوارح و اعضاء را از آن حظّ و نصیبی نیست، معدّلك طهارت صوریه و نظافت ظاهریه را نیز اهمال نموده اند: صورت طهارت را برای صورت انسان مقرر فرمودند، و باطن آن را برای باطن او. و از آن که تزکیه قلب را در این حدیث شریف از فوائد وضوء قرار داده، معلوم شود که برای وضوء باطنی است که به آن تزکیه باطن شود؛ و نیز رابطه ما بین ظاهر و باطن و شهادت و غیب معلوم شود؛ و نیز استفاده شود که ظهور ظاهری و وضوء صوری از عبادات است و اطاعت ربّ است، و از این جهت ظهور ظاهر موجب ظهور باطن گردد، و از طهارت صوری تزکیه ۴ فوآد حاصل شود. بالجمله، سالک الی الله باید در وقت وضوء متوجّه شود به اینکه می خواهد متوجّه محضر مقدّس حضرت کبریا شود؛ و با این احوال قلوب که او را است، لیاقت محضر ندارد، بلکه شاید مطرود از درگاه عزّ ربوبیت شود؛ پس، دامن همّت به کمر زند که طهارت ظاهری را به باطن سرایت دهد و قلب خود را، که مورد نظر حق، بلکه منزلگاه حضرت قدس است، از غیر حقّ تطهیر کند و تفرعن خود و خودیّت را، که اصل اصول قذارات است، از سر بیفکند تا لایق مقام مقدّس شود. و پس از آن، حضرت رضا سلام الله علیه وجه اختصاص اعضاء مخصوصه را در وضوء بیان می فرمایند و می گویند:

و همانا واجب شد بر رو و دودست و سر و دوپا، زیرا که بنده وقتی که ایستاد در حضور حضرت جبار، همانا منکشف می شود از جوارح او و ظاهر گردد آنچه که وضوء در آن واجب شود؛ زیرا که با رویش سجده کند و خضوع نماید، و با دستش سؤال و رغبت و رهبت نماید و منقطع به حق شود، و با سرش استقبال کند حق را در رکوع و سجودش، و با پاهایش بایستند و بنشینند. حاصل فرموده آن جناب آن است که چون این اعضا را دخالت است در عبودیت حق و از این اعضا ظاهر شود آن، از این جهت تطهیر آنها لازم شده است. پس از آن، چیزهایی که از آنها ظاهر شود بیان فرمودند و راه اعتبار و

استفاده را برای اهلش باز نمودند و اهل معارف را به اسرار آن آشنا فرمودند به این که آنچه محل ظهور عبودیت است در محضر مبارك حق باید طاهر و پاکیزه باشد و اعضاء و جوارح ظاهریه، که حظ ناقصی از آن معانی دارند، بی طهارت لایق مقام نیستند؛ با آنکه خضوع از صفات وجه بالحقیه نیست و سؤال و رغبت و رهبت و تبتل و استقبال هیچ يك از شئون اعضاء حسیه نیستند، ولی چون این اعضاء مظاهر آنها است تطهیر آنها لازم آمد. پس، تطهیر قلب که محل حقیقی عبودیت و مرکز واقعی این معانی است تطهیرش لازم تر است؛ و بدون تطهیر آن اگر با هفت دریا اعضاء صوریه را شست و شو نمایند، تطهیر نشود و لیاقت مقام پیدا نکند، بلکه شیطان را در آن تصرف باشد و از درگاه عزت مطرود گردد.

وصل: ومن ذلك ما عن العِجَلِ بِاسْنَادِهِ قَالَ: جَاءَ نَفَرٌ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. فَسَأَلُوهُ عَنْ مَسَائِلَ؛ وَكَانَ فِيهَا سَأَلُوهُ: أَخْبِرْنَا، يَا مُحَمَّدُ (ص)، لَأَيِّ عِلَّةٍ تَوْضَأُ هَذِهِ الْجَوَارِحُ الْأَرْبَعُ وَهِيَ أَنْتَظِفُ الْمَوَاضِعَ فِي الْجَسَدِ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَمَّا أَنْ وَسَّوَسَ الشَّيْطَانُ إِلَى آدَمَ (ع) وَدَنَا مِنَ الشَّجَرَةِ، فَنَظَرَ إِلَيْهَا، فَذَهَبَ مَاءَ وَجْهِهِ؛ ثُمَّ قَامَ وَمَشَى إِلَيْهَا، وَهِيَ أَوَّلُ قَدَمٍ مَشَتْ إِلَى الْخَطِيئَةِ؛ ثُمَّ تَنَاوَلَ بِيَدِهِ مِنْهَا مَا عَلَيْهَا وَآكَلَ، فَتَطَايَرَ الْحُلِيُّ وَالْحَلَلُ عَنْ جَسَدِهِ. فَوَضَعَ آدَمُ يَدَهُ عَلَى أُمِّ رَأْسِهِ وَبَكَى. فَلَمَّا تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ، فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى ذُرِّيَّتِهِ تَطْهِيرَ هَذِهِ الْجَوَارِحِ الْأَرْبَعِ: فَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِغَسْلِ الْوَجْهِ، لِمَا نَظَرَ إِلَى الشَّجَرَةِ؛ وَآمَرَ بِغَسْلِ الْيَدَيْنِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ، لِمَا تَنَاوَلَ بِهِمَا؛ وَآمَرَ بِمَسْحِ الرَّأْسِ لِمَا وَضَعَ يَدَهُ عَلَى أُمِّ رَأْسِهِ؛ وَآمَرَ بِمَسْحِ الْقَدَمَيْنِ، لِمَا مَشَى بِهِمَا إِلَى الْخَطِيئَةِ. ۱۱۰

حاصل ترجمه آن که: یهودان سؤال کردند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که به چه علت وضوء مختص به این چهار موضع شد، با آن که اینها

۱۱۰- علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۸۰، باب ۱۹۱، حدیث ۱.

از همهٔ اعضاء بدن نظيف ترند. فرمود: چون شيطان وسوسه کرد آدم را او نزديك آن درخت رفت و نظر به سوي آن کرد، آبرويش ريخت؛ پس برخاست و به سوي آن درخت روان شد - و آن اول قدمي بود که برای گناه برداشته شد. پس از آن با دست خويش آنچه در آن درخت بود چيد و خورد، پس زينت و زيور از جسمش پرواز نمود. و آدم دست خود را بالای سرش گذاشت و گريه نمود. پس چون خداوند توبهٔ او را قبول فرمود، واجب نمود بر او و بر ذريهٔ اش پاکيزه نمودن اين چهار عضو؛ پس، امر فرمود خدای عزوجل به شستن روی، برای آن که نظر نمود به شجره؛ و امر فرمود به شستن دستها تا مرفق، چون با آنها تناول نمود؛ و امر فرمود به مسح سر، چون دست خود را به سر گذاشت؛ و امر نمود به مسح قدمها، چون که با آنها به سوي گناه رفته بود. و در باب علت و جوب صوم نیز در حديث شريف است که يهودان سؤال نمودند که به چه علت واجب نمود خداوند بر امت توسي روز روزه در روزها. فرمود: همانا آدم عليه السلام چون از آن درخت خورد باقی ماند در شکمش و سي روز؛ پس، واجب فرمود خداوند بر آدم و بر ذريهٔ اش سي روز گرسنگي و تشنگي را؛ و تفضل فرمود بر آنها به اين که در شبها اجازهٔ خوردن داد به آنها. ۱۱۱

از اين احاديث شريفه اهل اشارات و اصحاب قلوب را استفاده‌هاي باشد که خطيئهٔ آدم عليه السلام با آن که از قبيل خطيئات ديگران نبوده، بلکه شايد خطيئهٔ طبيعيه بوده يا خطيئهٔ توجه به کثرت که شجرهٔ طبيعت است بوده يا توجه به کثرت اسمائي پس از جاذبهٔ فناي ذاتي بوده، لکن از مثل آدم عليه السلام، که صفي الله و مخصوص به قرب و فناي ذاتي است، متوقع نبوده. لهذا به مقتضاي غيرت حبي ذات مقدس حق اعلان عصيان و غوايت او را در همهٔ عوالم و در لسان همهٔ انبياء عليهم السلام فرمود. و قال تعالى: وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى. ۱۱۲ با اين وصف، اين همه تظهير و تنزيه لازم است

۱۱۱- علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۷۸، باب ۱۰۹، حديث ۱.

۱۱۲- پس آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و گمراه شد. (طه/۱۲۱)

برای خود و ذریه‌اش که در صلب او مستکن بودند و در خطیبه شرکت داشتند، بلکه پس از خروج از صلب نیز شرکت نمودند.

پس خطیبه آدم و آدم زادگان را چنانچه مراتب و مظاهری است - چنانچه اول مرتبه آن توجه به کثرات اسمائیه و آخر مظهر آن اکل از شجره منیه است که صورت ملکوتی آن درختی است که در آن انواع اثمار و فواکه است؛ و صورت ملکی آن طبیعت و شئون آن است و حب دنیا و نفس که اکنون در این ذریه است از شئون همان میل به شجره و اکل آن است - همینطور از برای تطهیر و تنزیه و طهارت و صلوة و صیام آنها، که برای خروج از خطیبه پدر که اصل است مراتب بسیاری است مطابق مراتب خطیبه. و از این بیان معلوم شد که جمیع انواع معاصی قالبی ابن آدم از شئون اکل شجره است و تطهیر آن به طوری است؛ و جمیع انواع معاصی قلبیه آنها نیز از شئون آن شجره است؛ و تطهیر آن به طوری است. و جمیع انواع معاصی روحیه از آن، و تطهیر آن به طوری است.

و تطهیر اعضای ظاهریه «ظَلَّ» طهارات قلبیه و روحیه است برای کمال، و دستور و «وسیله» آنها است برای اهل سلوک. و انسان تا در حجاب تعیین اعضا و طهارات آنها است و در آن حد واقف است، از اهل سلوک نیست و در خطیبه باقی مانده؛ و چون اشتغال به مراتب طهارات ظاهریه و باطنیه پیدا کرد و طهارات صوریه قشریه را وسیله طهارات معنویه لبیه قرار داد و در جمیع عبادات و مناسک حظوظ قلبیه آنها را نیز ملحوظ داشت و از آنها برخوردار شد؛ بلکه جهات باطنیه را بیشتر اهمیت داد و مقصد اعلائی مهم دانست، داخل در باب سلوک راه انسانیت شده؛ چنانچه در حدیث شریف کتاب مصباح الشریعه به آن اشاره شده آنجا که فرماید: وَ طَهَّرَ قَلْبَكَ بِالتَّقْوَى وَ الْيَقِينِ عِنْدَ طَهَارَةِ جَوَارِحِكَ بِالْمَاءِ. ۱۱۳

۱۱۳- در وقت پاکیزه نمودن اعضای خود با آب، دل خوشتن را به پرهیزکاری و یقین پاکیزه‌گردان. مصباح الشریعه، «الباب العاشر، فی الطهارة».

پس ، انسان سالک را اول سلوک علمی لازم است که به برکت اهل ذکر سلام الله عليهم مراتب عبادات را تشخیص داده و عبادات صوریه را نازلۀ عبادات قلبیه و روحیه بداند؛ و پس از آن شروع به سلوک عملی ، که حقیقت سلوک است . و غایت این سلوک تخلیه نفس از غیر حق است و تحلیۀ آن به تجلیات اسمائی و ذاتی است . و چون سالک را این مقام دست دهد ، سلوکش به انتهای رسد و غایت سیر کمالی برایش حاصل شود؛ پس به اسرار نسک و عبادات و به لطایف سلوک نائل شود؛ و آن تجلیات جلالیه است که اسرار طهارات است و تجلیات جمالیه است که غایت عبادات دیگر است . و تفصیل آن از عهدۀ این اوراق خارج است .

فصل ششم

در غسل است و آداب قلبیه آن

اهل معرفت گویند که جنابت خروج از وطن عبودیت و دخول در غربت است؛ و اظهار ربوبیت و دعوی منیت است و دخول در حدود مولا و اتصاف به وصف سیادت است . و غسل برای تطهیر از این قذارت و اعتراف به تقصیر است . و بعضی از مشایخ یکصد و پنجاه حال در ضمن ده فصل ذکر نموده که باید بنده سالک تطهیر از آنها نماید در خلال غسل ، که غالب آنها یا تمام آنها به عزت و جبروت و کبریای نفس و خودخواهی و خودبینی بر گردد . ۱۱۴

نویسنده گوید که جنابت فنای در طبیعت و غفلت از روحانیت است و غایة القصوی کمال سلطنت حیوانیت و بهیمنیت و دخول در اسفل السافلین است . و غسل تطهیر از این خطیئه و رجوع از حکم طبیعت است ، و دخول در سلطان رحمانیت و تصرف الهیت است به شست و شو نمودن جمیع مملکت

۱۱۴- مقصود شیخ محیی الدین عربی است . ← الفتوحات المکیه ، ج ۱ ، ص ۳۶۳ .

نفس را که فانی در طبیعت شده بود و به غرور شیطان مبتلا شده بود. پس، آداب قلبیه آن آن است که سالک الی الله در وقت غسل وقوف به تطهیر ظاهر و غسل بدن، که قشر ادنی و حظ دنیا است، نکند و توجه به جنابت باطن قلب و سر روح کند و غسل از آن را لازمتر شناسد؛ پس، از غلبه نفس بهیمیّه و شأن حیوانی بر نفس انسانیّه و شئون رحمانی بپرهیزد و از رجز شیطان و غرور او توبه کند؛ و باطن روح را، که نفخه الهیه است و با نفس رحمانی در او منفوخ شده، از حظوظ شیطانی، که توجه به غیر که اصل شجره منیه است [می باشد] تطهیر کند تا لایق جنت پدرش، آدم علیه السلام گردد؛ و بداند که اکل از این شجره طبیعت و اقبال به دنیا و توجه به کثرت اصل اصول جنابت است. و تا طهارت از این جنابت به انغماس یا تطهیر تام به آب رحمت حق که از ساق عرش رحمانی جاری است و خالص از تصرف شیطانی است نکند، لایق صلوة، که حقیقت معراج قرب است، نشود؛ فانه لأصلوة إلا بطهور. ۱۱۵ و اشاره به آنچه ذکر شد فرموده در حدیث شریف که در وسایل از شیخ صدوق رضوان الله علیه نقل نماید. قال: و یاسناده قال:

جاء نفر من اليهود إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم. فسئلوا أعلمهم عن مسائل؛ وكان فيما سئلوا أن قال: لاي شيء أمر الله تعالى بالإغتسال من الجنابة، ولم يأمر بالغسل من الغائط والبول. فقال رسول الله (ص): إن آدم (ع) لما أكل من الشجرة، دب ذلك في عروقه وشعره وبشره. فإذا جامع الرجل أهله، خرج الماء من كل عرق وشعره في جسده، فأوجب الله عز وجل على ذريته الأغتسال من الجنابة إلى يوم القيامة... ۱۱۶ الخیر.

۱۱۵- «نماز نیست جز با طهارت.» وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۲۶۱، «کتاب الطهارة»، «ابواب الوضوء»، باب ۴، حدیث ۱.

۱۱۶- «گروهی از یهود نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند، اعلم آنان پرسشهایی از آن حضرت کرد. از جمله پرسید: «برای چه خداوند تعالی به غسل از جنابت امر فرمود ولی بعد از غائط و بول به غسل امر فرمود؟» رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «چون آدم (ع) از درخت (ممنوع) خورد، آن در رگها و پوست و موی او نفوذ کرد؛ و چون مرد با همسرش در آمیزد، آب (منی) از همه رگ و موی بدنش خارج

و فی روایهٔ اُخری عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَإِنَّمَا أُمِرُوا بِالْغُسْلِ مِنَ الْجَنَابَةِ، وَلَمْ يُؤْمَرُوا بِالْغُسْلِ مِنَ الْخَلَاءِ، وَهُوَ أَنْجَسُ مِنَ الْجَنَابَةِ وَأَقْدَرُ، مِنْ أَجْلِ أَنَّ الْجَنَابَةَ مِنْ نَفْسِ الْإِنْسَانِ، وَهُوَ شَيْءٌ يَخْرُجُ مِنْ جَمِيعِ جَسَدِهِ؛ وَالْخَلَاءُ لَيْسَ هُوَ مِنْ نَفْسِ الْإِنْسَانِ: إِنَّمَا هُوَ غِذَاءٌ يَدْخُلُ مِنْ بَابٍ وَيَخْرُجُ مِنْ بَابٍ. ۱۱۷

گرچه ظاهر این احادیث نزد اصحاب ظاهر آن است که چون نطفه از تمام بدن خارج می شود، غسل جمیع بدن لازم شد؛ و این مطابق با رأی جمعی از اطباء و حکمای طبیعی است؛ ولی معلل نمودن آن را به اکل شجره چنانچه در حدیث اول است، و نسبت دادن جنابت را به نفس چنانچه در حدیث دوم است برای اهل معرفت و اشارت راهی به معارف باز کند؛ چه که قضیهٔ شجره و اکل آدم علیه السلام از آن از اسرار علوم قرآن و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است که بسیاری از معارف در آن مرموز است، و لهذا در احادیث شریفه علت تشریح بسیاری از عبادات را همان قضیهٔ آدم و اکل شجره قرار داده اند. من جمله باب وضوء و نماز و غسل و صوم شهر رمضان و سی روز بودن آن و بسیاری از مناسک حج. و نویسنده رسالهها در نظر است که در این باب رساله ای تنظیم کنم و اشتغالات دیگر مانع شده؛ از خدای تعالی توفیق و سعادت می خواهم.

بالجمله، تو آدم زاده که بذر لقائی و برای معرفت مخلوق و خدای تعالی تو را برای خود برگزیده و با دو دست جمال و جلال خود تخمیر فرموده و

→

شود؛ از این رو خداوند عزوجل تا روز قیامت غسل جنابت را بر فرزند آدم واجب فرمود. ۳» وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۶۶، «کتاب الطهارة»، «ابواب الجنابة»، باب ۲، حدیث ۲. به نقل از من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۲. و المجالس، ص ۱۱۵. و العلل، ص ۱۰۴.

۱۱۷- «از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: «اینکه به غسل جنابت دستور داده شده اما پس از قضای حاجت، با اینکه نجستر و پلیدتر است، دستور غسل داده نشده است، از این است که جنابت از نفس آدمی است و از همهٔ بدن چیزی خارج می شود؛ اما خلا (بول و غائط) از نفس آدمی نیست، بلکه غذایی است که از یک در وارد می شود و از در دیگر خارج می گردد. ۳» منبع پیشین، حدیث ۴. به نقل از العلل، ج ۱، ص ۲۸۱. و عیون اخبار الرضا، ص ۲۹۱.

مسجود ملائکه و محسود ابلیس قرار داده، اگر بخواهی از جنابت پدر که اصل تو است خارج شوی و لایق لقای حضرت محبوب شوی و استعداد وصول به مقام انس و حضرت قدس پیدا کنی، باید با آب رحمت حق باطن دل را غسل دهی و از اقبال به دنیا، که از مظاهر شجره منیه است، توبه کنی و قلب خود را، که محفل جناب جمیل و جمال جلیل است، از حب دنیا و شئون خبیثه آن، که رجز شیطان است، شست و شودهی که جنّت لقای حق جای پاکان است - *وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا الطَّيِّبُ*. ۱۱۸ «شست و شویی کن و آنگه به خرابات خرام». ۱۱۹

فصل هفتم

در پاره‌ای از آداب باطنیه ازاله نجاست و تطهیر از اخبات است

بدان که ازاله حدث - چنانچه گذشت - خروج از آئیت و انانیت و فناى از نفسیت است، بلکه خروج از بیت النفس است بالکلیه؛ و تا عبد را بقایایی از خویش باقی است، محدث به حدث اکبر است و عابد و معبود در او شیطان و نفس است. و منازل سیر اهل طریقت و سلوک اگر برای وصول به مقامات است و حصول معارج و مدارج است، از تصرف نفس و شیطان خارج نیست و سیر و سلوک معلّل است؛ پس سلوک در منازل نفس است و سیر در جوف بیت است. و چنین سالکی مسافر و سالک نیست؛ و مهاجر الی الله و رسوله نیست؛ و از حدث اکبر، که عین عبد است، پاک نشده؛ و چون از این حدث بکلی تطهیر شود، عابد و معبود حق شود و *كُنْتُ سَمْعُهُ وَ بَصَرُهُ* ۱۲۰ که نتیجهٔ

۱۱۸-... *وَالْجَنَّةَ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا الطَّيِّبُ*. (جز پاکیزه وارد بهشت نشود). اصول کافی، ج ۳، ص ۳۷۱، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب الذنوب»، حدیث ۷.

۱۱۹- «شست و شویی کن و آنگه به خرابات خرام/ تا نگرده ز تو این دیر خراب آلوده». - حافظ

۱۲۰- ← پاورقی ۱۷

قرب نافله است حاصل شود. و از این جهت در طهارت از حدث غسل جمیع بدن لازم است، زیرا که تا عین عبد به وجهی از وجوه باقی است، حدث مرتفع نشده: **فَإِنَّ تَحْتَ كُلِّ شَعْرَةٍ جَنَابَةٌ**. ۱۲۱ پس تطهیر از حدث تطهیر از حدوث است و فنای در بحر قدم است. و کمال آن، خروج از کثرت اسمائی است که باطن شجره است؛ و با این خروج، از خطیئه ساریه آدم، که اصل ذریه است، خارج شود.

پس، حدث از قذارات معنویه است و تطهیر از آن نیز از امور غیبیه باطنیه است و نور است؛ لکن وضوء نور محدود است و غسل نور مطلق است و **وَأَيُّ وَضُوءٍ أَتَقَى مِنَ الْغُسْلِ**. ۱۲۲ و اما ازاله خبث و نجاسات ظاهریه را این مکان نیست، زیرا که آن تنظیف صوری و تطهیر ظاهری است. و آداب قلبیه آن آن است که بنده سالک که اراده حضور به محضر حق دارد بداند که با رجز شیطان و رجس آن خبیث در محضر حق نتوان راه یافت و تا خروج از امهات مذام اخلاقی که مبدأ فساد مدینه فاضله انسانیه است و منشأ خطیئات ظاهریه و باطنیه است دست ندهد، راهی به مقصد پیدا نکند و طریقی به مقصود نیابد.

شیطان که مجاور عالم قدس و در سلک کروبین به شمار می رفت، آخر الامر به واسطه ملکات خبیثه از مقام مقربین درگاه تبعیدش و به ندای: **فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ**. ۱۲۳ مرجومش نمودند. پس، ما بازماندگان از کاروان عالم غیب و فرورفتگان در چاه عمیق طبیعت و مردودان به اسفل السافلین چطور می توانیم با دارا بودن ملکات خبیثه شیطانیه لایق محضر قدس گردیم و مجاور روحانیین و رفیق مقربین شویم. شیطان خودبینی کرد و ناریت خود را دید و آنا

۱۲۱- «در زیر هر موی جنابتی است.» بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۵۱، «کتاب الطهارة»، «باب وجوب غسل الجنابة»، حدیث ۲۳.

۱۲۲- «کدام وضوء پاکیزه تر از غسل است.» جامع احادیث الشیعه، «کتاب الطهارة»، «ابواب الغسل و احکامه»، باب ۱۲.

۱۲۳- «بیرون شو (از بهشت) که تورانده شده هستی.» (ص ۷۷/ و حجر/ ۳۴)

خَيْرٌ مِنْهُ ۱۲۴ گفت؛ این اعجاب به نفس موجب خودپرستی و تکبر شد و از آدم علیه السلام تحقیر و توهین کرد و خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ گفتم و قیاس غلط باطل نمود؛ خوبی آدم و کمال روحانیت او را ندید، و ظاهر آدم و مقام طینیت و ترانیت او را دید، و از خود مقام ناریت را دید و از شرك خودخواهی و خودبینی خویش غفلت نمود. حبّ نفس پرده رؤیت نقص و حجاب شهود عیوبش شد، و این خودبینی و خودخواهی اسباب خودپرستی و تکبر و خودنمایی و ریا و خودرأیی و عصیان شد و از معراج قدس به تیه ظلمتخانه طبیعت تبعید شد.

پس، بر سالک الی الله لازم است که در وقت تطهیر از ارجاس صوریه، از امهات ذرائل و ارجاس باطنیه شیطانیه خود را تطهیر کند، و با آب رحمت حق و ارتیاض شرعی مدینه فاضله را شست و شودهد و تصفیة قلب، که محلّ تجلی حقّ است، نماید و خلع نعلین حبّ جاه و شرف نماید تا لایق دخول در وادی مقدّس «ایمن» گردد و قابل تجلی ربّ شود. و تا تطهیر از ارجاس خبیثه حاصل نیاید، تطهیر از احداث ممکن نشود، زیرا که تطهیر ظاهر مقدمه تطهیر باطن است؛ تا تقوای تامّ ملکى دنیائی بر وفق دستور شریعت مطهره حاصل نشود، تقوای قلبی رخ ندهد؛ و تا تقوای قلبی از اموری که شمرده شد حاصل نشود، تقوای روحی سرّی حقیقی پیدا نشود. و تمام مراتب تقوی مقدمه این مرتبه است که آن، ترك غیر حقّ است.

تا سالک را بقیائی از انانیت است تجلی حق بر سرّ او نگردد. بلی، گاهی شود که به مقتضای سبق رحمت و غلبه جنبه یلی اللّهی دستگیری غیبی از سالک شود و با جذوه الهیه بقیایی اگر از انیت مانده بسوزد. و شاید در کیفیت تجلی حق برای جبل و مندک نمودن آن وصعق حضرت موسی اشارتی به آنچه ذکر شد باشد؛ و بین سالک مجذوب و مجذوب سالک نیز این فرق هست. و اهل حقیقت از آنچه ذکر شد پی می برند به يك نکته دانستنی و مطلب مهمّ، که جهل به آن سرمنشأ بسیاری از ضلالتها و غوایتها و بازماندن از

۱۲۴- قال أنا خیرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ . (ص/ ۷۶)

راه حق است و بر هیچ طالب حق جهل آن روا نباشد و غفلت از آن جایز نیست، و آن اینست که شخص سالک و طالب حق باید خود را از افراط و تفریط بعضی از جهله اهل تصوّف و بعضی غفله اهل ظاهر مبرا کند تا سیر الی الله برای او ممکن شود، چه که بعضی از آن طایفه را عقیده بر آنست که علم و عمل ظاهری قالبی حشو است و برای جهّال و عوام است؛ و اما کسانی که اهل سرّ و حقیقتند و اصحاب قلوبند و ارباب سابقه حسنی هستند احتیاج به این اعمال ندارند. و اعمال قالبیه برای حصول حقایق قلبیه و وصول به مقصد است؛ و چون سالک به مقصد خود رسید، پرداختن به مقدمات تبعید است و اشتغال به کثرات حجاب است. و طایفه دوم در مقابل این دسته قیام نمودند و در جانب تفریط افتادند و انکار کلیه مقامات معنویه و اسرار الهیه را نمودند و جز محض ظاهر و صورت و قشر دیگر امور را بکلی منکر شدند و به تخیلات و اوهام نسبت دادند. و بین این دو طایفه لا زال کشمکش و مجادله و مخاصمه بوده و هر یک دیگری را بر خلاف شریعت می دانستند. و حق آن است که هر دو طایفه قدری از حدّ تجاوز نمودند و افراط و تفریط کردند. ما در رساله سرّ الصلوة در این موضوع اشاره نمودیم، و در این مقام نیز حدّ اعتدال را که صراط مستقیم است می نمایانیم.

باید دانست که مناسک صوریّه و عبادات قالبیه نه فقط برای حصول ملکات کامله روحانیّه و حقایق قلبیه است، بلکه آن یکی از ثمرات آنست. لکن نزد اهل معرفت و اصحاب قلوب کلیه عبادات سرایت دادن معارف الهیه است از باطن به ظاهر و از سرّ به علن؛ و چنانچه نعمت رحمت رحمانیه، بلکه رحیمیّه، منبسط بر تمام نشئات قلبیه و قالبیه انسانیّه است، و هر یک از مراتب را حظّی است از نعم جامعه الهیه، هر یک را حظّ و نصیبی است از ثنای حق و شکر نعمت رحمانی و رحیمی واجب مطلق. و تا از نشئه صوریّه دنیاویّه نفس را حظّی است و از حیات ملکی نصیبی است، بساط کثرت بکلی برچیده نشود و حظوظ طبیعت مرتفع نگردد. و سالک الی الله چنانچه قلب را نباید به غیر حق مشغول کند، صدر و خیال و ملک طبیعت را نباید در غیر حق

صرف کند تا توحید و تقدیس را در تمام نشئات قدم راسخ باشد. و اگر جذبه روحی را در ملک طبیعت نتیجه‌ای جز تعبد و تواضع برای حق حاصل شود، از انانیت نفس بقیائی مانده و سیر سالک در جوف بیت نفس است نه سیر الی الله.

و غایت سیر اهل الله آن است که طبیعت و ملک بدن را منصبغ به صبغه الله کنند. و یکی از مراتب و بواطن حدیث شریف که فرماید از لسان حق تعالی شأنه: **أَنَا اللهُ؛ وَ أَنَا الرَّحْمَنُ. خَلَقْتُ الرَّحِمَ وَ شَقَقْتُ لَهَا إِسْمًا مِنْ إِسْمِي؛ فَمَنْ وَصَلَهَا وَصَلَتْهُ، وَ مَنْ قَطَعَهَا قَطَعْتَهُ.** ۱۲۵ شاید همین قطع طبیعت، که امّ الأرواح ۳ است، از موطن اصلی باشد، و وصلش ارتیاض آن و ارجاع آن به موطن عبودیت باشد. و فی الحدیث عن اَبی عبد الله (ع) قال: **اِسْتَوْصُوا بِعَمَّتِكُمُ النَّحْلَةَ خَيْرَ آ؛ فَإِنَّهَا خُلِقَتْ مِنْ طِينَةِ آدَم.** ۱۲۶ و این حدیث شریف اشاره به همان «رَحْمِيَّت» است که مذکور شد.

بالجمله، اخراج مملکت ظاهر را از موطن عبودیت و سر خود نمودن آن را، از غایت جهل از مقامات اهل معرفت است؛ و از تسویلات شیطان رجیم است که هر طایفه را به طریقی از حق تعالی باز دارد؛ چنانچه انکار مقامات و سدّ طریق معارف که قرّة العین اولیاء خدا علیهم السلام، و تحدید نمودن شرایع الهیه را به ظاهر، که حظ دنیا و ملک نفس و مقام حیوانیت آن است، و غفلت از اسرار و آداب باطنیه عبادات که موجب تطهیر سر و تعمیر قلب و ترقی باطن است، از غایت جهالت و غفلت است. و هر یک از این دو طایفه از طریق سعادت و صراط مستقیم انسانیت دور و از مقامات اهل معارف مهجورند. و عارف بالله و عالم به مقامات باید همه حقوق باطنیه و ظاهریه را

- ۱۲۵- «منم الله، و منم رحمن؛ رَجِمَ (خویشاوندی) را آفریدم و برای او نامی از نام خودم جدا ساختم؛ پس هر کس صلّه رحم کند به او می پیوندم، و هر که قطع رحم کند پیوند خود را از او خواهم برید.» بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۹۵. به نقل از معانی الاخبار، ص ۳۰۲.
- ۱۲۶- «در باره عمه‌تان، درخت خرما، به نیکی عمل کنید که آن از طینت آدم آفریده شده است.» بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۱۲۹. به نقل از محاسن، ص ۵۲۸.

مراعات کند و هر صاحب حقی را به حق و حظ خود برساند، و از غلو و تقصیر و افراط و تفریط خود را تطهیر کند؛ و ازاله قذارتِ انکارِ صورتِ شریعت، که فی الحقیقه تحدید است، و ازاله خباثتِ انکارِ باطنِ شریعت، که تقیید است، و هردو از وساوس شیطانیّه و اخبث آن لعین است، بنماید تا طریق سیر الی الله و وصول به مقامات معنویّه برای او آسان شود.

پس، یکی از مراتب ازاله خبث، ازاله اخبث اوهام فاسده است که مانع از قرب الی الله و معراج مؤمنین است. و یکی از معانی و مقامات جامعیت نبوت ختمیه، بلکه دلائل بر خاتمیت، آن است که در جمیع مقامات نفسیه تمام حقوق و حظوظ آن را از جمیع شئون شریعت استیفا فرموده؛ و چنانچه در معرفت شئون ربوبیت جلّت عظمته حق را در علو اعلای و دنو ادنی به مقام جامعیت معرفی فرموده و هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ ۱۲۷ و الله نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... ۱۲۸ الخ. وَلَوْ دَلَّيْتُمْ بِحَبْلِ إِلَى الْأَرْضِينَ السُّفْلَى لَهَبَطْتُمْ عَلَى اللَّهِ. ۱۲۹ و آينما تُولُوا فَنَّمْ وَجْهَ اللَّهِ ۱۳۰ الی غیر ذلك فرموده، که عارف به معارف الهیه و مجذوب جذبات رحمانیه را از آنها طرب ملکوتی حاصل و وجد لاهوتی پیدا شود، همینطور توحید عملی قلبی را تا آخرین مراتب افق ۳ طبیعت و ملک بدن سرایت داده و هیچ موجودی را از حظ معرفت الله محروم نکرده.

بالجمله، اهل تصوّف از حکمت عیسویّه، من حیث لایشعرون، دم میزنند و اهل ظاهر از حکمت موسویّه؛ و محمدیون از هردو اینها به طریق تقیید بری هستند. و تفصیل این اجمال از عهده این مقام خارج و درخور این اوراق نیست.

۱۲۷- «اوست آغاز و انجام و پیدا و نهان.» (حدید/۳)

۱۲۸- «خدا نور آسمانها و زمین است.» (نور/۳۵)

۱۲۹- «اگر با ریسمانی به سوی زمینهای زیرین فرستاده شوید، بر خدا فرود می آید.» علم الیقین، ج ۱،

ص ۵۴.

۱۳۰- «به هر سرور رو کنید همانجا روی خداست.» (بقره/۱۱۵)

وصل : عن مصباح الشريعة قال الصادق عليه السلام : سُمِيَ الْمُسْتَرَا حُ مُسْتَرَا حاً لِاسْتِرَا حَةِ النَّفُوسِ مِنْ أَثْقَالِ النَّجَاسَاتِ وَاسْتِفْرَا حِ الْكُثَافَاتِ وَالْقَدْرِ فِيهَا . وَالْمُؤْمِنُ يَعْتَبِرُ عِنْدَهَا أَنَّ الْخَالِصَ مِنْ حُطَامِ الدُّنْيَا كَذَلِكَ يَصِيرُ عَاقِبَتُهُ ؛ فَيَسْتَرِيحُ بِالْعُدُولِ عَنْهَا وَتَرْكِهَا ، وَيُفْرِغُ نَفْسَهُ وَقَلْبَهُ عَنْ شُغْلِهَا ، وَيَسْتَنْكِفُ عَنْ جَمْعِهَا وَأَخِذَهَا اسْتِنْكَافَهُ عَنِ النَّجَاسَةِ وَالْغَائِطِ وَالْقَدْرِ . وَيَتَفَكَّرُ فِي نَفْسِهِ الْمَكْرَمَةِ فِي خَالٍ كَيْفَ تَصِيرُ ذَلِيلَةً فِي خَالٍ ؛ وَيَعْلَمُ أَنَّ التَّمَسُّكَ بِالْقَنَاعَةِ وَالتَّقْوَى يُورِثُ لَهُ رَاحَةَ الدَّارَيْنِ ؛ وَأَنَّ الرَّاحَةَ فِي هَوَانِ الدُّنْيَا وَالفَرَاغِ مِنَ التَّمَتُّعِ بِهَا وَفِي إِزَالَةِ النَّجَاسَةِ مِنَ الْحَرَامِ وَالشُّبُهَةِ ؛ فَيُغْلِقُ عَنْ نَفْسِهِ بَابَ الْكِبْرِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ إِيَّاهَا ، وَيَقْرَأُ مِنَ الذُّنُوبِ ، وَيَفْتَحُ بَابَ التَّوَاضِعِ وَالتَّوَدُّعِ وَالتَّوَابِ وَالْحَيَاءِ ؛ وَيَجْتَهِدُ فِي آدَاءِ أَوَامِرِهِ وَاجْتِنَابِ نَوَاهِيهِ طَلَباً لِحُسْنِ الْمَآبِ وَطِيبِ الرُّؤْيَى ؛ وَيَسْجُنُ نَفْسَهُ فِي سِجْنِ الْخَوْفِ وَالصَّبْرِ وَالْكَفِّ عَنِ الشَّهَوَاتِ إِلَى أَنْ يَتَّصِلَ بِأَمَانِ اللَّهِ فِي دَارِ الْقَرَارِ ، وَيَذُوقَ طَعْمَ رِضَاةٍ . فَإِنَّ الْمُعْوَلَ ذَلِكَ ، وَمَا عَدَاهُ لَا شَيْءَ . ١٣١ انتهى كلامه الشريف .

در این کلام شریف دستور جامعی است برای اهل معرفت و سلوک که باید انسان بیدار سالک الی دار الآخرة در هر حالی از حالات حظوظ روحانیه

١٣١- «مستراح را مستراح نامیده اند چون نفسها در آنجا از سنگینی نجاسات آسوده می گردند و پلیدیها (از بدن) خارج می شود؛ و شخص مؤمن عبرت می آموزد که خالصترین متاع دنیا (غذا) در پایان بدان صورت تبدیل می گردد؛ آن گاه به آسانی از مال دنیا روی گردان شود و به سویش نرود و جان و دل را از مشغولی بدن آزاد کند و همچنانکه از نجاست و پلیدی خویش اجتناب می ورزد از گرفتن و جمع مال خودداری جوید . و درباره نفس خود می اندیشد که چگونه در يك حال عزیز و گرمی است و در حالی دیگر ذلیل و خوار . و خواهد دانست که التزام به قناعت و تقوا آسایش دوسرای وی را به دنبال دارد . و داند که راحتی در سبک گرفتن دنیا و فارغ بودن از تمتعات آن و پاک شدن از نجاست حرام و شبهه است . پس ، بعد از آنکه نفس خود را شناخت ، در تکبر بر روی آن می بندد و از گناهان می گریزد ، و در تواضع و پشیمانی و شرم را (به روی آن) می گشاید و در طلب حسن عاقبت و لذت قرب به حق در انجام دستورات خدا و اجتناب از نواهی او می کوشد . و نفس خود را در حصار خوف ، صبر و خودداری از شهوات زندانی می کند تا اینکه در دارالقرار به امن خدا بیوندد و طعم رضای او را بچشد؛ که همین شایسته اعتماد است و بس و جز آن هیچ نیست .» مصباح الشریعة ، «الباب التاسع ، فی المبرز» .

را استیفاء نماید و در هیچ حالی از ذکر مرجع و مال خود غافل نباشد. و لهذا حکماء فرمودند: النَّبِيُّ خَادِمُ الْقَضَاءِ كَمَا أَنَّ الطَّيِّبَ خَادِمُ الْبَدَنِ. ۱۳۲ انبیاء عظام و اولیاء کرام علیهم السلام را چون جز بر قضای الهی و جنبه یلی اللّٰهی نظری نیست و ملکوت قضای الهی بر قلوب آنها حکومت می کند، جریان جمیع امور را به دست ملائکه الله، که جنود الهیه می باشند، می دانند و می بینند؛ و طیب طبیعی چون از این مرحله دور و از این وادی مهجور است، جریان امور طبیعیّه را به قوای طبیعیّه نسبت می دهد.

بالجمله، انسان سالک در جمیع احوال و از همه امور حظوظ سلوکی خود را باید استفاده کند. پس، چون حطام دنیا و لذائذ عالم ملک را روبه زوال و تغیر دید و عواقب امر آنها را فساد و افول دید، به راحتی قلب از آنها اعراض کند و از اشتغال و جمع آنها قلب خود را فارغ کند و مستنکف شود از آنها چنانچه از قذارات استنکاف کند. باطن عالم طبیعت قذارت است؛ و تعبیر کثافت و قذارت در نوم - که بابی از مکاشفه است - دنیا و مال است؛ و در مکاشفه علویه علیه السلام دنیا جیفه و مردار است. ۱۳۳ پس مؤمن همانطور که از اثقال و فضولات طبیعت خود را فارغ کند و مدینه طبیعیّه را از اذیت آن راحت کند، قلب را از تعلق و اشتغال به آن مستریح کند و ثقل حب دنیا و جاه را از دل بردارد و مدینه فاضله روحانیّه را از آن فارغ و راحت کند. و تفکر کند در این که اشتغال به دنیا نفس شریف را چگونه پس از چند ساعت ذلیل و خوار کند و او را محتاج به بدترین و فضحیتترین حالات کند، بفهمد که اشتغال قلبی به عالم پس از چندی که پرده ملک برداشته شد و حجاب طبیعت مرتفع گردید، انسان را ذلیل و خوار کند و به حساب و عقاب گرفتار کند. و بداند که تمسک به تقوی و قناعت موجب راحتی دو دنیا است؛ و راحتی در آن است که دنیا را خوار و ناچیز شمارد و از آن لذت و تمتع نبرد؛ و چنانچه خود را از

۱۳۲ - «پیامبر خادم قضااست همان گونه که طیب خادم بدن است.»

۱۳۳ - نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۱۰۸ (اقبلوا علی جیفه قبا اقتضوها باکلیها) و خطبه ۱۵۱ (وینکالون

علی جیفه مریخه).

نجاسات صوریه پاکیزه کرد، از نجاسات حرام و شبهه نیز پاکیزه نماید؛ و چون خود را شناخت و ذلّ احتیاج خود را دریافت، باب کبر و بزرگی را بر خود فروبندد و از سرکشی و گناه فرار نماید، و بر خود در فروتنی و ندامت و خجالت را مفتوح کند و جدّ و جهد در فرمانبرداری حق و دوری از نافرمانی کند تا با نیکوئی و خوبی به حق رجوع کند و با پاکیزگی و صفای نفس متقرّب به مقام قدس شود؛ و خود به نفس خود خویش را در زندان خوف و صبر و نگاهداری از خواهشهای نفسانی مسجون کند تا از زندان عذاب الهی در امان باشد و به دار قرار حق در پناه ذات مقدّسش ملحق گردد، و در این حال طعم رضای حق را بچشد. و این غایت آمال اهل سلوک است و غیر آن را ارزشی نیست.

مقصد دوم

در شمه‌ای از آداب لباس است و در آن دو مقام است

مقام اول

در آداب مطلق لباس است

بدان که نفس ناطقهٔ انسانیّه حقیقتی است که درعین وحدت و کمال بساطت دارای نشئاتی است که عمدهٔ آن به طریق کلی سه نشئه است: اول، نشئهٔ ملکیهٔ دنیاویّهٔ ظاهره، که مظهر آن حواس ظاهره، و قشرادنای آن بدن ملکیه است.

دوم، نشئهٔ برزخیّهٔ متوسطه، که مظهر آن، حواس باطنه و بدن برزخی و قالب مثالی است.

سوم، نشئهٔ غیبیهٔ باطنیه است که مظهر آن، قلب و شئون قلبیه است.

و نسبت هریک از این مراتب به دیگری نسبت ظاهریّت و باطنیّت و جلوه و متجلی است؛ و از این جهت است که آثار و خواصّ و انفعالات هر مرتبه‌ای به مرتبه دیگر سرایت می‌کند؛ چنانچه اگر مثلاً حاسه بصری چیزی را ادراک کند، از آن اثری در حسّ بصر برزخی واقع شود به مناسبت آن نشئه؛ و از آن اثری در بصر قلبی باطنی واقع شود به مناسبت آن نشئه. و همینطور آثار قلبیه در دو نشئه دیگر نیز ظاهر گردد. و این مطلب علاوه بر آنکه مطابق برهان قوی متین است مطابق با وجدان نیز هست. و از این جهت است که جمیع آداب صوریّه شرعیّه را در باطن اثر بلکه آثاری است؛ و هریک از اخلاق جمیله را، که از حظوظ مقام برزخیّت نفس است، نیز در ظاهر و باطن آثاری است؛ و هریک از معارف الهیه و عقاید حقّه را در دو نشئه برزخیّه و ظاهره آثاری است. مثلاً، ایمان به این که متصرف در مملکت وجود و عوالم غیب و شهود حق > تعالی است و دیگر موجودات را تصرفی نیست مگر تصرف اذنّی ظلیّ، موجب بسیاری از کمالات نفسانیّه و اخلاق فاضله انسانیّه گردد، مثل توکل و اعتماد به حق و قطع طمع از مخلوق که امّ الکمالات است؛ و موجب بسیاری از اعمال صالحه و افعال حسنه و ترک بسیاری از قبیح شود. و همینطور سایر معارف که تعداد هریک و تأثیرات آن از حوصله این اوراق و قلم شکسته نویسنده خارج است، و محتاج به تحریر کتابی ضخیم است که از قلم توانای اهل معرفتی یا از نفس گرم اهل حالی فراهم شود: «دست ما کوتاه و خرما بر نخیل».

۱۳۴.

و همینطور مثلاً خلق رضا، که یکی از اخلاق کمالیه انسانیّه است، در تصفیّه و تجلیّه نفس تأثیرات بسیاری دارد که قلب را مورد تجلیات خاصه الهیه قرار می‌دهد و ایمان را به کمال ایمان، و کمال ایمان را به طمأنینه، و طمأنینه را به کمال آن، و کمال آن را به مشاهده، و آن را به کمال مشاهده، و کمال آن را به معاشقه، و معاشقه را به کمال آن، و کمال آن را به مروده، و مروده را به

۱۳۴- «پای ما لنگست و منزل بس دراز/ دست ما کوتاه و خرما بر نخیل». - حافظ

کمال آن، و کمال آن را به مواصله، و مواصله را به کمال آن، و آنچه دروهم من و تو ناید ترقی دهد؛ و در ملک بدن و آثار و افعال صوریه که شاخ و برگ است تأثیرات غریبی دارد: سمع و بصر و دیگر قوی و اعضا را الهی کند و سر **كُنْتُ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ** ۱۳۵ را تا اندازه ای ظاهر گرداند. و چنانچه آن مراتب را در ظاهر تأثیر بلکه تأثیرات است، هیأت ظاهر و جمیع حرکات و سکونات عادیّه و غیر عادیّه و تمام تروک و افعال را در آنها نیز تأثیراتی است بس عجیب، که گاه شود که بایک نظر از روی حقارت به یکی از بندگان خدا سالک را از اوج اعلیٰ به اسفل سافلین پرتاب کند و جبران آن را به سالهای دراز نتواند بنماید.

و چون قلبهای بیچاره ما ضعیف و ناتوان است و چون بیدمجنون از نسیم ملایمی به لرزه در آید و حال سکونت خود را از دست بدهد، پس لازم است که حتی در امور عادیّه، که یکی از آنها اتخاذ لباس است، ملاحظه حالات قلبیه نموده نگاهداری قلب را بکنیم. و چون نفس و شیطان را دامهایی بس محکم و تسویلاتی بس دقیق است که احاطه به آن از طاقت ما خارج است، ناچار تا اندازه قدرت و نطاق وسع خود در مقابل آنها قیام و از حق تعالی در همه حالات طلب توفیق و تأیید نماییم.

پس، گوئیم که پس از آن که واضح شد که باطن را در ظاهر و ظاهر را در باطن تأثیر است، انسان طالب حق و ترقی روحانی باید در انتخاب ماده و هیأت لباس آنچه را که در روح تأثیر بد دارد و قلب را از استقامت خارج و از حق غافل می کند و وجهه روح را دنیایی می نماید احتراز کند. و گمان نشود که تسویل شیطان و تدلیس نفس اماره فقط در لباس فاخر زیبا و تجمل و تزین است، بلکه گاه شود که انسان را به واسطه لباس مندرس و بی ارزش از درجه اعتبار ساقط نماید؛ و از این جهت انسان باید از لباس شهرت، بلکه مطلق مشی برخلاف معمول و متعارف، احتراز نماید. چنانچه از لباس های فاخر که ماده و جنس آن سنگین قیمت و هیأت و برش آن جالب توجه و انگشت نما

۱۳۵- ← پاورقی ۱۷.

است باید احتراز کند؛ زیرا قلب ما بسیار ضعیف و سخت بی ثبات است، به مجرد فی الجمله امتیاز و تعینی می لغزد و از اعتدال منحرف می شود. چه بسا باشد انسان بی چاره ضعیفی که از تمام مراحل شرف و انسانیت و عزت نفس و کمال آدمیت عاری و بری است به واسطه دو سه زرع پارچه ابریشمی و یا پشمی که در برش و دوخت آن تقلید از اجانب کرده یا آن که با چندین ننگ و شرف فروشی آن را تحصیل نموده بر بندگان خدا به نظر حقارت و کبر و ناز نگاه و هیچ موجودی را به چیزی نشمرد؛ و این نیست جز از کمال ضعف نفس و کوچکی ظرفیت که فضلات کرم و لباس گوسفند را مایه اعتبار و شرف خود پندارد.

ای بیچاره انسان، چقدر مخلوق ضعیف بی مایه ای هستی؛ تو باید فخر عالم امکان و خلاصه کون و مکان باشی؛ تو آدم زاده ای، باید معلم اسماء و صفات باشی؛ تو خلیفه زاده ای، باید از آیات با هرات باشی - «توراز کنگره عرش می زند صغیر»^{۱/۱۳۵} بدبخت ناخلف، یک مشت فضلات و ملبوسات حیوانات بیچاره را غصب نمودی و با آن افتخار فروشی می کنی؛ این افتخار از کرم ابریشم و گوسفند و شتر و سنجاب و روباه است، چرا با لباس دیگران \llcorner فخریه می کنی و با افتخار دیگران ناز و تکبر می نمائی.

بالجمله، همانطور که ماده و جنس لباس و پر قیمت و پر زینت بودن آن را در نفوس تأثیر است، از این جهت حضرت امیر فرموده - چنانچه قطب راوندی علیه الرحمة روایت کرده - : «کسی که لباس عالی بپوشد لابد است از تکبر و لابد است برای متکبر آتش»^{۱۳۶} در هیأت و طرز برش و دوخت آن آثاری است؛ که گاه شود که انسان به واسطه آن که لباس خود را شبیه به اجانب نموده، عصبیت جاهلانه پیدا کند نسبت به آنها و از دوستان خدا و رسول منسجر و متنفر گردد و دشمنان آنها محبوب او گردد. و از این جهت

۱/۱۳۵ - «ترا زکنگره عرش می زند صغیر/ ندانمت که در این دامگه چه افتادست» - حافظ
 ۱۳۶ - مستدرک الوسائل، «کتاب الصلوة»، «ابواب احکام الملابس»، باب ۱۶، حدیث ۵. به نقل از لبّ
 الملباب قطب راوندی.

است که به حسب روایت، که از حضرت صادق وارد است، خدای تبارک و تعالی به یکی از انبیاء وحی فرموده که «به مؤمنین بگو نپوشید لباس اعدای مرا، و نخورید همچون دشمنان من، و مشی نکنید همچون دشمنان من، تا دشمن من شوید چنانچه آنها دشمن منند.»^{۱۳۷}

و همانطور که لباسهای خیلی فاخر را در نفوس تأثیر است، لباسهای خیلی پست را چه در ماده و جنس و چه در هیئت و شکل در نفوس تأثیر است؛ و چه بسا باشد که فساد این به مراتب بالاتر از آن لباسهای فاخر باشد؛ زیرا که نفس را مکایدی است بسیار دقیق، همین که خود را از نوع ممتاز دید به اینکه خود لباس خشن و کرباس پوشیده و دیگران لباسهای نرم و لطیف پوشیدند، از معایب خود به واسطه حبّ به خود غفلت می کند؛ و این امر عرضی غیر مربوط به خود را مایه افتخار شمارد؛ و بسا باشد که به خود اعجاب کند و تکبر بر بندگان خدا کند و سایرین را از ساحت قدس حق دور داند و خود را از مقربین و خلص عبادالله داند؛ و چه بسا مبتلا به ریا و دیگر مفاسد بزرگ شود. بیچاره از همه مراتب معرفت و تقوی و کمالات نفسانیّه به لباس خشن و ژنده پوشی قناعت نموده، و از هزاران عیب خود که بزرگترین آنها همین است که از سوء تأثیر این لباس پیدا شده غافل است، و خود را که از اولیای شیطان است اهل الله محسوب دارد و بندگان خدا را ناچیز و بی ارزش داند. و همینطور بسا باشد که هیئت و طرز لباس انسان را مبتلا به مفاسد کند، چنانچه طوری لباس را ترتیب دهد که به زهد و قدس مشهور شود.

بالجمله، لباس شهرت، چه در جانب افراط یا در جانب تفریط، از اموری است که قلوب ضعیفه را متزلزل و از مکارم اخلاق منخلع می نماید و موجب عجب و ریا و کبر و افتخار شود که هر یک از آنها از امهات رذائل نفسانیّه بلکه موجب رکون به دنیا و دلبستگی به آن گردد که آن رأس کل خطیئات و سرچشمه جمیع قبایح است. و در احادیث نیز اشاره به بسیاری از

۱۳۷- الجواهر السنّیه، «باب ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق»، حدیث ۶۰.

امور مذکوره گردیده؛ چنانچه در کافی شریف از حضرت صادق نقل کند که فرمود: «خدای تعالی خشمناک می باشد به شهرت لباس.» ۱۳۸
وهم از آن حضرت نقل نموده که فرمود: «شهرت، خوب و بدش، در آتش است.» ۱۳۹

وهم از آن حضرت منقول است که «خداوند از دو شهرت خشمناک می شود: یکی شهرت لباس، و یکی شهرت نماز.» ۱۴۰
و از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث شده که فرمود: «کسی که در دنیا لباس شهرت بپوشد، خداوند در آخرت لباس ذلّت به او می پوشاند.» ۱۴۱

مقام دوم

در پاره‌ای از آداب لباس مصلی است و در آن دو باب است

باب اوّل

در سرّ طهارت لباس است

بدان که نماز مقام عروج به مقام قرب و حضور در محضر انس است؛ و سالک را مراعات آداب حضور در محضر مقدّس ملك الملوك لازم است. و چون از ادنی مراتب و مراحل ظهور نفس، که قشر قشر و بدن صوری ملکی آن است، تا اعلی مقامات و حقایق آن، که لبّ لباب و مقام سرّ قلب است، در محضر مقدّس حق چنانچه حاضر است، سالک نیز باید استحضار کند و

۱۳۸- وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۳۵۴، «کتاب الصلوة»، «ابواب احکام الملابس»، باب ۱۲، حدیث ۱.

۱۳۹- منبع پیشین، حدیث ۳.

۱۴۰- مستدرک الوسائل، «کتاب الصلوة»، «ابواب احکام الملابس»، باب ۸، حدیث ۲.

۱۴۱- منبع پیشین، حدیث ۱.

جميع جنود باطنه و ظاهره ممالك سرّ و علن را به محضر حق جلّ و علا بايد ارائه دهد؛ و اماناتی را که ذات مقدّسش با کمال طهارت و صفا و بدون تصرّف احدی از موجودات به يد قدرت جمال و جلال به او مرحمت فرموده بايد تقدیم محضر مقدّس کند و ردّ امانات را چنانچه به او لطف شده بنماید .

پس ، در ادب حضور بسی خطرات است که سالک نبايد از آن لحظه ای غفلت کند . و طهارت لباس را ، که ساتر قشر بلکه قشر قشر است ، بايد وسیله طهارت لباسهای باطنی قرار دهد؛ و بداند که چنانچه اين لباس صوری ساتر و لباس بدن ملکی است ، خود بدن ساتر بدن برزخی [است]؛ و بدن برزخی الآن موجود است ولی در ستر و حجاب بدن دنیائی است و اين بدن ساتر او \leq است؛ و بدن برزخی ساتر و لباس و حجاب نفس است؛ و آن ساتر قلب است؛ و قلب ساتر روح است؛ و روح ساتر سرّ است؛ و آن ساتر لطیفه خفیه است ، الی غیر ذلك از مراتب . هر مرتبه نازله ساتر مرتبه عالیّه است . و جميع اين مراتب گرچه در خلص اهل الله موجود و ديگران از آنها محرومند ، ولی بعضی از آن مراتب را چون همه دارند لهذا اشاره به همان می شود .

پس ، بايد دانست که چنانچه صورت نماز به طهارت لباس و بدن محقق نشود و قذارت که رجز شیطان و مبعّد محضر رحمان است از موانع ورود در محضر است و مصلی را بالباس و بدن آلوده به رجز شیطان از محضر قدس تبعید و به مقام انس بار ندهند ، قذارات معاصی و نافرمانی حق که از تصرّفات شیطان و از رجز و قاذورات آن پلید است از موانع ورود در محضر است . پس متلبّس به معاصی ، تنجیس ساتر بدن برزخی نموده و با اين قذارت نتواند به محضر حق وارد شود؛ و تطهیر اين لباس از شرایط تحقّق و صحت نماز باطنی است . و انسان تا در حجاب دنیا است ، از آن بدن غیبی و طهارت و قذارت لباس آن و شرطیّت طهارت و مانعیّت قذارت در آن اطلاعی ندارد؛ روزی که از اين حجاب بیرون آمد و سلطنت باطن و یوم الجمع بساط تفرقه ظاهر را در هم پیچید و شمس حقیقت از وراء حجب مظلمه دنیائی طالع گردید و چشم باطن ملکوتی باز و چشم حیوانی ملکی بسته شد ، با عين بصیرت در یابد که تا

آخر امر نماز او طهارت نداشته و مبتلای به هزاران موانع بوده که هر يك از آنها برای تبعید از محضر مقدّس حق، سببی مستقل بودند. و هزاران افسوس که در آن روز راهی برای جبران و حيله‌ای برای انسان نیست و فقط چیزی که می ماند حسرتها و ندامتها است - ندامتهایی که آخر ندارد، حسرتهایی که پايانش نیست: **وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ**. ۱۴۲

و چون لباس بدن باطنی را طهارت حاصل شد، طهارت خود بدن ملکوتی از رجس شیطان نیز لازم است. و آن تطهیر از ارجاس اخلاق ذمیمه است، که هر يك تلویث باطن کند و انسان را از محضر دور و از بساط قرب حق مهجور نماید؛ و آنها نیز از رجس شیطان بعید از رحمت است. و اصول و مبادی همه ذمائم خودبینی و خودخواهی و خودفروشی و خودنمایی و خودرأیی است که هر يك از آنها مبدأ بسیاری از ذمائم اخلاقیه و رأس کثیری از خطیئات است.

و چون که سالک از این طهارت فارغ شد و لباس تقوی را به آب توبه نصوح و ریاضت شرعی تطهیر کرد، لازم است که اشتغال پیدا کند به تطهیر قلب که ساتر حقیقی است و تصرف شیطان در آن بیشتر است و قذارت آن ساری به سایر لباسها و ساترها است، و تا تطهیر آن نشود طهارت دیگر میسور نگردد. و از برای تطهیر آن مراتبی است که به بعضی از آن به مناسبت این اوراق اشاره می شود.

یکی، تطهیر از حبّ دنیا است، که رأس کلّ خطیئات و منشأ تمام مفساد است؛ و تا انسان را این محبّت در قلب است، ورود در محضر حق برایش میسر نشود و محبّت الهیه، که امّ الطّهارات است، با این قذارت صورت نگیرد. و شاید در کتاب خدا و وصیتهای انبیاء و اولیاء علیهم السلام، و خصوصاً حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه به کمتر چیزی مثل ترك دنیا و زهد در آن و پرهیز از آن، که از حقایق تقوی است، اهمیت داده باشند. و این

۱۴۲ - ← پاورقی ۶۷.

مرتبۀ از تطهیر حاصل نشود جز به علم نافع و ریاضات قویۀ قلبیہ و صرف
 همت در تفکر در مبدأ و معاد و مشغول نمودن قلب به اعتبار در افول و خراب
 دنیا و کرامت و سعادت عوالم غیبیہ: رَجِمَ اللهُ امْرَأَةً عَلِمَ مِنْ آيِنٍ وَفِي آيِنٍ وَآلِي
 آيِنٍ. ۱۴۳

و دیگر تطهیر از اعتماد به خلق است که آن شرک خفی، بلکه نزد اهل
 معرفت شرک جلی است. و آن تطهیر حاصل شود به توحید فعلی حق جل و
 علا که سرچشمۀ جمیع طهارات قلبیہ است. و باید دانست که مجرد علم
 برهانی و قدم تفکری در باب توحید فعلی نتیجۀ مطلوبه ندارد، بلکه گاه شود
 که کثرت اشتغال به علوم برهانیہ سبب ظلمت و کدورت قلب شود و انسان را
 از مقصد اعلی باز دارد؛ و در این مقام گفته اند: الْعِلْمُ هُوَ الْحِجَابُ الْأَكْبَرُ. ۱۴۴
 به عقیدۀ نویسندہ جمیع علوم عملی است حتی علم توحید. شاید از کلمۀ
 «توحید» که «تفعیل» است عملی بودن آن نیز استفاده شود؛ چه که به حسب
 مناسبت اشتقاق، توحید از کثرت روبه وحدت رفتن و جهات کثرت را در عین
 جمع مستهلک و مضمحل نمودن است؛ و این معنی با برهان حاصل نیاید،
 بلکه به ریاضات قلبیہ و توجہ غریزی به مالک القلوب باید قلب را از آنچه
 برهان افاده نموده آگاه نمود تا حقیقت توحید حاصل شود. بلی، برهان به ما
 می گوید: لَا مُؤَثَّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللهُ. ۱۴۵ و این یکی از معانی لا اله الا الله است،
 و به برکت این برهان دست تصرف موجودات را از ساحت کبریای وجود کوتاه
 می کنیم و ملکوت و ملک عوالم را به صاحبش رد می کنیم و حقیقت لهُ ما فی
 السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۱۴۶ وَبِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ ۱۴۷ وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي

۱۴۳- «خدا رحمت کند کسی را که دانست از کجا آمده، در کجاست، و به کجا می رود.» مفاتیح الغیب،

ملاصدرا، تصحیح خواجوی، ص ۵۰.

۱۴۴- پاورقی ۲۲.

۱۴۵- «جز خدا مؤثری در هستی نیست.» منسوب به حکمای الهی؛ چنانکه میرزا ابوالحسن شعرانی در

مقدمۀ اسرارالحکم، ص ۳۲، به نقل از حکما آورده است.

۱۴۶- «آنچه در آسمانها و زمین است از آن اوست.» (نحل/۵۲)

الأرضِ إِلَهٌ^{۱۴۸} را اظهار می کنیم، ولی تا این مطلب برهانی به قلب نرسیده و صورت باطنی قلب نشده، ما از حدّ علم به حدّ ایمان نرسیدیم و از نور ایمان که مملکت باطن و ظاهر را نورانی کند بهره و نصیبی نداریم. و از این جهت است که با داشتن برهان بر این مطلب شامخ الهی، باز در تکثیر واقعیم و از توحید، که قرّة العین اهل الله است، بی خبریم؛ کوس لا مؤثّر فی الوجود إلاّ الله می زنیم و چشم طمع و دست طلب پیش هرکس و ناکس داریم:

«پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود»^{۱۴۹}

و این تطهیر از مقامات بزرگ سالکین است. و پس از این مقام مقامات دیگری است که از حدّ ما خارج است؛ و شاید در خلال این اوراق به مناسبت ان شاء الله ذکری از آن پیش آید.

باب دوم

در اعتبارات قلبیّه ستر عورت است

چون سالک الی الله خود را حاضر در محضر مقدّس حق جلّ و علا دید، بلکه باطن و ظاهر و سرّ و علن خود را عین حضور یافت، چنانچه از کافی و توحید روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: **إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لِأَشَدُّ إِتْصَالَ بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ إِتْصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا**.^{۱۵۰} بلکه به برهان قوی >

→

۱۴۷- «ملکوت هر چیزی به دست اوست.» (یس/۸۳)

۱۴۸- «اوست کسی که در آسمان خداست و در زمین خداست.» (زخرف/۸۴)

۱۴۹- شعر از مولوی است.

۱۵۰- «همانا پیوند روح مؤمن به روح خدا استوارتر از پیوستگی پرتو آفتاب به آن است.» اصول کافی، ج

۳، ص ۲۴۲، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب اخوة المؤمنین بعضهم لبعض»، حدیث ۴.

متین در علوم عالیہ پیوسته است که جمیع دائره وجود از اعلی مراتب غیب تا ادنی منازل شهود عین تعلق و ربط و محض تدلی و فقر است به قیوم مطلق جلّت عظمتہ، و شاید اشاره به این معنی باشد آیہ مبارکہ یا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ. ۱۵۱ چه اگر موجودی از موجودات در حالی از حالات و آتی از آنات و حیثیتی از حیثیات تعلق به عزّ قدس ربوبی نداشته باشد از بقعه امکان ذاتی و فقر خارج و در حریم وجود ذاتی و غنا داخل گردد. و عارف بالله و سالک الی الله باید این مطلب حقّ برهانی و این لطیفه الهیّه عرفانیّه را به واسطه ریاضات قلبیه از حدّ عقل و برهان در لوح قلب نگاشته به سرحدّ عرفان رساند تا آن که حقیقت ایمان و نور آن در دلش جلوه کند. و اصحاب قلوب و اهل الله از حدّ ایمان به منزل کشف و شهود قدم گذارند. و آن با شدّت مجاهده و خلوت مع الله و عشق بالله حاصل شود؛ چنانچه در مصباح الشریعة گوید که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

الْعَارِفُ شَخْصُهُ مَعَ الْخَلْقِ وَقَلْبُهُ مَعَ اللَّهِ. لَوْ سَهَى قَلْبُهُ عَنِ اللَّهِ طَرَفَةَ عَيْنٍ، لَمَاتَ شَوْقًا إِلَيْهِ. وَالْعَارِفُ أَمِينٌ وَدَائِعِ اللَّهِ، وَكَثُرَ أَسْرَارُهُ، وَمَعْدِنُ نُورِهِ، وَدَلِيلُ رَحْمَتِهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَمَطِيئَةُ عُلُومِهِ، وَمِيزَانُ فَضْلِهِ وَعَدْلِهِ. قَدْ غَنَى عَنِ الْخَلْقِ وَالْمُرَادِ وَالْدُنْيَا؛ وَلَا مُونِسَ لَهُ سِوَى اللَّهِ؛ وَلَا نَطَقَ وَلَا إِشَارَةَ وَلَا نَفْسَ إِلَّا بِاللَّهِ مِنْ اللَّهِ مَعَ اللَّهِ. ۱۵۲

بالجمله، سالک چون خود را به جمیع شئون عین حضور دید، ستر جمیع عورات ظاهریّه و باطنیّه کند برای حفظ محضر و ادب حضور. و چون

۱۵۱- «ای مردم شما باید نیازمندان به خدا و خداست بی نیاز ستوده.» (فاطر/۱۵)
 ۱۵۲- «عارف جسمش در میان خلق است و دلش با خداست. اگر یک چشم بهم زدن دلش از خدا غافل شود از شدت شوق به خدا هلاک گردد. و عارف امین امانتهای الهی، گنجینه اسرار خدا، معدن نور او، راهنمای رحمت او بر خلقش، جامل علوم او و میزان فضل و عدل اوست. عارف از خلق، مرادهای دنیوی، و از دنیا بی نیازی بسته و جز خدا همدمی ندارد؛ و سخنی نمی گوید، اشاره ای نمی کند و نفسی نمی کشد جز به خدا، برای خدا، از خدا و با خدا.» مصباح الشریعة، «الباب الخامس والتسعون، فی المعرفة.»

دریافت که کشف عورات باطنه در محضر حق قباحت و فضاحتش بیشتر از کشف عورات ظاهره است به مقتضای حدیث **إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ، وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ**.^{۱۵۳} و عورات باطنه ذمائم اخلاق و خباثت عادات و احوال ردیه خلقیه است که انسان را از لیاقت محضر و ادب حضور ساقط می کند. و این اول مرتبه از هتك ستور و کشف عورات است.

و باید دانست که اگر با پرده ستاریت و غفاریت حق جل و علا انسان خود را مستور نکند و در تحت اسم «ستار» و «غفار» با طلب غفاریت و ستاریت واقع نشود، چه بسا شود که پرده ملك که برچیده شد و حجاب دنیا که برافکنده شد هتك ستور او در محضر ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین علیهم السلام گردد؛ و خدا می داند که آن عورات باطنیه که مکشوف شود قباحت و فضاحت و گند و رسوائیش چقدر است.

ای عزیز، اوضاع عالم آخرت را با این عالم قیاس مکن که این عالم را گنجایش ظهور یکی از نعمتها و نقمتهای آن عالم نیست. این عالم با همه پهنای آسمانها و عوالمش گنجایش ظهور پرده ای از پرده های ملکوت سفلی، که عالم قبر هم از همان است، ندارد، چه رسد به ملکوت اعلی که عالم قیامت نمونه آن است. و در حدیث مفصلی که شیخ شهید ثانی رضوان الله علیه در منیه المرید از حضرت صدیقہ کبری سلام الله علیها نقل می فرماید وارد است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "همانا علمای شیعیان ما محشور می شوند؛ و بر آنها خلعت می پوشند از خلعتهای کرامت به قدر کثرت علومشان و جدیت کردن آنها در ارشاد بندگان خدا؛ حتی آن که به بعضی آنها هزار هزار خلعت از نور داده شود. تا آن که می فرماید. یک رشته از آن خلعتها افضل است از آنچه شمس بر آن طلوع می کند هزار هزار مرتبه. «^{۱۵۴}» این راجع به نعیمش. و اما راجع به عذابش، جناب فیض

۱۵۳- ← پاورقی ۵۸.

۱۵۴- منیه المرید، ص ۲۴.

رحمه الله در علم الیقین از مرحوم صدوق حدیث کند که به اسناد خود از حضرت صادق سلام الله علیه روایت کند در ضمن حدیثی که جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد که «اگر یک حلقه از آن سلسله ای که طولش هفتاد ذراع است بردنیا نهاده شود، همانا دنیا ذوب شود از حرارت آن. و اگر قطره ای از زقوم و ضریع آن بچکد در آبهای اهل دنیا، می میرند اهل آن از گند آن.» ۱۵۵ نعوذ بالله من غضب الرحمن.

پس، سالک الی الله را لازم است که اوصاف خبیثه و اخلاق سیئه خود را تبدیل به اوصاف کامله و فانی در بحر متلاطم بی پایان اوصاف کمالیه حق، و ارض مظلومه طبیعیه شیطانیه را تبدیل به ارض بیضاء مشرقه نماید، و اَشْرَقَتْ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا^{۱۵۶} را در خود دریابد، و مقام اسماء جمال و جلال ذات مقدس را در مملکت وجود خود متحقق نماید؛ و در این مقام در ستر جمال و جلال واقع شود و تخلّق به اخلاق الله پیدا کند و مقابح تعینات نفسیه و ظللمات وهمیه بکلی مستور گردد. و اگر بدین مقام متحقق شد، مورد عنایات خاصه حق جلّ جلاله واقع گردد و بالطف خفی خاص خود از او دستگیری فرماید و در تحت پرده کبریای خود او را به طوری مستور گرداند که جز خودش او را کسی نشناسد و او نیز جز حق کسی را نشناسد: **إِنَّ أَوْلِيَاءِي تَحْتَ قِيَابِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي**.^{۱۵۷} و در کتاب مقدس الهی برای اهلش اشارات بسیار در این خصوص دارد؛ چنانچه فرماید: **اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ**.^{۱۵۸} اهل معرفت و اصحاب سابقه حسنی می دانند که جمیع تعینات خلقیه و کثرات عینیه ظللمات و نور مطلق حاصل نشود مگر به اسقاط اضافات و

۱۵۵- علم الیقین، ج ۲، ص ۱۰۳۳.

۱۵۶- «وزمین به نور پروردگارش روشن شود.» (زمر/۶۹)

۱۵۷- «دوستان من در زیر قبه های من اند؛ جز من کسی آنها را نمی شناسد.» احیاء علوم الدین، ج ۴، ص

۲۵۶. حدیث قدسی است و در ضبط آن «قبایی» و «قبایی» هر دو وارد شده است.

۱۵۸- «خدا ولی کسانی است که ایمان آورده اند (و او) ایشان را از تاریکیها به سوی نور بیرون می برد.»

(بقره/۲۵۷)

شکستن تعینها که بتهای طریق سالک است. و چون ظلمات کثرات فعلیه و صفیه مضمحل و منظمس درعین جمع شد، ستر جمیع عورات گردیده و حضور مطلق و وصول تام تحقق یافته؛ و مصلى در این مقام چنانچه مستور به حق است، مصلى به صلوة حق است. و شاید صلوة معراج ختم رسل صلی الله علیه و آله بدین طریق بوده در بعض مقامات و مدارج. والله العالم.

وصل: عن مصباح الشریعة، قال الصادق علیه السلام: أَرَيْنُ اللَّبَاسَ لِلْمُؤْمِنِينَ لِبَاسَ التَّقْوَى؛ وَأَنْعَمُهُ الْإِيمَانُ. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ.» وَأَمَّا اللَّبَاسُ الظَّاهِرُ، فَنِعْمَةٌ مِنَ اللَّهِ؛ يَسْتُرُ عَوْرَاتِ بَنِي آدَمَ. وَهِيَ كَرَامَةٌ أَكْرَمَ اللَّهُ بِهَا عِبَادَهُ ذُرِّيَّةَ آدَمَ (ع) لَمْ يُكْرَمْ غَيْرُهُمْ. وَهِيَ لِلْمُؤْمِنِينَ آلَةٌ لِإِدَاءِ مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ. وَخَيْرُ لِبَاسِكَ مَا لَا يَشْغَلُكَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، بَلْ يُقَرِّبُكَ مِنْ شُكْرِهِ وَذِكْرِهِ وَطَاعَتِهِ، وَلَا يَحْمِلُكَ فِيهَا إِلَى الْعُجْبِ وَالرِّثَاءِ وَالتَّزْيِينِ وَالْمُفَاخِرَةِ وَالْخِيَلَاءِ؛ فَإِنَّهَا مِنْ آفَاتِ الدِّينِ، وَمُورِثَةُ الْقَسْوَةِ فِي الْقَلْبِ. فَإِذَا لَبَسْتَ ثَوْبَكَ، فَادْكُرْ سِتْرَ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيْكَ ذُنُوبَكَ بِرَحْمَتِهِ. وَالْبَسْ بَاطِنَكَ بِالصِّدْقِ، كَمَا أَلْبَسْتَ ظَاهِرَكَ بِثَوْبِكَ. وَلْيَكُنْ بَاطِنُكَ فِي سِتْرِ الرَّهْبَةِ وَظَاهِرُكَ فِي سِتْرِ الطَّاعَةِ. وَاعْتَبِرْ بِفَضْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَيْثُ خَلَقَ أَسْبَابَ اللَّبَاسِ لِتَسْتُرَ الْعَوْرَاتِ الظَّاهِرَةَ، وَفَتَحَ أَبْوَابَ التَّوْبَةِ وَالْإِنَابَةِ لِتَسْتُرَ بِهَا عَوْرَاتِ الْبَاطِنِ مِنَ الذُّنُوبِ وَأَخْلَاقِ السُّوءِ. وَلَا تَفْضَحْ أَحَدًا حَيْثُ سَتَرَ اللَّهُ عَلَيْكَ أَعْظَمَ مِنْهُ. وَاشْتَغِلْ بِعَيْبِ نَفْسِكَ، وَأَصْفَحْ عَمَّا لَا يُعِينُكَ حَالَهُ وَآمَرَهُ. وَاحْذَرِ أَنْ تُفْنِيَ عُمْرَكَ لِعَمَلٍ غَيْرِكَ، وَيَتَجَرَّ بِرَأْسِ مَالِكَ غَيْرِكَ وَتُهْلِكَ نَفْسَكَ. فَإِنَّ نِسْيَانَ الذُّنُوبِ مِنْ أَعْظَمِ عُقُوبَةِ اللَّهِ تَعَالَى فِي الْعَاجِلِ، وَأَوْفَرِ أَسْبَابِ الْعُقُوبَةِ فِي الْآجِلِ. وَمَا دَامَ الْعَبْدُ مُسْتَغْلًا بِطَاعَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَمَعْرِفَةِ عِيُوبِ نَفْسِهِ وَتَرَكَ مَا يُشِينُ فِي دِينِ اللَّهِ، فَهُوَ بِمَعْزَلٍ عَنِ الْأَفَاتِ خَائِضٌ فِي بَحْرِ رَحْمَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، يَفُورُ بِجَوَاهِرِ الْفَوَائِدِ مِنَ الْحِكْمَةِ وَالْبَيَانِ. وَمَا دَامَ نَاسِيًا لِدُنُوبِهِ جَاهِلًا لِعِيُوبِهِ رَاجِعًا إِلَى حَوْلِهِ وَقُوَّتِهِ، لَا يَفْلُحُ إِذَا أَبْدَأَ. ١٥٩ اگر چه از مراجعه به بیانات سابقه تا اندازه‌ای

١٥٩- مصباح الشریعة، «الباب السابع، فی اللباس».

مقاصد حدیث شریف روشن گردد، ولی به عنوان شبه ترجمه اشارت به بعضی اشارات آن نمودن موجب صفای قلوب است. می فرماید:

مزین ترین لباسها برای مؤمنین لباس تقوی است؛ و نرمترین لباس برای آنها لباس ایمان است؛ چنانچه خدای تعالی فرماید: «لباس تقوی بهترین لباس است.»^{۱۶۰} و اما لباس ظاهر، از نعمتهای خداست که ستر عورت بنی آدم کند. و این کرامت خاص ذریهٔ آدم علیه السلام [است] و به دیگر موجودات عطا نفرموده؛ ولی مؤمنین نیز این نعمت را صرف اداء واجبات الهیه نمایند. و نیکوترین لباس تو آن است که تو را از یاد خدا غافل نکند و مشغول به غیر نماید، بلکه به شکر و ذکر و طاعتش نزدیک کند. پس باید در ماده و هیئت لباس از آنچه موجب غفلت و بُعد از ساحت قدس حق است احتراز کنی؛ و بدانی که در لباسها بلکه در کلیهٔ امور عادیّه اموری است که انسان را از حق غافل و به دنیا مشغول کند و در قلب ضعیف تو تأثیرات بدی نماید و به عجب وریا و تزین و فخریه و کبر مبتلا کند که همه آفات دین است و باعث قساوت قلب است.

و چون لباس ظاهر را پوشیدی، به یاد بیاور که حق تعالی با پردهٔ رحمت خود گناهان تو را ستر فرموده. و چنانچه ظاهر را به لباس ظاهر ملبّس نمودی، از لباسهای باطنی غفلت مکن و باطن خود را به لباس راستی ملبّس نما. و باید باطن خویش را در ستر خوف و رهبت و ظاهر خود را در ستر طاعت قرار دهی؛ و از فضل حق تعالی عبرت گیری که لباس ظاهر را لطف فرموده که عیوب ظاهر خود را به آن مستور کنی، و ابواب توبه و انابه را به روی تو مفتوح فرموده تا عورتهای باطنیه را که گناهان و خلقهای بد است به آن بپوشانی. و رسوا مکن احدی را، چنانچه حق تو را رسوا نفرموده در چیزهایی که اعظم است. و اشتغال به عیب خود پیدا کن تا در اصلاح به توباز شود؛ و صرف نظر کن از چیزهایی که اعانت نکند تو را. و بر حذر باش از اینکه عمر

۱۶۰- (اعراف/۲۶)

خود را فانی کنی برای عمل دیگران، و نتیجه اعمال تو به دفتر دیگران نوشته شود، و بارأس المال تو دیگران تجارت نمایند، و خود را به هلاکت اندازی؛ زیرا که فراموشی گناه خویش از بزرگترین عقوباتی است که حق تعالی در دنیا انسان را مبتلا کند، چه که به اصلاح نفس قیام نکند؛ و از وافرتر اسباب عذاب است در آخرت. و مادامی که بنده اشتغال به طاعت حق جل و علا دارد و مشغول به شناختن عیبهای خویش است و تارك چیزهایی است که عیب است در دین خدا، از آفات بر کنار است و در دریای رحمت حق غوطه ور است، و فائز شود به گهرهای حکمت و بیان. و مادامی که فراموش کند گناهان خود را و عیوب خود را نداند و به حول و قوه خود اعتماد کند، رستگاری برای او هرگز حاصل نشود.

مقصد سوم

در آداب قلبیه مکان مصلی است و در آن دو فصل است

فصل اول

در معرفت مکان است

بدان که سالک الی الله را به حسب نشأت وجودیه مکان‌هایی است که از برای هر یک از آنها آداب مخصوصه‌ایست که تا سالک بدانها محقق نشود به صلوة اهل معرفت نائل نگردد.

اول، نشئه طبیعیّه و مرتبه ظاهره دنیاویّه است که مکان آن ارض طبیعت است. قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهْرًا. ۱۶۱ سالک را در این مرتبه ادب آنست که به قلب خود بفهماند

۱۶۱- از زمین برای من سجده‌گاه و پاک‌کننده قرار داده شده است. و مسائل الشیعه. ج ۳، ص ۵۹۳، و کتاب

که نزول او از نشئه غیبیه و هبوط نفس از محلّ اعلای ارفع به ارض سفلی طبیعت و ردّ او به أسفل سافلین از احسن تقویم برای سلوک اختیاری الی الله و عروج به معراج قرب و وصول به فناء الله و جناب ربوبیت است، که غایت خلقت و نهایت مقصد اهل الله است، می باشد - رَجِمَ اللهُ امْرَأَةً عَلِمَ مِنْ آيِنٍ وَفِي آيِنٍ وَآلِي آيِنٍ. ۱۶۲

سالک باید بداند از دار کرامت الله آمده و در دار عبادت الله واقع است و به دار جزاء الله خواهد رفت. عارف گوید: مِنْ اللهُ وَفِي اللهُ وَآلِي اللهُ. پس، سالک باید به خود بفهماند و به ذائقه روح بچشاند که دار طبیعت مسجد عبادت حق است و او برای همین مقصد در این نشئه آمده، چنانچه حق تعالی جَلَّتْ عِظْمَتُهُ فرماید: وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ. ۱۶۳ و چون دار طبیعت را مسجد عبادت یافت و خود را معتکف در آن دانست، باید به آداب آن قیام و از غیر تذکر حق صائم شود؛ و از مسجد عبودیت خارج نشود مگر به قدر حاجت؛ و چون قضای حاجت شد، عود کند و با غیر حق انس نگیرد و دل بستگی به غیر پیدا نکند که اینها خلاف آداب عکوف بیاب الله است. و عارف بالله را در این مقام حالاتی است که به نوشتن درست نیاید. و چون نویسنده خارج از فطرت انسانیت و مستغرق در بحر مسجور ظلمانی طبیعت و عاری از حق و حقیقت از همه مقامات سالکان و عارفان عاری است، بهتر آن است که بیش از این خود را در محضر حق جَلَّتْ قُدْرَتُهُ و خَاصَّانِ او مفتضح نکند و از این مقام بگذرد، و شکوای نفس اماره را به درگاه مقدس ذی الجلال برد، شاید به لطف عمیم و رحمت شامله دستگیری از او شود و بقیه عمر جبران ما سبق گردد. رَبُّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ. ۱۶۴

→

الصلوة، «ابواب ما یسجد علیه»، باب ۱، حدیث ۸.

۱۶۲- ← پاورقی ۱۴۳.

۱۶۳- «جَنِّ وَاِنْسٍ رَا نِيَا فَرِيْدِم مَكْرٌ بَرَاي اَنَكِه مَرَا بِيْرَسْتَنْد.» (الذاریات/۵۶)

۱۶۴- «پروردگارا، ما بر خود ستم روا داشتیم پس اگر ما را نبخشایی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم

مقام دوم، مرتبه قوای ظاهره و باطنه که جنود ملکیه و ملکوتیه نفس است که محل آنها ارض طبیعت انسان است که این بنیه و کالبد باشد. و سالک را در این مقام ادب آن است که به باطن قلب بفهماند که ارض طبیعت خود مسجد ربوبیت است و سجده گاه جنود رحمانیه است؛ پس، مسجد را به قاذورات تصرف ابلیس پلید ننماید و جنود الهیه را در تحت تصرف ابلیس قرار ندهد تا ارض طبیعت به شروق نور رب روشن گردد و از ظلمت و کدورت بعد از ساحت ربوبیت بیرون آید. پس، قوای ملکیه و ملکوتیه خود را معتکف در مسجد بدن داند؛ و با بدن به نظر مسجدیت معامله کند، و با قوا به نظر عکوف بفناء الله رفتار نماید. و در این مقام تکلیف سالک بیشتر است، زیرا که تنظیف مسجد و طهارت آن نیز به عهده خودش است، چنانچه آداب معتکفان در این مسجد را نیز خود متکفل است.

و مقام سوم، نشئه غیبیه قلبیه سالک است که محل آن، بدن برزخی غیبی نفس است که به انشاء و خلاقیت خود نفس پیدا شود. و سالک را در این مقام ادب آن است که به خود بچشاند که این مقام با مقامات دیگر بسیار متفاوت است و حفظ این مقام از مهمات سلوک است، زیرا که قلب امام معتکفان درگاه است و با فساد او همه آنها فاسد شوند - *إِذَا فَسَدَ الْعَالِمُ فَسَدَ الْعَالَمُ*. ۱۶۵ قلب عالم صغیر است، و عالم قلب عالم کبیر است. و در این مقام تکلیف سالک بیشتر گردد از آن دو مقام؛ زیرا که بنای مسجد نیز به خودش تکلیف شده، و ممکن است خدای نخواستہ مسجدش مسجد ضرار و کفر و تفریق بین مسلمین باشد؛ و در چنین مسجد عبادت حق جایز نباشد و تخریب آن لازم باشد. و چون سالک مسجد ملکوتی الهی را با دست تصرف رحمانی وید ولایت مابی تأسیس کرد و خود آن مسجد را از جمیع قذارات و

→

بود. (اعراف/۲۳)

۱۶۵- «چون دانشمند فاسد گردد، جهان تباہ می شود.» در غرر الحکم، ج ۷، ص ۲۶۹، بدین عبارت آمده است: «رُزَّةُ الْعَالِمِ تَفْسِدُ الْعَالَمَ.»

تصرفات شیطانی تطهیر نمود و در آن معتکف گردید، باید مجاهده کند که خود را از عکوف به مسجد خارج کند و عکوف به فناء صاحب مسجد پیدا کند. و چون از علاقه به خود پاك شد و از قید خودی بیرون رفت، خود منزلگاه حق شود، بلکه مسجد ربوبیت گردد و حق به تجلیات فعلیه، ثم اسمائیه، ثم ذاتیه در آن مسجد از خود ثنا کند؛ و این ثنا نماز رب است؛ يقول: **سُبُوْحُ قُدُوْسِ رَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوْحِ**. ۱۶۶

وسالك الى الله را در همه مقامات سلوک مهم دیگر است که غفلت از آن به هیچ وجه روا نباشد بلکه غایت سلوک و لب لباب آن همین مهم است، و آن آن است که در جمیع حالات و مقامات از ذکر حق غافل نشود، و از جمیع مناسک و عبادات معرفه الله را طلب کند و ذر همه مظاهر خدا جو باشد و نعمت و کرامت او را از صحبت و خلوت باز ندارد که این يك نوع استدراج است. بالجمله، روح و باطن عبادات و مناسک را معرفت الله داند و در آنها جستجوی محبوب کند تا بلکه علقه محیبت و محبوبیت در قلبش مستحکم گردد و مورد عنایات خفیه و مراودات سریه گردد.

وصل: فی مصباح الشریعة، قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا بَلَغْتَ بَابَ الْمَسْجِدِ، فَاعْلَمْ أَنَّكَ قَدْ قَصَدْتَ بَابَ مَلِكٍ عَظِيمٍ؛ لَا يَطَأُ بِسَاطَهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ، وَلَا يُؤَدِّنُ لِمُجَالَسَتِهِ إِلَّا الصِّدِّيقُونَ. فَهَبِ الْقُدُومَ إِلَى بِسَاطِ خِدْمَةِ الْمَلِكِ هَيْبَةً؛ فَإِنَّكَ عَلَى خَطَرٍ عَظِيمٍ إِنْ غَفَلْتَ. فَاعْلَمْ، أَنَّهُ قَادِرٌ عَلَى مَا يَشَاءُ مِنَ الْعَدْلِ وَالْفَضْلِ مَعَكَ وَبِكَ: فَإِنَّ عَطْفَ عَلَيْكَ بِرَحْمَتِهِ وَفَضْلِهِ، قَبْلَ مِنْكَ يَسِيرَ الطَّاعَةِ وَأَجْرَ لَكَ عَلَيْهَا ثَوَابًا كَثِيرًا؛ وَإِنْ طَالَبَكَ بِاسْتِحْقَاقِ الصِّدْقِ وَالْإِخْلَاصِ عَدْلًا بِكَ، حَاجَبَكَ وَرَدَّ طَاعَتَكَ وَإِنْ كَثُرَتْ؛ وَهُوَ فَعَالٌ لِمَا يُرِيدُ. وَاعْتَرَفَ بِعَجْزِكَ وَتَقْصِيرِكَ وَأَنْكَسَرَكَ وَفَقَرَكَ بَيْنَ يَدَيْهِ. فَإِنَّكَ قَدْ تَوَجَّهْتَ لِلْعِبَادَةِ وَالْمُؤَانَسَةِ بِهِ، وَاعْرَضَ أَسْرَارَكَ عَلَيْهِ؛ وَلَتَعْلَمَنَّ أَنَّهُ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ أَسْرَارُ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ وَعَلَانِيَتُهُمْ. وَكُنْ

۱۶۶-... إِنْ رَبُّكَ يُصَلِّي... يقول: سُبُوْحُ قُدُوْسِ أَنَارِبِ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوْحِ. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۹، «کتاب الحجّة»، «ابواب التاريخ»، «باب مولد النبی صلی الله علیه وآله ووفاته»، حدیث ۱۳.

كَافَّرَ عِبَادِهِ بَيْنَ يَدَيْهِ . وَأَخْلَ قَلْبِكَ عَنْ كُلِّ شَاغِلٍ يَحْبُبُكَ عَنْ رَبِّكَ ؛ فَإِنَّهُ لَا يَقْبَلُ إِلَّا الْأَطْهَرَ وَالْأَخْلَصَ . وَأَنْظُرْ مِنْ أَيْ دِيْوَانٍ يَخْرُجُ اسْمُكَ . فَإِنَّ دُقَّتْ حَلَاوَةَ مُنَاجَاتِهِ وَلَذِيذَ مُخَاطَبَاتِهِ وَشَرِبْتَ بِكَأْسِ رَحْمَتِهِ وَكَرَامَاتِهِ مِنْ حُسْنِ إِقْبَالِهِ عَلَيْكَ وَاجَابَتِهِ ، فَقَدْ صَلَّحْتَ لِيَخْدَمْتَهُ ؛ فَادْخُلْ ، فَلَكَ الْإِذْنُ وَالْأَمَانُ ؛ وَالْأَقْفَقُ وَقُوفَ مَنْ انْقَطَعَ عَنْهُ الْحَيْلُ وَقَصَرَ عَنْهُ الْأَمَلُ وَقُضِيَ عَلَيْهِ الْأَجَلُ . فَإِنَّ عِلْمَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ قَلْبِكَ صِدْقُ الْأَلَيْتِجَاءِ إِلَيْهِ ، نَظَرُ إِلَيْكَ بِعَيْنِ الرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ وَاللُّطْفِ ، وَوَقْفَكَ لِمَا يُحِبُّ وَيَرْضَى ؛ فَإِنَّهُ كَرِيمٌ يُحِبُّ الْكِرَامَةَ لِعِبَادِهِ الْمُضْطَرِّينَ إِلَيْهِ الْمُحْتَزِّينَ عَلَى بَابِهِ لِيَطْلُبَ مَرْضَاتِهِ . قَالَ تَعَالَى : «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ .» ١٦٧

و چون این کلام شریف دستوری جامع است برای اصحاب معرفت و ارباب سلوک الی الله ، بتمامه نقل نمودم تا از تدبیر در آن حالی حاصل آید . محصل فرموده آن است که چون به در مسجد رسیدی ، به خود آی که در چه بارگاهی رسیدی و قصد چه درگاهی نمودی . بدان که در درگاه سلطان عظیم الشانی رسیدی . که به بساط قرب او کسی پای نگذارد مگر آن که از ارجاس عالم طبیعت و اخباث شیطانیه پاک و پاکیزه باشد ؛ و اذن مجالست با او را ندهند مگر به کسانی [که] از روی صدق و صفا و خلوص از جمیع انواع شرک ظاهر و باطن با او قدم زده باشند . پس ، عظمت موقف و هیبت و عزت جلال الهی را در نظر آور ، سپس قدم به بارگاه قدس و بساط انشس گذار که در $\frac{3}{4}$ مخاطره بزرگی واقعی «با خبر باش که سر می شکنند دیوارش» . ١٦٨ در بارگاهی وارد شدی که قادر مطلق است و هرچه بخواهد در مملکتش اجرا می کند : یا به عدالت با تو رفتار می کند و مناقشه در حساب فرماید و مطالبه صدق و اخلاص نماید ، محجوب درگاه شوی و طاعات هرچه بسیار باشد ردّ شود ؛ و اگر عطف توجهی فرماید به فضل و رحمتش ، طاعت ناچیزی قیمت تو را قبول فرماید و ثواب بزرگ مرحمت کند .

١٦٧- مصباح الشریعة ، «الباب الثانی عشر» ، فی دخول المسجد .

١٦٨- «ای که در کوچه معشوقه ما می گذری / با خبر (برحذر) باش که سر می شکنند دیوارش» . - حافظ

پس ، اکنون که عظمت موقف را دانستی ، اعتراف کن به عجز و تقصیر و فقر خویش . و اکنون که متوجه عبادت او شدی و خیال مؤانست با او داری ، قلب خود را از اشتغال به غیر که تو را از جمال جمیل محجوب می کند فارغ کن ، که این اشتغال به غیر قذارت و شرک است و حق تعالی قبول نفرماید مگر قلب پاکیزه خالص را . و اگر در خود یافتی حلاوت مناجات حق را و شیرینی ذکر خدا را چشیدی و از جام رحمت و کراماتش نوشیدی و حسن اقبال و اجابتش را در خود دیدی ، بدان که سزاوار خدمت مقدّسش شدی ؛ پس داخل شو که مأذونی و درامانی . و اگر در خود این حالات را ندیدی ، به درگاه رحمتش وقوف کن همچون مضطری که تمام چاره‌ها از او منقطع است و از آرزوها دور و به اجل نزدیک است . و چون عرض ذلت و مسکنت خود را کردی و به باب او التجاء پیدانمودی و از تو صدق و صفا دید ، به چشم رحمت و رأفت به تو نظر کند و از تو دستگیری فرماید و تو را موفق به تحصیل رضای خویش فرماید ؛ زیرا که آن ذات مقدّس کریم است و کرامت را به بندگان بیچاره اش دوست دارد ؛ چنانچه فرماید : **أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ** . ۱۶۹

فصل دوم

در بعض آداب اباحه مکان است

سالک الی الله چون مراتب مکان را به حسب مقامات و نشأت وجودیه خود فهمید ، در آداب قلبیه اباحه آنها باید بکوشد تا نماز او از تصرفات غاصبانه ابلیس پلید خارج شود . پس ، در مرتبه اولی به آداب صوریه عبودیت و بندگی قیام کند و وفا به عهد سابقه عالم ذر و یوم الميثاق بنماید و دست $\frac{3}{4}$

۱۶۹- ← پاورقی ۱۰۷ .

تصرف ابلیس را از ملك طبیعت خود دور کند تا با صاحب بیت مراد و محابّه پیدا نماید و تصرفاتش در عالم طبیعت غاصبانه نباشد. بعضی از اهل ذوق گوید که معنی آیه شریفه *يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بِهِمَّةُ الْأَنْعَامِ*. ۱۷۰ به حسب باطن، آن است که حلیت بهیمه انعام موقوف به وفاء به عهد ولایت است. و در احادیث شریفه وارد است که جمیع ارض از امام است و غیر شیعیان غاصب آن هستند. ۱۷۱ و اهل معرفت ولی امر را مالک جمیع ممالک وجود و مدارج غیب و شهود دانند و تصرف کسی را در آن بی اذن امام روا ندارند.

نویسنده گوید: ابلیس لعین عدو الله است و تصرفات او و هر تصرف ابلیسی در عالم طبیعت جائزانه و غاصبانه است؛ پس، سالک الی الله اگر خود را از تحت تصرفات آن پلید بیرون کرد، تصرفش رحمانی گردد و مکان و ملبس و مطعم و منکح او مباح و پاکیزه شود. و به هر اندازه که در تحت تصرف ابلیس واقع شود، از حلیت بیفتد و شرک شیطان در آن دست یابد: پس اگر اعضاء ظاهره انسان در تصرف ابلیس واقع شد، اعضاء ابلیسیه شود و غاصب مملکت حق شود؛ چنانچه عکوف قوای ملکوتیه در مسجد بدن وقتی مباح و عادلانه است که آن قوا از جنود رحمانی باشد، و الا جنود ابلیس را حق تصرف در مملکت بدن انسانی، که ملك حق تعالی است، نمی باشد. و چون دست تصرف شیطان را از مملکت قلب، که منزلگاه خاص حق است، کوتاه نمود و قلب خود را خالص برای تجلیات حق نمود و غیر حق را که ابلیس راه است در آن راه نداد، مساجد ظاهره و باطنه و امکانه ملکیه و ملکوتیه مباح برای او گردد و صلوة او صلوة اهل معرفت گردد. و بدین وزان طهارت مسجد نیز معلوم گردد.

۱۷۰- «ای کسانی که ایمان آورده اید به پیمانهای که می بندید وفا کنید، چارایان برای شما حلال شده...» (مائده/۱)

۱۷۱- «اصول کافی، ج ۲، ص ۲۶۶، «کتاب الحجّة»، روایات «بَابُ أَنَّ الْأَرْضَ كُلَّهَا لِلْإِمَامِ».

مقصد چهارم

در آداب قلبیه وقت است و در آن دو فصل است

فصل اوّل

بدان که اهل معرفت و اصحاب مراقبه را به قدر قوت معرفت آنها به مقام مقدّس ربوبیت و اشتیاق آنها به مناجات حضرت باری عزّ اسمه، از اوقات صلوات، که میقات مناجات و میعاد ملاقات با حق است، مراقبت و مواظبت ﷻ بوده و هست.

آنان که مجذوب جمال جمیل و عاشق و دلباخته حسن از لند و از جام محبت سرمست و از پیمانۀ الست بیخودند، از هر دو جهان رسته و چشم از اقالیم وجود بسته و به عزّ قدس جمال الله پیوسته اند؛ برای آنها دوام حضور است و لحظه‌ای از ذکر و فکر و مشاهدت و مراقبت مهجور نیستند.

و آنان که اصحاب معارف و ارباب فضائل و فواضلند و شریف النفس و کریم الطینة اند، چیزی را به مناجات حق اختیار نکنند و از خلوت و مناجات حق خود او را طالبند و عزّ و شرف و فضیلت و معرفت را همه در تذکر و مناجات با حق دانند. اینان اگر توجه به عالم کنند و نظر به کونین اندازند، نظر آنها عارفانه باشد، و در عالم حق جو و حق طلبند و تمام موجودات را جلوه حق و جمال جمیل دانند. «عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست.»^{۱۷۲} اینان اوقات صلوات را به جان و دل مواظبت کنند و از وقت مناجات با حق انتظار کشند، و خود را برای میقاتگاه حق حاضر و مهیا کنند. دل آنها حاضر است و از محضر حاضر را طلبند و احترام محضر را برای حاضر کنند، و عبودیت را مراودت و معاشرت با کامل مطلق دانند و اشتیاق آنها برای عبادت از این باب است.

و آنان که مؤمن به غیب و عالم آخرت و شیفته کرامات حضرت حق جلّ جلاله اند و نعمتهای ابدی بهشتی و لذتها و بهجت‌های دائمی سرمدی را با حظوظ دایره دنیاویّه و لذائذ ناقصه موقته مشوبه مبادله نکنند، نیز در وقت عبادات که بذر نعم اخرویّه است قلوب خود را حاضر نمایند و از روی دلچسبی و اشتیاق قیام به امر کنند، و از اوقات صلوات، که وقت حصول نتایج و کسب ذخایر است، انتظار کشند، و چیزی را به نعم جاویدان اختیار نکنند. اینان نیز چون قلب آنها از عالم غیب با خبر است و ایمان قلبی به نعم همیشگی و لذات دائمه عالم آخرت آوردند، اوقات خود را غنیمت شمارند و تزییع اوقات خود نکنند. *أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ وَ أَرْبَابُ النِّعْمَةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ.*

این طوایف که ذکر شد، و بعضی دیگر که ذکر نشد، خود عبادات نیز برای آنها لذاتی است به حسب مراتب آنها و معارف آنان؛ و کلفت تکلیف برای آنها به هیچ وجه نیست. ولی ما بیچاره‌های گرفتار آمال و امانی و بسته

۱۷۲- «به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست/ عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست.» - سعدی

زنجیرهای هوی و هوس و فرورفتگان در بحر مسجور ظلمانی عالم طبیعت که نه بویی از محبت و عشق به شامه روحمان رسیده و نه لذتی از عرفان و فضیلت را ذائقه قلبمان چشیده، نه اصحاب عرفان و عیانیم و نه ارباب ایمان و اطمینان. عبادات الهیه را تکلیف و کلفت دانیم و مناجات با قاضی الحاجات را سربار و تکلف شماریم. جز دنیا، که معلف حیوانات است، رکون به چیزی نداریم و جز به دار طبیعت، که معتکف ظالمان است، تعلقی نداریم. چشم بصیرت قلبمان از جمال جمیل کور و ذائقه روح از ذوق عرفان مهجور است.

بلی، سر حلقه اهل معرفت و خلاصه اصحاب محبت و حقیقت آیت عند ربی یطعمنی ویسقینی^{۱۷۳} فرماید. خدایا، این چه بیتوته است که در دار الخلویت انس محمد(ص) را با تو بوده. و این چه طعام و شراب است که با دست خود این موجود شریف را چشاندی و از همه عوالم وارهاندی. آن سرور را رسد که فرماید: لی مع الله وقت لا یسعهُ ملک مقربٌ ولا نبیُّ مرسلٌ.^{۱۷۴} آیا این وقت از اوقات عالم دنیا و آخرت است؟ یا وقت خلوتگاه «قاب قوسین» و طرح الکوین است؟ چهل روز موسی کلیم صوم موسوی گرفت و به میقات حق نایل شد و خدا فرمود: تم میقات ربّه اربعین لیله.^{۱۷۵} با این وصف به میقات محمدی نرسد و با وقت احمدی تناسب پیدا نکند. به موسی علیه السلام در میعادگاه فاخلع نعلک^{۱۷۶} خطاب رسید، و آن را به «محبت اهل» تفسیر کردند، و به رسول ختمی امر به حبّ علی شد. در قلب از این سر جذوه ای است که دم از او نزنم؟ تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

۱۷۳- «نزد پروردگار شب را به صبح می رسانم، او غذایم می دهد و سیرایم می کند.» وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۸۸، با اندکی اختلاف. و صحیح بخاری، ج ۴، «کتاب التمی»، ص ۲۵۱. مولوی در مثنوی گوید: «چون آیت عند ربی» فاش شد/ یطعم و یسقی» پی این آش شد.

۱۷۴- «مرا با خدا وقتی است که هیچ ملک مقرب و هیچ پیامبر مرسل را در آن راه نیست.» عوالمی اللالی، ج ۴، ص ۷، حدیث ۷. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۶۰. «کتاب تاریخ النبی»، «باب اثبات المعراج».

۱۷۵- «پس زمان وعده پروردگار او (موسی) چهل شب تمام گشت.» (اعراف/۱۴۲)

۱۷۶- اِنِّی اَنَا رَبُّکَ فَاخْلَعْ نَعْلَکَ... (طه/۱۲)

فصل دوم

در مواظبت از وقت

ای عزیز، تو نیز به قدر میسور و مقدار مقدور این وقت مناجات را غنیمت شمار و به آداب قلبیه آن قیام کن؛ و به قلب خود بفهمان که مایه حیات ابدی اخروی و سرچشمه فضائل نفسانیه و رأس المال کرامات غیر متناهی به مرادت و مؤانست با حق است و مناجات با او؛ خصوصاً نماز که معجون روحانی ساخته شده با دست جمال و جلال حق است و از جمیع عبادات ۷۰ جامعتر و کاملتر است. پس، از اوقات آن حتی الامکان محافظت کن. و اوقات فضیلت آن را انتخاب کن که در آن نورانیستی است که در دیگر اوقات نیست. و اشتغالات قلبیه خود را در آن اوقات کم کن بلکه قطع کن. و این حاصل شود به اینکه اوقات خود را موظف و معین کنی و برای نماز، که متکفل حیات ابدی تو است، وقتی خاص تعیین کنی که در آن وقت کارهای دیگری نداشته باشی و قلب را تعلقاتی نباشد؛ و نماز را با امور دیگر مزاحم قرار مده تا بتوانی قلب را راحت و حاضر کنی.

اکنون احادیث وارده در احوال معصومین علیهم السلام را به قدر اقتضا ذکر می‌کنم تا آن که به تدبّر در حالات آن بزرگواران بلکه تنبّهی حاصل آید؛ و شاید عظمت موقف و اهمّیت و خطر مقام را قلب ادراک کند و از خواب غفلت برخیزد.

از بعضی از زندهای رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله با ما صحبت می‌کرد و ما با او صحبت می‌کردیم؛ چون وقت نماز حاضر می‌شد، گویی او ما را نمی‌شناخت و ما او را نمی‌شناختیم، برای اشتغالی که به خدا پیدا می‌کرد از هر چیز. ۱۷۷ و از

۱۷۷- مستدرک الوسائل، «کتاب الصلوة»، «ابواب افعال الصلوة»، باب ۲، حدیث ۱۷.

حضرت امیر صلوات الله علیه روایت شده که چون وقت نماز می شد، به خود می پیچید و متزلزل می شد. عرض کردند به آن حضرت این چه حالی است تو را یا امیرالمؤمنین. می فرمود: «آمد وقت امانتی که خدای تعالی عرضه داشت آن را بر آسمانها و زمینها و ابا کردند از حمل آن و ترسیدند از آن.» ۱۷۸ و سید بن طاووس [قدس سره] در فلاح السائل نقل فرموده که حضرت امام حسین علیه السلام وقتی وضو می گرفت رنگش تغییر می کرد و مفاصلش می لرزید. سبب از آن حضرت پرسیدند، فرمود: «سزاوار است برای کسی که وقوف کرد بین دو دست صاحب عرش این که رنگش زرد شود و مفاصلش بلرزد.» ۱۷۹ و از حضرت امام حسن علیه السلام همین طور منقول است. ۱۸۰ و از حضرت امام سجاد علیه السلام روایت شده که وقتی وقت وضو می شد، رنگش زرد می شد. گفته شد این چه حال است که عارض شما می شود وقت وضو می فرمود: «نمی دانید بین دو دست کی ایستاده ام؟» ۱۸۱

مانیز اگر قدری تفکر کنیم، و به قلب محجوب مهجور خود بفهمانیم که اوقات صلوات اوقات حضور در بارگاه قدس حضرت ذی الجلال است، اوقاتی است که حق تعالی که مالک الملوك و عظیم مطلق است بنده ضعیف ناچیز را به مناجات خود دعوت فرموده و به دار الکرامه خود اذن دخول داده تا فوز به سعادت‌های ابدی و سرور و بهجت‌های دائمی پیدا کند، از دخول وقت صلوة به مقدار معرفت خود بهجت و سرور داشتیم. و اگر قلب استشعار عظمت و خطر مقام کند به مقدار فهم عظمت، خوف و خشیت حاصل می شود. و چون قلوب اولیاء مختلف و حالات آنها متفاوت است به حسب

۱۷۸- منبع پیشین، حدیث ۵ و ۱۴.

۱۷۹- سید بن طاووس (ره) در فلاح السائل به نقل از کتاب اللؤلؤیات در احوالات امام حسن بن علی، علیهما السلام، آورده است.

۱۸۰- بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۳۴۶، «کتاب الطهارة»، «ابواب الوضوء»، باب ۳۴، حدیث ۳۴. از فلاح السائل.

۱۸۱- مستدرک الوسائل، «کتاب الصلوة»، «ابواب افعال الصلوة»، باب ۲، حدیث ۳۵.

تجلیات لطفیه و قهریه و استشعار عظمت و رحمت، گاهی اشتیاق ملاقات و استشعار رحمت و جمال آنها را به سرور و بهجت وادار کند و آرَحنا یا بلال^{۱۸۲} گویند. و گاهی تجلیات به عظمت و قهر و سلطنت آنها را از خود بی خود کند و رعشه و رعهده برای آنها دست دهد.

بالجمله، ای ضعیف، آداب قلبیه اوقات آنست که خود را مهیا کنی برای ورود به حضور مالک دنیا و آخرت و مخاطبه و مکالمه با حضرت حق جل و علا؛ پس، با نظری توجّه به ضعف و بیچارگی و ذلّت و بی نوائی خود کن و عظمت و بزرگی و جلال و کبریای ذات مقدّس جلّت عظمته که انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین در بارگاه عظمتش از خود بی خود شوند و اعتراف به عجز و مسکنت و ذلّت کنند؛ و چون این نظر را کردی و به دل فهمانندی، دل استشعار خوف کند و خود و عبادات خود را ناچیز شمارد. و با نظری توجّه به سعّه رحمت و کمال عطوفت و احاطه رحمانیت آن ذات مقدّس کن که بنده ضعیفی را به بارگاه قدس خود با همه آلودگی و بیچارگی که دارد بار داده، و او را با همه تشریفاتِ فرو فرستادن فرشتگان و نازل نمودن کتابهای آسمانی و فرستادن انبیاء مرسلین علیهم السلام دعوت به مجلس انس خود فرموده بدون آن که \geq سابقه استعدادی از برای ممکن بیچاره باشد، یا در این دعوت و حضور برای حضرتش - نعوذُ بالله - یا ملائکه الله و انبیاء علیهم السلام سودی تصوّر بشود. البتّه قلب را با این توجّه انسی حاصل شود و استشعار رجاء و امیدواری می کند. پس، با قدم خوف و رجاء و رغبت و رهبت خود را مهیای حضور کن؛ و عده و عده حضور را مهیا کن؛ که عمده آن آنست که با قلب خجل و دل و چل و استشعار انکسار و ذلّت و ضعف و بیچارگی وارد محضر شوی، و خود را به هیچ وجه لایق محضر ندانی و لایق عبادت و عبودیت نشماری، و اذن دخول در عبادت و عبودیت را فقط از شمول رحمت و عمیم لطف حضرت

۱۸۲- ← المحجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء، ج ۱، ص ۳۷۷. و مولوی در مثنوی گوید: «جان کمال است و ندای او کمال/ مصطفی گویان «ارحنا یا بلال.»»

احدیّت جلّت قدرته بدانی ؛ که اگر ذلّت خود را نصب عین خود کردی و به
جان و دل تواضع برای ذات مقدّس حق نمودی و خود و عبودیت خود را ناچیز و
بی ارزش دانستی ، حق تعالی با تو تملّط فرماید و تو را مرتفع کند و به کرامات
خود مخلّع فرماید .

مقصد پنجم

در بعضی آداب استقبال است و در آن دو فصل است

فصل اوّل

در سرّ جملی استقبال است

بدان که ظاهر استقبال متقوم از دو امر است:
یکی، مقدمی. و آن صرف وجه ظاهر است از جمیع جهات متشتمه.
و دیگر، نفسی. و آن استقبال به وجه است به کعبه که امّ القری و مرکز
بسط ارض است.

و این صورت را باطنی و باطن را سرّی بلکه اسراری است. و صاحبان
اسرار غیبیه باطن روح را از جهات متشتمه کثرات غیب و شهادت منصرف
کنند، و وجه سرّ روح را احدی التعلّق کنند و جمیع کثرات را فانی در سرّ

احدیّت جمع نمایند. و این سرّ روحی در قلب که تنزل کرد، حق به ظهور اسم اعظم، که مقام جمع اسمائی است، در قلب ظهور کند و کثرات اسمائی در اسم اعظم فانی و مضمحل گردد، و وجهه قلب در این مقام به حضرت اسم اعظم شود؛ و از باطن قلب که به ظاهر ملک ظهور نمود، نقشه افناء غیر انصراف از غرب و شرق عالم ملک است، و نقشه توجّه به حضرت جمع توجّه ۴ به مرکز بسط ارض - که ید الله است در ارض - می باشد.

و اما برای سالک الی الله، که از ظاهر به باطن سیر می کند و از علن به سرّ ترقی می نماید، باید این توجّه صوری را به مرکز برکات ارضیه، و ترک جهات متشتّه متفرقه را وسیله حالات قلبیه قرار دهد و به صورت بی معنی قناعت نکند؛ و دل را، که مرکز توجّه حضرت حقّ است، از جهات متشتّه متفرقه، که بتهای حقیقی است، منصرف کرده متوجّه قبله حقیقت، که اصل اصول برکات سموات و ارض است، نماید؛ و راه و رسم غیر و غیریت را از بین بردارد تا به سرّ و جهت و وجهی للذی فطر السموات و الارض ۱۸۳ تا اندازه ای برسد؛ و از تجلیات و بوارق عالم غیب اسمائی در قلبش نمونه ای حاصل آید و جهات متشتّه و کثرات متفرقه با بارقه الهیه سوخته شود، و حقّ تعالی از او دستگیری فرماید؛ و از باطن قلب بتهای اصغر و اعظم به دست ولایت مآبی ریخته شود. و این داستان پایان ندارد، بگذارم و بگذرم.

فصل دوم

در بعضی از آداب قلبیه استقبال است

بدان ای سالک الی الله که چون وجه ظاهرت را از جهات متشتّه عالم طبیعت منصرف کردی و به نقطه واحده متوجّه نمودی، ادعای دو فطرت از

۱۸۳- «رو به سوی کسی کردم که آسمانها و زمین را آفرید.» (انعام/ ۷۹)

فطرت‌های الهیه را، که به ید غیب در خمیره ذات تو پنهان است و حق تعالی با دست جلال و جمال طینت تو را بدان مخمر فرموده، نمودی؛ و این دو حالت فطری را به صورت ظاهر دنیائی ظاهر و مشهود کردی، و برای محتجب نبودن از نور آن دو فطرت الهیه اقامه بینه نمودی به صرف ظاهر از غیر و توجه به قبله که محل ظهور ید الله و قدرت الله می باشد. و آن دو فطرت الهیه یکی تنفر از نقص و ناقص است؛ و دوم عشق به کمال و کامل است. و این دو، که یکی اصلی ذاتی و دیگری تبعی ظلی است، از فطرت‌هایی است که تمام عائله بشری بدون استثنای احدی بدان مخمرند؛ و در جمیع سلسله بشر، با اختلاف عقاید و اخلاق و طبایع و امزجه و امکانه و عادات در بدوی و حضری و وحشی و متمدن و عالم و جاهل و الهی و طبیعی، این دو فطرت مخمر است؛ گرچه خود آنها از آن محجوب باشند و در تشخیص کمال و نقص و کامل و ناقص مختلف باشند. آن وحشی خونخوار آدم کش کمال را به آن داند که غلبه پیدا کند به جان و عرض مردم؛ و خونخواری و آدم کشی را کمال تشخیص داده و بدان صرف عمر کند. و آن دنیا طلب جاه و مال خواه کمال را به مال و جاه داند و عشق به آن دارد. بالجمله، صاحب هر مقصدی مقصد خویش را کمال و صاحب آن مقصد را کامل داند، و عشق به آن دارد و از غیر آن متنفر است. انبیاء علیهم السلام و علماء بالله و اصحاب معرفت آمدند تا مردم را از احتجاب بیرون آورند و نور فطرت آنها را از ظلمات جهل خلاصی دهند و به آنها کامل و کمال را بفهمانند. و پس از تشخیص کمال و کامل، توجه به آن و ترک غیر محتاج به دعوت نیست، بلکه نور فطرت خود بزرگترین راهنماهای الهی است که در تمام سلسله بشر موجود است.

در این معجون الهی یعنی نماز، که معراج قرب الهی است، استقبال به قبله و توجه به نقطه مرکزیه و دست کشیدن و رو برگرداندن از جهات متفرقه، دعوی بیدار شدن فطرت است و خارج شدن نور فطرت از احتجابات است؛ و این برای کمال و اصحاب معرفت حقیقت دارد. و برای ما، اصحاب حجاب، ادبش آنست که به دل بفهمانیم که در جمیع دارتحقق کمال و کاملی

نیست جز ذات مقدّس کامل علی الاطلاق که آن ذات مقدّس کمالی است بی نقص، و جمالی است بی عیب، و فعلیتی است بی شوب، قوه و خیریتی است بی اختلاط به شرّیت، و نوری است بی شوب ظلمت. و در تمام دار تحقّق هر چه کمال و جمال و خیر و عزّت و عظمت و نوریت و فعلیت و سعادت یافت شود، از نور جمال آن ذات مقدّس است؛ و احدی را در کمال ذاتی با آن ذات مقدّس شرکت نیست؛ و موجودی را جمال و کمال و نور و بهاء نیست جز به جمال و کمال و نور و بهای آن ذات مقدّس. بالجمله، جلوه نور جمال مقدّس او عالم را نورانی فرموده و حیات و علم و قدرت بخشوده، و الا همه دار تحقّق در ظلمت عدم و کمون نیستی و بطون بطلان بودند؛ بلکه کسی که به نور معرفت دلش روشن باشد، جز نور جمال جمیل همه چیز را باطل و ناچیز و معدوم داند ازلاً و ابدآ. در حدیث است که رسول خدا صلی الله علیه و آله چون این شعر لبیدرا استماع فرمود که

أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ وَكُلُّ نَعِيمٍ لَا مَحَالَةَ زَائِلٌ ۱۸۴

فرمود: «این شعر راست ترین شعرها است که عرب گفته.» ۱۸۵
و چون به قلب خود فهماندی بطلان همه دار تحقّق و کمال ذات مقدّس را، در توجّه قلب به قبله حقیقی و عشق به جمال جمیل علی الاطلاق و تنفّراز جمیع دار تحقّق جز جلوه ذات مقدّس محتاج به اعمال رویه نیست، بلکه خود فطره الله انسان را دعوت جبلی فطری به آن می نماید و وَجْهَتْ وَجْهِي لِلذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۱۸۶ لسان ذات و قلب و حال انسان شود؛ و اَنِّي لَا أُجِبُّ الْأَفْلِينَ ۱۸۷ لسان فطری انسان گردد.

پس ای فقیر، بدان که عالم به وجهه سوائت زائل و دائر و فانی و باطل

۱۸۴- «هشدار که هر چیز جز خدا باطل است/ و هر نعمتی ناگزیر از بین رونده است».

۱۸۵- علم البقین، ج ۱، ص ۱۰۶.

۱۸۶- پاورقی ۱۸۳.

۱۸۷- «من غروب کنندگان را دوست نمی دارم.» (انعام/ ۷۶)

است؛ هیچ يك از موجودات را از خود چیزی نیست و در ذات خود جمال و بهائی و نور و سنائی نمی باشد، و جمال و بهاء منحصر به ذات حق است. و آن ذات مقدّس چنانچه متفرد در الوهیت و وجوب وجود است، متفرد به جمال و بهاء و کمال، بلکه متفرد به وجود است؛ و در ناصیه دیگران ذلّ عدم ذاتی و بطلان ثبت است. پس، دل را که مرکز نور فطرت الله است، از جهات متشتته اباطیل و اعدام و نواقص منصرف کن و به مرکز جمال و کمال متوجه نما؛ و در ضمیر صافی خود لسان فطرت این باشد که عارف شیراز می فرماید:

«در ضمیر ما نمی گنجد به غیر از دوست کس
 هردو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس»

وصل: عن الصادق عليه السلام: إِذَا اسْتَقْبَلْتَ الْقِبْلَةَ، فَأَيْسَ مِنَ الدُّنْيَا مَا حُرِّفَ فِيهَا وَالْخَلْقِ وَمَا هُمْ فِيهِ؛ وَاسْتَفْرِغْ قَلْبَكَ عَنْ كُلِّ شَاغِلٍ يَشْغَلُكَ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى؛ وَعَايِنِ بِسِرِّكَ عَظَمَةَ اللَّهِ تَعَالَى؛ وَادْكُرْ وَتُوفِكَ بَيْنَ يَدَيْهِ يَوْمَ «تَبْلُوكُلُ نَفْسٍ مَا اسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلِيَهُمُ الْحَقِّ». وَقِفْ عَلَى قَدَمِ الْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ. ۱۸۸

و این دستور شریف دستوری است برای امثال ما محجوبین که نمی توانیم حالات قلبیه خود را دائماً حفظ کنیم و جمع بین وحدت و کثرت و توجه به حق و خلق نماییم. پس، در این صورت هنگام توجه به حق و استقبال قبله، از دنیا و آنچه در او است باید مایوس گردیم، و از خلق و شئون آنها طمع خود را ببریم، و مشاغل قلبیه و شواغل روحیه را از جان و دل بیرون کنیم، تا آن که لایق حضور حضرت گردیم و جلوه ای از جلوه های عظمت در سر روح ما تجلی کند. و چون نور عظمت را به مقدار استعداد خود دریافتیم، متذکر شویم رجوع خود را به حق و وقوف خویش را در محضر مقدّسش در روزی که «ظاهر شود اعمال هرکس در نزدش و به مولای خود که حق است همه رجوع

۱۸۸- مصباح الشریعة، «الباب الثالث عشر، فی افتتاح الصلوة». مستدرک الوسائل، «کتاب الصلوة»، «ابواب افعال الصلوة»، باب ۲، حدیث ۹.

کنند» ۱۸۹ و خط بطلان بر همه هواهای نفسانیّه و معبودهای باطله کشند. پس، در محضر چنین عظیم الشانی که تمام دار تحقّق جلوه‌ای از جلوات فعل او است چون تو و من مسکینی باید به قدم خوف و رجاء تردد کنیم و بایستیم. چون ضعف و فتور و بیچارگی و فقر و ذلت خود و عظمت و حشمت و جلال و کبریای ذات مقدس را دیدیم، از خطر مقام در خوف و خشیت باشیم؛ و چون رحمت و عطوفت و الطاف غیر متناهی و کرامات بی پایان را دریافتیم، امیدوار گردیم.

۱۸۹ - (یونس / ۳۰)

مقالهٔ ثالثه

در مقارنات نماز است و در آن چند باب است

باب اول

در بعض آداب اذان و اقامه است و در آن پنج فصل است

فصل اوّل

در سرّ جملی و آداب اجمالیّه آنها است

بدان که سالک الی الله در اذان باید قلب، که سلطان قوای ملکوتیه و ملکیه است، و دیگر جنود منتشره در جهات متشتّه ملک و ملکوت را اعلان

حضور در محضر دهد. و چون وقت حضور و ملاقات نزدیک گردیده، آنها را مهیا نماید تا اگر از مشتاقان و عاشقان است به جلوه ناگهانی دامن از دست ندهد؛ و اگر از محجوبان است، بی تهیه اسباب و آداب وارد محضر مقدس نگردد. پس سر اجمالی اذان اعلان قوای ملکوتیه و ملکیه و جیوش الهیه برای حضور است. و ادب اجمالی آن، تنبه به بزرگی مقام و خطر آن و عظمت محضر و حاضر؛ و تذلل و فقر و فاقه و نقص و عجز ممکن از قیام به امر و قابلیت حضور در محضر است اگر لطف و رحمت حق جل و علا دستگیری نکند و جبر نقص نفرماید.

و «اقامه» پیاداشتن قوای ملکوتیه و ملکیه است در محضر، و حاضر نمودن آنها است در حضور. و ادب آن، خوف و خشیت و حیا و خجالت و رجاء و ائق به رحمت غیر متناهی است. و سالك باید در جمیع فصول اذان و اقامه به قلب عظمت محضر و حضور و حاضر را بفهماند؛ و ذل و عجز و قصور خود را نصب العین قرار دهد تا خوف و خشیت حاصل آید؛ و از طرفی رحمت و اسعه و الطاف کریمانه را به قلب وانمود کند تا رجاء و شوق حاصل آید.

پس، قلوب عشقیه شوق و جذبه بر آنها غالب آید و با قدم حب و عشق قدم در محضر انس گذارند؛ و قلوب آنها بدان جذبه غیبیه تا آخر نماز به عشق محضر و حاضر با ذکر و فکر حق معاشقه و معانقه کند.

وفی الحدیث عن علی بن ابی طالب علیه السلام، قال: أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ وَ عَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَأْشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا؛ فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى يُسْرِ أَمِّ عَلَى عُسْرِ. ۱۹۰

و قلوب خوفیه سلطان عظمت بر آنها تجلی کند و جذبه قهاریت بر آنها

۱۹۰- «برترین مردم کسی است که به عبادت خدا عشق بورزد و برای آن آغوش باز کند و از جان آن را دوست بدارد و با بدن خود بدان بپردازد و به چیز دیگر اشتغال نیابد. چنین کسی را اندیشه آن نخواهد بود که دنیایش با آسایش و راحتی بگذرد یا با سختی و مشقت. «وسائل الشیعه»، ج ۱، ص ۶۱، «کتاب الطهاره»، «ابواب مقدمه العبادات»، باب ۱۹، حدیث ۲. از رسول اکرم صلی الله علیه و آله.

غلبه نماید و آنها را از خود بی خود نماید و خوف و خشیت قلوب آنها را ذوب نماید، و قصور ذاتی خود و استشعار به ذلت و عجز خویش آنها را از هر چیز باز دارد.

وفی الحدیث عن موسی بن جعفر علیهما السلام، قال: قال امیر المؤمنین علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ عِبَادًا كَسَرَتْ قُلُوبَهُمْ خَشْيَتُهُ، فَاسْكَنَتْهُمْ عَنِ الْمَنْطِقِ... ۳
الحدیث ۱۹۱

و برای اولیای کمال حق تعالی گاه به تجلی لطفی تجلی فرماید، و عشق و جذبۀ حبیبۀ آنها گردد؛ چنانچه در حدیث است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انتظار وقت نماز را می کشیدند و عشق و شوقشان اشتداد پیدا می کرد و به بلال مؤذن می فرمودند: اِرْحَنَا يَا بِلَالُ! ۱/۱۹۱ و گاه به تجلی عظمت و سلطنت تجلی فرماید، و خوف و خشیت در آنها حاصل آید؛ چنانچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و از ائمه هدی علیهم السلام حالات خوفیه منقول است. و گاه به تجلی جمعی احدی تجلی فرماید به حسب طاقت قلوب و بزرگی و عاء آن. و ما محجوبان مشغول به دنیا و محبوسان به سجن طبیعت و زنجیرهای شهوات و آرزوها و محرومان از سعادات عقلیه الهیه، که سکر طبیعت ما را تا صبح ازل به خود نیاورد و از خواب گران بر نینگیزاند، از حساب این تقسیمات خارج و از نطاق این بیان مستثنی هستیم. پس، برای ما آداب حضور طور دیگری است و قیام به وظایف قلبیه به شکل دیگر. ولی مقدم بر همه چیز آن است که یأس از روح الله و قنوط از رحمت الله را، که از جنود بزرگ ابلیس و از القائنات شیاطین انسی و جنی است، از قلب بیرون کنیم؛ و گمان نکنیم که این مقاماتی است به قامت اشخاص خاصی بریده شده و دست آمال ما از آن کوتاه و پای سیر بشر از آن راجل است؛ پس

۱۹۱- «خدا را بندگانی است که خوف او دل‌هایشان را شکسته و از گفتار بازمان داشته.» بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۰۹، «کتاب الروضة»، باب ۲۵، حدیث ۱. از تحف العقول.

۱۹۱/۱ - پاورقی ۱۸۲.

یکسره دست از پا خطا نکنیم و با سردی و سستی مخلّد در ارض طبیعت بمانیم. نه، چنین نیست که توهم شده است. بلی، من نیز گویم که مقام خاص کَمَل اهل الله برای احدی میسر نیست؛ ولی از برای مقامات معنویّه و معارف الهیّه مدارجی بی پایان و مراتبی فراوان است که بسیاری از آن مقامات و معارف و حالات و مدارج را برای نوع میسر است اگر سردی و سستی خود آنها بگذارد و عناد و تعصب اهل جهل و عناد دست از قلوب بندگان خدا بردارد و شیطان راه سلوک آنها نگیرد.

پس، ادب حضور برای ما آن است که در اول امر چون از مرتبه حسّ و ظاهر تجاوز ننمودیم و جز عظمت و جلالت دنیایی چیزی در نظر نداریم و از عظمت‌های غیبیّه الهیّه بی خبر هستیم، محضر حق را باید چون محضر سلطانی عظیم الشان که قلب عظمت او را ادراک کرده بدانیم؛ و به قلب خود بفهمانیم که همه عظمتها و جلال و کبریاها جلوه‌ای از عظمت عالم ملکوت است که تنزل کرده در این عالم، و عالم ملکوت در جنب عوالم غیبیّه قدر محسوسی ندارد. پس به قلب بفهمانیم که عالم محضر مقدّس حق است و حق تعالی حاضر در جمیع امکانه و احیاز است؛ و خصوصاً نماز که اذن خاص حضور است و میعاد مخصوص ملاقات و مراوده با حضرت احدیت است. پس، چون قلب را مستشعر به عظمت و حضور کردیم ولو اینکه در اول امر باتکلف باشد، ولی کم کم قلب انس می‌گیرد و این مجاز حقیقت پیدا می‌کند. پس، چون به آداب صوریه معامله با مالک الملوك و سلطان السلاطين قیام نمودیم و ادبهای حضور ظاهری را به جا آوردیم، در دل نیز تأثیر حاصل شود و قلب استشعار عظمت نماید و کم کم به نتایج مطلوبه انسان برسد. و همینطور راجع به اثاره حبّ و عشق که آن نیز با تحصیل و ریاضت حاصل شود.

پس، در اول امر رحمت‌های صوریه و الطاف حسیه حق تعالی را به قلب وانمود باید کرد و مقام رحمانیت و رحیمیت و منعمیت را به قلب رساند تا کم کم قلب انس گیرد و از ظاهر به باطن اثر حاصل آید و مملکت باطن از آثار جمال نورانی گردد و نتایج مطلوبه حاصل شود. و انسان اگر قیام به امر کند و

جهاد در راه خدا نماید، حق تعالی از او دستگیری فرماید و او را از ظلمات عالم طبیعت به ید غیبی نجات دهد، و ارض مظلّمه قلب او را به نور جمال خود روشن فرماید و او را مبدل به سموات روحیه فرماید. وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ. ۱۹۲

فصل دوم

در بعضی از آداب و اسرار تکبیرات اذان و اقامه است

بدان که چون اذان اعلام حضور قوای ظاهره و باطنه نفس است در محضر ربوبیت برای ثنای ذات مقدّس به حسب جمیع اسماء و صفات و شئون و آیات زیرا که نماز، چنانچه اشاره به آن شد، ثنای جامع است و مورد این ثناء ذات مقدّس است به حسب جلوه به اسم اعظم که مقام احدیّت جمع اسماء است در حضرت واحدیت، و مقام تجلی به جمع و تفریق و ظهور و بطون است در حضرات اعیان و اسماء عینیّه، پس، سالک در اول امر متوجه به کبریای ذات مقدّس شود به حسب این شأن جامع؛ پس، اعلان عظمت و کبریای آن را کند اولاً به قوای ملکوتیه و ملکیه مملکت خود؛ و ثانیاً به ملائکه الله موکله به ملکوت قوای منتشره در مملکت نفس؛ و ثالثاً به موجودات عوالم غیب و شهادت؛ و رابعاً به ملائکه الله موکله به ملکوت سموات و ارضین. پس، به حسب چهار تکبیر، کبریای اسم اعظم را به جمیع سکنه عوالم غیب و شهادت مملکت داخلی و خارجی اعلان کند؛ و این خود، اعلان عجز خود از قیام به ثنای ذات مقدّس است و اعلام قصور خود از اقامه نماز است؛ و این خود از امور شامله سلوک و آداب محیطه ثنا و عبادت است که در تمام احوال

۱۹۲- «هرکس کار نیکی انجام دهد ما به نیکی کار او می افزاییم، همانا خدا بسیار آمرزنده و شکرگزارنده

است.» (شوری/۲۳)

نماز نصب العین سالک باید باشد. و از این جهت در اذان و اقامه مکرر ذکر شود و در نماز دائماً تکرار شود؛ در انتقال از هر حالی به حال دیگر اعاده آن شود که در قلب سالک قصور ذاتی خود و عظمت و کبریای ذات مقدس تمکین پیدا کند.

و از این جا ادب آن نیز معلوم شود که باید سالک در هر تکبیری قلب و قوای خود را متذکر کند به عجز خود و کبریای حق. و به وجه دیگر ممکن است که این تکبیرات اولیّه اذان هر یک اشاره به مقامی باشد: پس اول، اشاره باشد به تکبیر از توصیف ذاتاً. و دوم، به تکبیر از توصیف وصفاً. و سوم، به تکبیر از توصیف اسماً. و چهارم، تکبیر از توصیف فعلاً. پس گویی که سالک گوید: الله اکبر از توصیف ذات یا تجلیات ذاتیه و از توصیف صفات و اسماء و افعال یا تجلیات به حسب آنها.

وفی حدیث طویل عن امیر المؤمنین علیه السلام أنه قال: والوجه الآخر «الله أكبر» فيه نفی کیفیتہ؛ كأنه يقول (ای المؤمنون): الله أجل من أن يدرك الوصفون قدر صفته الذي هو موصوف به؛ وإنما يصفه الوصفون صفته على قدرهم لا قدر عظمته وجلاله. تعالى الله عن أن يدرك الوصفون صفته علواً كبيراً... الحديث ۱۹۳

و از آداب مهمّه تکبیرات آن است که سالک مجاهده نماید و باریاضات قلبیه قلب را محلّ کبریای حق جلّ جلاله قرار دهد؛ و کبر شأن و عظمت و سلطان و جلال را به ذات مقدّس حق جلّ و علا منحصر کند و سلب کبریا از دیگر موجودات نماید؛ و اگر در دل از کبریای احدی اثری باشد که آن را پرتو کبریای حق نبیند و نداند، قلبش مریض و معلل است و مورد تصرف شیطان

۱۹۳- وجه دیگر «الله اکبر» این است که کیفیت و چگونگی را از او نفی می کند؛ گویی اذان گوینده می گوید: «خدا والاتر از آن است که وصف کنندگان صفت او را (آنچنانکه هست) ادراک کنند.» وصف کنندگان به قدر ادراک خود او را وصف می کنند نه به قدر عظمت و جلال او. خدا بسیار برتر از آن است که وصف گویان صفت او را دریابند... «بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۱۳۱، «کتاب الصلوة»، «باب الاذان و الاقامة»، حدیث ۲۴.

است؛ و چه بسا باشد که تصرفات شیطانیه سبب شود که غیر حق را در قلب سلطان کبریا از حق بیشتر شود و قلب او را اکبر از حق شناسد، و در این صورت انسان در زمره منافقان محسوب گردد. و علامت این مرض مهلك آن است که انسان رضای مخلوق را مقدم بر رضای حق دارد و برای خوشنودی مخلوق خالق را به سخط آورد.

و فی الحدیث، قال الصادق علیه السلام: إذا کبرت، فاستصغِرْ ما بین العلاء والثری دون کبر یائیه؛ فإن الله إذا أطلع على قلب العبد وهو یُکبر و فی قلبه غارض عن حقیقة تکبیره، قال: یا کاذب، اتخذعنی؟ وعزتی و جلالی لأحر منک حلاوة ذکری ولا حُجبتک عن قُربی والمُساراة بِمُناجاتی. ۱۹۴

می فرماید: چون تکبیر گفتی، کوچک شمار در محضر کبریای آن ذات مقدس از عرش تا فرش را؛ زیرا که خداوند تبارک و تعالی اگر بنده ای را ببیند که تکبیر گوید ولی در قلبش علتی است از حقیقت تکبیر، یعنی آنچه به زبان آورده قلب موافقت نکند، فرماید: ”ای دروغگو، با من خدعه میکنی؟ به عزت و جلالم قسم است که از شیرینی ذکر خود تورا محروم می کنم و از قرب خود تورا محجوب نمایم و از سرور به مناجات خویش تورا محتجب کنم.“

ای عزیز، این که قلوب بیچاره ما از حلاوت ذکر حق تعالی محروم است و لذت مناجات آن ذات مقدس در ذائقه روح ما وارد نشده و از وصول به قرب درگاه محتجب و از تجلیات جمال و جلال محرومیم، برای آن است که قلوب ما معلل و مریض است و توجه به دنیا و اخلاص به ارض و احتجاب به حجب مظلمه طبیعت ما را از معرفت کبریای حق و انوار جمال و جلال محجوب نموده. تا نظر ما به موجودات نظر ابلیسی استقلالی است، از شراب وصل نخواهیم چشید و به لذت مناجات نایل نخواهیم شد. تا در عالم وجود عزت و کبریا و عظمت و جلال برای کسی می بینیم و در حجاب بتهای

۱۹۴- مصباح الشریعة، «الباب الثالث عشر، فی اختتام الصلوة». المحجة البيضاء، چاپ مکتبه صدوق، ج ۱، ص ۳۸۵. مستدرک الوسائل، «کتاب الصلوة»، «ابواب افعال الصلوة»، باب ۲، حدیث ۹

تعیّنات خلقیه هستیم ، سلطان کبریای حقّ جلّ جلاله در قلب ما تجلّی نکند . پس ، از آداب تکبیر آن است که سالک واقف در صورت آن نشود و به لفظ تنها و لقلقه لسان اکتفا نکند ؛ بلکه در اوّل امر ، به قوّت برهان و نور علوم الهیه قلب را از کبریای حقّ و قصر عظمت و جلال به ذات مقدّس جلّت عظمته و به فقر و ذلّت و مسکنت کافّه سکّنه امکانی و قاطبه موجودات جسمانی و روحانی با خبر کند ؛ و پس از آن ، به قوّت ریاضت و کثرت مراودت و انس تامّ قلب را زنده به این لطیفه الهیه نماید و سعادت و حیات عقلی روحانی بخشد . و چون فقر و ذلّت ممکن و عظمت و کبریای حقّ جلّت قدرته نصب العین سالک شد و تفکر و تذکر به حدّ نصاب رسید و قلب را انس و سکونت حاصل شد ، در همه موجودات آثار کبریا و جلال حق را به عین بصیرت مشاهده کند و علل و امراض قلبیه علاج شود ؛ پس ، لذت مناجات و حلاوت ذکر الله را دریابد و قلب مقرر سلطان کبریای حقّ جلّ جلاله شود ، و در ظاهر و باطن مملکت آثار کبریا ظاهر گردد و قلب و لسان و سرّ و عین با هم موافق شوند ؛ پس ، تمام قوای باطن و ظاهر و ملک و ملکوت تکبیر گویند و یکی از حجب غلیظه مرتفع شود ، و یک مرحله به حقیقت نماز که معراج قرب است نزدیک شود .

و اشاره به بعضی از آنچه ذکر شد نموده در حدیثی که از علل منقول است از حضرت صادق سلام الله علیه در حدیث طویلی که در آن حدیث وصف معراج را فرموده :

قال : أنزل الله العزيز الجبار عليه محملاً من نورٍ ، فيه أربعون نوعاً من أنواع النور كانت مُحَدَقَةً حَوْلَ العرشِ ؛ عرشُهُ تبارك وتعالى تَغشى أَبصارَ الناظرين . أما واحدٌ منها فأصفرٌ ؛ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ اصْفَرَّتِ الصُّفْرَةُ . وَوَاحِدٌ مِنْهَا أَحْمَرٌ ؛ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ أَحْمَرَتِ الحُمْرَةُ . إِلَى أَنْ قَالَ : فَجَلَسَ فِيهِ ثُمَّ عَرَجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا . فَتَفَرَّتِ المَلَائِكَةُ إِلَى أَطرافِ السَّمَاءِ ؛ ثُمَّ خَرَّتْ سَجْدًا ، فَقَالَتْ : سُبُوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّنَا وَرَبُّ المَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ ؛ مَا أَشَبَّهُ هَذَا النُّورَ بِنُورِ رَبِّنَا ! فَقَالَ جِبْرِئِيلُ : اللهُ أَكْبَرُ ، اللهُ أَكْبَرُ . فَسَكَتِ المَلَائِكَةُ ، وَفُتِحَتْ السَّمَاءُ ، وَاجْتَمَعَتِ

الْمَلَائِكَةُ؛ ثُمَّ جَاءَتْ وَسَلَّمَتْ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَفْوَاجًا...
الحديث. ۱۹۵.

و در این حدیث شریف اسراری بزرگ است که دست آمال ما از آن کوتاه است. و آنچه ذکر کردنی است اکنون از مقصد ما خارج است، مثل سرّ تنزل محمل از نور، و سرّ کثرت انوار، و سرّ کثرت نوعیه، و سرّ عدد اربعین، و سرّ تنزیل خدا آن را، و سرّ احاطه آنها حول عرش، و حقیقت عرش در این مقام، و سرّ اصفرار صفره و احمرار حمره به واسطه آنها، و سرّ نفور فرشتگان، و سجده کردن آنها و تسبیح و تقدیس آنها، و تشبیه کردن آنها آن را به نور پروردگار، الی غیر ذلک که بیان در اطراف هر یک طولانی است. و آنچه تناسب با این مقام دارد و شهادت بر مطلب ما می دهد، آن است که ملائکه الله به واسطه تکبیر جبرئیل ساکت و مطمئن شدند، و اجتماع برگرد شمع جمع ولیّ مطلق کردند؛ و به واسطه تکبیر فتح آسمان اول گردید و یکی از حجب، که بین راه عروج الی الله بود، خرق گردید. و باید دانست که این حجب که در اذان خرق و رفع شود غیر از حجبی است که در تکبیرات افتتاحیه است؛ و شاید پس از این اشاره به این معنی بیاید ان شاء الله.

و شاید این که در اقامه دو تکبیر وارد است، برای آن است که سالک قوای خود را در محضر اقامه نموده و از کثرت تا اندازه ای رو به وحدت رفته تکبیر ذات و اسماء و یا اسماء و صفات کند؛ و شاید در تکبیر ذات و اسماء تکبیر صفات و افعال منظوی باشد.

۱۹۵- «خداوند عزیز جبار بر پیامبر محملی از نور فرستاد که چهل نوع نور در آن بود که بر اطراف عرش خداوند تبارک و تعالی حلقه زده بودند چنانکه چشم هر بیننده را خیره می ساخت. یکی از آنها نور زرد بود، پس به این جهت زردی زرد شد. و یکی از آنها سرخ بوده، برای آن سرخی سرخ شد. - تا اینکه فرمود: پس پیامبر در آن نشست، سپس به آسمان دنیا عروج کرد؛ پس ملائکه به اطراف آسمان گریختند و سپس به سجده افتاده و گفتند: "منزه و مقدس است پروردگار ما و پروردگار ملائکه و روح، این نور چقدر شبیه به نور پروردگار ماست!" پس جبرئیل گفت: "الله اکبر، الله اکبر." پس ملائکه ساکت شدند و آسمان باز شد و ملائکه مجتمع گشته و سپس آمدند و گروه گروه بر پیامبر صلی الله علیه و آله سلام کردند...». «علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۱۲، «باب علل الوضوء و الاذان و الصلوة»، حدیث ۱.

فصل سوم

در بعضی آداب شهادت به الوهیت است و بیان ارتباط آن با اذان و نماز

بدان که از برای الوهیت مقاماتی است که به حسب جمع به دو مقام تعبیر شود: یکی، مقام الوهیت ذاتیه؛ و دیگر، مقام الوهیت فعلیه است. و اگر مقصود از شهادت بر قصر الوهیت در حق الوهیت ذاتیه باشد، حقیقت آن با تکبیر قریب به هم می شود اگر مشتق از «أَلِهَ فِي الشَّيْءِ» آئی، تَحْرِيفِهِ باشد، یا مشتق از «لَاَهَ» به معنای «أَرْتَفَعَ» باشد، یا مشتق از «لَاَهَ، يَلُوهُ» به معنای «أَحْتَجَبَ» باشد. و در این صورت، ربط آن به اذان و صلوة معلوم شود پس از مراجعه به باب تکبیر؛ و ادب آن نیز معلوم گردد. و اعاده آن گرچه خالی از بعضی فوائد نیست ولی منافی با اختصار است. و اگر از «أَلِهَ» به معنی «عَبَدَ» باشد و مراد «مألوه» به معنای «معبود» باشد، پس سالك باید شهادت صوری به قصرِ معبودیت را به حق تعالی جَلَّتْ عِظْمَتُهُ منطبق کند به شهادت قلبی باطنی؛ و بداند که اگر در قلبِ معبود دیگری باشد، در این شهادت منافق است.

پس، با هر ریاضتی است شهادت به الوهیت را به قلب برساند، و از کعبه دل بتهای بزرگ و کوچک را که به دست تصرف شیطان و نفس اماره تراشیده شده درهم شکنند و فروریزد تا لایق حضور حضرت قدس گردد. و تا بتهای حب دنیا و شئون دنیویّه در کعبه دل است، سالك را راه به مقصد نیست. پس، شهادت به الوهیت برای اعلان به قوای ملکیه و ملکوتیه است که معبودهای باطله و مقصودهای معوجه را زیر پا نهند تا بتوانند به معراج قرب عروج کنند.

و اگر مقصود از قصر الوهیت الوهیت فعلیه باشد، که عبارت اخرای تصرف و تدبیر و تأثیر است، پس چنین شود معنی شهادت که شهادت می دهم که متصرفی در دار تحقق و مؤثری در غیب و شهادت نیست جز ذات مقدس

حق جلّ و علا . و اگر در قلب سالک اعتماد به موجودی از موجودات و اطمینان به احدی از آحاد باشد، قلبش معلّل و شهادتش زور و مختلق است .
 پس ، سالک باید حقیقت لا مؤثّر فی الوجود الاّ الله را اوّل با برهان حکمی مستحکم کند ؛ و از معارف الهیه ، که غایت بعثت انبیاء است ، فرار نکند ، و از تذکر حق و شئون ذاتیه و صفاتیّه اعراض نکند که سرچشمه تمام سعادت‌ها تذکر حق است : **وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا** . ۱۹۶ و پس از آن که به حقیقت این لطیفه الهیه که سرچشمه معارف الهیه و باب الابواب حقایق غیبیه است با قدم تفکر و برهان رسید ، به قدم تذکر و ریاضت قلب را با آن مانوس کند تا قلب ایمان آورد به آن . و این اول مرتبه صدق مقاله او است ؛ و علامت آن ، انقطاع به حق و چشم طمع و امید از جمیع موجودات پوشیدن است ؛ و نتیجه آن توحید فعلی است که از مقامات بزرگ اهل معرفت است . و چون سالک الی الله قصر جمیع تأثیرات را در حق کرد و چشم طمع را از جمیع موجودات جز ذات مقدّس بست ، لایق محضر مقدّس شود ، بلکه قلبش فطرتاً و ذاتاً متوجه به آن محضر شود . و شاید تکرار شهادت برای تمکین باشد و مقصود از شهادت یکی از دو شهادت باشد . و شاید تکرار نباشد و یکی اشاره به الوهیت ذاتیه ، و دیگر اشاره به الوهیت فعلیه باشد ؛ در این صورت ممکن است اعاده آن در آخر برای تمکین باشد ، و از این جهت به لفظ شهادت آنجا ذکر نشده .

تنبيه عرفانی

بدان که از برای شهادت مراتبی است که ما به بعض مراتب آن اکتفا می کنیم به حسب مناسبت این اوراق .
 اول ، شهادت قولیه است . و آن معلوم است . و این شهادت قولیه اگر مشفوع با شهادت قلبیه نشود ، ولو به بعض مراتب نازلّه آن ، شهادت نخواهد

۱۹۶- «هرکس از یاد من روی گردان شود، زندگانی سختی خواهد داشت.» (طه/۱۲۴)

بود، بلکه خدعه و نفاق خواهد بود؛ چنانچه در باب تکبیر از حضرت صادق حدیث شد. ۱۹۷

دوم، شهادت فعلیه است. و آن چنان است که انسان به حسب عملهای جوارحی شهادت دهد؛ مثلاً، در طرز اعمال و جریان افعال خود حقیقت لا مُؤَثِّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ را داخل کند؛ و چنانچه لازمه شهادت قولیه اش آن است که کسی را مؤثر نداند، نقشه اعمالش نیز چنان باشد؛ پس، دست احتیاج خود را جز در محضر مقدس حق جل و علا دراز نکند و چشم امید خود را به موجودی از موجودات باز ننماید، و پیش بندگان ضعیف اظهار غنا و استغنا کند و از ضعف و ذلت و عجز کناره گیرد. و این مطلب در احادیث شریفه بسیار است؛ چنانچه در روایت کافی شریف است که «عَزَمَ مُؤْمِنٌ اسْتِغْنَاءَ اَوْسَتْ اَزْ مَرْدَمٍ. ۱۹۸» و اظهار نعمت و غنی نمودن خود یکی از مستحبات شرعیه است و طلب حوائج از مردم از مکروهات است. بالجمله، انسان باید لطیفه الهیه لا مُؤَثِّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ را در مملکت ظاهر خود اجرا کند.

سوم، شهادت قلبیه است. و آن سرچشمه شهادت افعالیه و اقوالیه است؛ و تا آن نباشد، اینها صورت نگیرد و حقیقت پیدا نکند. و آن، چنان است که توحید فعلی حق در قلب تجلی کند و قلب به سر باطنی خود دریابد حقیقت این لطیفه را و از دیگر موجودات منقطع و منفصل شود. و عمده اخباری که از اهل بیت عصمت راجع به ترك طمع از دست مردم و یأس از بندگان و ثقه و اعتماد به خدای تبارک و تعالی وارد شده، راجع به این مقام است.

عن الكافي باسناده عن علي بن الحسين عليهما السلام، قال: رَأَيْتُ الْخَيْرَ كُلَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ فِي قَطْعِ الطَّمَعِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ؛ وَمَنْ لَمْ يَرْجُ النَّاسَ فِي شَيْءٍ وَرَدَّ أَمْرَهُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ، اسْتَجَابَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ فِي كُلِّ

۱۹۷- ← پاورقی ۱۹۴.

۱۹۸- اصول کافی، ج ۳، ص ۲۱۸، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب الاستغناء عن الناس»، حدیث ۱

شیء. ۱۹۹ و از این قبیل احادیث بسیار است.

چهارم، شهادت ذاتیه است؛ و مقصود شهادت وجودیه است. و آن در کَمَل اولیاء تحقق یابد. و در نظر اولیاء در جمیع موجودات به یک معنی این شهادت هست. و شاید آیه شریفه شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ. ۲۰۰ اشاره به شهادت ذاتیه باشد؛ زیرا که حق تعالی در مقام احدیت جمع شهادت ذاتیه به وحدانیت خود دهد، زیرا که صرف وجود احدیت ذاتیه دارد و در طلوع یوم القیمة ظهور به وحدانیت تامه کند. و این احدیت اول در مراتب جمع، و پس از آن در مراتب تفصیل ظهور کند؛ و لهذا فرموده: وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ. و در اینجا مقاماتی از معارف است که از عهده این اوراق خارج است.

وصل: عن محمد بن مسعود العیاشی فی تفسیره عن عبدالصمد بن بشیر، قال: ذُكِرَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بِدُءِ الْأَذَانِ إِلَى أَنْ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ نَائِمًا فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ؛ فَاتَاهُ جِبْرَائِيلُ، وَمَعَهُ طَائِفٌ فِيهِ مَاءٌ مِنَ الْجَنَّةِ؛ فَأَبْقَظَهُ وَأَمَرَهُ أَنْ يَغْتَسِلَ بِهِ. ثُمَّ وَضِعَ فِي مَحْمِلٍ لَهُ أَلْفُ أَلْفٍ لَوْنٍ مِنْ نُورٍ؛ ثُمَّ صُعِدَ بِهِ حَتَّى انْتَهَى إِلَى أَبْوَابِ السَّمَاءِ. فَلَمَّا رَأَتْهُ الْمَلَائِكَةُ، فَفَرَّتْ عَنْ أَبْوَابِ السَّمَاءِ وَقَالَتْ: الْهَيْئِ: إِلَهٌ فِي الْأَرْضِ وَإِلَهُ فِي السَّمَاءِ. فَأَمَرَ اللَّهُ جِبْرَائِيلَ، فَقَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ. فَتَرَا جَعَتِ الْمَلَائِكَةُ نَحْوَ أَبْوَابِ السَّمَاءِ؛ فَفَتَحَتِ الْبَابَ، فَدَخَلَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ؛ فَفَرَّتِ الْمَلَائِكَةُ عَنْ أَبْوَابِ السَّمَاءِ، فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. فَتَرَا جَعَتِ الْمَلَائِكَةُ، وَعَلِمَتْ أَنَّهُ مَخْلُوقٌ؛ ثُمَّ فُتِحَ الْبَابُ، فَدَخَلَ... الحديث ۲۰۱

۱۹۹- دیدم هرچه نیکی است جمع آمده در بریدن طمع از آنچه در دست مردم است. و کسی که در هیچ چیز امید به مردم نبندد و همه امور خود را به خداوند تعالی واگذارد، خدای تعالی در همه چیز حاجت او را برآورد. منبع پیشین، حدیث ۳.

۲۰۰- و خدا گواهی داد که خدایی نیست جز او، و ملائکه و صاحبان دانش (نیز چنین شهادت دادند). (آل

عمران/۱۸)

۲۰۱- «در محضر امام صادق(ع) از آغاز اذان سخن می رانند، تا اینکه آن حضرت علیه السلام فرمود:

و در حدیث علل نیز قریب به این مضمون وارد است. ۲۰۲ و از این حدیثها معلوم شود که شهادت به الوهیت موجب فتح ابواب سماء و خرق حجاب است، و باعث اجتماع ملائکه الله می باشد. و این حجاب که به واسطه شهادت به الوهیت و قصر آن در ذات مقدس خرق می شود، از حجب غلیظه ظلمانیه است که تا سالک در آن حجاب است، راهی به حضور محضر ندارد؛ و تا فتح این باب بر او نشده، طریقی بر سلوک نخواهد داشت. و آن، حجاب کثرت افعالی است، و وقوع در احتجاج تکثیری است که نتیجه آن رؤیت فاعلیت و مؤثریت موجودات است، که ثمره آن رؤیت استقلال آنها است در فاعلیت، و تفویض محال و شرك اعظم است؛ چنانچه نتیجه شهادت به الوهیت و حصر آن در حق تعالی، توحید افعالی و افناء کثرات در فعل حق و نفی تأثیر و فاعلیت از غیر و طرد استقلال از غیر حق تعالی است؛ و از این جهت ملکوتیین از حجاب کثرت إله فی السماء و إله فی الأرض بیرون آمدند به واسطه این شهادت؛ و از نفور و تفرقه به انس و اجتماع برگشتند و فتح ابواب آسمان گردید. پس، سالک نیز باید با این شهادت خرق حجاب ظلمانی خویش نماید و ابواب آسمان را به روی خود مفتوح کند، و از حجاب بزرگ استقلال قدمی بردارد تا راه عروج به معراج قرب نزدیک شود. و این حقیقت بالقلقه لسان و ذکر قولی حاصل نشود؛ و از

→

”رسول الله صلی الله علیه و آله در سایه کعبه خوابیده بود، جبرئیل با طاسی محتوی آبی از بهشت نزد او آمد؛ بیدارش کرد و دستورش داد با آن آب غسل کند. آن گاه رسول الله در محملی که هزارهزار رنگ از نور داشت قرار گرفت، سپس به آسمان برده شد تا به ابواب آسمان رسید. چون ملائکه او را دیدند، از اطراف بابهای آسمان گریختند و گفتند: ”دو خدای هست، یکی در زمین و یکی در آسمان.“ پس جبرئیل به امر خداوند گفت: ”الله اکبر، الله اکبر.“ پس ملائکه به طرف درهای آسمان بازگشتند. آن گاه در آسمان باز شد و رسول الله داخل گشت تا اینکه به آسمان دوم رسید. پس ملائکه از اطراف درهای آن گریختند. پس جبرئیل گفت: اشهدان لا اله الا الله، اشهدان لا اله الا الله. پس ملائکه بازگشتند و دانستند که رسول الله مخلوق است. پس در باز شد و پیامبر داخل گشت...“ . تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۷.

تفسیر سورة «بقره»، روایت ۵۳۰.

۲۰۲- علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۱۲.

این جهت، عبادات ما از حدّ صورت و دنیا تجاوز نکند و فتح باب و رفع حجاب به روی ما نکند.

فصل چهارم

در بعض آداب شهادت به رسالت است و در آن اشاره به شهادت به ولایت است

بدان که طی این سفر روحانی و معراج ایمانی را با این پای شکسته و عنان گسسته و چشم کور و قلب بی نور نتوان نمود: وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللهُ لَهُ نُورًا فَمَأَلَهُ مِنَ النُّورِ. ۲۰۳ پس، در سلوک این طریق روحانی و عروج این معراج عرفانی تمسک به مقام روحانیت هادیان طرق معرفت و انوار راه هدایت، که واصلان الی الله و عاکفان علی الله اند، حتم و لازم است؛ و اگر کسی با قدم انانیت خود بی تمسک به ولایت آنان بخواهد این راه را طی کند، سلوک او الی الشیطان و الهاویة است. و به بیان علمی، چنانچه در ربط حادث به قدیم و متغیر به ثابت، محتاج به واسطه و رابطه‌ای است که وجه ثابت و تغیر و قدم و حدوث داشته باشد که اگر آن واسطه نباشد فیض قدیم ثابت عبور به متغیر حادث در سنت الهیه نکند و رابطه کونیّه وجودیه حاصل نشود. و در رابط بین این دو، انظار علمی ارباب علوم برهانی مختلف است، چنانچه ذوق عرفانی را اقتضای دیگری است که تفصیل آن از عهده این اوراق خارج است، و در ذوق عرفانی رابط فیض مقدّس و وجود منبسط است که مقام برزخیت کبری و وسطیت عظمی را دارد و آن بعینه مقام روحانیت و ولایت رسول ختمی که متحد با مقام ولایت مطلقه علویه است می باشد و تفصیل آن

۲۰۳- کسی که خدا برای او نوری قرار ندهد وی را نوری نخواهد بود. (نور/ ۴۰)

در رساله مصباح الهدایه^{۲۰۴} نویسنده داده شده - همینطور، در رابطه روحانیه عروجیه، که عکس رابطه کونیّه نزولیه است و بعبارة اخرى قبض وجود و رجوع الی ما بدء است، محتاج به واسطه است که بدون آن واسطه صورت نگیرد، و ارتباط قلوب ناقصه مقیده و ارواح نازله محدوده به تام فوق التمام و مطلق من جمیع الجهات بی واسطه های روحانی و رابطه های غیبی تحقق پیدا نکند.

و اگر کسی گمان کند که حق تعالی با هر موجودی قیوم و به هریک از اکوان محیط است بی واسطه و وسایط، چنانچه اشاره به آن شده در آیه شریفه ما مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا،^{۲۰۵} اختلاط بین مقامات و اشتباه بین اعتبارات نموده و مقام کثرت مراتب وجود را با فنای تعینات به هم خلط نموده. و این بحث را بدین رساله چندان ارتباطی نیست و این قدر نیز از طغیان قلم واقع شد.

بالجمله، تمسک به اولیاء نعم که خود راه عروج به معارج را یافته و سیر الی الله را به اتمام رسانده اند از لوازم سیر الی الله است؛ چنانچه در احادیث شریفه به آن بسیار اشاره شده و در وسائل بابی منعقد فرموده در بطلان عبادت بدون ولایت ائمه و اعتقاد امامت آنان. و از کافی شریف حدیث نموده به سند خود از محمد بن مسلم که گفت: «شنیدم حضرت باقر العلوم علیه السلام می فرمود: ”بدان ای محمد، همانا امامان جور و اتباع آنها از دین خداوند معزولند و گمراهند و گمراه کنند؛ پس، اعمالی که می کنند مثل خاکستری

۲۰۴- مصباح الهدایة کتابی است به زبان عربی از حضرت امام خمینی، قدس سره الشریف، در بیان حقایق و معارفی راجع به خلافت و ولایت. در مقدمه این کتاب شریف چنین مرقوم فرموده اند: اِنِّیْ اَحْبَبْتُ اَنْ اَكْتُفَى لَكَ فِیْ هَذِهِ الرَّسَالَةِ، بِعَوْنِ اللّٰهِ وَلِیِّ الْهُدَايَةِ فِی الْبِدَايَةِ وَالتَّهْلُوكِ، طَلِیْعَةً مِنْ حَقِیْقَةِ الْخُلَاةِ الْمُحَمَّدِیَّةِ وَرَشْحَةً مِنْ حَقِیْقَةِ الْوَلَايَةِ الْعُلُوِّيَّةِ عَلَیْهِمَا التَّحِيَّاتُ الْاَزَلِیَّةُ الْاَبَدِیَّةُ، وَكَيْفِیَّةُ سَرَیَانِهِمَا فِی عَوَالِمِ الْغِیْبِ وَ الشَّهَادَةِ... و بِالْاُخْرَى اَنْ نُسَمِّیْهَا وَمِصْبَاحَ الْهُدَايَةِ اِلَى الْخُلَاةِ وَ الْوَلَايَةِ، وَ اَرْجُو اَنْ اَللّٰهُ التَّوْفِیْقُ فَاِنَّهُ خَیْرٌ مُعِیْنٌ وَرَفِیْقٌ وَ اَسْتَعِیْنُ مِنْ اَوْلِیَائِهِ الطَّاهِرَةِ فِی الدُّنْیَا وَ الْاٰخِرَةِ... نوشتن این کتاب در شوال ۱۳۴۹ هجری قمری به انجام رسیده است.

۲۰۵- هیچ جنبنده ای نیست جز آنکه ناصیه اش (زمام اختیارش) به دست خداست. (هود/۵۶)

است که در روز طوفانی باد سخت به او وزد و او را متفرق کند» ۲۰۶
 و در روایت دیگر است که حضرت باقر علیه السلام فرمود: «اگر کسی شبها را به عبادت قیام کند و روزها را روزه بگیرد و تمام مالش را تصدق دهد و در تمام عمر حج به جا آورد و نشناسد ولایت ولی الله را تا موالات او کند جمیع اعمالش به دلالت او باشد، برای او پیش خداوند ثوابی نیست و نیست او از اهل ایمان.» ۲۰۷

و شیخ صدوق به سند خود از ابوحمزه ثمالی حدیث کند که گفت:
 «حضرت علی بن الحسین علیهما السلام به ما فرمود: "کدام يك از بقعه ها افضل است؟" گفتیم: "خداوند و رسول او و پسر رسول او بهتر می دانند." فرمود: "افضل بقعه ها برای ما، بین رکن و مقام است. اگر کسی عمر کند چندان که نوح عمر کرد در قومش هزار سال، الا پنجاه سال روزه بگیرد روزها و شبها به عبادت بایستد در آن مکان، پس از آن ملاقات کند خدا را بی ولایت ما، نفع نرساند او را چیزی از آن." ۲۰۸

و اخبار در این باب بیش از این است که در این مختصر بگنجد.
 و اما آداب شهادت به رسالت آن است که شهادت به رسالت از حق را به قلب برساند و عظمت مقام رسالت؛ خصوصاً رسالت ختمیه را که تمام دائره وجود از عوالم غیب و شهود تکویناً و تشریحاً وجوداً و هدایتاً ریزه خوار خواند نعمت آن سرور هستند؛ و آن بزرگوار واسطه فیض حق و رابطه بین حق و خلق است. و اگر مقام روحانیت و ولایت مطلقه او نبود، احدی از موجودات لایق استفاده از مقام غیب احدی نبود و فیض حق عبور به موجودی از موجودات نمی کرد و نور هدایت در هیچ يك از عوالم ظاهر و باطن نمی تابید.

۲۰۶- وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۹۰، «ابواب مقدمه العبادات»، باب ۲۹، حدیث ۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۹، «کتاب الحجّه»، «باب معرفه الامام و الرذالیه»، حدیث ۸.

۲۰۷- اصول کافی، ج ۳، ص ۳۰، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب دعائم الاسلام»، حدیث ۵.

۲۰۸- عقاب الاعمال، «باب من جهل حق اهل البیت علیهم السلام»، حدیث ۲. وسائل، ج ۱، ص ۹۳،

«ابواب مقدمه العبادات»، باب ۲۹، حدیث ۱۲.

و آن سرور نوری است که در آیه نور وارد است که الله نورُ السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ. ۲۰۹

و چون عظمت مشرّع دین و رسول ربّ العالمین در قلب انسان وارد
شد، اهمّیت و عظمت احکام و سنن او در قلب وارد شود؛ و چون قلب
عظمت آن را ادراک کرد، سایر قوای ملکّیه و ملکوتیه خاضع آن شود و شریعت
مقدّسه در جمیع مملکت انسانی نافذ گردد. و علامت صدق شهادت آن است
که در جمیع قوای غیبیه و ظاهره آثار آن ظاهر گردد و تخلف از آن نکنند؛
چنانچه اشاره به آن در سابق شده است.

و از آنچه تاکنون ذکر شد ارتباط شهادت به رسالت به اذان و اقامه و نماز
معلوم گردید؛ چه که سالک در این طریق روحانی محتاج به تمسّک به آن وجود
مقدس است تا به وسیله مصاحبت و دستگیری او این عروج روحانی را
بنماید.

و وجه دیگر آنکه در این شهادت اعلان به قوای ملکّیه و ملکوتیه است که
نماز، که حقیقت معراج مؤمنین و سرچشمه معارف اصحاب عرفان و ارباب
ایقان است، نتیجه کشف تامّ محمدی صلی الله علیه و آله است که خود به
سلوک روحانی و جذبات الهیه و جذوات رحمانیه به وصول به مقام «قاب
قوسین اودنی»^{۲۱۰} کشف حقیقت آن را به تبع تجلّیات ذاتیه و اسمائیه و
صفاتیه و الهامات انسیّه در حضرت غیب احدی فرموده. و فی الحقیقه، این
سوغات و ره آوردی است که از این سفر معنوی روحانی برای امت خود، که
خیرامم است، آورده و آنها را قرین منت و مستغرق نعمت فرموده. و چون این
عقیدت در قلب مستقرّ شد و به تکرار متمکن گردید، البته سالک عظمت مقام
و بزرگی محل را ادراک می کند و با قدم خوف و رجاء طیّ این مرحله را
می نماید. و امید است ان شاء الله اگر به مقدار مقدور قیام به امر کند، آن

۲۰۹- (نور/۳۵)

۲۱۰- (نجم/۹)

سرور دستگیری از او بنماید و او را به مقام قرب احدی که مقصد اصلی و مقصود فطری است برساند. و در علوم الهیه به ثبوت پیوسته که معاد همه موجودات به توسط انسان کامل تحقق پیدا کند: **كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ ۲۱۱ بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَبِكُمْ يَخْتِمُ وَإِبَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ ۲۱۲**

نکته عرفانیة

در حدیث شریف علل، که صلوة معراج را تفصیل می دهد و توصیف می کند، وارد است که پس از آن که رسول خدا با محمل نوری که از جانب رب العزة نازل شده بود به مصاحبت جبرئیل عروج کردند و به آسمان سوم رسیدند، ملائکه فرار کردند و سجده نمودند و تسبیح گفتند و جبرئیل گفت: **أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ**. ملائکه مجتمع شدند و سلام بر رسول خدا کردند، و از حال حضرت امیرالمؤمنین سؤال کردند. و درهای آسمان گشوده شد و حضرت عروج به آسمان چهارم فرمودند، و در آنجا ملائکه الله چیزی نگفتند. پس، ابواب آسمان گشوده شد و ملائکه مجتمع شدند و جبرئیل بقیه اقامه را گفت. . . الحدیث. ۲۱۳

و از تفسیر عیاشی نیز قریب به این مضمون وارد شده. و از این حدیث معلوم شود که ملائکه هیچ يك از آسمانها طاقت مشاهده جمال احمدی ندارند، و به رؤیت آن نور مقدس به سجده بیفتند و متفرق شوند و توهم نور حق مطلق کنند؛ و با فصول اذان و اقامه به انس رجوع کنند، و ابواب سماوات مفتوح گردد و رفع حجب شود.

پس، سالک باید به واسطه این شهادت از احتجابات بیرون آید، و در شهادت به رسالت از احتجاب تعیین خلقی بکلی خارج شود؛ چه که مقام

۲۱۱- «به همان گونه که در آغاز آفریدتان باز می گردید.» (اعراف/ ۲۹)

۲۱۲- «خدا با شما آغاز کرد و با شما پایان می بخشد، و بازگشت آفریدگان به سوی شماست.» عیون

اخبارالرضا، ج ۲، ص ۲۷۲، «زیارت جامعه کبیره».

۲۱۳- پاورقی ۱۹۵.

رسالت را که برای اشرف الخلیقه ثابت نمود، مقام فنای مطلق ولا استقلالی تام است؛ زیرا که رسالت مطلقه ختمیه خلافت کبرای الهیه برزخیه است؛ و این خلافت در ظهور و تجلی و تکوین و تشریح است؛ و خلیفه را از خود به هیچ وجه استقلالی و تعینی نباید باشد، والا خلافت به اصالت برگردد، و این برای احدی از موجودات امکان ندارد.

پس، سالک الی الله باید مقام خلافت کبرای احمدیه را به باطن قلب و روح برساند؛ و به واسطه آن، کشف حجاب و خرق ستور نماید و از حجب تعین خلقی بکلی خارج شود؛ پس، ابواب جمیع سماوات برای او مفتوح شود و به مقصد خود بی حجاب نائل گردد.

فَرَعُ فِقْهِيٍّ وَاَصْلُ عِرْفَانِيٍّ

۱۰۷

در بعضی از روایات غیر معتبره وارد شده است که پس از شهادت به رسالت در اذان بگویند: أَشْهَدُ أَنْ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ. مَرَّتَيْنِ. و در بعضی روایات است که أَشْهَدُ أَنْ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا. مَرَّتَيْنِ. و در بعضی دیگر است: مُحَمَّدٌ وَ آلُ مُحَمَّدٍ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ. و شیخ صدوق رحمه الله این روایات را از موضوعات مفوضه قرار دادند و تکذیب آنها را کردند. ۲۱۴ و مشهورین علماء رضوان الله علیهم عدم اعتماد به این روایات است. و بعضی از محدثین آن را جزء مستحبی قرار دادند به واسطه تسامح در ادله سنن. و این قول بعید از صواب نیست؛ گرچه به قصد قربت مطلقه گفتن اولی و احوط است، زیرا پس از شهادت به رسالت، مستحب است شهادت به ولایت و امارت مؤمنین. چنانچه در حدیث «احتجاج» وارد است که قاسم بن معاویه گفت که به حضرت صادق عرض کردم که اهل سنت حدیثی در معراج نقل کنند که چون رسول خدا را به معراج بردند، دید بر عرش لا اله الا الله، محمد رسول الله،

۲۱۴- من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۸۸، «کتاب الصلوة»، «باب الاذان و الاقامة و ثواب المؤذنین»،

ذیل روایت ۳۵.

ابوبکر الصدیق. فرمود: «سبحان الله، تغییر دادند هر چیز را حتی این را؟» گفت: آری. فرمود: «خدای عزوجل چون خلق فرمود عرش را، نوشت بر او لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیر المؤمنین. پس ذکر فرمود کتابت این کلمات را بر آب و کرسی و لوح و جبهه اسرافیل و دو جناح جبرائیل و اکتاف آسمانها و زمینها و سر کوهها و بر شمس و قمر.»^{۳۳} پس فرمود: «وقتی یکی از شما گفت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، بگوید: علی امیر المؤمنین.»^{۲۱۵} بالجمله، این ذکر شریف مطلقاً پس از شهادت به رسالت مستحب است؛ و در فصول اذان، بالخصوص، بعید نیست که مستحب باشد، گرچه به واسطه تکذیب علماء اعلام این روایات را احتیاطاً اقتضا کند که به قصد قربت مطلقه گویند نه خصوصیت در اذان.

و اما نکته عرفانیّه برای «نوشتن این کلمات بر جمیع موجودات از عرش اعالاتا منتهای ارضین» آن است که حقیقت خلافت و ولایت ظهور الوهیت است؛ و آن اصل وجود و کمال آن است. و هر موجودی که حظی از وجود دارد، از حقیقت الوهیت و ظهور آن که حقیقت خلافت و ولایت است حظی دارد؛ و لطیفه الهیه در سرتاسر کائنات از عوالم غیب تا منتهای عالم شهادت بر ناصیه همه ثبت است. و آن لطیفه الهیه حقیقت «وجود منبسط» و «نفس الرحمن» و «حق مخلوق به» است که بعینه باطن خلافت ختمیه و ولایت مطلقه علویه است. و از این جهت است که شیخ عارف شاه آبادی دام ظلّه می فرمود که شهادت به ولایت در شهادت به رسالت منطوی است، زیرا که ولایت باطن رسالت است. و نویسنده گوید که در شهادت به الوهیت شهادتین منطوی است جمعاً، و در شهادت به رسالت آن دو شهادت نیز منطوی است؛ چنانچه در شهادت به ولایت آن دو شهادت دیگر منطوی است. والحمد لله اولاً و آخراً.

۲۱۵- الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۳۰.

فصل پنجم

در بعضی از آداب «جیعلات» است

و چون سالک الی الله با تکبیرات اعلان عظمت حق تعالی را از توصیف نمود و با شهادت به الوهیت قصر توصیف و تحمید بلکه هر تأثیر را در حق نمود و خود را از لیاقت قیام به امر انداخت و با شهادت به رسالت و ولایت اختیار رفیق و مصاحب کرد و تمسک به مقام قدس خلافت و ولایت پیدا نمود. کما قیل: الرَّفِیقُ ثُمَّ الطَّرِیقُ^{۲۱۶} - پس از آن، باید به صراحت لهجه قوای ملکیه و ملکوتیه را مهیا نماید برای نماز و اعلان حضور را به آنها بدهد بقوله: حَىَّ عَلَی الصَّلُوةِ. و تکرار آن برای تنبیه کامل و ایقاظ تام است؛ یا یکی به قوای مملکت داخل است، و دیگر به قوای مملکت خارج است؛ چه که آنها نیز در این سفر با انسان سالکند، چنانچه اشاره به آن گردید و بیاید.

و در این مقام ادب سالک آن است که قلب و قوای خود را تفهیم کند و به باطن قلب بفهماند قرب حضور را تا خود را مهیا کند برای آن، و آداب صوریه و معنویّه را کاملاً مراقبت نماید. پس از آن، سرّ صلوة و نتیجه آن را اجمالاً اعلان کند بقوله: حَىَّ عَلَی الْفَلَاحِ و حَىَّ عَلَی خَیْرِ الْعَمَلِ تا فطرت را بیدار نماید؛ زیرا که فلاح و رستگاری سعادت مطلقه است، و فطرت همه بشر عاشق سعادت مطلقه است، زیرا که فطرت کمال طلب و راحت طلب است و حقیقت سعادت کمال مطلق و راحت مطلق است. و آن در نماز که خیر الاعمال است قلباً و قالباً و ظهوراً و بطوناً حاصل آید، زیرا که صلوة به حسب صورت و ظاهر، ذکر کبیر و جامع است و ثنای به اسم اعظم است که مستجمع ۳

۲۱۶- وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۲۹۹، «کتاب الحج»، «ابواب آداب السفر»، باب ۳۰، حدیث ۱۱. به نقل از محاسن برقی، ص ۳۵۷. در بعض روایات دیگر نیز این مضمون وارد شده است، مانند: مَلَّ عَنِ الرَّفِیقِ قَبْلَ الطَّرِیقِ. نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۹۳۶. و الرَّفِیقُ ثُمَّ السَّفَرُ. الاشعثیات، ص ۱۶۴. «باب سوء الجوار».

جميع شئون الهیة است، و از این جهت اذان و اقامه مفتوح است به «الله» و مختتم است به آن؛ و الله اکبر در جمیع حالات و انتقالات نماز تکرار شود و توحیدات ثلاثه، که قره العین اولیاء است، در نماز حاصل شود؛ و صورت فناء مطلق و رجوع تام در آن آمیخته است. و به حسب باطن و حقیقت، معراج قرب حق است و حقیقت وصول به جمال جمیل مطلق است و فنای در آن ذات مقدس است، که فطرت بر آن عاشق است؛ و طمأنینه تامه و راحت مطلقه و سعادت عقلیه تامه به آن حاصل آید - *أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ* ۲۱۷.

پس، کمال مطلق، که وصول بفناء الله و اتصال به بحر غیر متناهی و جویی است و شهود جمال ازل و استغراق در دریای نور مطلق است، در نماز حاصل شود؛ و راحتی مطلق و استراحت تام و طمأنینه کامله نیز در آن پیدا شود؛ و دورکن سعادت حاصل آید. پس، نماز فلاح مطلق است، و آن خیر الاعمال است. و سالک باید این لطیفه الهیه را با تکرار و تذکر تام به قلب بفهماند و فطرت را بیدار کند؛ و پس از ورود به قلب، فطرت از جهت کمال و سعادت طلبی به آن اهمیت دهد و از آن محافظت و مراقبت نماید. و در تکرار آنها نیز همان نکته است که گفته شد.

و چون سالک بدین مقام رسید، اعلان حضور دهد *فَقَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ*. پس، باید خود را در حضور مالک الملوك عوالم وجود و سلطان السلاطين و عظیم مطلق ببیند؛ و به قلب خود خطرهای حضور را که همه اش به قصور و تقصیر امکانی رجوع کند، بفهماند، و با کمال شرمندگی و خجالت از عدم قیام به امر و قدم خوف و رجا وارد شود؛ و وفود به کریم کند و خود را دارای زاد و راحله نبیند و قلب خود را از سلامت تهی بیند و عمل خویش را از حسنات نداند و به پشیزی نشمرد. و اگر این حال در قلبش مستحکم شد، امید است که مورد عنایت گردد: *أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ* ۲۱۸.

۲۱۷- «هان که با یاد خدا دلها آرام گیرد.» (رعد/۲۸)

۲۱۸- ← پاورقی ۱۰۷.

وَصَلِّ وَتَمِيمٌ

محمد بن یعقوب، باسناده عن ابی عبدالله علیه السلام، قال: إِذَا أَذَنْتَ وَأَقَمْتَ، صَلَّى خَلْفَكَ صَفَانِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ؛ وَإِذَا أَقَمْتَ، صَلَّى خَلْفَكَ صَفٌّ مِنْ الْمَلَائِكَةِ. ۲۱۹ و احادیث به این مضمون زیاد است. و در بعض اخبار است که حد صف بین مشرق و مغرب است. ۲۲۰

و در ثواب الاعمال است که حضرت صادق فرمود: «کسی که نماز کند با اذان و اقامه، دو صف از ملائکه پشت سرش نماز کند؛ و کسی که نماز کند با اقامه بدون اذان، پشت سرش يك صف از ملائکه نماز کند.» راوی سؤال می کند که مقدار هر صفی چقدر است. فرمود: «اقلش ما بین مشرق و مغرب است، و اکثرش ما بین آسمان و زمین است.» ۲۲۱ و در بعضی روایات است که اگر اقامه به غیر اذان گفت، از طرف راست او يك ملك و از طرف چپش يك ملك بایستد ۲۲۲. - الی غیر ذلك من الاخبار. و اختلاف اخبار شاید به واسطه اختلاف معارف و خلوص نمازگزاران باشد؛ چنانچه از بعضی روایات باب استفاده شود؛ مثل روایتی که وارد شده راجع به نماز با اذان و اقامه در بیابان یا ارض قفراء. ۲۲۳

بالجملة، چون سالک خود را پیشوای ملائکه الله دید و قلب خود را پیشوای قوای ملکیه و ملکوتیه دید و به اذان و اقامه مجتمع کرد قوای ملکیه و ملکوتیه خود را و بر او اجتماع نمودند ملائکه الله، قلب را که افضل قوای ظاهر و باطن است و شفیع قوای دیگر است امام باید قرار دهد. و چون قلب ضامن

۲۱۹- «هرگاه اذان و اقامه گفتی، دو صف از ملائکه پشت سرت نماز می گزارند؛ و چون (فقط) اقامه بگویی، يك صف از ملائکه پشت سرت نماز می گزارند.» فروع کافی، ج ۳، ص ۳۰۳، «کتاب الصلوة»، «باب بدء الاذان و الاقامة»، حدیث ۸.

۲۲۰- ثواب الاعمال، ص ۵۴، «ثواب من صَلَّى باذان و اقامة»، حدیث ۲.

۲۲۱- منبع پیشین

۲۲۲- وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۶۲۰، «کتاب الصلوة»، «ابواب الاذان و الاقامة»، باب ۴، حدیث ۴.

۲۲۳- منبع پیشین، حدیث ۹. (یا أَبَاذَرُّ، إِنَّ رَبِّكَ لَيَبْأِيهِ مَلَائِكَةٌ بِثَلَاثَةِ نَفَرٍ رَجُلٌ فِي أَرْضٍ قَفْرَاءَ...)

قرائت مأمومین است و وزیر دیگران به عهده او است، باید محافظه تامه و مراقبه جمیله از آن کند که حفظ حضرت و حضور نماید و به ادب مقام مقدس قیام کند، و این اجتماع مقدس را غنیمت شمارد، و توجه ملائکه الله و تأیید آنها را بزرگ داند و از نعم ولی نعمت حقیقی شناسد و عجز و قصور خود را از شکر این نعم بزرگ تقدیم مقام مقدس نماید. إِنَّهُ وَلِيُّ النَّعَمِ.

باب دوم

در قیام است و در آن دو فصل است

فصل اول

در سرّ جملی قیام است

بدان که اهل معرفت قیام را اشاره به توحید افعال دانند؛ چنانچه رکوع را به توحید صفات، و سجود را به توحید ذات اشاره دانند. و بیان این دو در محل خود بیاید. و اما بیان آن که قیام اشاره به توحید فعلی است آن است که در خود قیام وضعاً، و قرائت لفظاً، اشارت به آن مقام است:

اما این که قیام وضعاً اشارت به آن است این است که در آن اشارت به قیام عبد به حق و مقام قیومیت حق است که آن تجلی به فیض مقدس و تجلی

فعلی است؛ و در این تجلی مقام فاعلیت حق ظاهر شود و همه موجودات مستهلک در تجلی فعلی و مضمحل در تحت کبریای ظهوری شود. و ادب عرفانی سالک در این مقام آن است که این لطیفه الهیه را به یاد قلب آورد و ترک تعینات نفسیه را هرچه بتواند بکند و حقیقت فیض مقدس را به قلب تذکر دهد و نسبت قیومیت حق و تقویم خلق به حق را به باطن قلب برساند. و چون این حقیقت در قلب سالک متمکن شد، قرائت او به لسان حق واقع شود و ذاکر و مذکور خود حق گردد، و بعضی از اسرار قدر بر قلب عارف کشف گردد و اَنْتَ كَمَا اَنْتَ عَلٰی نَفْسِكَ ۲۲۴ و وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْكَ ۱/۲۲۴ به بعضی مراتب برای او مکشوف شود و بعضی از اسرار صلوة را قلب عارف دریابد؛ چنانچه در نظر نمودن به محل سجود، که تراب است و نشئه اصلیه است، و در خاضع نمودن رقبه و سر به زیر انداختن که لازمه آن است، اشاره به ذل و فقر امکانی و فنای تحت عز و سلطان کبریا است - يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ۲۲۵

و اما آن که در قرائت لفظاً اشارت به مقام توحید فعلی است، در تفسیر سوره مبارکه حمد تفصیل آن بیاید ان شاء الله.

فصل دوم

در آداب قیام است

و آن، چنان است که سالک خود را حاضر در محضر حق ببیند و عالم را

۲۲۴- «تو همچنان هستی که خود را ستوده ای.» از دعای رسول الله (ص) در سجده. فروع کافی، ج ۳، ص ۳۲۴.

مصباح الشریعة، باب ۵. عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۳۸۹، حدیث ۲۱.

۱/۲۲۴- «از توبه تو پناه می برم.» از دعای پیغمبر اکرم (ص) در سجده. فروع کافی، ج ۳، ص ۳۲۴.

مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ص ۳۰۸.

۲۲۵- ← پاورقی ۱۵۱.

محضر ربوبیت بداند و خود را از حضار مجلس و مقیم بین یدی الله محسوب کند، و عظمت حاضر و محضر را به قلب برساند و اهمّیت مناجات با حق تعالی و خطر آن را به قلب بفهماند؛ و با تفکر و تدبّر، قبل از ورود در صلوة، قلب را حاضر کند و به او بزرگی مطلب را بفهماند و آن را ملتمّ کند به خضوع و خشوع و طمأنینه و خشیت و خوف و رجا و ذلّ و مسکنت تا آخر نماز. و با قلب مشارطه کند که از این امور مراقبت و محافظت کند، و تفکر و تدبّر در احوال بزرگان دین و هادیان سبل کند که برای آنها چه حالاتی دست می داده و آنها چه معامله ای با مالک الملوك می کردند؛ و از احوال ائمه هدی سرمشق اتخاذ کند و تأسی به آن بزرگواران کند و از تاریخ بزرگان دین و ائمه معصومین ^ع اکتفا به سال و روز وفات و تولّد و مقدار عمر شریف و امثال این امور، که چندان فائده بزرگی ندارد، نکند؛ بلکه عمده سیر او در سیر و سلوک ایمانی و عرفانی آنها باشد، که معاملات آنها در عبودیت چه بوده و در سیر الی الله چه مشی داشتند و مقامات عرفانی آنها، که از کلمات معجز آیات آنها به دست می آید، چه اندازه بوده.

افسوس که ما اهل غفلت و سکر طبیعت و مغروران بی مایه در تمام امور دست نشاندۀ شیطان پلید هستیم و هیچ گاه از خواب گران و نسیان بی پایان بیرون نمی آییم؛ و استفادت ما از مقامات و معارف ائمه هدی علیهم السلام به قدری کم و ناچیز است که به حساب درست نیاید؛ و از تاریخ حیات آنها به قشر و صورت اکتفا کردیم و از آنچه غایت بعثت انبیاء علیهم السلام است بکلی صرف نظر کرده و در حقیقت مشمول مثل معروف *اِسْتَسْمَنَ ذَا وَرَمٍ* ^{۲۲۶} هستیم. و ما اکنون در این مقام بعضی از روایاتی که در این باب وارد است ذکر می کنیم شاید بعض از اخوان مؤمنین را تذکری حاصل آید. *والحمد لله وله الشکر.*

۲۲۶- متورّم را فریه پنداشت. «ضرب المثلی است در مورد فریب ظاهر را خوردن و امر غیر واقعی را واقعی پنداشتن.

عن محمد بن يعقوب باسناده عن ابى عبدالله عليه السلام، قال: كان
 على بن الحسين عليهما السلام إذا قام إلى الصلوة، تَغَيَّرَ لَوْنُهُ. فإذا سَجَدَ لَمْ يَرْفَعْ
 رَأْسَهُ حَتَّى يَرْفُضَ عَرَقًا. ٢٢٧

وباسناده عنه عليه السلام، قال: كَانَ أَبِي يَقُولُ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ إِذَا قَامَ
 إِلَى الصَّلَاةِ، كَأَنَّهُ سَاقُ شَجَرٍ لَا يَتَحَرَّكُ مِنْهُ شَيْءٌ إِلَّا مَا حَرَّكَتِ الرِّيحُ مِنْهُ. ٢٢٨
 وعن محمد بن علي بن الحسين في العلل باسناده عن أبان بن تغلب
 قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي زَأَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ،
 غَشِيَ لَوْنُهُ لَوْنٌ آخَرَ. فَقَالَ لِي: وَاللَّهِ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ كَانَ يَعْرِفُ الَّذِي يَقُومُ بَيْنَ
 يَدَيْهِ. ٢٢٩

وعن السَّيِّدِ عَلِيِّ بْنِ طَاوُسٍ فِي فَلَاحِ السَّائِلِ فِي حَدِيثٍ، فَقَالَ أَبُو
 عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَتِمُّ الصَّلَاةُ إِلَّا لِذِي طَهْرٍ سَابِغٍ وَتَمَامٍ بِالْغِ غَيْرِ نَارِغٍ وَلَا
 زَائِعٍ، عَرَفَ فَوْقَ، وَ أَحَبَّتْ فَنَبَّتْ؛ فَهُوَ وَاقِفٌ بَيْنَ الْيَأْسِ وَالطَّمَعِ وَالصَّبْرِ
 وَالْجَزَعِ كَأَنَّ الْوَعْدَ لَهُ صُنْعَ وَالْوَعِيدَ بِهِ وَقَعٌ؛ يُدَلُّ عَرْضُهُ وَيُمَثَّلُ غَرْضُهُ؛ وَبَدَلٌ فِي
 اللَّهِ الْمُهَجَّةَ، وَتَنَكَّبَ إِلَيْهِ الْمَحَجَّةَ غَيْرَ مُرْتَعِمٍ بِارْتِعَامٍ؛ يَقَطُّعُ عِلَاقِقَ الْإِهْتِمَامِ بِعَيْنِ
 مَنْ لَهُ قَصْدٌ، وَإِلَيْهِ وَقَدَّ وَمِنْهُ اسْتَرْفَدَ. فَإِذَا أَتَى بِذَلِكَ، كَانَتْ هِيَ الصَّلَاةُ الَّتِي بِهَا أَمَرَ
 وَعَنْهَا أُخْبِرَ. وَإِنَّهَا هِيَ الصَّلَاةُ الَّتِي تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ... الحديث. ٢٣٠

٢٢٧- «علی بن الحسین علیهما السلام وقتی به نماز می ایستاد رنگش دگرگون می شد؛ و چون به سجده
 می رفت سر بر نمی داشت تا آنکه عرق از وی می ریخت.» فروع کافی، ج ٣، ص ٣٠٠، کتاب
 الصلوة، «باب الخشوع فی الصلوة و کراهیة العبث»، حدیث ٥.

٢٢٨- «پدرم (امام باقر علیه السلام) می گفت: «علی بن الحسین وقتی به نماز می ایستاد گویی شاخه درخت
 بود که جز آنچه باد از او به حرکت در آورد چیزی از او نکان نخورد.» منع پیشین، حدیث ٤.
 ٢٢٩- «ابان بن تغلب گفت به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «علی بن الحسین را دیدم که هنگامی که
 به نماز ایستاد، چهره اش را رنگی دیگر پوشاند.» امام صادق به من فرمود: «به خدا قسم علی بن
 الحسین کسی را که برای او نماز می کرد می شناخت.» علل الشرائع، ص ٨٨. به نقل وسائل الشیعة،
 ج ٤، ص ٦٨٥، «کتاب الصلوة»، «ابواب افعال الصلوة»، باب ٢، حدیث ٤.

٢٣٠- نماز به کمال نرسد مگر برای کسی که طهارتی همه جانبه و تمامی رسا داشته باشد و حق آن را کامل ادا
 کند، و از وسوسه و انحراف به دور باشد؛ خدای را بشناسد و برای او خشوع نماید و ثبات و رزق در حالی

وعن محمد بن يعقوب باسناده إلى مولانا زَيْن العابدين عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: وَأَمَّا حُقُوقُ الصَّلَاةِ، فَأَنْ تَعْلَمَ أَنَّهَا وَفَادَةٌ إِلَى اللَّهِ، وَأَنَّكَ فِيهَا قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ. فَإِذَا عَلِمْتَ ذَلِكَ، كُنْتَ خَلِيقًا أَنْ تَقُومَ فِيهَا مَقَامَ الْعَبْدِ الدَّلِيلِ الرَّاعِبِ الرَّاهِبِ الْخَائِفِ الرَّاجِي الْمُسْكِنِ الْمُتَضَرِّعِ الْمُعْظَمِ مَقَامَ مَنْ يَقُومُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِالسُّكُونِ وَالْوَقَارِ وَخُشُوعِ الْأَطْرَافِ وَلِينِ الْجَنَاحِ وَحُسْنِ الْمُنَاجَاتِ لَهُ فِي نَفْسِهِ وَالطَّلَبِ إِلَيْهِ فِي فِكَائِكَ رَقَبَتَيْهِ الَّتِي أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ وَأَسْتَهْلَكْتُهَا ذُنُوبُهُ، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. ٢٣١

وعن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أُعْبِدْ رَبَّكَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ؛ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ، فَإِنَّهُ يَرَاكَ. ٢٣٢

وعن فقه الرضا عليه السلام: فَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَقُومَ إِلَى الصَّلَاةِ، فَلَا تَقُمْ إِلَيْهَا مُتَكَاسِلًا وَلَا مُتَنَاعِسًا وَلَا مُسْتَعْجَلًا وَلَا مُتَلَاهِيًا؛ وَلَكِنْ تَأْتِيهَا عَلَى السُّكُونِ وَالْوَقَارِ وَالتَّوَدُّةِ. وَعَلَيْكَ بِالْخُشُوعِ وَالْخُضُوعِ مُتَوَاضِعًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مُتَخَاشِعًا؛ عَلَيْكَ

→
که میان نومیدی و امید و شکیبایی و بیتابی ایستاده باشد، گویی وعده‌ها برای او ساخته آمده و وعیدها بر او واجب گردیده است؛ دارایی خود بذل کرده و مقصود خویش برابر نظر آورده و جان در راه خدا نهاده و طریق او را برگزیده است در بینی بر خاک نهادن (در سجده) کمترین کراهتی به دل راه ندهد؛ و پیوند علایق را از هر که جز او بریده و تنها به او متوجه گردیده و به حضور او آمده و عطای او را خواسته است. پس اگر چنین نمازی به جای آورد، همان نمازی خواهد بود که به آن امر شده و از آن خیر داده شده؛ و این همان نمازی است که از فحشا و منکر باز می‌دارد. «...». «فلاح السائل»، ص ٢٣، «الفصل الثانی، فی صفة الصَّلَاة».

٢٣١- «اما حقوق نماز (که باید رعایت شود) عبارت از این است که بدانی نماز ورود به محضر خداست، و بدانی که در نماز در پیشگاه خدا ایستاده‌ای. چون این را دانستی، شایسته خواهی بود که به نماز بایستی آنچنان که به نماز می‌ایستد بنده ذلیل، طالب و راغب، بیمناک (از عذاب خدا)، امیدوار (به رحمت خدا)، درمانده و زاریگری که با آرامش و وقار، خشوع در اعضا و جوارح، فروتنی، و با مناجات نیکوی قلب و با طلب رهایی نفس خود که خطایایش او را فرا گرفته و گناهانش او را هلاک ساخته، مقام آن را که در پیشگاهش ایستاده بزرگ می‌دارد. و هیچ نیرویی جز از خدا نیست. «مستدرک الوسائل»، کتاب الصَّلَاة»، «ابواب افعال الصَّلَاة»، باب ٢، حدیث ٣.

٢٣٢- «از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: "پروردگار خود را عبادت کن چنانکه گویی او را می‌بینی؛ که اگر تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند." «بحار الانوار»، ج ٧٤، ص ٧٤، «کتاب الرُوضَة»، «مواعظ النَّبِیِّ»، باب ٤، حدیث ٣. مکارم الاخلاق، ص ٤٥٩.

الْخَشْيَةَ وَسِمَاءَ الْخَوْفِ رَاجِعًا خَائِفًا بِالطَّمَأْنِينَةِ عَلَى الْوَجَلِ وَالْحَذَرِ؛ فَفِيفَ بَيْنَ يَدَيْهِ كَالْعَبْدِ الْأَبِيِّ الْمُذْنِبِ بَيْنَ يَدَيْ مَوْلَاهُ. فَصِيفَ قَدَمَيْكَ، وَأَنْصَبَ نَفْسَكَ؛ وَلَا تَلْتَفِتْ يَمِينًا وَشِمَالًا؛ وَتَحَسَّبْ كَأَنَّكَ تَرَاهُ؛ فَإِنْ لَمْ تُكُنْ تَرَاهُ، فَإِنَّهُ يَرَاكَ...

الحديث . ۲۳۳

وفي عِدَّةِ الدَّاعِي: رُوِيَ أَنَّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يُسْمَعُ تَأْوُهُهُ عَلَى حَدِّ مِيلٍ، حَتَّى مَدَحَهُ اللَّهُ بِقَوْلِهِ: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ.» وَكَانَ فِي صَلَوَتِهِ يُسْمَعُ لَهُ أَزِيرُ كَازِيرِ الْمَرْجَلِ. وَكَذَلِكَ يُسْمَعُ مِنْ صَدْرِ سَيِّدِنَا رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِثْلُ ذَلِكَ. وَكَانَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ تَنْهَجُ فِي الصَّلَاةِ مِنْ خِيفَةِ اللَّهِ. ۲۳۴. إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْأَخْبَارِ.

و در این موضوعات اخبار شریفه بیش از این است که در این مختصر بگنجد. و تفکر در همین چند حدیث نیز برای اهل تذکر و تفکر کفایت می کند - هم راجع به آداب صوریه و هم راجع به آداب قلبیه و معنویه و کیفیت قیام بین یدی الله.

قدری تفکر کن در حالات علی بن الحسین، و مناجات آن بزرگوار با

۲۳۳- «از فقه الرضا نقل شده است: "چون خواستی به نماز بایستی با حال کسالت، خواب آلودگی، شتاب و لهو بازی مایست؛ بلکه با آرامش و وقار نماز را به جای آور. و بر تو باد که (در نماز) خاشع و خاضع باشی و برای خدا تواضع کنی و خشوع و خوف را بر خود هموار سازی در آن حال که بین بیم و امید ایستاده باشی و پیوسته نگران و محترز باشی. پس، بسان بنده ای گریخته و گنهکار که (بازگشته) در محضر مولایش ایستاده، در پیشگاه خدا بایست؛ پاهای خود را کنار هم نه و قامتت را راست نگهدار و به راست و چپ روی مگردان؛ و چنین بدان که گویی خدا را می بینی؛ که اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند...". «مستدرک الوسائل»، «کتاب الصلوة»، «ابواب افعال الصلوة»، باب ۱، حدیث ۷. به نقل از فقه الرضا، ص ۱۰۱، «باب الصلوات المفروضة».

۲۳۴- «روایت شده که صدای آه و زاری ابراهیم علیه السلام از فاصله يك ميلي (چهار هزار ذراع) شنیده می شد تا آن حد که خداوند او را به این کلام ستود که فرمود: "همانا ابراهیم، بردبار، بسیار آه کشنده و انابه کننده به سوی خدا بود." [هود/۷۵]، در نماز صدایی مانند صدای دیگ جوشان از سینه او شنیده می شد. چنین صدایی از سینه سرور ما، رسول الله صلی الله علیه و آله، نیز شنیده می شد. و فاطمه علیها السلام در نماز از خوف خدا از حال عادی خارج می گردید و نفس وی به شماره می افتاد. «مستدرک الوسائل»، «کتاب الصلوة»، «ابواب افعال الصلوة»، باب ۲، حدیث ۱۵.

حضرت حق، و دعا‌های لطیف آن سرور که کیفیت آداب عبودیت را به بندگان خدا تعلیم می‌کند. من نمی‌گویم مناجات آن بزرگواران برای تعلیم عباد است، زیرا که این کلام بی مغز باطلی است که صادر شده از جهل به مقام ربوبیت و معارف اهل البیت؛ خوف و خشیت آنها از همه کس بیشتر بوده و عظمت و جلال حق در قلب آنها از هر کس بیشتر تجلی نموده؛ لکن می‌گویم باید بندگان خدا از آنها کیفیت عبودیت و سلوک الی الله را تعلم کنند، وقتی ادعیه و مناجات‌های آنها را می‌خوانند لقلقه لسان نباشد، بلکه تفکر کنند در چگونگی معامله آنها با حق و اظهار تذلل و عجز و نیاز نمودن آنها با ذات مقدس.

وَلَعَمْرُ الْحَبِيبِ که جناب علی بن الحسین از بزرگترین نعمتهایی است که ذات مقدس حق بر بندگان خود به وجودش منت گزارده و آن سرور را از عالم قرب و قدس نازل فرموده برای فهماندن طرق عبودیت به بندگان خود و لَتَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ. ۲۳۵ و اگر از ما سؤال شود که قدر این نعمت را چرا ندانستید و استفادت از این بزرگوار چرا نکردید، جوابی نداریم جز آن که سر خجلت به پیش افکنیم و به نار پشیمانی و تأسف بسوزیم؛ و در آن وقت پشیمانی نتیجه ندارد.

در موعظه‌ای حسنه

ای عزیز، اکنون که فرصت است و سرمایه عمر عزیز در دست است و طریق سلوک الی الله مفتوح است و درهای رحمت حق باز است و سلامتی و قوت اعضاء و قوا برقرار است و دار الزرع عالم ملک برپا است، همتی کن و قدر این نعم الهیه را بفهم و از آنها استفاده نما و کمالات روحانیه و سعادات ازلیه ابدیه را تحصیل کن، و از این همه معارف که قرآن شریف آسمانی و اهل بیت عصمت علیهم السلام در بسیط ارض طبیعت مظلومه بسط دادند و عالم را

۲۳۵- «آن روز شما را از نعمتهای می‌پرسند.» (تکثیر/ ۸)

به انوار ساطعه الهیه روشن فرمودند تو نیز بهره‌ای بردار، و ارض طبیعت مظلّمه خود را به نور الهی روشن کن و چشم و گوش و لسان و دیگر قوای ظاهره و باطنه را به نور حق تعالی منور کن و تبدیل این ارض ظلمانی را به ارض نورانی بلکه آسمان عقلانی کن: **يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ**^{۲۳۶} **وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا**^{۲۳۷} در آن روز اگر ارض تو غیر ارض نشده باشد و به نور رب نورانی نگردیده باشد، ظلمتها و سختیها و وحشتها و فشارها و ذلتها و عذابها داری.

اکنون قوای ظاهره و باطنه ما مظلّمه به ظلمتهای شیطانی است؛ و از آن ترسم که اگر با این حال باقی بمانیم، کم کم ارض هیولانی داری نور فطرت متبدّل شود به ارض سجّینی مظلّمه خالی از نور فطرت و محجوب از همه احکام فطرت الهی. و این شقاوتی است که سعادت در دنبالش نیست و ظلمتی است که نورانیت در عقب ندارد و وحشتی است که روی اطمینان نبیند و عذابی است که راحت در پی آن نیاید. **فَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَالَهُ مِنْ نُورٍ**^{۲۳۸} پناه می برم به خدای تعالی از غرورهای شیطانی و نفس اماره **بِالسُّوءِ**.

عمده مقصد و مقصود انبیاء عظام و تشریح شرایع و تأسیس احکام و نزول کتابهای آسمانی، خصوصاً قرآن شریف جامع که صاحب و مکاشف آن نور مطهّر رسول ختمی صلی الله علیه و آله است، نشر توحید و معارف الهیه و قطع ریشه کفر و شرک و دو بینی و دو پرستی بوده، و سر توحید و تجرید در جمیع عبادات قلبیه و قالیه ساری و جاری است. بلکه شیخ عارف کامل، شاه آبادی، روحی فداه می فرمودند: عبادات اجراء توحید است در ملک بدن از باطن قلب.

۲۳۶- «روزی که زمین به زمینی دیگر تبدیل شود.» (ابراهیم/۴۸)

۲۳۷- ← پاورقی ۱۵۶.

۲۳۸- ← پاورقی ۲۰۳.

بالجمله، نتیجه مطلوبه از عبادات تحصیل معارف و تمکین توحید و دیگر معارف است در قلب. و این مقصد حاصل نشود مگر آنکه حظوظ قلبیه عبادات را سالک استیفاء کند، و از صورت و قالب به حقیقت و لب عبور نماید، و واقف نشود در دنیا و قشر که وقوف در این امور خار راه سلوک انسانیت است. و کسانی که دعوت به صورت محض می کنند و مردم را از آداب باطنیه باز می دارند و گویند شریعت را جز این صورت و قشر معنی و حقیقتی نیست، شیاطین طریق الی الله و خارهای راه انسانیتند، و از شر آنها باید به خدای تعالی پناه برد که نور فطرت الله را که نور معرفت و توحید و ولایت و دیگر معارف است در انسان منطفی می کنند و حجابهای تقلید و جهالت و عادت و اوهام را به روی آن می کشند، و بندگان خدای تعالی را از عکوف به درگاه او و وصول به جمال جمیل او باز می دارند و سدّ طریق معارف می نمایند، و قلوب صافی بی آرایش بندگان خدا را که حق تعالی با دست جمال و جلال خود تخم معرفت در خمیره آنها پنهان فرموده و انبیاء عظام و کتب آسمانی را فرستاده برای تربیت و تنمیه آن، به دنیا و زخارف آن و جهات مادی و جسمانی و عوارض آن متوجه می کنند و از روحانیات و سعادات عقلیه منصرف می کنند، و حصر عوالم غیب و جنتهای موعوده را می نمایند به همان ماکولات حیوانیه و مشروبات و منکوحات و دیگر از مشتیهات حیوانی.

اینها گمان کنند که حق تعالی این همه بسط بساط رحمت فرموده و با این همه تشریفات کتابها نازل فرموده و ملائکه الله معظم فرو فرستاده و انبیاء عظام مأمور فرموده برای اداره کردن بطن و فرج، غایت معارفشان این است که ^۵ بطن و فرج را در دنیا حفظ کن تا به شهوات آن در آخرت برسی. آن قدری که اهمیت به جماع پانصد ساله می دهند به توحید و نبوات نمی دهند؛ و تمام معارف را مقدمه تعمیر بطن و فرج می دانند. و اگر حکیمی الهی یا عارفی ربّانی به روی بندگان خدا بخواهد دری از رحمت باز کند و ورقی از حکمت الهی بخواند، از هیچ نسبت و بدگویی و فحش و تکفیری به او خودداری نمی کنند. اینها به طوری منغم در دنیا شدند و به شهوات بطن و فرج اهمیت

می دهند - مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ - که میل ندارند سعادت دیگری در دار تحقّق موجود باشد جز شهوات حیوانی، با آن که اگر سعادت عقلیه هم در عالم باشد به بطن و فرج آنها ضرری نمی رساند.

امثال ماهاکه از حدّ حیوانیت تجاوز نکردیم، جز بهشت جسمانی و اداره بطن و فرج چیز دیگر نداریم، و به آن هم با تفضل خدای تعالی امید است برسیم؛ لکن گمان نکنیم که سعادت منحصر به آن است و بهشت حق تعالی محصور به همین بهشت حیوانی است؛ بلکه برای حق تعالی عوالمی است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و خطوط در قلب هیچ کس نکرده. و اهل محبّت الهیه و معرفت الله را اعتنائی به هیچ یک از بهشتها نیست و توجهی به عالم غیب و شهادت نمی باشد، و برای آنها جنت لقاء است. و اگر آیات قرآنیّه و احادیث وارده از اهل بیت عصمت را بخوایم در این باب ذکر کنم، مخالف با وضع این اوراق است؛ و این مقدار نیز از طغیان قلم ذکر شد. و مقصود عمده ما توجّه دادن قلوب بندگان خدا است به آنچه برای آن خلق شدند که آن معرفت الله است که از همه سعادات بالاتر است و هیچ چیز جز مقدمه آن نیست. و مقصود ما از کسانی که خار راه سلوکند علماء بزرگ اسلام و فقهاء کرام مذهب جعفری علیهم رضوان الله نیست، بلکه بعضی از اهل جهل و منتحلین به علم از راه قصور و جهل، نه تقصیر و عناد، راهزن بندگان خدا شدند. و به خدای تعالی پناه می برم از شرّ طغیان قلم و نیت فاسده و مقصود باطل والحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً.

باب سوم

در سرّ نیت و آداب آن است و در آن پنج فصل است

فصل اول

در حقیقت نیت است در عبادات

بدان که نیت عبارت است از تصمیم عزم به اتیان شیء و اجماع نفس بر \geq آوردن آن پس از تصور آن و تصدیق به فائده آن و حکم به لزوم اتیان آن . و آن حالتی است نفسانی وجدانی که پس از این امور پیدا شود، که از آن تعبیر به همت و تصمیم عزم و اراده و قصد می کنیم . و این در جمیع افعال اختیاری موجود است و هیچ فعل اختیاری ممکن التخلّف از آن نیست . و این امر در تمام عمل حقیقتاً موجود است بدون شائبه مجاز . و لازم نیست در اثناء آن یا

در اوّل آن تفصیلاً در ذهن حاصل باشد، یا این قصد و تصمیم را تفصیلاً تصور نماید فاعل؛ بلکه گاه شود که انسان به همان تصمیم عزم اتیان می کند عمل را در صورتی که از صورت تفصیلیّه عمل و تصمیم بکلی ذاهل و غافل است، ولی آن حقیقت موجود است و عمل به تحریک آن در خارج موجود شود؛ چنانچه در افعال اختیاریّه وجداناً این امر واضح است.

بالجمله، این تصمیم عزم، که عبارت از نیت است در لسان فقها رضوان الله علیهم در هر عملی موجود است بدون تخلف، که اگر کسی بخواهد عمل اختیاری را بدون آن ایجاد کند امکان ندارد. با این وصف و سوسه شیطان پلید و دعابۀ واهمه عقل را محکوم خود می کند و امر ضروری را بر انسان بیچاره تعمیم می کند؛ و به جای آن که انسان عمر گران بهای خود را صرف در تجوید و تخلیص عمل کند و آن را از مفاسد باطنیه تخلیص کند و به جای آن که آن را صرف در معارف توحید و حق شناسی و حق طلبی کند، ابلیس پلید او را وسوسه کند و نصف عمر را صرف در امری ضروری و شیئی واجب الحصول کند. شیطان را دامها و مکاید بسیار است: یکی را به ترك اصل عمل وادار کند؛ و دیگری را که مأیوس شود از آن که ترك عمل کند، به ریا و عجب و دیگر مفسدات وادار کند؛ و اگر به این امر موفق نشد، عملش را از راه مقدّس مابی باطل کند - عبادات همه مردم را در نظر انسان خوار کند و مردم را نسبت به عدم مبالات دهد؛ آن وقت وادار کند که در نیت مثلاً، که امری است ملازم با عمل، یا تکبیر یا قرائت، که از اموری است عادی و بی مایه، جمیع عمر را صرف کند. و بالأخره راضی نشود از انسان مگر آن که عملش را به یکی از این طرق باطل کند.

وسواس را شئون بسیار و طرق بی شمار است که اکنون نتوان در جمیع آن بحث کرد و تمام شئون آن را استقصا نمود؛ ولی در بین همه، وسوسه در نیت شاید از همه مضحکتر و عجیبتر باشد؛ زیرا که اگر کسی بخواهد با تمام قوا قیام کند در همه عمر به اتیان يك امر اختیاری بدون نیت، ممکن نیست از عهده برآید؛ معذک، يك نفر بیچاره مریض النفس ضعیف العقل را

می بینی که در هر نماز مدتهای مدید خود را معطل می کند که نمازش با نیت و عزم موجود شود. و این شخص به آن ماند که مدتها تفکر کند که برای بازار رفتن یا نهار خوردن نیت و عزم تهیه کند. بیچاره ای که باید نماز معراج قرب و مفتاح سعادت او باشد و باتأدب به آداب قلبیه و اطلاع بر اسرار این لطیفه الهیه تکمیل ذات و تأمین نشئه حیات خود کند، از همه این امور غفلت کرده، بلکه این امور را لازم نداند سهل است، همه را باطل شمارد و سرمایه عزیز خود را صرف در خدمت شیطان و اطاعت و سواس خناس کند و عقل خدا داد را که نور هدایت است محکوم حکم ابلیس کند.

عبدالله بن سنان گفت: «ذکر کردم پیش حضرت صادق مردی را که مبتلا بود به وضوء و نماز (یعنی وسواسی بود) و گفتم: "او مرد عاقلی است." فرمود: "چه عقلی دارد، با آنکه اطاعت شیطان می کند." گفتم: "چگونه اطاعت شیطان می کند؟" فرمود: "سؤال کن از او این که می آید او را از چه چیز است، می گوید از عمل شیطان است."^{۲۳۹}

بالجمله، قطع این ریشه را انسان باید با هر ریاضت و زحمتی است بکند، که از همه سعادات و خیرات انسان را باز می دارد. ممکن است چهل سال انسان جمیع عباداتش حتی به حسب صورت نیز صحیح به جا نیاید و اجزای صوری فقهی هم نداشته باشد، فضلاً از آداب باطنیه و شرعیّه. مضحك تر آنکه بعضی از این اشخاص وسواسی عمل جمیع مردم را باطل می دانند و تمام مردم را بی مبالات به دین محسوب می کنند. با آنکه خود اگر مقلد است، مرجع تقلیدش نیز چون متعارف مردم می باشد؛ و اگر اهل فضل است، به اخبار رجوع کند ببیند رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام نیز در این امور متعارف بودند. فقط در تمام مردم این طایفه وسواسیه هستند که به خلاف رسول خدا و ائمه معصومین علیهم السلام و فقهاء مذهب و علماء ملت عمل می کنند، و اعمال همه را ناچیزی می شمارند و

۲۳۹- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳، «کتاب العقل و الجهل»، حدیث ۱۰.

عمل خود را موافق با احتیاط و خود را مبالی به دین می دانند. مثلاً، در باب وضو اخباری که وضوی رسول خدا را بیان کرده اند متواتر است. علی الظاهر، حضرت رسول صلی الله علیه و آله يك مِثْت [آب] به صورت می زدند و يك مِثْت به دست راست و يك مِثْت به دست چپ. ۲۴۰ و اجماع فقهاء امامیه قائم است علی التَّحْقِيقُ که این وضوء صحیح است. و ظاهر کتاب خدا نیز همین است. در شستن دوم، بلکه غرفهٔ دوم، بعضی اشکال کردند؛ ولی غرفهٔ دوم، بلکه شستن دوم نیز، ضرر ندارد، گرچه در استحبابش کلامی است. ولیکن شستن سوم بدعت و مبطل وضوء است بلا اشکال روایتاً و فتویً. اکنون عمل و سواسی بیچاره را ببین که به بیست غرفه که هریک از آن غرفه‌ها فرا می گیرد تمام دست را و غَسَلَهُ تَامَهُ محسوب می شود اکتفا نمی کند؛ در این صورت وضوئش بی اشکال باطل است. این بدبخت ضعیف العقل این عمل را که از اطاعت شیطان و وسوسهٔ او بجا آورده صحیح می داند و موافق احتیاط، آن وقت عمل سایرین را باطل می شمارد. اکنون وجه صدق حدیث شریف که او را بی عقل شمرده است معلوم می شود. کسی که عمل مخالف با عمل رسول خدا را صحیح بداند و عمل موافق با آن حضرت را باطل بداند، یا از دین خدا خارج است یا بی عقل. و چون این بیچاره از دین خارج نیست، پس بی عقل است و مطیع شیطان و مخالف رحمن.

و برای علاج این مصیبت و داء عضال چاره‌ای نیست جز آن که قدری تفکر کند در این امور که ذکر شد و مقایسه کند عمل خود را با عمل نوع متدینین و علماء و فقهاء رضوان الله علیهم؛ و اگر خود را مخالف با آنها دید اِرْغَامِ اَنْفِ شیطان کند و بی اعتنائی به آن پلید نماید. و چند مرتبه که شیطان وسوسه کرد که عملت باطل است، جواب دهد که اگر عمل همهٔ فقهاء اُمَّت باطل شد، عمل من نیز باطل باشد. امید است چندی که مخالفت شیطان نمود و در ضمن

۲۴۰- از جمله فروع کافی، ج ۳، ص ۲۴، «کتاب الطهارة»، «باب صفة الوضوء».

به حق تعالی با عجز و نیاز از شرّ او پناه برد، این مرض رفع شود و شیطان چشم طمعش از او بریده گردد؛ چنانچه برای دفع کثرت شك، که آن نیز از القائات شیطان است، در روایات شریفه همین دستور را دادند:

در کافی شریف سند به حضرت باقر العلوم علیه السلام رساند که گفت: «وقتی که زیاد شد شك در نماز، ممضی دار نماز را، یعنی اعتنا به آن مکن، امید است که رها کند تو را؛ همانا این نیست مگر از شیطان.»^{۲۴۱} و در روایت دیگر است که حضرت باقر یا حضرت صادق علیهما السلام می فرمایند: «عادت ندهید شیطان را به خودتان به شکستن نماز، پس به طمع بیندازید او را؛ زیرا که شیطان پلید است معتاد است به آنچه عادت داده شد.»

زراره گوید که فرمود: «همانا می خواهد آن خبیث که اطاعت شود، پس وقتی که عصیان شد، عود نمی کند به کسی از شماها.»^{۲۴۲} و این از معالجات مهمّه است در جمیع اموری که از القائات شیطان است و از دعابه‌های واهمه شیطانیّه است. و در احادیث شریفه ادعیه نیز دستور داده‌اند، هر کس خواهد به وسائل و مستدرک آن در اواخر کتاب خلل رجوع کند.

فصل دوم

یکی از مهمّات آداب نیت، که از مهمّات جمیع عبادات است و از دستورات کلیّه شامله است، «اخلاص» است. و حقیقت آن، تصفیه نمودن عمل است از شائبه غیر خدا، و صافی نمودن سرّ است از رؤیت غیر حق تعالی در جمیع اعمال صوریه و لیبیه و ظاهریّه و باطنیه. و کمال آن، ترك غیر

۲۴۱- فروع کافی، ج ۳، ص ۳۵۹، «کتاب الصلوة»، «باب من شك فی صلاته...»، حدیث ۸.

۲۴۲- منبع پیشین، حدیث ۲.

است مطلقاً و پا نهادن بر آئیت و انانیت و غیر و غیریت است یکسره . قال تعالی : **أَلَا اللَّهُ الدِّينُ الْخَالِصُ** . ۲۴۳ (خدای تعالی اختیار فرموده برای خویش دین خالص را .) و اگر یکی از حظوظ نفسانیّه و شیطانیه در دین باشد ، خالص نخواهد بود ؛ و آنچه خالص نیست ، حق تعالی اختیار نفرموده ؛ و آنچه شائبه غیریت و نفسانیت دارد از حدود دین حق خارج است .

وقال تعالی : **وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ** . ۲۴۴
 وقال تعالی : **مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَالَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ**

نَصِيبٍ . ۲۴۵

وقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - عَلِيٌّ مَا نَقِلُ : **إِنَّمَا الْكُلُّ أَمْرٌ مَانَوِيٌّ** : **فَمَنْ كَانَ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ، فَهَجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ؛ وَمَنْ كَانَ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصَيِّهَا أَوْ أَمْرَةٍ يَنْكُحُهَا ، فَهَجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ** . ۲۴۶
 وقال تعالی : **وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ** فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ . ۲۴۷ و این آیه شریفه ممکن است متکفل جمیع مراتب اخلاص باشد : یکی هجرت صوری که به بدن واقع شود . و این هجرت اگر خالص برای خدا و رسول نباشد ، بلکه برای حظوظ نفسانی باشد ، هجرت الی الله ورسوله نیست . و این مرتبه اخلاص صوری فقهی است .
 و دیگر ، هجرت معنوی و مسافرت باطنی است که مبدأ آن ، بیت مظلّمه

۲۴۳- «آگاه باشید که دین خالص فقط از آن خداست .» (زمر/۳)

۲۴۴- «آنان مأمور نشده اند جز برای آنکه خدا را عبادت کنند در حالی که دین را برای او خالص کرده باشند .» (بینه/۵)

۲۴۵- «کسی که کشتزار دنیا را طلبد ، از دنیا به او می دهیم و او را در آخرت بهره ای نخواهد بود .» (شوری/۲۰)

۲۴۶- «بنابر آنچه نقل شده رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود : "برای هرکس همان چیزی است که نیت کرده است ؛ پس هرکس مقصدش خدا و رسول او باشد ، هجرتش به سوی خدا و رسول اوست ؛ و کسی که هجرت او برای رسیدن به دنیا یا ازدواج با زنی باشد ، هجرتش به سوی همان چیز است .» مستدرک الوسائل ، «ابواب مقدمه العبادات» ، باب ۵ ، حدیث ۵ .

۲۴۷- ← پاورقی ۱۵ .

نفس است؛ و غایت آن، خدای تعالی و رسول او است که آن هم به حق برگردد، زیرا که رسول بماهو رسول استقلال ندارد، بلکه آیت و مرآت و نماینده است؛ پس هجرت به او هجرت به حق است (حبّ خاصان خدا حبّ خدا است).^{۲۴۸}

پس، محصل معنای آیه شریفه، به حسب این احتمال، آن است که کسی که به مهاجرت معنوی و سفر قلبی عرفانی از بیت نفس و منزل انانیت خارج شد و مهاجرت الی الله کرد بدون دیدن خود و نفسانیت و حیثیت خود، جزای او با حق تعالی است. و اگر سالک در سلوک الی الله یکی از حظوظ نفسانیه را طالب باشد، ولو وصول به مقامات بلکه گرچه وصول به قرب حق که برای رسیدن خود به قرب حق باشد، این سلوک الی الله نیست؛ بلکه سالک خارج از بیت نشده، بلکه مسافر در جوف بیت است از گوشه‌ای به گوشه‌ای و از زاویه‌ای به زاویه‌ای.

پس، سفر اگر در مراتب نفس شد و برای رسیدن به کمالات نفسانیه، سفر الی الله نیست بلکه من النفس الی النفس است؛ ولی سالک را برای سفر الی الله این سفر ناچار پیش آمد کند. و جز کمال از اولیاء علیهم السلام نتواند کسی سفر ربّانی بی سفر نفسانی کند؛ فقط این شأن برای کمال است؛ و شاید آیه شریفه *سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ*^{۲۴۸/۱} اشاره به این سلامت از تصرفات شیطانی و نفسانی باشد در جمیع مراتب سیر در لیالی مظلمه طبیعت، که برای کمال لیلۃ القدر است تا طلوع فجر یوم القیمة، که برای کمال رؤیت جمال احدیت است. و اما غیر آنها، در جمیع مراتب سیر به سلامت نیستند، بلکه در اوائل امر هیچ سالکی از تصرفات شیطانیه خارج نیست.

پس، معلوم شد که این مرتبه از اخلاص - که سلامت از اول مرتبه سیر $\frac{3}{2}$ الی الله تا آخر مراتب آن که حصول موت حقیقی است بلکه تا پس از حیات

۲۴۸ - مأخذ یافت نشد.

۲۴۸/۱ - «این شب سلامت و تهنیت است تا صبحدم.» (قدر/۵)

ثانوی حَقَّانی که صحو بعد المحو است - برای اهل السَّلوك و متعارف از اصحاب معرفت و ریاضت دست ندهد. و علامت این نحو از خلوص آن است که غوایت شیطان را در آنها راهی نیست و طمع شیطان از آنها یکسره بریده است؛ چنانچه در آیه شریفه فرماید از قول آن پلید: **فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ**. ۲۴۹ و در اینجا اخلاص به عین عبد نسبت داده شده نه به فعل عبد؛ و این مقامی است بالاتر از اخلاص در عمل. و شاید حدیث معروف نبوی که می فرماید: **مَنْ أَخْلَصَ لَهِ رَبِّعِينَ صَبَاحًا جَرَّتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ**. ۲۵۰ مراد جمیع مراتب اخلاص باشد؛ یعنی، اخلاص عملی و صفتی و ذاتی. و شاید هم ظهور در اخلاص ذاتی داشته باشد که مراتب اخلاص دیگر از لوازم او است.

و شرح این حدیث شریف و بیان مقصود از «ینابیع الحکمة» و کیفیت جریان آن از قلب به لسان، و مدخلیت خلوص در این جریان، و خصوصیت «اربعین صباح»، از نطق بیان در این رساله خارج است و محتاج به رساله ای جداگانه است. و رساله معروف به تحفة الملوك فی السیر و السلوك منسوب به عارف بالله مرحوم بحر العلوم است که عمده نظرش شرح این حدیث شریف است. و آن رساله لطیفه ای است، گرچه خالی از بعض مناقشات نیست؛ و لهذا بعضی آن را از آن بزرگوار نمی دانند؛ بعید هم نیست.

۲۴۹- «پس به عزت تو قسم همه آنها مگر بندگان مخلص تو را گمراه خواهم کرد.» (ص ۸۲ و ۸۳)
 ۲۵۰- «کسی که چهل صبح را برای خدا خالص گرداند، چشمه های حکمت از قلب او بر زبان جاری شود.» بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۴۲، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب الاخلاص»، حدیث ۱۰. به نقل از عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۹. (با اندکی اختلاف). همچنین این مضمون در منبع اخیر، ص ۲۴۹، حدیث ۲۵، نقل شده است.

فصل سوم

در بیان بعضی مراتب اخلاص است
به طریق اجمال به طوری که مناسب با وضع این اوراق است

یکی از مراتب آن، تصفیۀ عمل است - چه عمل قلبی یا قلبی - از شائبه رضای مخلوق و جلب قلوب آنها، چه برای محمدمت یا برای منفعت یا برای غیر آن. و در مقابل این، اتیان عمل است ریائاً. و این ریاء فقهی، و از همه مراتب ریایست تر و صاحب آن از همه مراتب ریائی ها بی ارزشتر و خسیستر است.

مرتبۀ دوم، تصفیۀ عمل است از حصول مقصودهای دنیوی و مآرب زائله فانیه، گرچه داعی آن باشد که خدای تعالی به واسطه این عمل عنایت کند؛ مثل، خواندن نماز شب برای توسعه روزی، و اتیان صلوة اول ماه مثلاً $\frac{1}{2}$ برای سلامت از آفات آن ماه، و دادن صدقات برای سلامتی، و دیگر مقصودهای دنیوی. و این مرتبۀ اخلاص را بعضی از فقهاء علیهم الرحمة شرط صحت عبادات شمرده اند در صورتی که اتیان عمل برای رسیدن به آن مقصود باشد. و این، خلاف تحقیق است به حسب قواعد فقهیه؛ گرچه پیش اهل معرفت این نماز را به هیچ وجه ارزشی نیست و مثل سایر کسبهای مشروع است، بلکه شاید از آن نیز کمتر باشد.

مرتبۀ سوم، تصفیۀ آن است از رسیدن به جنات جسمانی و حور و قصور و امثال آن از لذات جسمانی. و مقابل آن، عبادت اجیران است؛ چنانچه در روایات شریفه است. و این نیز در نظر اهل الله چون سایر کسبها است، الا آن که عمل این کاسب اجرتش بیشتر و بالاتر است در صورتی که قیام به امر کند و از مفسدات صورتیۀ عمل را تخلیص کند.

مرتبۀ چهارم، آن است که عمل را تصفیۀ کند از خوف عقاب و عذابها [ی] جسمانی موعود. و مقابل آن، عبادت عبید است؛ چنانچه در

روایات است. ۲۵۱ و این عبادت نیز در نظر اصحاب قلوب قیمتی ندارد و از نطق عبودیت الله خارج است. و در نظر اهل معرفت فرق نکند که انسان عملی را بکند از خوف حدود و تعزیرات در دنیا، یا خوف عقاب و عذاب آخرتی، یا برای رسیدن به زندهای دنیائی، یا برای رسیدن به زندهای بهشتی، در این که هیچ يك برای خدا نیست، وداعی برداعی امری است که مطابق قواعد فقهیه عمل را از بطلان صوری خارج کند؛ ولی در بازار اهل معرفت این متاع را ارزشی نباشد.

مرتبه پنجم، تصفیة عمل است از رسیدن به سعادات عقلیه و لذات روحانیة دائمه ازلیة ابدیه و منسلک شدن در سلک کروبیین و منخرط شدن در جرگه عقول قادسه و ملائکه مقررین. و در مقابل آن، عمل نمودن برای این مقصد است. و این درجه گرچه درجه بزرگ و مقصد عالی مهمی است، و حکماء و محققین به این مرتبه از سعادت خیلی اهمیّت دادند و برای او ارزش قائل شدند، ولی در مسلک اهل الله این مرتبه نیز از نقصان سلوک و سالک آن نیز کاسب و از اجیران به شمار می رود، گرچه در متجر و مکسب با سایرین فرقهها دارد.

۳۳ و در ازاء این مرتبه که مرتبه ششم است تصفیة آن است از خوف عدم وصول به این لذات و حرمان از این سعادات. و در مقابل، عمل برای این مرتبه از خوف است. و این نیز گرچه مرتبه عالی‌ای است و از حدّ اشتهای امثال نویسندة خارج است، ولی در نظر اهل الله این نیز عبادت عبید است و عبادت معلل است.

مرتبه هفتم، تصفیة آن است از وصول به لذات جمال الهی و رسیدن به بهجت‌های انوار سبحات غیرمتناهی که عبارت از جنّت لقاء، است. و این مرتبه، یعنی جنّت لقاء از مهمّات مقاصد اهل معرفت و اصحاب قلوب است

۲۵۱- از جمله وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۴۵، «ابواب مقدّمة العبادات»، روایات باب ۹. و نیز اصول کافی، ج ۳، ص ۱۳۱، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب العبادة»، روایت ۵.

و دست آمال نوع از آن کوتاه است، و اوحدی از اهل معرفت به سعادت این شرف مشرفند، و اهل حبّ و جذبه از کمال اهل الله و اصفیاء الله هستند؛ و لکن این کمال مرتبه کمال اهل الله نیست، بلکه از مقامات معمولی سرشار آنها است. و این که در ادعیه، مثل مناجات شعبانیه، حضرت امیرالمؤمنین و اولاد طاهرینش این مرتبه را خواسته یا اشاره به داشتن آن نموده، نه آن که مقامات آنها منحصر به همین مرتبه است؛ چنانچه مرتبه هشتم که در ازاء این مرتبه است و آن عبارت است از تصفیّه عمل از خوف فراق نیز از کمال مقامات کمال نیست، و این که جناب امیرالمؤمنین کَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ ۲۵۲ گوید از مقامات معمولی سرشار او و مثل او است.

بالجمله، تصفیّه عمل از این دو مرتبه نیز در نزد اهل الله لازم است، و عمل با آن معلّل و از حظوظ نفسانیه خارج نیست؛ و این کمال خلوص است. و پس از این، مراتب دیگری است که از حدود خلوص خارج و در تحت میزان توحید و تجرید و ولایت است که بیان آن اینجا مناسب نیست.

فصل چهارم

اکنون که مراتب اخلاص و مقامات عبادات را تا اندازه‌ای دانستی، خود را مهیا کن برای تحصیل آن، که علم بدون عمل را ارزشی نیست و بر عالم حجت تامتر و مناقشه بیشتر است. افسوس که ما از معارف الهیه و از مقامات معنویه اهل الله و مدارج عالیّه اصحاب قلوب بکلی محرومیم. يك طایفه از ما به کلی مقامات را منکر و اهل آن را به خطا و باطل و عاقل دانند؛ و کسی که ذکری از آنها کند یا دعوتی به مقامات آنها نماید، او را بافنده و دعوت ۲۵۳ او را سطح محسوب دارند. این دسته از مردم را امید نیست که بتوان متنبّه به

۲۵۲- مصباح المنهجد، ص ۷۷۸، «دعای کمیل».

نقص و عیب خویش کرد و از خواب گران بیدار نمود - إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ
أَخْبَيْتَ. ۲۵۳ و مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ. ۲۵۴

آری، آنهایی که چون نویسنده بیچاره از همه جا بی خبر دلشان زنده به
حیات معرفت و محبت الهیه نیست مردگانی اند که غلاف بدن قبور پوسیده
آنها است، و این غبار تن و تنگنای بدنِ مظلم آنها را از همه عوالم نور و نور
علی نور محجوب نموده: وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَالَهُ مِنْ نُورٍ. ۲۵۵ این
طایفه هرچه حدیث و قرآن از محبت و عشق الهی و حب لقاء و انقطاع به حق
بر آنها فروخوانند، به تأویل و توجیه آن پردازند و مطابق آراء خود تفسیر کنند -
آن همه آیات لقاء و حب الله را به لقاء درختهای بهشتی و زندهای خوشگل توجیه
نمایند. نمی دانم این گروه با فقرات مناجات شعبانیه چه می کنند که عرض
می کنند: إِلَهِي، هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ، وَ أَنْزِلْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا
إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظْمَةِ وَتَصِيرَ
أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ. إِلَهِي، وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ نَادَيْتَهُ فَأَجَابَكَ، وَ لَاحِظْتَهُ فَصَبَقَ
لِجَلَالِكَ. ۲۵۶

آیا این «حجب نور» چیست؟ آیا «نظر به حق»، مقصود گلابیهای
بهشت است؟ آیا «معدن عظمت» قصرهای بهشتی است؟ آیا «تعلق ارواح به
عز قدس»، یعنی تعلق به دامن حور العین برای قضای شهوت؟ آیا این «صعق
و محواز جلال»، یعنی محو در جمال زندهای بهشتی است؟ آیا این جذبه‌ها و
غشوه‌ها که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز معراج دست
می داده و آن انوار عظمت و بالاتر از آن را که مشاهده می کرده در آن محفلی
که اعظم ملائکه الله که جبرئیل امین علیه السلام است محرم سر نبود و جرأت
پیش رفت انمله‌ای نداشت، جذبه برای یکی از زندهای خیلی خوب بوده؟ یا

۲۵۳- «همانا تو هر که را دوست داری هدایت نتوانی کرد.» (قصص/۵۶)

۲۵۴- «... و توبه کسانی که در گورهایند نمی توانی بشنوانی.» (فاطر/۲۲)

۲۵۵- ← پاورقی ۲۰۳.

۲۵۶- ← پاورقی ۱.

انواری مثل نور شمس و قمر و بالاتر از آن می دید؟ آیا آن قلب سلیمی که معصوم علیه السلام در ذیل آیه شریفه **إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ** ۲۵۷ فرمود: «سلیم آن است که ملاقات کند حق تعالی را در صورتی که در آن غیر حق نباشد.» ۲۵۸ مقصود از آن که غیر حق نباشد، یعنی غیر کرامت حق نباشد؟ که برگشت به آن کند که غیر از گلابی و زردآلو نباشد؟

خاك بر فرق من که عنان قلم از دستم رها شد و به شطحیات مشغول شد. ولی **لَعَمْرُ الْخَبِيبِ** که مقصودی از این کلام نیست جز آن که برای برادران ایمانی، خصوصاً اهل علم، تنبیهی حاصل آید و لا اقل منکر مقامات اهل الله نباشند، که این انکار سر منشأ تمام بدبختیها و شقاوتها است. مقصود ما آن نیست که اهل الله کیانند، بلکه مقصود آن است که مقامات انکار نشود؛ اما صاحب این مقامات کیست، خدا می داند. و این امری است که کسی را بر آن اطلاعی نیست - «آن را که خبر شد خبری باز نیامد.» ۲۵۹

و يك طائفه دیگر آنانند که مقامات اهل معرفت را منکر نیستند و عناد با اهل الله ندارند، ولی اشتغال به دنیا و تحصیل آن و اخلاص به لذات فانیه آنها را از کسب علمی و عملی و ذوقی و حالی باز داشته. اینها میزانی را مانند که تصدیق مرض خویش را دارند، ولی شکم آنها را نمی گذارد که پرهیز و خوردن دوی تلخ اقدام کنند؛ چنانچه طائفه اول میزانی را مانند که اصل وجود چنین مرضی و مرضی را در دار تحقق تصدیق نکنند؛ با آن که خود مبتلا هستند، اصل وجود مرض را انکار کنند.

و يك طایفه آنانند که به کسب علمی پرداختند و اشتغال به تحصیل معارف علماً پیدا کردند، ولی از حقایق معارف و مقامات اهل الله به اصطلاحات و الفاظ و به زرق و برق عبارات اکتفا نموده خود وعده ای بیچاره را در رشته الفاظ و اصطلاحات به زنجیر کشیده و از جمیع مقامات قناعت به

۲۵۷ - ... جز آن کس که با قلب سلیم نزد خدا آید. (شعراء/ ۸۹)

۲۵۸ - اصول کافی. ج ۳، ص ۲۶، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب الاخلاص»، حدیث ۵.

۲۵۹ - «این مدعیان در طلبش بی خبرانند/ آن را که خبر شد خبری باز نیامد.» - سعدی

گفتار نموده‌اند. در اینان یکدسته پیدا شود که خود خود را می‌شناسند، ولی برای ترأس بر یک دسته بیچاره این اصطلاحات بی مغز را مایه کسب معیشت قرار داده‌اند و با الفاظ فریبنده و اقوال جالب توجه صید قلوب صافیة بندگان خدا را می‌کنند. اینها شیاطینی هستند انسی که ضررشان از ابلیس لعین کمتر نیست بر عباد الله. بیچارگان ندانند که قلوب بندگان خدا منزلگاه حق است و کسی را حق تصرف در آن نیست. اینها غاصب منزلگاه حَقِّند و مخرب کعبه حقیقی هستند؛ بتهایی تراشند و در دل بندگان خدا که کعبه بلکه بیت المعمور است جای گزین کنند؛ اینها مریضانی هستند که به صورت طیب خود را در آورده و آنها را به مرضهای گوناگون مهلك گرفتار کنند.

و علامت این طایفه آنست که به ارشاد اغنیاء و بزرگان بیشتر علاقه دارند تا ارشاد فقراء و درویشان. بیشتر مریدان اینان از صاحبان جاه و مال است، و خود آنها به زنی اغنیاء و صاحبان جاه و مال هستند. اینها سخنانی بسیار فریبنده دارند، که خود را در عین حال که به قذارات دنیاویّه هزار گونه آلودگی دارند، در نظر مریدان تطهیر کنند و از اهل الله قلم دهند. آن بیچارگان ابله نیز چشم خود را از همه معایب محسوسه آنها پوشیده و به اصطلاحات و الفاظی بی مغز دل خوش داشته‌اند.

اکنون که کلام بدینجا رسید، سزاوار باشد که یکی دو حدیث که در این موضوع وارد شده ذکر کنم؛ گرچه از رشته سخن خارج است، ولی تبرک به کلام اهل البیت نیکو است.

عَنْ كِتَابِ الْخِصَالِ لِلشَّيْخِ الصَّدُوقِ رَحِمَهُ اللهُ يَأْسِنَادُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: إِنَّ مِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ يُحِبُّ أَنْ يَجْمَعَ عِلْمَهُ وَلَا يُحِبُّ أَنْ يُؤْخَذَ عَنْهُ؛ فَذَلِكَ فِي الدَّرَكِ الْأَوَّلِ مِنَ النَّارِ. وَمِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ إِذَا وَعَظَ أَنْفَ، وَإِذَا وَعَظَ عَنَفَ؛ فَذَلِكَ فِي الدَّرَكِ الثَّانِي مِنَ النَّارِ. وَمِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَرَى أَنْ يَضَعَ الْعِلْمَ عِنْدَ ذَوِي الثَّرْوَةِ وَالشَّرَفِ، وَلَا يَرَى لَهُ فِي الْمَسَاكِينِ وَضْعاً؛ فَذَلِكَ فِي الدَّرَكِ الثَّلَاثِ مِنَ النَّارِ. وَمِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَذْهَبُ فِي عِلْمِهِ مَذْهَبَ الْجَبَابِرَةِ وَالسَّلَاطِينِ؛ فَإِنْ رَدَّ عَلَيْهِ وَقَصَرَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ، غَضِبَ؛ فَذَلِكَ فِي الدَّرَكِ الرَّابِعِ مِنَ النَّارِ. وَمِنَ الْعُلَمَاءِ

مَنْ يَطْلُبُ أَحَادِيثَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى لِيُغْزِرَ بِهِ عِلْمَهُ وَيُكْثِرَ بِهِ حَدِيثَهُ؛ فَذَاكَ فِي الدَّرَكِ الْخَامِسِ مِنَ النَّارِ. وَمِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَضَعُ نَفْسَهُ لِلْفُتْيَا وَيَقُولُ: سَلُونِي. وَعَلَّمَهُ لَا يُصِيبُ حَرْفًا وَاحِدًا، وَاللَّهِ لَا يُحِبُّ الْمُتَكَلِّفِينَ؛ فَذَاكَ فِي الدَّرَكِ السَّادِسِ مِنَ النَّارِ. وَمِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَتَّخِذُ الْعِلْمَ مُرُوءَةً وَعَقْلًا؛ فَذَاكَ فِي الدَّرَكِ السَّابِعِ مِنَ النَّارِ. ٢٦٠

وعن الكليني رحمه الله في جامع الكافي بإسناده إلى الباقر عليه السلام: «مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِيُهَايِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ يُمَارِيَ بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ يَصْرِفَ (به-خ) وَجُوهَ النَّاسِ إِلَيْهِ، فَلْيَتَّبِعْهُ مَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ - إِنَّ الرِّئَاسَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِأَهْلِهَا. ٢٦١»
 وعن الصادق عليه السلام: «إِذَا رَأَيْتُمْ الْعَالِمَ مُحِبًّا لِلدُّنْيَا فَاتَّهَمُوهُ عَلَى دِينِكُمْ. فَإِنَّ كُلَّ مُحِبِّ شَيْءٍ يَحُوطُ مَا أَحَبَّ. وَقَالَ: أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَجْعَلَ بَيْتِي وَبَيْتَكَ عَالِمًا مَفْتُونًا بِالدُّنْيَا، فَيُضِدَّكَ عَنْ طَرِيقِ مَحَبَّتِي. فَإِنَّ أَوْلَيْكَ قُطَاعَ طَرِيقِ عِبَادِي الْمُرِيدِينَ. إِنَّ أَدْنَى مَا أَنَا صَانِعٌ بِهِمْ أَنْ أَنْزِعَ حَلَاوَةَ

٢٦٠- «امام صادق علیه السلام فرمود: گروهی از علما دوست دارند دانش فراهم آورند و دوست ندارند آن را به دیگران یاد دهند؛ این دسته در اولین طبقه زیرین جهنم می باشند. گروهی دیگر کسانی هستند که چون پند دهند نخوت و مباهات کنند، و چون دیگران به آنان پند دهند شدت و خشم نشان دهند؛ اینان در دومین طبقه آتش اند. طایفه ای دیگر کسانی اند که علم را در اختیار اشراف و ثروتمندان قرار دهند و در میان بیوایان جایی برای علم نمی بینند؛ اینها در طبقه سوم آتش هستند. جمعی دیگر از دانشمندان روش گردنکشان و پادشاهان را در پیش گرفته اند: اگر جواب ردی به آنها داده شود و یا در خدمت به آنها قصور و تقصیری روی دهد، خشمگین می گردند؛ این دسته در طبقه چهارم دوزخ اند. عده ای دیگر کسانی اند که در پی گفتار یهود و نصاری می روند تا علم و حدیث خود را با آن انبوه سازند؛ اینان در طبقه پنجم جهنم اند. گروهی دیگر عالمانی هستند که به مسند فتوی تکیه می زنند و می گویند: (هرچه می خواهید) از من بپرسید. و چه بسا کلمه ای هم نمی فهمند - و خدا کسانی را که ناشایسته امری را به خود ببیند دوست ندارد - و این گروه در طبقه ششم آتش جای دارند. طایفه ای دیگر کسانی هستند که علم را وسیله نخوت و فضل فروشی قرار می دهند؛ جای اینان در طبقه هفتم دوزخ است. ٣» «الخصال، ج ٢، ص ٣٥٢، باب ٧، حدیث ٣٣.

٢٦١- «امام باقر علیه السلام فرمود: «کسی که دانش بجوید تا با آن بر دانشمندان فخر بفرشید یا بانادانان مجادله کند یا توجه مردم را به خود جلب کند، منزلگاه او آتش است. ریاست جز برای اهل آن شایسته نیست. ٣» «اصول کافی، ج ١، ص ٥٩، «کتاب فضل العلم»، «باب المستاکل بعلمه...»، حدیث ٦.

و آنان که در این طایفه شیادو کلاه بردار نیستند و خود سالک طریق آخرت و در صدد تحصیل معارف و مقامات هستند، گاهی اتفاق افتد که از شیطان قاطع طریق گول خورده مغرور شوند و معارف و مقامات را حقیقه عبارت از اصطلاحات علمیّه که خود تراشیده یا از تراشیدن دیگران استفاده کرده اند می دانند. اینان نیز تا آخر عمر نقد جوانی و روزگار زندگانی را صرف در تکثیر اصطلاح و ضبط کتب و صحف کنند؛ مثل یک طایفه از علماء تفسیر قرآن که استفادت از قرآن را منحصر به ضبط و جمع اختلاف قرائات و معانی لغات و تصاریف کلمات و محسنات لفظیه و معنویّه و وجوه اعجاز قرآن و معانی عرفیه و اختلاف افهام ناس در آنها دانند، و از دعوات قرآن و جهات روحیه و معارف الهیه آن بکلی غافلند. اینان نیز به مریضی مانند که رجوع به طبیب نموده نسخه او را گرفته، و معالجه خود را به ضبط نسخه و حفظ آن و کیفیت ترکیبات آن دانند. اینان را مرض خواهد کشت و علم به نسخه و مراجعه به طبیب برای آنها بکلی بی نتیجه است.

عزیزا، جمیع علوم عملی است حتی علم التوحید را نیز اعمالی است قلبیه و قلبیه. توحید تفعیل است؛ و آن، کثرت را به وحدت برگرداندن است؛ و این از اعمال روحیه و قلبیه است. تا در کثرات افعالیّه واقعی و سبب حقیقی را نشناختی و دیده حق بین پیدا نکردی و خدا را در طبیعت ندیدی و جهات کثرات طبیعیه و غیر طبیعیه را فانی در حق و افعال او نکردی و سلطان وحدت فاعلیت حق در قلبت علم نیفراشته، از خلوص و اخلاص و صفا و

۲۶۲- «از امام صادق علیه السلام روایت شده است: "هرگاه دیدید عالمی دوستدار دنیاست، در دینتان متمسک دارید (در امور دین به آنها اعتماد نکنید). همانا دوست دارنده هر چیزی پیرامون محبوب خود می گردد." و فرمود علیه السلام: "خداوند تعالی به داود علیه السلام وحی فرمود: بین من و خودت عالم شیفته و فریفته دنیا را واسطه قرار مده که تو را از دوستی من باز می دارد. اینان راهزنان بندگان حق طلب من هستند. همانا کمترین کاری که با آنها می کنم این است که شیرینی مناجات خود را از قلبهایشان می گیریم." منبع پیشین، حدیث ۴.

تصفیه بکلی دورو از توحید مهجوری. تمام ریا‌های افعالیّه و اکثر ریا‌های قلبیه از نقصان توحید افعالی است. آن که مردم ضعیف بی چاره بیکاره را مؤثر در دار تحقّق می‌داند و متصرّف در مملکت حق می‌شمارد، از کجا می‌تواند خود را از جلب قلوب آنها بی‌نیاز داند و عمل خود را از شرک شیطان تصفیه و تخلیص کند؟ تو سرچشمه را باید صافی کنی تا آب صافی از آن بیرون آید، والا با سرچشمه گل آلود توقع صفای آب نداشته باش. تو اگر قلوب بندگان خدا را در تحت تصرّف حق بدانی و معنی «یا مقلب القلوب» را به ذائقه قلب بچشانی و به سامعه قلب برسانی، خود با این همه ضعف و بیچارگی در صدد صید قلوب بر نیایی. و اگر حقیقت پیدیه ملکوت کُلّ شیء و لَهُ الْمُلْکُ وَ پیدیه الْمُلْکُ را به قلب بفهمانی، از جلب قلوب بی‌نیاز شوی، و به قلوب ضعیفه این مخلوق ضعیف خود را محتاج ندانی، و غنای قلبی برای تورخ دهد. تو در خود حسّ احتیاج کردی و مردم را کارگشا دانستی، پس محتاج به جلب قلوب شدی؛ و خود را به قدس فروشی متصرّف در قلوب انگاشتی، پس محتاج به ریا شدی؛ اگر کارگشا را حق می‌دید و خود را نیز متصرّف در کون نمی‌دید، بدین شرکها احتیاج پیدا نمی‌کردی.

ای مشرک مدّعی توحید و ای ابلیس در صورت آدمزاده، تو این ارث را از شیطان لعین بردی که خود را متصرّف می‌بیند و فریاد لاَ غَیْبَهُمْ^{۲۶۳} می‌زند. آن بدبخت و شقیّی در حجابهای شرک و خودبینی است؛ و آنان که عالم و خود را مستقل دانند نه مستظّل و متصرّف دانند نه مملوک، از شیطنت ابلیس ارث برده‌اند. از خواب گران برآی، و به قلب خود برسان آیات شریفه کتاب الهی و صحیفه نورانی ربوبی را. این آیات با عظمت برای بیدار کردن من و توفرو فرستاده شده، و ما جمیع حظوظ خود را منحصر به تجوید و صورت آن کردیم و از معارف آن غفلت ورزیدیم تا شیطان بر ما حکومت کرد و حکمفرما شد و در تحت سلطه شیطان واقع شدیم.

۴۰

۲۶۳- ← پاورقی ۲۴۹.

عجالتاً مطلب را اینجا ختم کنم و این سخن را بگذارم برای جای دیگر. ان شاء الله در آداب قرائت به شمه‌ای از این مطلب خواهم پرداخت و راه استفاده قرآن شریف را بر خود و بر بندگان خدا باز خواهم کرد باذن الله و حسن توفیقه. والسلام.

فصل پنجم

اکنون که رشته سخن بدینجا رسید ناچارم از ذکر بعضی درجات دیگر اخلاص به طوری که مناسب این مقام است

یکی از درجات اخلاص، تصفیة عمل است از رؤیت استحقاق ثواب و اجر. و در مقابل آن، شوب آن است به طلب اجر و رؤیت استحقاق مزد و ثواب. و این از یک مرتبه اعجاب به عمل خالی نیست، که سالک باید خود را از آن تخلیص کند. و این رؤیت استحقاق از نقصان معرفت به حال خود و حق خالق تعالی شانه است؛ و این نیز از شجره خبیثه شیطانیه است که به رؤیت خود و عمل خود و انبیت و انانیت برگردد. بیچاره انسان تا در حجاب رؤیت اعمال خویش است و آن را از خود می‌داند و خود را متصرف در امر می‌داند، از این مرض نجات پیدا نکند و به این تصفیة و تخلیص نائل نگردد. پس، سالک باید جهد کند و با ریاضات قلبیه و سلوک عقلی و عرفانی به قلب بفهماند که جمیع اعمال از موهبات و نعمتهای الهیه است که حق تعالی به دست بنده اجرا فرموده. و چون توحید فعلی در دل سالک جای‌گزین شد، عمل را از خود نداند، پس طلب ثواب نکند بلکه ثواب را تفضل و نعم را ابتدائی داند. و در کلمات ائمه اطهار علیهم السلام، خصوصاً صحیفه سجادیه همان صحیفه نورانیة الهیه که از سماء عرفان عارف بالله و عقل نورانی سید ساجدین نازل شده برای خلاص بندگان خدا از سجن طبیعت و فهماندن ادب عبودیت و قیام در خدمت ربوبیت، این لطیفه الهیه بسیار مذکور است؛ چنانچه در

دعای سی و دوم عرض کند: **فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى ابْتِدَائِكَ بِالنَّعْمِ الْجِسَامِ وَالْهَائِكِ الشُّكْرِ عَلَى الْإِحْسَانِ.** ۲۶۴

و در جای دیگر گوید: **نِعْمَكَ ابْتِدَاءً وَإِحْسَانَكَ التَّفَضُّلَ.** ۲۶۵
و در مصباح الشریعة فرماید: **وَأَذْنِي حَدِّ الْإِخْلَاصِ بِذُلِّ الْعَبْدِ طاقته، ثُمَّ لَا يَجْعَلُ لِعَمَلِهِ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا فَيُوجِبَ بِهِ عَلَى رَبِّهِ مُكَافَأَةً لِعَمَلِهِ.** ۲۶۶

درجه دیگر اخلاص، تصفیة عمل است از استکثار و خوشنودی به آن و اعتماد و دل بستگی بدان. و این نیز از مهمات سلوک سالک است که او را از قافله سالکان الی الله باز دارد و به سجن مظلم طبیعت محبوس کند. و این نیز از شجره خبیثه شیطانیه روید، و از خودخواهی است که از ارث شیطانی می باشد که **خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ** ۲۶۷ گفت و این از جهل انسانی است به مقام خود و مقام معبود جلّت عظمته.

اگر بیچاره ممکن، مقام نقص و عجز و ضعف و بیچارگی خود را بداند و مقام عظمت و بزرگواری و کمال حق را بشناسد، هرگز عمل خود را بزرگ نبیند و خود را قائم به امر محسوب ندارد. بیچاره، عملی را که در بازار دنیا برای یک سال او بیش از چند تومان ارزش قائل نیستند اگر از صحت و اجزاء آن مأمون باشند، از دورکعت آن توقعهای غیر متناهی دارد. این خوشنودی و استکثار عمل است که مبدأ بسیاری از مفاسد اخلاقی و اعمالی است که ذکرش به طول انجامد.

در احادیث شریفه بدینمطلب اشاره فرموده اند؛ چنانچه در کافی شریف

۲۶۴- «... پس ستایش فقط تو راست از آنکه به بخشش نعمتهای بزرگ ابتدا کردی و سپاسگزاری بر احسانت را (به من) الهام فرمودی.» صحیفه سجادیه، دعای سی و دوم.

۲۶۵- **إِذْ جَمِيعُ إِحْسَانِكَ تَفَضُّلٌ، وَإِذْ كُلُّ نِعْمِكَ ابْتِدَاءٌ** صحیفه سجادیه، دعای دوازدهم.

۲۶۶- «کمترین میزان اخلاص این است که بنده تمام توان خود را (برای خوشنودی خداوند) به کار گیرد و کار خود را نزد خداوند درخور پاداشی نداند که آن را بر پروردگار خود فرض شمرد.» مصباح الشریعة، الباب السادس والسبعون، فی الاخلاص».

۲۶۷- «مرا از آتش و او را از گل آفریده‌ای.» (اعراف/ ۱۲، ص/ ۷۶).

سند به حضرت موسی بن جعفر سلام الله علیهما رساند اِنَّهُ قَالَ لِبَعْضِ وُلْدِهِ:
 يَا بُنَيَّ، عَلَيْكَ بِالْحِدِّ؛ وَلَا تُخْرِجَنَّ نَفْسَكَ مِنْ حَدِّ التَّقْصِيرِ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
 وَطَاعَتِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُعْبَدُ حَقَّ عِبَادَتِهِ. ۲۶۸

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ آخَرَ: كُلُّ عَمَلٍ تُرِيدُ بِهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَكُنْ فِيهِ
 مُقْصِرًا عِنْدَ نَفْسِكَ؛ فَإِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ فِي أَعْمَالِهِمْ فِيهَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ اللَّهِ مُقْصِرُونَ إِلَّا
 مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ. ۲۶۹

وعنه عليه السلام: لا تَسْتَكْبِرُوا كَثِيرَ الْخَيْرِ. ۲۷۰ و در صحیفه کامله در
 وصف ملائکه الله فرماید: الَّذِينَ يَقُولُونَ إِذَا نَظَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ تَزَفَّرُوا إِلَىٰ أَهْلِ
 مَعْصِيَتِكَ: سُبْحَانَكَ، مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ. ۲۷۱

ای ضعیف، جایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله که اعرف خلق الله
 است و عمل او از همه کس نورانی تر و با عظمت تر است اعتراف به عجز و
 تقصیر کند و ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ وَمَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ ۲۷۲ گوید و ائمه
 معصومین علیهم السلام آن طور در محضر مقدس اظهار قصور و تقصیر

۲۶۸- «امام موسی بن جعفر علیهما السلام به فرزندش فرمود: "پسرکم، بر توست که (در عبادت خدا)
 بکوشی؛ و هرگز خود را از تقصیر در عبادت و طاعت خدای عزوجل مبرأمدان، که همانا خدا آنچنانکه
 حق اوست عبادت نمی شود." اصول کافی، ج ۳، ص ۱۱۶، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب
 الاعتراف بالتقصیر»، حدیث ۱.

۲۶۹- «همان جناب علیه السلام فرمود: "در هر کاری که با آن خداوند عزوجل را اراده می کنی، در انجام آن
 (آنچنانکه باید) خود را مقصر بدان که همانا همه مردم جز آن کس که خداوند عزوجل مصونش بدارد در
 کارهایشان بین خود و خدا مقصرند." منبع پیشین، حدیث ۴.

۲۷۰- «خیر بسیار را زیاد شمارید.» (عبادت و طاعت خدا هر چه هم زیاد باشد اندک است.) اصول کافی،
 ج ۳، ص ۳۹۴، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب استصغار الذنب»، حدیث ۲. وج ۴، ص ۱۹۶،
 «باب محاسبه العمل»، حدیث ۱۷.

۲۷۱- «چون کسانی به جهنم نظر کنند که چگونه به سوی اهل معصیت تومی خروشد، گویند: "تومنزهی؛
 ما تو را آنچنانکه حق عبادت توست عبادت نکردیم." صحیفه سجادیه، دعای سوم.

۲۷۲- «آنچنانکه حق شناخت توست تو را نشناختیم، و آن گونه که حق پرستیدن توست تو را نپرستیدیم.»
 مرآة العقول، ج ۸، ص ۱۴۶، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب الشکر».

کنند، از پشه لاغری چه خیزد؟^{۲۷۳} آری، آنها مقام معرفتشان به عجز ممکن و عزت و عظمت واجب تعالی شأنه اقتضای کرد آن اظهارات و اعترافات را. ما بیچارگان از جهل و حجابهای گوناگون به گردن فرازی برخاستیم و خودفروشی و عمل فروشی کنیم. سبحان الله! چه کلام صادقی است فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرماید: **عُجِبُ الْمَرْءُ بِنَفْسِهِ أَحَدُ حُسَادِ عَقْلِهِ**.^{۲۷۴} این از بی عقلی نیست که شیطان امر ضروری را بر ما تعمیمه کند و مادر میزان عقل به سنجش آن برنخیزیم؟ ما خود بالضروره می دانیم که اعمال ما و همه بشر عادی بلکه همه ملائکه الله و روحانیین در میزان مقایسه با اعمال رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی سلام الله علیهم قدر محسوسی^{۲۷۵} ندارد و به هیچ وجه در حساب نیاید، آنگاه، اعتراف به تقصیر و اظهار عجز از قیام به امر از آن بزرگواران متواتر بلکه فوق حد تواتر است. این دو قضیه ضروریه به ما نتیجه می دهد که باید به هیچ یک از اعمال خود خوشنود نباشیم؛ بلکه اگر به قدر عمر دنیا به عبادت و اطاعت قیام کنیم، خجلی و شرمسار باشیم و منفعلی و سرافکننده باشیم؛ مع الوصف، چنان شیطان در قلب ما متمکن شده و حکومت بر عقول و حواس ما می کند که از این مقدمات ضروریه نتیجه نگرفته بلکه احوال قلوب ما به عکس است.

آن سروری که يك ضربت یوم الخندقش به تصدیق رسول الله (ص) افضل از جمیع عبادات جن و انس است^{۲۷۵} با آن همه عبادات و ریاضات که علی بن الحسین، که اعبد خلق الله است، اظهار عجز می کند که مثل او باشد،^{۲۷۶} اظهار عجز و تذللش و اعتراف به قصور و تقصیرش از ما بیشتر و

۲۷۳- «جایی که عقاب بر بریزد/ از پشه لاغری چه خیزد». امثال و حکم دهخدا، ج ۲، ص ۵۷۹. بدون ذکر نام شاعر.

۲۷۴- «خودبینی رشک برنده به عقل است.» نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۱۱۷۲، «حکمت» ۲۰۳.

۲۷۵- لَضْرِبَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَوْمَ الْخَنْدَقِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ. بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲، «تاریخ امیرالمؤمنین».

۲۷۶- «... مَنْ يَقْوَى عَلِيَّ عِبَادَةَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؟» بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۵، «تاریخ علی بن

الحسین»، باب ۵، حدیث ۶۵.

بالا تر است. رسول خدا که علی مرتضی و جمیع ما سوی الله بنده درگاه اویند و ذره خور خوان نعمت معارفش هستند و متعلم به تعلیم او هستند، آن طور قیام به امر می کند. پس از خلعت نبوت ختمیه، که تمام سیر دایره کمال و لبنة اخرای معرفت و توحید است، ده سال در کوه حرا برپا می ایستد و قیام به اطاعت می کند تا آن که قدمهای مبارکش ورم می کند و خدای تعالی بر او آیه فرومی فرستد: طه، مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى. ۲۷۷ ای طاهر هادی، ما قرآن بر تو فرو نفرستادیم که به مشقت بیفتی، تو پاکیزه و هادی هستی، اگر مردم اطاعت تو نکنند، از نقص و شقاوت آنها است نه نقصان سلوک یا هدایت تو، معذلك، عجز و قصور خود را اعلان می فرماید.

سید بن طاوس قدس سره از جناب علی بن الحسین حدیثی نقل کنند که ما این رساله را متبرک به آن می کنیم؛ گرچه قدری طولانی است، ولی چون شرح بعضی حالات آن سرور است، شامه ارواح از آن متعطر شود و ذائقه قلوب از آن ملتذ گردد.

عنه قُدَسَ سِرُّهُ فِي فَتْحِ الْأَبْوَابِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الزَّهْرِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ عَلَى عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ. قَالَ: فَاسْتَعْظَمَ عَبْدُ الْمَلِكِ مَا رَأَى مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ بَيْنَ عَيْنَيْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ. فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، لَقَدْ بَيَّنَّ عَلَيْكَ الْإِجْتِهَادَ، وَلَقَدْ سَبَقَ لَكَ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى، وَأَنْتَ بِضَعَّةٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، قَرِيبُ النَّسَبِ، وَكَيْدُ السَّبَبِ، وَإِنَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ وَذَوِي عَصْرِكَ، وَلَقَدْ أُوتِيَتْ مِنَ الْفَضْلِ وَالْعِلْمِ وَالِدِينِ وَالْوَرَعِ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدٌ مِثْلَكَ وَلَا قَبْلَكَ إِلَّا مَنْ مَضَى مِنْ سَلَفِكَ. وَأَقْبَلَ يُثْنِي عَلَيْهِ وَيُطْرِبُهُ. قَالَ: فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ: كُلَّمَا ذَكَرْتَهُ وَوَصَفْتَهُ، مِنْ فَضْلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَأْيِيدِهِ وَتَوْفِيْقِهِ؛ فَأَيْنَ شُكْرُهُ عَلَيَّ مَا أَنْعَمَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقِفُ فِي الصَّلَاةِ حَتَّى تَرُمَّ قَدَمَاهُ، وَيَظْمَأُ فِي الصِّيَامِ حَتَّى يَعْصِبَ فَوْهُ. فَقِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَمْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا

۲۷۷- (طه/ ۱ و ۲)

تَأَخَّرَ؟ فَيَقُولُ (ص): أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا. الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا أَوْلَىٰ وَأَبْلَىٰ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ. وَاللَّهُ، لَوْ تَقَطَّعَتْ أَعْضَائِي وَسَأَلْتَ مُقَلَّتَائِي عَلَىٰ صَدْرِي أَنْ أَقُومَ لِلَّهِ جَلًّا جَلَالُهُ بِشُكْرِ عَشْرِ الْعُشْرِ مِنْ نِعْمَةٍ وَاحِدَةٍ مِنْ جَمِيعِ نِعْمِهِ الَّتِي لَا يُحْصِيهَا الْعَادُونَ وَلَا يَبْلُغُ حَدَّ نِعْمَةٍ مِنْهَا عَلَىٰ جَمِيعِ حَمْدِ الْحَامِدِينَ، لَا وَاللَّهِ، أَوْ يَرَانِي اللَّهُ لَا يَشْغَلُنِي شَيْءٌ عَنْ شُكْرِهِ وَذِكْرِهِ فِي لَيْلٍ وَلَا نَهَارٍ وَلَا سِرٍّ وَلَا عَلَانِيَةٍ. وَلَوْلَا أَنْ لِأَهْلِي عَلَىٰ حَقِّهَا وَلِسَائِرِ النَّاسِ مِنْ خَاصَّتِهِمْ وَعَامَّتِهِمْ عَلَيَّ حَقُوقًا لَا يَسَعُنِي إِلَّا الْقِيَامُ بِهَا حَسَبَ الْوُسْعِ وَالطَّاقَةِ حَتَّىٰ أُؤَدِّيَهَا إِلَيْهِمْ، لَرَمَيْتُ بَطْرَفِي إِلَى السَّمَاءِ وَيَقْلِبُنِي إِلَى اللَّهِ، ثُمَّ لَمْ أَرُدَّهُمَا حَتَّىٰ يَقْضِي اللَّهُ عَلَيَّ نَفْسِي، وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ. وَبِكُنَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبِكُنَىٰ عَبْدَ الْمَلِكِ . . . الخبير^{٢٧٨}.

٢٧٨- «زهري گوید: «همراه علی بن الحسین علیهما السلام بر عبدالملک بن مروان وارد شدیم. چون چشم عبدالملک بر پیشانی آن جناب افتاد و اثر سجده را بر پیشانی آن حضرت دید اعجاب نموده گفت: ای ابا محمد، آثار کوشش (در عبادت) بر تو آشکار است حالی که از پیش خداوند خیر و نیکویی برایت مقرر و مقدر کرده است؛ تو پاره تن پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) هستی، نسبت (به او) نزدیک و پیوندت محکم است و تو در میان افراد خانواده و مردم زمانهات فضیلت و برتری عظیمی داری و فضل و دانش و دین و تقوایی که تو راست برای احدی جز گذشتگان از خاندانت در گذشته و اکنون نبوده است. و همچنان آن حضرت را بسیار ستود. آن گاه علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: «آنچه درباره فضل و تأیید و توفیق خدای سبحان (نسبت به ما) گفتمی، شکر این نعمتها چگونه توان کرد ای امیرمؤمنان؟ رسول الله صلی الله علیه و آله به نماز می ایستاد تا پاهایش متورم می شد و در ایام روزه دهانش از تشنگی خشک می شد. به آن حضرت گفتند: ای رسول خدا مگر خدا گناهان گذشته و آینده تو را نیامرزیده است؟ [اشاره به آیه ٢ سوره مبارکه فتح] فرمود: «آیا نباید بنده ای سپاسگزار باشم؟» حمد خدای را بر آنچه انعام فرمود و ما را بدان آزمود و سپاس او راست در دنیا و آخرت. به خدا قسم اگر اعضای بدنم پاره پاره شود و چشمانم از حدقه بر سینه ام فرو غلطند تا مگر شکر ده يك از يك دهم نعمتی از نعمتهای خدا را که شمارندگان شمارش آن نتوانند کرد و حمد همه حامدان حق یکی از آنها را ادا نتوانند کرد به جای آورم، به خدا سوگند، نمی توانم؛ جز آنکه خدا مرا چنان ببیند که در شب و روز خلوت و آشکار چیزی مرا از شکر و ذکر او باز نمی دارد. و اگر نبود که خانواده ام بر من حق دارند و دیگران را نیز بر من حقوقی است که ناگزیر باید در حد توان خویش آن حقوق را ادا کنم، همانا چشم به آسمان می دوختم و دل خود را به سوی خدا متوجه می ساختم و دیده و دل بر نمی گرفتم تا خدا جانم را بگیرد. و اوست بهترین حکم کنندگان. «آنگاه حضرتش به گریه افتاد و عبدالملک (نیز) گریست . . .». بحار الانوار، ج ٤٦، ص ٥٧، «فتح الابواب».

و ما از ترجمهٔ حدیث شریف خودداری کردیم ، چنانچه از بعضی مراتب
اخلاص که مناسب مقام و وضع رساله نیست صرف نظر نمودیم که موجب
طول کلام و ملالت خاطر نگردد .

باب چهارم

در ذکر شمه‌ای از آداب قرائت و پاره‌ای از اسرار آن

و در این باب است تفسیر سوره مبارکه «حمد» و شمه‌ای از تفسیر سوره مبارکه «توحید» و سوره مبارکه «قدر» و این از اعزّ ابواب این رساله است و در آن چند مصباح است.

مصباح اول

در آداب مطلقه قرائت قرآن شریف است و در آن چند فصل است

فصل اوّل

یکی از آداب مهمه قرائت کتاب الهی، که عارف و عامی در آن شرکت

دارند و از آن نتایج حسنه حاصل شود و موجب نورانیت قلب و حیات باطن شود، «تعظیم» است. و آن موقوف به فهم عظمت و بزرگی و جلالت و کبریای آن است. و این معنی گرچه به حسب حقیقت از نطق بیان خارج و از طاقت بشر بیرون است، زیرا که فهم عظمت هر چیز به فهم حقیقت آن است و حقیقت قرآن شریف الهی قبل از تنزل به منازل خلقیه و تطوّر به اطوار فعلیه از شئون ذاتیه و حقایق علمیه در حضرت واحدیت است و آن حقیقت «کلام نفسی» است که مقارعه ذاتیه در حضرات اسمائیه است. و این حقیقت برای احدی حاصل نشود به علوم رسمیه و نه به معارف قلبیه و نه به مکاشفه غیبیه مگر به مکاشفه تامّه الهیه برای ذات مبارک نبی ختمی صلی الله علیه و آله در محفل انس «قاب قوسین» بلکه در خلوتگاه سرّ مقام «اودنی». و دست آمال عائله بشریه از آن کوتاه است مگر خلص از اولیاء الله که به حسب انوار معنویه و حقایق الهیه با روحانیت آن ذات مقدس مشترک و به واسطه تبعیت تامّه فانی در آن حضرت شدند، که علوم مکاشفه را بالوراثه از آن حضرت تلقی کنند و حقیقت قرآن به همان نورانیت و کمال که در قلب مبارک آن حضرت تجلی کند به قلوب آنها منعکس شود بدون تنزل به منازل و تطوّر به اطوار؛ و آن قرآن بی تحریف و تغییر است و از کتاب وحی الهی کسی که تحمل این قرآن را می تواند کند وجود شریف ولی الله مطلق، علی بن ابی طالب، علیه السلام [است]؛ و سایرین نتوانند اخذ این حقیقت کنند مگر با تنزل از مقام غیب به موطن شهادت و تطوّر به اطوار ملکیه و تکسی به کسوه الفاظ و حروف دنیاویه. و این یکی از معانی «تحریف» است که در جمیع کتاب الهی و قرآن شریف واقع شده و تمام آیات شریفه با تحریف بلکه تحریفات بسیار، به حسب منازل و مراحل که از حضرت اسماء تا اخیره عوالم شهادت و ملک طی نموده، در دسترس بشر گذاشته شده. و عدد مراتب تحریف مطابق با عدد مراتب بطون قرآن است طابق النعل بالنعل؛ الا آن که تحریف تنزل از غیب مطلق به شهادت مطلقه است به حسب مراتب عوالم، و بطون رجوع از شهادت مطلقه به غیب مطلق است. پس، مبدأ تحریف و مبدأ بطون متعکس

است. و سالک الی الله به هر مرتبه از مراتب بطون که نائل شد، از یک مرتبه تحریف تخلص پیدا کند؛ تا به بطون مطلق، که بطن سابع است به حسب ^{۳۴} مراتب کلیّه که رسید، از تحریف مطلقاً متخلص شود. پس، ممکن است قرآن شریف برای کسی محرف به جمیع انواع تحریف باشد، و برای کسی به بعض مراتب، و برای کسی محرف نباشد، و ممکن است برای یک نفر در حالی محرف و در حالی غیر محرف باشد، و در حالی محرف به بعض انواع تحریف باشد.

و چنانچه دانستی، فهم عظمت قرآن خارج از طوق ادراک است، لکن اشاره اجمالیّه به عظمت همین کتاب متّزل، که در دسترس همه بشر است، موجب فوائد کثیره است.

بدان ای عزیز که عظمت هر کلام و کتابی یا به عظمت متکلم و کاتب آن است، و یا به عظمت مطالب و مقاصد آن است، و یا به عظمت نتایج و ثمرات آن است، و یا به عظمت رسول و واسطه آن است، و یا به عظمت مرسل الیه و حامل آن است، و یا به عظمت حافظ و نگاهبان آن است، و یا به عظمت شارح و مبین آن است، و یا به عظمت وقت ارسال و کیفیت آن است. و بعضی از این امور ذاتاً و جوهر آدر عظمت دخیل است، و بعضی عَرَضاً و بالواسطه، و بعضی کاشف از عظمت است. و جمیع این امور که ذکر شد، در این صحیفه نورانیّه به وجه اعلی و اوفی موجود بلکه از مختصات آن است، که کتاب دیگری را در آن یا اصلاً شرکت نیست و یا به جمیع مراتب نیست. اما عظمت متکلم آن و منشی و صاحب آن: پس آن، عظیم مطلق است که جمیع عظمت های متصوره در ملک و ملکوت و تمام قدرتهای نازل در غیب و شهادت رشحه ای از تجلیات عظمت فعل آن ذات مقدّس است. و حق تعالی با تجلی به عظمت برای احدی ممکن نیست تجلی کند؛ و از پس هزاران حجب و سراقادت تجلی کند؛ چنانچه در حدیث است: **إِنَّ اللَّهَ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ [مِنْ نُورٍ وَ ظُلْمَةٍ. لَوْ كُفِّفَتْ، لَأَحْرَقَتْ سُبْحَاتٍ وَجْهَهُ دُونَهُ].** ۲۷۹ و

حاشیه ←

پیش اهل معرفت این کتاب شریف از حق تعالی به مبدئیت جمیع شئون ذاتیه و صفاتیّه و فعلیه و به جمیع تجلیات جمالیه و جلالیه صادر شده، و دیگر کتب سماویّه را این مرتبت و منزلت نیست.

و اما عظمت آن به واسطه محتویات و مقاصد و مطالب آن: پس آن، ^{۱۳۵} عقد فصلی علی حده بلکه فصول و ابوابی و رساله و کتابی جداگانه لازم دارد تا شمه‌ای از آن در رشته بیان و تحریر درآید. و ما به طریق اجمال در فصلی مستقلّ به کلیات آن اشاره می‌کنیم؛ و در آن فصل ان شاء الله اشاره به عظمت آن از حیث نتایج و ثمرات می‌نمائیم.

و اما عظمت رسول وحی و واسطه ایصال: پس آن، جبرئیل امین و روح اعظم است که پس از خروج رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از جلیباب بشریت و توجه دادن شطر قلب را به حضرت جبروت، متصل به آن روح اعظم شود. و آن یکی از ارکان اربعه دارتحقق، بلکه اعظم ارکان و اشرف انواع آن است؛ چه که آن ذات شریف نورانی مَلَك موکَل علم و حکمت و صاحب ارزاق معنویّه و اطعمه روحانیّه است. و از کتاب خدا و احادیث شریفه تعظیم جبرئیل و تقدّم او بر دیگر ملائکه استفاده شود. ^{۲۸۰}

و اما عظمت مرسل الیه و متحمّل آن: پس آن، قلب تقیّ نقیّ احمدی احدی جمعی محمّدی است که حق تعالی به جمیع شئون ذاتیه و صفاتیّه و اسمائیه و افعالیّه بر آن تجلی نموده؛ و دارای ختم نبوت و ولایت مطلقه است؛ و اکرم بریه و اعظم خلیقه و خلاصه کون و جوهره وجود و عصاره دارتحقق و لبنة اخیره و صاحب برزخیت کبری و خلافت عظمی است.

و اما حافظ و نگاهبان آن، ذات مقدس حق جل جلاله است؛ چنانچه

→

۲۷۹- «همانا خدا را هفتاد هزار حجاب است از نور و ظلمت؛ اگر آن حجابها کنار روند سبحات روی او ماسوی را خواهد سوخت.» در بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۴۵، این حدیث از طریق عامّه نقل شده است.

۲۸۰- «شعراء/ ۱۹۳، نجم/ ۵-۹، تکویر/ ۱۹-۲۴) و بحار الانوار، ج ۵۶، ص ۲۵۸، «کتاب السماء و العالم»، «ابواب الملائکه»، «باب آخر فی وصف الملائکه المقربین»، حدیث ۲۳ و ۲۴.

فرماید در کریمه مبارکه: **إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ**. ۲۸۱
 واما شارح و مبین آن، ذوات مطهره معصومین از رسول خدا تا حجت
 عصر عجل الله فرجه، که مفاتیح وجود و مخازن کبریا و معادن حکمت و وحی
 و اصول معارف و عوارف و صاحبان مقام جمع و تفصیلند.
 و اما وقت وحی، لیلۃ القدر است، که اعظم لیالی و «خیر من الف شهر»
 و نورانی ترین ازمه و فی الحقیقه وقت وصول ولی مطلق و رسول ختمی صلی
 الله علیه و آله است.
 و اما کیفیت وحی و تشریفات آن از نطق بیان در این مختصر خارج
 است و محتاج به فصلی است جداگانه که به واسطه طول آن از آن صرف نظر
 می کنیم.

فصل دوم

در بیان مقاصد و مطالب و مشتملات کتاب شریف الهی به طریق اجمال و اشاره

بدان که این کتاب شریف، چنانچه خود بدان تصریح فرموده، کتاب
 هدایت و راهنمای سلوک انسانیّت و مربی نفوس و شفای امراض قلبیه و نور
 بخش سیر الی الله است.

بالجمله، خدای تبارک و تعالی به واسطه سعه رحمت بر بندگان، این
 کتاب شریف را از مقام قرب و قدس خود نازل فرموده و به حسب تناسب عوالم
 تنزل داده تا به این عالم ظلمانی و سجن طبیعت رسیده و به کسوه الفاظ و
 صورت حروف در آمده برای استخلاص مسجونین در این زندان تاریک دنیا و
 رهایی مغلولین در زنجیرهای آمل و امانی، و رساندن آنها را از حسیض
 نقص و ضعف و حیوانیّت به اوج کمال و قوت و انسانیّت، و از مجاورت

۲۸۱- «همانا ما ذکر (قرآن) را فرو فرستادیم و هر آینه ما آن را محفوظ نگاه می داریم.» (حجر/۹)

شیطان به مرافقت ملکوتیین بلکه به وصول به مقام قرب و حصول مرتبه لقاء الله که اعظم مقاصد و مطالب اهل الله است. و از این جهت، این کتاب کتاب دعوت به حق و سعادت است و بیان کیفیت وصول بدین مقام است؛ و مندرجات آن اجمالاً آن چیزی است که در این سیر و سلوک الهی مدخلیت دارد و یا اعانت می کند سالک و مسافر الی الله را. و به طور کلی یکی از مقاصد مهمه آن، دعوت به معرفت الله و بیان معارف الهیه است از شئون ذاتیه و اسمائیه و صفاتیّه و افعالیه؛ و از همه بیشتر در این مقصود، توحید ذات و اسماء و افعال است که بعضی از آن به صراحت و بعضی به اشارت مستقصی مذکور است.

و باید دانست که در این کتاب جامع الهی به طوری این معارف، از معرفه الذات تا معرفه الافعال، مذکور است که هر طبقه به قدر استعداد خود از آن ادراک می کنند؛ چنانچه آیات شریفه توحید، و خصوصاً توحید افعال، را علماء ظاهر و محدثین و فقها رضوان الله علیهم طوری بیان و تفسیر می کنند که بکلی مخالف و مباین است با آنچه اهل معرفت و علماء باطن تفسیر می کنند؛ و نویسندگان هر دورا در محل خود درست می داند، زیرا که قرآن شفای دردهای درونی است و هر مریض را به طوری علاج می کند. چنانچه کریمه هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ. ۲۸۲ و کریمه اللهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ. ۲۸۳ و کریمه هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ. ۲۸۴ و کریمه هُوَ مَعَكُمْ. ۲۸۵ و کریمه أَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ. ۲۸۶ الی غیر ذلك در توحید ذات، و آیات کریمه آخر سوره «حشر» و غیر آنها در توحید صفات، و کریمه وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ

۲۸۲ - پاورقی ۱۲۷.

۲۸۳ - «خداوند نور آسمانها و زمین است.» (نور/۳۵)

۲۸۴ - «اوست کسی که در آسمان خداست و در زمین خداست.» (زخرف/۸۴)

۲۸۵ - «او با شماست...» (حدید/۴)

۲۸۶ - «به هر سو رو کنید، آنجا روی خداست.» (بقره/۱۱۵)

رَمَى . ۲۸۷ و كَرِيمَةَ الْحَمْدِ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ . و كَرِيمَةً يُسَبِّحُ اللَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ . ۲۸۸ در توحید افعال، که بعضی به وجه دقیق و بعضی به وجه ادق عرفانی دلالت دارد، برای هر يك از طبقات علماء ظاهر و باطن طوری شفای امراض است . و در عین حال که بعضی آیات شریفه، مثل آیات اَوَّل «حدید» و سوره مبارکه «توحید»، به حسب حدیث شریف کافی ۲۸۹ برای متعمقان از آخر الزمان وارد شده، اهل ظاهر را نیز از آن بهره کافی است . و این از معجزات این کتاب شریف و از جامعیت آن است .

و دیگر از مقاصد و مطالب آن، دعوت به تهذیب نفوس و تطهیر بواطن از ارجاس طبیعت و تحصیل سعادت، و بالجمله، کیفیت سیر و سلوک الی الله [است] . و این مطلب شریف به دو شعبه مهمه منقسم است: یکی تقوا به جمیع مراتب آن، که مندرج در آن است تقوی از غیر حق و اعراض مطلق از ماسوی الله . و دیگر، ایمان به تمام مراتب و شئون، که در آن مندرج است اقبال به حق و رجوع و انابه به آن ذات مقدس . و این از مقاصد مهمه این کتاب شریف است که اکثر مطالب آن بلا واسطه یا مع الواسطه به این مقصد رجوع کند .

و دیگر از مطالب این صحیفه الهیه، قصص انبیاء و اولیاء و حکماء است، و کیفیت تربیت حق آنها را، و تربیت آنها خلق را؛ که در این قصص فوائد بی شمار و تعلیمات بسیار است . و در آن قصص به قدری معارف الهیه و تعلیمات و تربیتهای ربوبیه مذکور و مرموز است که عقل را متحیر کند . سبحان الله و له الحمد و المنة . در همین قصه خلق آدم علیه السلام و امر به سجود ملائکه و تعلیمات اسماء و قضایای ابلیس و آدم (ع) که در کتاب خدا مکرر ذکر شده، به قدری تعلیم و تربیت و معارف و معالم است برای کسی که

۲۸۷- و هنگامی که تیر انداختی تو نینداختی بلکه خدا انداخت . (انفال / ۱۷)

۲۸۸- آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است او را تسبیح می کنند . (جمعه / ۱ ، تغابن / ۱)

۲۸۹- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۲۳، «کتاب التوحید»، «باب النسبة»، حدیث ۳ .

لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ ۚ ۲۹۰ که انسان را حیران کند. و اینکه قصص قرآنی، مثل قصه آدم و موسی و ابراهیم و دیگر انبیاء علیهم السلام، مکرر ذکر شده، برای همین نکته است که این کتاب، کتاب قصه و تاریخ نیست، بلکه کتاب سیر و سلوک الی الله و کتاب توحید و معارف و مواعظ و حکم است. و در این امور، مطلوب تکرار است تا در نفوس قاسیه تأثیری کند و قلوب از آن موعظت گیرد. و به عبارت دیگر، کسی که بخواهد تربیت و تعلیم و انذار و تبشیر کند، باید مقصد خود را با عبارات مختلفه و بیانات متشبهه - گاهی در ضمن قصه و حکایت و گاهی در ضمن تاریخ و نقل و گاهی به صراحت لهجه و گاهی به کنایت و امثال و رموز - تزریق کند تا نفوس مختلفه و قلوب متشبهه هر یک بتوانند از آن استفادت کنند.

و چون این کتاب شریف برای سعادت جمیع طبقات و قاطبه سلسله بشر است، و این نوع انسانی در حالات قلوب و عادات و اخلاق و ازمه و امکانه مختلف هستند، همه را نتوان به یک طور دعوت کرد؛ ای بسا نفوسی که برای اخذ تعالیم به صراحت لهجه و القاء اصل مطلب به طور ساده حاضر نباشند و از آن متأثر نگردند؛ اینها را باید به طور ساختمان دماغ آنها دعوت کرد و مقصد را به آنها فهمانید. و بسا نفوسی که با قصص و حکایات و تواریخ سروکار ندارند و علاقمند به لب مطالب و لباب مقاصدند؛ اینها را نتوان با دسته اول در یک ترازو گذاشت. ای بسا قلوب که با تخویف و انذار متناسبند؛ و قلبی که با وعده و تبشیر سروکار دارند. از این جهت است که این کتاب شریف به اقسام مختلفه و فنون متعدده و طرق متشبهه مردم را دعوت فرموده؛ و چنین کتابی را تکرار حتم و لازم است. دعوت و موعظه بی تکرار و تفتن، از حد بلاغت خارج، و آنچه متوقع از آن است، که تأثیر در نفوس باشد، بی تکرار از آن حاصل نشود.

مع الوصف، در این کتاب شریف قضایا به طوری شیرین اتفاق افتاده

۲۹۰ - پاورقی ۸۵.

که تکرار آن انسان را کسل نکند؛ بلکه در هر دفعه که اصل مطلب را تکرار کند، خصوصیات و لواحقى در آن مذکور است که در دیگران نیست؛ بلکه در هر دفعه يك نکته مهمه عرفانى یا اخلاقى را مورد نظر قرار داده و قضیه را در اطراف آن چرخ می دهد. و بیان این مطلب استقصای کامل از قصص قرآنیّه لازم دارد که در این مختصرات نگنجد. و در آرزوی این ضعیف بی مایه ثبت است که با توفیق الهی کتابی در خصوص قصص قرآنیّه و حل رموز و کیفیت تعلیم و تربیت آنها فراهم آورم به قدر میسور. گرچه قیام به این امر از مثل نویسنده آرزوی است بسی خام و خیالی است بس باطل.

بالجمله، ذکر قصص انبیاء علیهم السلام، و کیفیت سیر و سلوک آنها، و چگونگی تربیت آنها از بندگان خدا، و حکم و مواعظ و مجادلات حسنه آنها از بزرگترین ابواب معارف و حکم و بالاترین درهای سعادت و تعالیم است که حق تعالی جلّ مجده به روی بندگان خود مفتوح فرموده. و چنانچه ارباب معرفت و اصحاب سلوک و ریاضت را از آنها حظی وافر و بهره کافی است، کسان دیگر را نیز نصیبی وافى و قسمتی بی پایان است؛ چنانچه از کریمه شریفه فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا... ۲۹۱ الخ، مثلاً، اهل معرفت کیفیت سلوک و سیر معنوی حضرت ابراهیم علیه السلام را ادراک می کنند، و راه سلوک الی الله و سیرالی جنبه را تعلم می نمایند، و حقیقت سیرانفسی و سلوک معنوی را از منتهای ظلمت طبیعت، که به جَنِّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ در آن مسلك تعبیر شده، تا القاء مطلق انیت و انانیت و ترك خودی و خودپرستی و وصول به مقام قدس و دخول در محفل انس، که در این مسلك اشارت به آن است وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ ۲۹۲... الخ، از آن دریابند. و دیگران از آن، سیر آفاقی و کیفیت تربیت و تعلیم جناب خلیل الرحمن امت خود را، ادراک کنند. و بدین منوال، سایر قصص و حکایات، مثل قصه آدم و ابراهیم و موسی و

۲۹۱- چون شب بر او تاریک گردید ستاره‌ای دید... (انعام/۷۶)

۲۹۲- ← پاورقی ۱۸۳.

یوسف و عیسی و ملاقات موسی و خضر، که استفادات اهل معارف و ریاضات و مجاهدات و دیگران هر یک با دیگری فرق دارد. و در این قسمت داخل است، یا مقصدی مستقل است، حکم و مواعظ ذات مقدس حق؛ که هر جا مناسب شده خود به لسان قدرت بندگان را دعوت فرموده، یا به معارف الهیه و توحید و تنزیه، چون سوره مبارکه «توحید» و اواخر سوره «حشر» و اوائل «حدید»، و دیگر موارد کتاب شریف الهی. و اصحاب قلوب و سوابق حسنی را از این قسمت حظوظی است بی شمار. مثلاً، اصحاب معارف از کریمه مقدسه و مَنْ يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ.^{۲۹۳} قرب نافله و فریضه را استفادات کنند؛ در عین حال که دیگران خروج به بدن و هجرت، مثلاً به مکه یا مدینه، را می فهمند. و یا دعوت فرموده به تهذیب نفوس و ریاضات باطنیه چون کریمه شریفه قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا.^{۲۹۴} الی غیر ذلك. و یا دعوت به عمل صالح است؛ چنانچه معلوم است. و یا تحذیر از مقابلات هر یک از اینها است. و در این قسمت نیز داخل است حکم لقمانی و دیگر بزرگان و مؤمنین که در موارد مختلفه این صحیفه الهیه مذکور است، چون قضایای اصحاب کهف.

و دیگر از مطالب این صحیفه نورانیه، بیان احوال کفار و جاحدین و مخالفان با حق و حقیقت و معاندین با انبیاء و اولیاء علیهم السلام، و بیان کیفیت عواقب امور آنها و چگونگی بوار و هلاک آنها، چون قضایای فرعون و قارون و نمرود و شداد و اصحاب فیل، و دیگر از کفره و فجره، که در هر یک از آنها موعظتها و حکم بلکه معارفی است برای اهلش. و در این قسمت داخل است قضایای ابلیس ملعون. و در این قسمت نیز داخل است - یا قسمتی مستقل است - قضایای غزوات رسول خدا صلی الله علیه و آله، که در آنها نیز مطالب شریفه مذکور است، که یکی از آنها کیفیت مجاهدات اصحاب

۲۹۳ - باورقی ۱۵.

۲۹۴ - «هر آینه رستگار شد کسی که نفس را تزکیه کرد و زیان دید کسی که آن را تباه ساخت.» (شمس/۹)

رسول خدا صلی الله علیه و آله است برای بیدار کردن مسلمین از خواب غفلت و برانگیختن آنها است برای مجاهدت فی سبیل الله و تنفیذ کلمه حق و امامت باطل .

ویکی دیگر از مطالب قرآن شریف، بیان قوانین ظاهر شریعت و آداب و سنن الهیه است، که در این کتاب نورانی کلیات و مهمات آن ذکر شده . و عمده در این قسم دعوت به اصول مطالب و ضوابط آن است؛ مثل باب صلاة، و زکات، و خمس، و حج، و صوم، و جهاد، و نکاح، و ارث، و قصاص، و حدود، و تجارت، و امثال آن . و چون این قسم، که علم ظاهر شریعت است، عام المنفعه و برای جمیع طبقات از حیث تعمیر دنیا و آخرت مجعول است و تمام طبقات مردم از آن به مقدار خود استفادت کنند، از این جهت در کتاب خدا دعوت به آن بسیار است و در احادیث و اخبار نیز خصوصیات و تفصیلات آنها به حد وافر است و تصانیف علماء شریعت در این قسمت بیشتر و بالاتر از سایر قسمتها است .

ویکی دیگر از مطالب قرآن شریف، احوال معاد و پراهین بر اثبات آن، و کیفیت عذاب و عقاب و جزا و ثواب آن، و تفصیلات جنت و نار و تعذیب و تنعیم . و در این قسمت حالات اهل سعادت و درجات آنها از اهل معرفت و مقرّبین و از اهل ریاضت و سالکین و از اهل عبادت و ناسکین، و همین طور حالات و درجات اهل شقاوت از کفار و محجوبین و منافقین و جاحدین و اهل معصیت و فاسقین مذکور است . ولی آنچه به حال عموم بیشتر فایده داشته بیشتر مذکور و با صراحت لهجه است؛ و آنچه برای يك طبقه خاصه مفید است، به طریق رمز و اشاره مذکور است؛ مثل و رَضَوَانٌ مِنَ اللّٰهِ اَكْبَرُ ۲۹۵ و آیات لقاء الله برای آن دسته . و مثل كَلَّا اِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُوبُونَ . ۲۹۶ برای دسته دیگر . و در این قسمت، یعنی در قسم تفصیل معاد و رجوع الی الله،

۲۹۵- «رضایت خدا بزرگتر است .» (توبه/۷۲)

۲۹۶- «بتحقیق، آنان در آن روز از پروردگارشان محجوب اند.» (مطفّفين/۱۵)

معارفی بی شمار و اسراری بس دشوار مذکور است که اطلاع بر کیفیت آنها جز به سلوک برهانی یا نور عرفانی نتوان پیدا کرد.

و یکی دیگر از مطالب این صحیفه الهیه کیفیت احتجاجات و براهینی است که ذات مقدس حق تعالی یا خود اقامه فرموده بر اثبات مطالب حقه و معارف الهیه، مثل احتجاج بر اثبات حق و توحید و تنزیه و علم و قدرت و دیگر اوصاف کمالیه؛ که در این قسمت گاهی براهین دقیقه‌ای پیدا شود که اهل معرفت از آن استفاده کامل نمایند، مثل شهد الله انه لا اله الا هو. ۲۹۷ و گاهی براهینی است که حکماء و دانشمندان طوری از آن استفاده کنند، و اهل ظاهر و عامه مردم از آن طوری بهره بردارند، مثل کریمه لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا. ۲۹۸ و مثل کریمه إِذَا لَدَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ. ۲۹۹ و مثل آیات اول سوره «حدید» و سوره مبارکه «توحید»، و غیر آن. و مثل احتجاج بر اثبات معاد و رجوع ارواح و انشاء نشئه اخری، و احتجاج بر اثبات ملائکه الله و انبیاء عظام، که در موارد مختلفه این کتاب شریف موجود است. این حال احتجاجات خود ذات مقدس. و یا آن که حق تعالی نقل براهین انبیاء و دانشمندان را فرموده بر اثبات معارف؛ مثل احتجاجات جناب خلیل الرحمن سلام الله علیه و غیر آن.

اینها مهمات مطالب این کتاب است؛ و الاً دیگر مطالب متفرقه نیز موجود است که احصاء آن وقتی کافی لازم دارد.

فصل سوم

اکنون که مقاصد و مطالب این صحیفه الهیه را دانستی، يك مطلب مهمی را باید در نظر بگیری که با توجه به آن راه استفاده از کتاب شریف بر تو

۲۹۷- «خدا شهادت داد که خدایی جز او نیست.» (آل عمران/ ۱۸)

۲۹۸- «اگر جز خدا خدایانی بود زمین و آسمان تباه می شدند.» (انبیاء/ ۲۲)

۲۹۹- «...» در این هنگام هر خدایی به آنچه (خود) آفریده می پرداخت. « (مؤمنون/ ۹۱)

باز شود و ابواب معارف و حکم بر قلبت مفتوح گردد. و آن، آن است که به کتاب شریف الهی نظر تعلیم داشته باشی و آن را کتاب تعلیم وافاده بدانی، و خود را موظف به تعلّم و استفاده بدانی. و مقصود ما از تعلیم و تعلّم وافاده و استفاده آن نیست که جهات ادبیّت و نحو و صرف را از آن تعلیم بگیری، یا حیث فصاحت و بلاغت و نکات بیانیه و بدیعیّه از آن فراگیری، یا در قصص و حکایات آن به نظر تاریخی و اطلاع بر امم سالفه بنگری؛ هیچ یک از اینها داخل در مقاصد قرآن نیست و از منظور اصلی کتاب الهی به مراحل دور است.

و این که استفاده ما از این کتاب بزرگ بسیار کم است، برای همین ^{۳۰} است که یا به آن نظر تعلیم و تعلم نداریم - چنانچه غالباً این طوریم - فقط قرائت قرآن می کنیم برای ثواب و اجر، و لهذا جز به جهت تجوید آن اعتنائی نداریم. می خواهیم قرآن را صحیح بخوانیم که ثواب به ما عنایت شود، و در همین حد واقف می شویم و به همین امر قناعت می کنیم؛ و لهذا چهل سال قرآن شریف را می خوانیم و به هیچ وجه از آن استفاده ای حاصل نشود جز اجر و ثواب قرائت. و یا اگر نظر تعلیم و تعلّم داشته باشیم، با نکات بدیعیّه و بیانیه و وجوه اعجاز آن، و قدری بالاتر، جهات تاریخی و سبب نزول آیات، و اوقات نزول، و مکی و مدنی بودن آیات و سوره، و اختلاف قرائات و اختلاف مفسرین از عامّه و خاصه، و دیگر امور عرضیه خارج از مقصد که خود آنها موجب احتجاج از قرآن و غفلت از ذکر الهی است، سر و کار داریم. بلکه مفسرین بزرگ ما نیز عمده هم خود را صرف در یکی از این جهات یا بیشتر کرده و باب تعلیمات را به روی مردم مفتوح نکرده اند.

به عقیده نویسنده تاکنون تفسیر برای کتاب خدا نوشته نشده. به طور کلی معنی «تفسیر» کتاب آن است که شرح مقاصد آن کتاب را بنماید؛ و نظر مهم به آن، بیان منظور صاحب کتاب باشد. این کتاب شریف، که به شهادت خدای تعالی کتاب هدایت و تعلیم است و نور طریق سلوک انسانیت است، باید مفسّر در هر قصه از قصص آن، بلکه هر آیه از آیات آن، جهت

اهداء به عالم غیب و حیث راه‌نمایی به طرق سعادت و سلوک طریق معرفت و انسانیت را به متعلم بفهماند. مفسر وقتی «مقصد» از نزول را بما فهماند مفسر است، نه «سبب» نزول به آن طور که در تفاسیر وارد است. در همین قصه آدم و حوا و قضایای آنها با ابلیس از اول خلقت آنها تا ورود آنها در ارض، که حق تعالی مکرر در کتاب خود ذکر فرموده، چقدر معارف و مواعظ مذکور و مرموز است و ما را به چقدر از معایب نفس و اخلاق ابلیسی و کمالات آن و معارف آدمی آشنا می‌کند و ما از آن غافل هستیم.

بالجمله، کتاب خدا کتاب معرفت و اخلاق و دعوت به سعادت و کمال است؛ کتاب تفسیر نیز باید کتاب عرفانی اخلاقی و مبین جهات عرفانی و اخلاقی و دیگر جهات دعوت به سعادت آن باشد. مفسری که از این جهت غفلت کرده یا صرف نظر نموده یا اهمیّت به آن نداده، از مقصود قرآن و منظور اصلی انزال کتب و ارسال رسل غفلت ورزیده. و این یک خطائی است که قرن‌هاست این ملت را از استفاده از قرآن شریف محروم نموده و راه هدایت را به روی مردم مسدود کرده. ما باید مقصود از تنزیل این کتاب را قطع نظر از جهات عقلی برهانی، که خود به ما مقصد را می‌فهماند، از خود کتاب خدا اخذ کنیم. مصنف کتاب مقصد خود را بهتر می‌داند. اکنون به فرموده‌های این مصنف راجع به شئون قرآن نظر کنیم، می‌بینیم خود می‌فرماید: ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ. ۳۰۰ این کتاب را کتاب هدایت خوانده. می‌بینیم در یک سوره کوچک چندین مرتبه می‌فرماید: وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّذَكِّرٍ. ۳۰۱ می‌بینیم می‌فرماید: وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ. ۳۰۲ می‌فرماید: كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ

۳۰۰- «هیچ شکی در این کتاب نیست و آن هدایت برای پرهیزکاران است.» (بقره/۲)

۳۰۱- «ما قرآن را برای متذکر شدن آسان ساختیم؛ آیا متذکر شونده‌ای هست؟» (قمر/۱۷)

۳۰۲- «ما قرآن را (یکباره) به سوی تو نازل کردیم تا آنچه را که (تدریجاً) بر مردم فرستاده شده است برای آنها

بیان کنی شاید آنان بیندیشند.» (نحل/۴۴)

وَلْيَتَذَكَّرْ أُولُو الْأَلْبَابِ. ۳۰۳ الی غیر ذلك از آیات شریفه که ذکرش به طول انجامد.

بالجملة، مقصود ما از این بیان نه انتقاد در اطراف تفاسیر است، چه که هر یک از مفسرین زحمت‌های فراوان کشیده و رنج‌های بی پایان برده تا کتابی شریف فراهم آورده‌فَلَيْلَهُ دَرُهُمْ وَعَلَى اللَّهِ أَجْرُهُمْ، بلکه مقصود ما آن است که راه استفاده از این کتاب شریف را، که تنها کتاب سلوک الی الله و یکتا کتاب تهذیب نفوس و آداب و سنن الهیه است و بزرگتر وسیله رابطه بین خالق و خلق و عروة الوثقی و حبل المتین تمسک به عزربوبیت است، باید به روی مردم مفتوح نمود. علماء و مفسرین تفاسیر فارسی و عربی بنویسند و مقصود آنها بیان تعالیم و دستورات عرفانی و اخلاقی و بیان کیفیت ربط مخلوق به خالق و بیان هجرت از دار الغرور به دار السرور و الخلود باشد، به طوری که در این کتاب شریف به ودیعت گذاشته شده. صاحب این کتاب سکاکی و شیخ نیست که مقصدش جهات بلاغت و فصاحت باشد؛ سیبویه و خلیل نیست تا منظورش جهات نحو و صرف باشد؛ مسعودی و ابن خلکان نیست تا در اطراف تاریخ عالم بحث کند؛ این کتاب چون عصای موسی و ید بیضای آن سرور، یا دم عیسی که احیاء اموات می کرد نیست که فقط برای اعجاز و دلالت بر صدق نبی اکرم آمده باشد؛ بلکه این صحیفه الهیه کتاب احیاء قلوب به حیوة ابدی علم و معارف الهیه است؛ این کتاب خدا است و به شئون الهیه جل و علا دعوت می کند. مفسر باید شئون الهیه را به مردم تعلیم کند، و مردم باید برای تعلّم شئون الهیه به آن رجوع کنند تا استفادت از آن حاصل شود. وَتَنْزَلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ الْإِخْسَارَ. ۳۰۴ چه خسارتی بالاتر از این که سی - چهل سال کتاب الهی را قرائت کنیم و به

۳۰۳- «کتاب مبارکی که به سوی تو نازل کردیم تا در آیات آن تدبیر کنند و صاحبان خرد متذکر شوند.»

(ص/ ۲۹)

۳۰۴- «ما از قرآن آنچه را که برای مؤمنان شفا و رحمت است نازل می کنیم و آن ستمکاران را جز زیان

نمی افزاید.» (اسراء/ ۸۲)

تفاسیر رجوع کنیم و از مقاصد آن باز مانیم . رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا
وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ . ۳۰۵

فصل چهارم

اکنون که عظمت کتاب خدا از جمیع جهات مقتضیه عظمت معلوم شد
وراه استفادات مطالب آن مفتوح گردید ، بر متعلم و مستفید از کتاب خدا لازم
است که یکی دیگر از آداب مهمه را به کار بندد تا استفاده حاصل شود ؛ و آن
رفع موانع استفاده است که ما از آنها تعبیر کنیم به حجب بین مستفید و
قرآن . و این حجابها بسیار است که ما به بعض از آن اشاره نمائیم :
یکی از حجابهای بزرگ حجاب خودبینی است که شخص متعلم خود
را به واسطه این حجاب مستغنی بیند و نیازمند به استفاده نداند . و این از
شباهکارهای مهم شیطان است که همیشه کمالات موهومه را بر انسان جلوه
دهد و انسان را به آنچه که دارد راضی و قانع کند و ماوراء آنچه پیش او است ^ح
هر چیز را از چشم او ساقط کند . مثلاً ، اهل تجوید را به همان علم جزئی قانع
کند و آن را در نظر آنها جلوه‌های فراوان دهد و دیگر علوم را از نظر آنها
بیفکند . و حمله قرآن را پیش آنها به خود آنها تطبیق کند و آنها را از فهم کتاب
نورانی الهی و استفاده از آن محروم نماید . و اصحاب ادبیت را به همان
صورت بی مغز راضی کند و تمام شئون قرآن را در همان که پیش آنها است
نمایش دهد . و اهل تفاسیر به طور معمول را سرگرم کند به وجوه قرائات و آراء
مختلفه ارباب لغت و وقت نزول و شأن نزول و مدنی و مکی بودن و تعداد
آیات و حروف و امثال این امور . و اهل علوم را نیز قانع کند فقط به دانستن
فنون دلالات و وجوه احتجاجات و امثال آن . حتی فیلسوف و حکیم و عارف

۳۰۵- «پروردگارا ما بر خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحم ننمایی محققاً از زیانکاران خواهیم
بود.» (اعراف/۲۳)

اصطلاحی را محبوس کند در حجاب غلیظ اصطلاحات و مفاهیم و امثال آن. شخص مستفید باید تمام این حجب را خرق کند و از ماوراء این حجب به قرآن نظر کند و در هیچ يك این حجابها توقّف نکند که از قافله سالکان الی الله باز ماند و از دعوتهای شیرین الهی محروم می شود. از خود قرآن شریف دستور عدم وقوف و قانع نشدن به يك حدّ معین استفاده شود. در قصص قرآنیّه اشارت به این معنی بسیار است. حضرت موسی کلیم با مقام بزرگ نبوت قناعت به آن مقام نکرد و به مقام شامخ علم خود وقوف نفرمود؛ به مجرد آن که شخص کاملی را مثل خضر ملاقات کرد با آن تواضع و خضوع گفت: هَلْ أَتَيْتَكَ عَلَيَّ أَنْ تَعْلَمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا. ۳۰۶ و ملازم خدمت او شد تا علومی که باید استفاده کند فراگرفت. حضرت ابراهیم علیه السلام به مقام بزرگ ایمان و علم خاصّ به انبیاء علیهم السلام قناعت نکرد، عرض کرد: رَبِّ ارِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى. ۳۰۷ از ایمان قلبی خواست ترقی کند به مقام اطمینان شهودی. بالاتر آن که خدای تبارک و تعالی به جناب ختمی مرتبت - اعرف خلق الله علی الاطلاق - دستور می دهد به کریمه شریفه وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا. ۳۰۸ این دستورات کتاب الهی، این نقل قصه های انبیاء، برای آن است که ما از آنها تنبّه حاصل کنیم و از خواب غفلت برانگیخته شویم.

یکی دیگر از حجب، حجاب آراء فاسده و مسالک و مذاهب باطله ^{۳۰۶} است؛ که این گاهی از سوء استعداد خود شخص است و اغلب از تبعیت و تقلید پیدا شود. و این از حجبی است که مخصوصاً از معارف قرآن ما را محجوب نموده. مثلاً، اگر اعتقاد فاسدی به مجرد استماع از پدر و مادر یا بعض از جهله از اهل منبر در دل ما راسخ شده باشد، این عقیده حاجب شود ما بین ما و آیات شریفه الهیه؛ و اگر هزاران آیه و روایت وارد شود که مخالف

۳۰۶- «آیا پیروی (همراهی) تو نمایم تا آنچه را آموخته ای از بصیرت و رشاد به من بیاموزی؟» (کهف/ ۶۶)

۳۰۷- «پروردگارا نشانم بده چگونه مردگان را زنده می کنی.» (بقره/ ۲۶۰)

۳۰۸- «و بگو: پروردگارا بر دانش من بیفز.» (طه/ ۱۱۴)

آن باشد، یا از ظاهرش مصروف کنیم و یا به آن به نظر فهم نظر نکنیم. راجع به عقاید و معارف مثل بسیار است ولی من از تعداد آن خودداری می کنم، زیرا که می دانم این حجاب با گفته مثل منی خرق نشود، ولی از باب نمونه به یکی از آنها اشاره می کنم که فی الجملة سهل المأخذ تر است. این همه آیاتی که راجع به لقاء الله و معرفة الله وارد شده و این همه روایات که در این موضوع است و این همه اشارات و کنایات و صراحتات که در ادعیه و مناجاتهای ائمه علیهم السلام موجود است، به مجرد این عقیده، که از اشخاص عامی در این میدان ناشی و منتشر شده، که راه معرفة الله بکلی مسدود است، و باب معرفة الله و مشاهده جمال را به باب تفکر در ذات، به آن وجه ممنوع بلکه ممتنع قیاس نموده اند، تأویل و توجیه کنند؛ و یا اصلاً در این میدان وارد نشوند و خود را با معارف که قرّة العین انبیاء و اولیاء است آشنا نکنند. خیلی مایه تأسف است برای اهل الله که يك باب از معرفت را که می توان گفت غایت بعثت انبیاء و منتهای مطلوب اولیاء است، به طوری به روی مردم مسدود کرده اند که دم زدن از آن کفر محض و زندقه صرف است. اینها معارف انبیاء و اولیاء را با معارف عوام و زنها در خصوص ذات و اسماء و صفات حق مساوی می دانند؛ بلکه گاهی از آنها بالاتر نیز بروز کند: می گویند: فلان، يك عقاید عامیانه خوبی دارد، ای کاش ما به همان عقیده عامیانه بودیم. این مطلب درست است زیرا که این بیچاره که به این کلام متفوه می شود خود عقاید عامیانه را از دست داده و دیگر معارف را، که معارف خواص و اهل الله است، باطل می شمرد. این آرزو درست مثل آرزوی کفار است که در کریمه الهیه نقل از آنها شده: **وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا**. ۳۰۹

ما اگر بخواهیم آیات و اخبار لقاء الله را به تفصیل ذکر کنیم تارسوایی این عقیده فاسده که از جهل و غرور شیطانی پیدا شده واضح شود، کتابی جداگانه لازم دارد؛ فضلاً اگر بخواهیم معارفی را که به واسطه این حجاب

۳۰۹- «و کافر گوید کاش من خاک بودم.» (نبا/ ۴۰)

غلیظ شیطانی در پس پردهٔ نسیان مانده؛ تا معلوم شود که یکی از مراتب مهجوریت از قرآن و مهجور گذاشتن قرآن، که از همه شاید تأسّفش بیشتر است، این است. چنانچه در کریمه شریفه فرماید: وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا. ۳۱۰ مهجور گذاردن قرآن مراتب بسیار و منازل بی شمار دارد که به عمدهٔ آن شاید ما متّصف باشیم. آیا اگر ما این صحیفه الهیه را مثلاً جلدی پاکیزه و قیمتی نمودیم و در وقت قرائت یا استخاره بوسیدیم و به دیده نهادیم، آن را مهجور نگذاشتیم؟

آیا اگر غالب عمر خود را صرف در تجوید و جهات لغویّه و بیانیه و بدیعیّه آن کردیم، این کتاب شریف را از مهجوریت بیرون آوردیم؟ آیا اگر قرائات مختلفه و امثال آن را فرا گرفتیم، از ننگ هجران از قرآن خلاصی پیدا کردیم؟ آیا اگر وجوه اعجاز قرآن و فنون محسنات آن را تعلّم کردیم، از شکایت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مستخلص شدیم؟ هیهات! که هیچ یک از این امور مورد نظر قرآن و مُنَزَّل عظیم الشان آن نیست. قرآن کتاب الهی است و در آن شئون الهیت است؛ قرآن جبل متّصل بین خالق و مخلوق است و به وسیلهٔ تعلیمات آن باید رابطهٔ معنویّه و ارتباط غیبی بین بندگان خدا و مربّی آنها پیدا شود؛ از قرآن باید علوم الهیه و معارف لدنیّه حاصل شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله به حسب روایت کافی شریف فرموده: إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ؛ وَفَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ؛ وَ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ. ۳۱۱

قرآن شریف حامل این علوم است؛ اگر ما از قرآن این علوم را فرا گرفتیم، آن را مهجور نگذاشتیم. اگر دعوت های قرآن را پذیرفتیم و از قصّه های انبیاء علیهم السلام که مشحون از مواعظ و معارف و حکم است در تعلیمات گرفتیم، اگر ما از مواعظ خدای تعالی و مواعظ انبیاء و حکماء که در

۳۱۰- «ویامبر گفت پروردگار من قوم من این قرآن را متروک ساختند.» (فرقان/ ۳۰)

۳۱۱- «همانا دانش سه گونه است: آیتی محکم؛ فریضه ای عادلّه؛ سستی استوار.» اصول کافی، ج ۱،

ص ۳۷، «کتاب فضل العلم»، «باب صفة العلم و فضله»، حدیث ۱.

قرآن مذکور است موعظت گرفتیم، قرآن را مهجور نگذاشتیم؛ والا غور در صورت ظاهر قرآن نیز اخلاص الی الارض است، و از وساوس شیطان است که باید به خداوند از آن پناه برد.

یکی دیگر از حجب که مانع از استفاده از این صحیفه نورانیه است اعتقاد به آن است که جز آن که مفسرین نوشته یا فهمیده اند کسی را حق استفاده از قرآن شریف نیست. و تفکر و تدبّر در آیات شریفه را به تفسیر به رأی، که ممنوع است، اشتباه نموده اند؛ و به واسطه این رأی فاسد و عقیده باطله قرآن شریف را از جمیع فنون استفاده عاری نموده و آن را بکلی مهجور نموده اند؛ در صورتی که استفادات اخلاقی و ایمانی و عرفانی به هیچ وجه مربوط به تفسیر نیست تا تفسیر به رأی باشد. مثلاً، اگر کسی از کیفیت مذاکرات حضرت موسی با خضر و کیفیت معاشرت آنها و شدّ حال حضرت موسی، با آن عظمت مقام نبوت، برای به دست آوردن علمی که پیش او نبوده، و کیفیت عرض حاجت خود به حضرت خضر - به طوری که در کریمه شریفه هَلْ اتَّبَعَكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا. ^{۳۱۲} مذکور است - و کیفیت جواب خضر، و عذرخواهی های حضرت موسی، بزرگی مقام علم، و آداب سلوک متعلّم با معلّم را که شاید بیست ادب در آن هست، استفاده کند، این چه ربط به تفسیر دارد تا تفسیر به رأی باشد. و بسیاری از استفادات قرآن از این قبیل است. و در معارف، مثلاً، اگر کسی از قول خدای تعالی: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ که حصر جمیع محامد و اختصاص تمام اثنیه است به حق تعالی، استفاده توحید افعالی کند و بگوید از آیه شریفه استفاده شود که هر کمال و جمال و هر عزّت و جلّالی که در عالم است و چشم احوال و قلب محجوب به موجودات نسبت می دهد از حق تعالی است و هیچ موجودی را از خود چیزی نیست، و لهذا محمدت و ثنا خاصّ به حق است و کسی را در آن شرکت نیست، این چه مربوط به تفسیر است تا اسمش تفسیر به رأی باشد یا نباشد.

۳۱۲ - ← پاورقی ۳۰۶.

الی غیر ذلک از اموری که از لوازم کلام استفاده شود که مربوط به تفسیر به هیچ وجه نیست. علاوه بر آن که در تفسیر به رأی نیز کلامی است، که شاید آن غیر مربوط به آیات معارف و علوم عقلیه که موافق موازین برهانیه است و آیات اخلاقیه که عقل را در آن مدخلیت است باشد؛ زیرا که این تفاسیر مطابق با برهان متین عقلی یا اعتبارات واضحۀ عقلیه است، که اگر ظاهری برخلاف آنها باشد لازم است آن را از آن ظاهر مصروف نمود. مثلاً، در کریمه شریفه وَجَاءَ رَبُّكَ^{۳۱۳} وَالرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى^{۳۱۴} که فهم عرفی مخالف با برهان است، ردّ این ظاهر و تفسیر مطابق با برهان تفسیر به رأی نیست و به هیچ وجه ممنوع نخواهد بود.

پس، محتمل است، بلکه مضمون است، که تفسیر به رأی راجع به آیات احکام باشد که دست آراء و عقول از آن کوتاه است، و به صرف تعبّد و انقیاد از خزّان وحی و مهابط ملائکه الله باید اخذ کرد؛ چنانچه اکثر روایات شریفه در این باب در مقابل فقهاء عامّه که دین خدا را با عقول خود و مقایسات می خواستند بفهمند وارد شده است. و این که در بعضی روایات شریفه است که لَيْسَ شَيْءٌ أَعَدَّ مِنْ عُقُولِ الرِّجَالِ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ.^{۳۱۵} و هم چنین روایت شریفه که می فرماید: دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ،^{۳۱۶} شهادت دهد بر اینکه مقصود از «دین الله» احکام تعبّدیه دین است؛ و الآبَاب اثبات صانع و توحید و تقدیس و اثبات معاد و نبوت، بلکه مطلق معارف، حقّ طلق عقول و از مختصات آن است. و اگر در کلام بعضی محدثین عالی مقام وارد شده است که در اثبات توحید اعتماد بر دلیل نقلی است، از غرائب امور بلکه از مصیباتی

۳۱۳- «و آمد پروردگارت . . .» (فجر/ ۲۲)

۳۱۴- «(خدای) رحمن بر عرش استیلا یافت.» (طه/ ۵)

۳۱۵- «عقل دورترین چیز از تفسیر قرآن است.» بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۹۵، «کتاب القرآن»، باب ۸،

حدیث ۴۸. از تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲.

۳۱۶- «دین خدا را با عقولها نتوان یافت.» بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۰۳، «کتاب العلم»، حدیث ۴۱. از اکمال الدین.

است که باید به خدای تعالی از آن پناه برد؛ و این کلام محتاج به تهجین و توهین نیست. والی الله المُشْتَكِي.

یکی دیگر از حجب که مانع از فهم قرآن شریف و استفاده از معارف و مواعظ این کتاب آسمانی است، حجاب معاصی و کدورات حاصله از طغیان و سرکشی نسبت به ساحت قدس پروردگار عالمیان است که قلب را حاجب شود از ادراک حقایق. و باید دانست که از برای هر یک از اعمال صالحه یا سیئه چنانچه در عالم ملکوت صورتی است مناسب با آن، در ملکوت نفس نیز صورتی است که به واسطه آن در باطن ملکوت نفس یا نورانیت حاصل شود و قلب مطهر و منور گردد، و در این صورت نفس چون آئینه صقیل صافی گردد که لایق تجلیات غیبیه و ظهور حقایق و معارف در آن شود؛ و یا ملکوت نفس ظلمانی و پلید شود، و در این صورت قلب چون آئینه زنگارزده و چرکین گردد که حصول معارف الهیه و حقایق غیبیه در آن عکس نیفکند. و چون قلب در این صورت کم کم در تحت سلطه شیطان واقع شود و متصرف مملکت روح ابلیس گردد، سمع و بصر و سایر قوا نیز به تصرف آن پلید در آید، و سمع از معارف و مواعظ الهی بکلی بسته شود، و چشم آیات باهره الهیه را نبیند و از حق و آثار و آیات او کور گردد، و دل تفقه در دین نکند و از تفکر در آیات و بیانات و تذکر حق و اسماء و صفات محروم گردد، چنانچه حق تعالی فرموده:

لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ ۗ ۳۱۷

نظر آنها به عالم چون نظر انعام و حیوانات گردد که از اعتبار و تدبیر خالی است، و قلوب آنها چون قلوب حیوانات شود که از تفکر و تذکر بی بهره است، بلکه از نظر در آیات و شنیدن مواعظ و معارف حالت غفلت و استکبار آنان روزافزون شود؛ پس، از حیوان پست تر و گمراه ترند.

یکی دیگر از حجب غلیظه، که برده ضخیم است بین ما و معارف و

۳۱۷- «آنان را دل‌هایی است که با آن نمی‌فهمند، و چشم‌هایی که بدان نمی‌بینند، و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند، اینان چون چارپایان اند بلکه گمراه‌تر.» (اعراف/ ۱۷۹)

مواظق قرآن، حجاب حبّ دنيا است كه به واسطه آن قلب تمام همّ خود را صرف آن كند و وجهه قلب يكسره دنياوى شود؛ و قلب به واسطه اين محبت از ذكر خدا غافل شود و از ذكر و مذكور اعراض كند. و هرچه علاقمندى به دنيا و اوضاع آن زيادت شود، پرده و حجاب قلب ضخيمتر گردد. و گاه شود كه اين علاقه به طورى بر قلب غلبه كند و سلطان حبّ جاه و شرف به قلب تسلط پيدا كند كه نور فطرت الله بكلى خاموش شود و درهاى سعادت به روى انسان بسته شود. و شايد قفلهاى قلب كه در آيه شريفه است كه مى فرمايد: **أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا**،^{۳۱۸} همين قفل و بندهاى علايق دنياوى باشد. و كسى كه بخواهد از معارف قرآن استفاده كند و از مواظق الهيه بهره بردارد، بايد قلب را از اين ارجاس تطهير كند و لوث معاصى قلبيه را، كه اشتغال به غير است، از دل براندازد؛ زيرا كه غير مطهر محرم اين اسرار نيست. قال تعالى: **إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ**.^{۳۱۹} چنانچه از ظاهر اين كتاب و مس آن در عالم ظاهره غير مطهر ظاهرى ممنوع است تشريعاً و تكليفاً، از معارف و مواظق آن و باطن و سر آن ممنوع است كسى كه قلبش متلوث به ارجاس تعلقات دنياويه است. و قال تعالى: **ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ . . .**^{۳۲۰} الخ. غير متقى و غير مؤمن به حسب تقوى و ايمان عامه، از انوار صوريه مواظق و عقايد حقه آن محروم است؛ و غير متقى و مؤمن به حسب مراتب ديگر تقوا، كه تقواى خاص و خاص الخاص و اخص الخواص است، از ديگر مراتب آن محروم است. و تفصيل در اطراف آن و ذكر آيات ديگر كه دلالت بر مقصود دارد موجب تطويل است ولى ما اين فصل را ختم كنيم به ذكر يك آيه شريفه الهيه كه براى اهل يقظه كفايت كند به شرط تدبّر در آن. قال تبارك و تعالى: **قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ**

۳۱۸- «آيا در قرآن تدبر نمى كنند، يا دلهايشان قفل است.» (محمّد/۲۴)

۳۱۹- «همانا قرآن كريمى است در كتابى محفوظ و مستور كه جز پاكان آن را مسّ نمى كنند.»

(واقعه/۷۷-۷۹)

۳۲۰- ← پاورقى ۳۰۰.

وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. ۳۲۱ خصوصیات آیه شریفه بسیار است، و بیان در اطراف نکات آن رساله علی حده لازم دارد که اکنون مجال آن نیست.

فصل پنجم

یکی از آداب قرائت قرآن حضور قلب است، که آن را در آداب مطلقه عبادات در همین رساله مذکور داشتیم و اعاده آن لزومی ندارد. و دیگر از آداب مهمه آن، تفکر است. و مقصود از تفکر آن است که از آیات شریفه جستجوی مقصد و مقصود کند. و چون مقصد قرآن، چنانچه خود آن صحیفه نورانیه فرماید، هدایت به سُبُل سلامت است و اخراج از همه ^۳ مراتب ظلمات است به عالم نور و هدایت به طریق مستقیم است، باید انسان به تفکر در آیات شریفه مراتب سلامت را از مرتبه دانیه آن، که راجع به قوای ملکیه است، تا منتهی النهایه آن، که حقیقت قلب سلیم است. به تفسیری که از اهل بیت وارد شده که ملاقات کند حق را در صورتی که غیر حق در آن نباشد. ۳۲۲ به دست آورد. و سلامت قوای ملکیه و ملکوتیه گم شده قاری قرآن باشد، که در این کتاب آسمانی این گم شده موجود است و باید با تفکر استخراج آن کند. و چون قوای انسانی سالم از تصرف شیطانی شد و طریق سلامت را به دست آورد و بکار بست، در هر مرتبه سلامت که حاصل شد از ظلمتی نجات یابد و قهرآ نور ساطع الهی در آن تجلی کند، تا آن که اگر از جمیع انواع ظلمات که اول آن ظلمات عالم طبیعت است به جمیع شئون آن و آخر آن ظلمت توجه به کثرت است به تمام شئون آن خالص شد، نور مطلق

۳۲۱- «از جانب خداوند نوری و کتاب مبینی برای شما آمده است که خداوند بدان وسیله هر کس را که رضای او را بخواهد به راههای سلامت هدایت می کند و از تاریکیها به روشنایی می برد و آنان را به راه راست

راهنمایی می کند.» (مائده/۱۵)

۳۲۲- ← پاورقی ۲۵۸.

در قلبش تجلی کند و به طریق مستقیم انسانیت، که در این مقام طریق رب است، انسان را هدایت کند: **إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**.^{۳۲۳}

و در قرآن شریف دعوت به تفکر و تعریف و تحسین از آن بسیار شده. قال تعالی: **وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ**.^{۳۲۴} در این کریمه مدح بزرگی است از تفکر، زیرا که غایت انزال کتاب بزرگ آسمانی و صحیفه عظیمه نورانی را احتمال تفکر قرار داده؛ و این از شدت اعتناء به آن است که بس احتمال آن موجب يك همچو کرامتی عظیم شده. و در آیه دیگر فرماید: **فَأَقْصَصَ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ**.^{۳۲۵} و از این قبیل یا قریب به آن، آیات بسیار است و روایات درباره تفکر نیز بسیار است. از حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله منقول است که چون این آیه شریفه نازل شد که می فرماید: **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ...** الخ^{۳۲۶} فرمود: **وَيْلٌ لِمَنْ قَرَأَهَا وَلَمْ يَتَفَكَّرْ فِيهَا**.^{۳۲۷} عمده در این باب آن است که انسان بفهمد تفکر ممدوح کدام است؛ و الا در این که تفکر در قرآن و حدیث ممدوح است شك نیست. بهترین تعبیرها از برای آن، آن است که خواجه عبدالله انصاری قدس سره می کند، قال: **إِعْلَمْ، أَنَّ التَّفَكُّرَ تَلَمُّسُ الْبَصِيرَةِ لِاسْتِدْرَاكِ الْبُغْيَةِ**.^{۳۲۸} یعنی تفکر جستجو نمودن «بصیرت» است - که چشم قلب است - برای رسیدن به مقصود و نتیجه، که غایت کمال آن است. و معلوم است مقصد و مقصود سعادت مطلقه است که به کمال علمی و عملی حاصل آید.

۳۲۳- «بدرستی که پروردگار من بر راه راست است.» (هود/۵۶)

۳۲۴- ← پاورقی ۳۰۲.

۳۲۵- «پس داستانها را حکایت کن باشد که بیندیشند.» (اعراف/۱۷۶)

۳۲۶- «همانا در آفرینش آسمانها و زمین و در آمد و شد شب و روز نشانه‌هایی است...» (آل عمران/۱۹۰)

۳۲۷- «وای بر کسی که آن را بخواند و در آن نیندیشد.» نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۵۰. (باندکی اختلاف

لفظی)

۳۲۸- منازل السائرین، «قسم البدايات»، «باب التفکر».

پس، انسان در آیات شریفه کتاب الهی و در قصص و حکایات آن باید مقصود و نتیجه انسانیّه، که سعادت است، به دست آورد. و چون سعادت رسیدن به سلامت مطلقه و عالم نور و طریق مستقیم است، انسان باید از قرآن شریف سُبُل سلامت و معدن نور مطلق و طریق مستقیم را طلب کند؛ چنانچه در آیه شریفه سابقه اشاره به آن شد. و چون شخص قاری مقصد را یافت، در تحصیل آن بینا شود و راه استفاده از قرآن شریف بر او گشوده و ابواب رحمت حق بر او مفتوح گردد، و عمر کوتاه عزیز خود و سرمایه تحصیل سعادت خویش را صرف در اموری که مقصود به رسالت نیست نکند و از فضول بحث و کلام در چنین امر مهمی خودداری کند.

و چون مدّتی چشم دل را به این مقصود افکند و از دیگر امور صرف نظر کرد، چشم دل بینا گردد و حدید شود، و تفکر در قرآن برای نفس عادی شود و طرق استفاده باز گردد، و ابوابی بر او مفتوح شود که تاکنون نبوده و مطالب و معارفی از قرآن استفاده کند که تاکنون به هیچ وجه نمی کرده؛ آن وقت شفا بودن قرآن را برای امراض قلبیه می فهمد، و مفاد آیه شریفه وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا. ۳۲۹ و معنی قول امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را که می فرماید: وَتَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ؛ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ. وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ؛ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ ۳۳۰ ادراک می کند. و از قرآن شریف فقط شفاء امراض جسمانیّه را طلب نمی کند، بلکه عمده مقصد را شفاء امراض روحانیّه که مقصد قرآن است قرار می دهد. قرآن برای شفاء امراض جسمیه نازل نشده، گرچه شفاء امراض جسمیه به او حاصل شود؛ چنانچه انبیاء علیهم السلام نیز برای شفاء جسمانی نیامده بودند گرچه شفاء ۵ می دادند؛ آنها اطباء نفوس و شفا دهندگان قلوب و ارواحند.

۳۲۹- پاورقی ۳۰۴.

۳۳۰- «قرآن را فرا گیرید که بهار دلهاست و از نور آن شفا بجوید که شفاى سینه‌هاست.» نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۳۳۰، خطبه ۱۰۹ (با زیادتی در عبارت).

فصل ششم

یکی از آداب مهمه قرائت قرآن که انسان را به نتایج بسیار و استفادات بی شمار نائل کند، «تطبیق» است. و آن چنان است که در هر آیه از آیات شریفه که تفکر می کند، مفاد آن را با حال خود منطبق کند، و نقصان خود را به واسطه آن مرتفع کند و امراض خود را بدان شفا دهد. مثلاً، در قصه شریفه حضرت آدم علیه السلام ببیند سبب مطرود شدن شیطان از بارگاه قدس با آن همه سجده ها و عبادتهای طولانی چه بوده، خود را از آن تطهیر کند؛ زیرا مقام قرب الهی جای پاکان است، با اوصاف و اخلاق شیطانی قدم در آن بارگاه قدس نتوان گذاشت. از آیات شریفه استفاده شود که مبدأ سجده نمودن ابلیس خودبینی و عجب بوده که کوس اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ^{۳۳۱} زد، و این خودبینی اسباب خودخواهی و خودفروشی - که استکبار است - شد؛ و آن، اسباب خودرأیی - که استقلال و سرپیچی از فرمان است - شد، پس مطرود درگاه شد. ما از اول عمر شیطان را ملعون و مطرود خواندیم و خود به اوصاف خبیثه او متصف هستیم. و در فکر آن برنیامدیم که آن چه سبب مطرودیت درگاه قدس است در هر کسی باشد مطرود است؛ شیطان خصوصیتی ندارد، آنچه او را از درگاه قرب دور کرد ما را نگذارد که به آن درگاه راه یابیم. می ترسم لعن هایی که به ابلیس می کنیم خود نیز در آن شریک باشیم.

و نیز تفکر کنیم در همین قصه شریفه و سبب مزیت آدم و برتری او را از ملائکه الله ببینیم چه بوده، خود نیز به مقدار طاقت به آن متصف شویم. می بینیم «تعلیم اسماء» سبب آن بوده؛ چنانچه فرماید: وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا. و مرتبه عالیّه تعلیم اسماء تحقق به مقام اسماء الله است؛ چنانچه

۳۳۱- «من بهتر از اویم، مرا از آتش و او را از گل آفریدی.» (اعراف/۱۲)

۳۳۲- «و همه اسماء را به آدم آموخت.» (بقره/۳۱)

مرتبه عالیّه از احصاء اسماء که در روایت شریفه است: إِنَّ اللَّهَ تَسَعٌ وَيَسَعِينَ
إِسْمًا؛ مَنْ أَحْصَاهَا، دَخَلَ الْجَنَّةَ،^{۳۳۳} تحقّق به حقیقت آنها است که انسان را به
جنت اسمائی نائل کند.

انسان با ارتیاضات قلبیه می تواند مظهر اسماء الله و آیت کبرای الهی ^{۱۵۷}
شود، و وجود او وجود ربّانی، و متصرف در مملکت او دست جمال و جلال
الهی باشد. و در حدیث قریب به این معنی است که «همانا روح مؤمن
اتّصالش به خدای تعالی شدیدتر است از اتّصال شعاع شمس به آن یا به نور
آن.»^{۳۳۴}

و در حدیث صحیح وارد است که «بنده چون با نافله به من نزدیک شد،
او را دوست دارم؛ و چون دوست داشتم او را، من گوش او شوم که با آن
می شنود و چشم او شوم که با آن می بیند و زبان او شوم که با آن نطق می کند و
دست او شوم که با آن اخذ می کند.»^{۳۳۵}

و در حدیث است که عَلِيُّ عَيْنُ اللَّهِ وَيَدُ اللَّهِ.^{۳۳۶} الی غیر ذلك. و در حدیث
است که نَحْنُ أَسْمَاءُ الْحُسْنَى.^{۳۳۷} و در این خصوص شواهد عقلیه و نقلیه
فراوان است.

بالجمله، کسی که بخواهد از قرآن شریف حظّ وافر و بهره کافی
بردارد، باید هر يك از آیات شریفه را با حالات خود تطبیق کند تا استفاده کامله
کند. مثلاً، در آیه شریفه در سوره «انفال» فرماید: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ

۳۳۳- «همانا خدا را نود و نه اسم است، هر کس آنها را یاد کند وارد بهشت می شود.» بحار الانوار، ج ۴،
ص ۱۸۶ و ۱۸۷.

۳۳۴- پاورقی ۱۵۰.

۳۳۵- اصول کافی، ج ۴، ص ۵۳، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب من اذی المسلمین و احتقرهم»،
حدیث ۷.

۳۳۶- «در یکی از خطب امیرالمؤمنین آمده است: وَأَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَلسانُهُ الصّادِقُ وَيَدُهُ... معانی الاخبار، ص
۱۷، حدیث ۱۴. التوحید، ص ۶۵، باب ۲۲، حدیث ۲.

۳۳۷- «ماییم اسماء حسناى خدا.» اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۶، «کتاب التوحید»، «باب النوادر»،
حدیث ۴.

اللَّهُ وَجَلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ... ۳۳۸ الخ. شخص سالك بايد اين اوصاف ثلاثه را ببيند با او منطبق است؟ آيا وقتی ذکر خدا می شود، قلب او فرومی ریزد و ترسناک می شود؟ و وقتی آیات شریفه الهیه بر او خوانده می شود، نور ایمان در قلبش افزایش پیدا می کند؟ و اعتماد و توکلش به حق تعالی است؟ یا در هر يك از مراتب راجل، و از هر يك از این خواص محروم است. اگر بخواهد بفهمد که از حق ترسناک است و قلبش از ترس خداوند فرومی ریزد، به اعمال خود نظر کند. انسان ترسناک در محضر کبریائی جسارت به مقام مقدّسش نکند و در حضور حضرت حق هتک حرمت الهیه ننماید. اگر با آیات الهیه ایمان قوی شود، نور ایمان به مملکت ظاهرش نیز سرایت کند. ممکن نیست قلب نورانی باشد، و زبان و کلام و چشم و نظر و گوش و استماع نورانی نباشد. بشر نورانی آن است که تمام قوای ملکیه و ملکوتیه اش نوربخش باشد؛ و علاوه بر آن که خود او را هدایت به سعادت و طریق مستقیم کند، به دیگران نیز هدایت نورافشانی کند و آنها را به راه انسانیت هدایت کند؛ چنانچه اگر کسی به خدای تعالی توکل و اعتماد داشته باشد، قطع طمع از دست دیگران کند و بار احتیاج و فقر خود را به درگاه غنی مطلق افکند؛ و دیگران را که چون خود او فقیران و بینوایانند مشکل گشا نداند.

پس، وظیفه سالك الى الله آن است که خود را به قرآن شریف عرضه دارد؛ و چنانچه میزان در تشخیص صحت و عدم صحت و اعتبار و لا اعتبار حدیث آن است که آن را به کتاب خدا عرضه دارند و آن چه مخالف آن باشد باطل و زخرف شمارند، میزان در استقامت و اعوجاج و شقاوت و سعادت آن است که در میزان کتاب الله درست و مستقیم در آید. و چنانچه خلق رسول الله قرآن است، خلق خود را با قرآن باید متوافق کند تا با خلق ولی کامل نیز مطابق

۳۳۸- «مؤمنان کسانی اند که چون نام خدا در میان آید دلهایشان بیمناک گردد و چون آیات خدا بر آنان تلاوت شود بر ایمانشان بیفزاید و بر پروردگارشان توکل دارند.» (انفال/ ۲)

گردد. و خلقی که مخالف کتاب الله است زخرف و باطل است. و همچنین
 جميع معارف و احوال قلوب و اعمال باطن و ظاهر خود را باید با کتاب خدا
 تطبیق کند و عرضه دارد تا به حقیقت قرآن متحقق گردد و قرآن صورت باطنی
 او گردد.

وَأَنْتَ الْكِتَابُ الْمُبِينُ الَّذِي بِأَحْرَفِهِ تَظْهَرُ الْمُضْمَرُ ۳۳۹

و در این مقام آداب دیگری است که بعضی از آنها را مادر اول این
 رساله در آداب مطلق عبادات مذکور داشتیم، و بعضی از آنها در همین آداب
 مندرج است، و ذکر بعضی دیگر منجر به تطویل شود، از این جهت از آنها
 صرف نظر شد. والله العالم.

خاتمه: در ذکر ترجمه پاره‌ای از روایات شریفه است برای تمییم فائده و تبرک به
 کلام عترت طاهره.

در کافی شریف سند به سعد می‌رساند از حضرت باقرالعلوم
 علیه‌السلام که فرمود: «ای سعد، تعلّم کنید قرآن را زیرا که قرآن می‌آید روز
 قیامت در بهترین صورتهای.» پس فرمود قریب به این معنی که: در هر يك از
 صفوف خلایق از مؤمنین و شهداء و انبیاء و در صف ملائكة الله عبور کند، و
 آنها همه گویند این از ما نورانی تر است تا آن که رسول ختمی معرفی آن کند.
 - الی آخر الحدیث. ۳۴۰ و از حضرت صادق روایت کند که «خدای تعالی
 وقتی که جمع فرماید اولین و آخرین را، ناگاه آنها شخصی را می‌بینند که پیش
 می‌آید که هرگز صورتی از او بهتر دیده نشده.» ۳۴۱ و احادیث به این مضمون
 بسیار است و دلیل واضح بر گفته اهل معرفت است که از برای موجودات این

۳۳۹- «و تو کتاب روشنی هستی که با حروف آن، پنهان آشکار می‌گردد.» از ابیات منسوب به امیرالمؤمنین

علیه‌السلام که با این بیت آغاز می‌شود: اَتَخَسَّبُ اَنْكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ / وَ لَيْكَ اَنْطَوَى الْعَالَمُ الْاَكْبَرُ.

۳۴۰- اصول کافی، ج ۴، ص ۳۹۴، «کتاب فضل القرآن»، باب ۱، حدیث ۱.

۳۴۱- منبع پیشین.

عالم در آخرت صورتهای اخروی است.

و از احادیث این باب صورت اخروی اعمال نیز مستفاد شود. کافی شریف سند به حضرت باقر العلوم علیه السلام رساند که فرمود: «رسول خدا فرمود: ”من و کتاب خدا و اهل بیتم اول کسی هستیم که وارد شویم بر عزیز جبار؛ پس از ما امت من وارد شوند. پس از آن سؤال کنم که چه کردید با کتاب خدا و اهل بیت من.“» ۳۴۲

و در حدیث دیگر است که می فرماید جبار عزّ و جلّ به قرآن: «به عزت و جلال و بلندی مقام قسم که البتّه اکرام کنم کسی را که اکرام کرده است تو را، و اهانت کنم کسی را که اهانت کرده تو را.» ۳۴۳

و باید دانست که اگر احياء احکام و معارف قرآن را به عمل به آن و تحقّق به حقیقت آن نکنیم، در آن روز جواب رسول خدا را نتوانیم داد. کدام اهانت بالاتر از آن است که پشت پا به مقاصد و دعوت‌های آن زده شود؟ اکرام قرآن و اهل آن، که اهل بیت عصمت است، فقط به بوسیدن جلد آن و ضریح مطهر آنها نیست؛ این يك مرتبه ضعیفه از احترام و اکرام است، که اگر به دستورات آن و فرمایشات اینان عمل کردیم مقبول است؛ و الاّ شبیه به استهزاء و بازیچه است. و در احادیث شریفه تحذیر سخت شده است از قاری قرآن که عامل به آن نباشد؛ چنانچه از عقاب الأعمال شیخ صدوق رضوان الله علیه منقول است به سند خودش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود در حدیثی که «کسی که تعلّم قرآن کند و عمل به آن نکند و حبّ دنیا و زینت آن را بر آن ترجیح دهد و اختیار کند، مستحقّ سخط خدا شود؛ و می باشد در درجه با یهود و نصاری که کتاب خدا را به پشت سر خود انداختند. و کسی که قرائت قرآن کند و اراده کند به آن سُمعه* و وصول به دنیا را، ملاقات کند خدا را

۳۴۲- اصول کافی، ج ۴، ص ۴۰۰، «کتاب فضل القرآن»، باب ۱، حدیث ۴.

۳۴۳- منبع پیشین، حدیث ۱۴.

* سُمعه از اقسام ریا است و آن عبارت است از اینکه عبادت خود را به گوش مردم برساند برای جلب قلوب آنها.

در صورتی که روی او استخوانی است که گوشت بر آن نمی باشد؛ و قرآن به پشت گردن او زند تا داخل آتش شود و بیفتد در آتش با کسانی که افتادند. و کسی که قرائت قرآن کند و عمل به آن نکند، محشور کند خدا او را روز قیامت کور. می گوید: "پروردگارا، چرا مرا کور محشور کردی با اینکه بینا بودم؟" فرماید: "چنانچه آیات ما آمد تورا و نسیان آنها را کردی، همین طور امروز نسیان شدی. ۳۴۴" پس امر شود که او را در آتش اندازند. و کسی که قرآن را بخواند برای رضای خدا و برای یاد گرفتن معالم دین، می باشد از برای او، از ثواب، مثل جمیع آنچه عطا شده است به ملائکه و انبیاء مرسلین (ع).

«و کسی که تعلّم کند قرآن را و اراده کند به آن ریاء و سُمعَه را تا مجادله کند با آن باسفهاء و مباهات کند به آن بر علماء و طلب کند به آن دنیا را، از هم جدا کند خدا استخوانهای او را در روز قیامت. و نمی باشد در آتش عذاب کسی از او شدیدتر؛ و هیچ نوعی از انواع عذاب نیست مگر آن که به آن معذب شود از شدّت غضب و سخط خدا بر او.»

«و کسی که تعلّم قرآن کند و تواضع کند در علم و تعلیم کند بندگان خدا را و خواهش کند از ثواب آن چه نزد خدا است، نمی باشد در بهشت کسی که ثوابش بزرگتر باشد از او؛ و هیچ منزل و درجه رفیعۀ نفیسه ای نیست در بهشت مگر آنکه در آن نصیب او وافرتر و منزل او شریفتر است.» ۳۴۵

و در خصوص تفکّر در معانی قرآن و اتعاظ به آن و تأثر از آن نیز روایات کثیره وارد است؛ چنانچه در کافی شریف سند به حضرت صادق رساند که فرمود: «همانا در این قرآن است محل نور هدایت و چراغهای شبهای تاریک؛ پس جولان دهد جولان دهنده بصر خود را و باز کند از برای روشنایی نظر خویش را، زیرا که تفکّر زندگانی قلب بینا است؛ چنانچه طالب نور به نور راه می رود در ظلمات.» ۳۴۶ انتهى. مقصود حضرت آن است که انسان چنانچه با

۳۴۴- (طه/۱۲۶)

۳۴۵- عقاب الاعمال، ص ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۶۶.

۳۴۶- اصول کافی، ج ۴، ص ۴۰۰، «کتاب فضل القرآن»، باب ۱، حدیث ۵.

نور ظاهری در ظلمات باید مشی کند تا از خطر پرتگاهها مصون باشد، با قرآن، که نور هدایت و مصباح المنیر راه عرفان و ایمان است، باید در راه ظلمانی سیر الی الاخرة و الی الله مشی کند تا در پرتگاههای مهلك نیفتد. و در معانی الاخبار در حدیثی از حضرت امیر مؤمنان علیه السلام منقول است که فرمود: «فقیه حقیقی آن است که ترك نکند قرآن را از روی بی میلی و به غیر آن متوجه شود. آگاه باش که خیری نیست در علمی که در آن تفهیم نباشد؛ و خیری نیست در قرائتی که در آن تدبّر نباشد؛ و خیری نیست در عبادتی که در آن تفقه نباشد.»^{۳۴۷}

و در خصال و معانی الاخبار از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدیث کند که فرمود: «حَمَلَةُ قرآن عرفاء اهل بهشت می باشند.»^{۳۴۸} و معلوم است مقصود از این حمل، حمل معارف و علوم قرآن است که نتیجه آن در آخرت آن است که در عداد اهل معرفت و اصحاب قلوب است؛ چنانچه اگر حمل صورت آن کند بدون اتعاض از مواعظ آن و تحمّل معارف و حکم آن و عمل به احکام و سنن آن، مثل آن چنان است که خدای تعالی فرماید: مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْبَةَ ثُمَّ لَمْ يُحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا.^{۳۴۹} و احادیث شریفه در شئون قرآن شریف و آداب آن بیش از آن است که در این مختصر بگنجد. وَالسَّلَامُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ.

۳۴۷- معانی الاخبار، ص ۲۲۶، «باب معنی الفقیه حقاً»، حدیث ۱.
 ۳۴۸- معانی الاخبار، ص ۳۲۳، «باب معنی عرفاء اهل الجنة»، حدیث ۱. الخصال، ج ۱، ص ۲۸، «باب الواحد»، حدیث ۱۰۰.
 ۳۴۹- «مثل آنان که تحمل تورات کرده و بدان عمل نکردند مثل حماری است که بار کتابها بر پشت کشد.» (جمعه/۵)

مصباح دوم

در ذکر شمه‌ای از آداب قرائت است در خصوص نماز و در آن چند فصل است.

فصل اول

بدان که از برای قرائت در این سفر روحانی و معراج الهی مراتب و مدارجی است که به مناسبت این رساله به بعضی از آن اکتفا می‌کنیم. اول آن که قاری جز به تجوید قرائت و تحسین عبارت به چیزی نپردازد؛ و هم او فقط تلفظ به این کلمات و تصحیح مخارج حروف باشد تا تکلیفی ادا و امری ساقط شود. و معلوم است برای چنین اشخاصی تکالیف کلفت و زحمت دارد، و قلب آنها از آن منضجر و باطن آنها از آن منحرف است. اینان را حظی از عبادت نیست جز آن که معاقب به عقاب تارك نیستند؛ مگر آن که از

خزائن غیب تفضلی شود و به همان لقلقه مورد احسان و انعام گردند. و این طایفه گاهی شود که زبان آنها که مشتغل به ذکر حق است، قلب آنها از آن بکلی عاری و بری و به کثرات دنیویّه و مشاغل ملکیه پیوند است؛ و در حقیقت این دسته به صورت داخل نماز و به باطن و حقیقت مشغول به دنیا و مآرب و شهوات دنیویّه هستند. و گاهی شود که قلب آنها نیز اشتغال به تفکر در تصحیح صورت نماز دارد؛ در این صورت، اینها به حسب قلب و زبان وارد صورت نماز هستند، و این صورت از آنها مقبول و مرضی است.

طایفه دوم کسانی هستند که به این حدّ قانع نشده و نماز را وسیله تذکر حق دانند و قرائت را تحمید و ثنای حق شمارند. و از برای این طایفه مراتب بسیاری است که ذکر آن به طول انجامد. و شاید اشاره به این طایفه است حدیث شریف قدسی: «قَسَمْتُ الصَّلَاةَ بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي: فَضُّفْتُهَا لِي، وَنِصْفُهَا لِعَبْدِي. فَإِذَا قَالَ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» يَقُولُ اللَّهُ: ذَكَرَنِي عَبْدِي. وَإِذَا قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ» يَقُولُ اللَّهُ: حَمَدَنِي عَبْدِي وَأَثْنَى عَلَيَّ. وَهُوَ مَعْنَى «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ». وَإِذَا قَالَ: «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» يَقُولُ اللَّهُ: عَظَّمَنِي عَبْدِي. وَإِذَا قَالَ: «مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ» يَقُولُ اللَّهُ: مَجَّدَنِي عَبْدِي [وَفِي رِوَايَةٍ: فَوَضَّ إِلَيَّ عَبْدِي] وَإِذَا قَالَ: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» يَقُولُ اللَّهُ: هَذَا بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي. وَإِذَا قَالَ: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» يَقُولُ اللَّهُ: هَذَا لِعَبْدِي وَلِعَبْدِي مَا سَأَلَ. ۳۵۰

۳۵۰- «من نماز را بین خود و بندهام تقسیم کرده‌ام؛ نیمی از آن من است و نیش از آن بندهام. پس چون بنده گفت: بسم الله الرحمن الرحيم، خدا گوید: "بندهام مرا یاد کرد." و چون بنده گفت: الحمد لله خدا فرماید: "بندهام مرا سپاس گزارد و ستایش گفت." و این است معنی سمع الله لمن حمده. - و چون گفت: الرحمن الرحيم، خداوند گوید: "بندهام مرا تعظیم کرد. و چون گفت: مالك يوم الدين، خدا گوید: "بندهام مرا تمجید کرد." (و در روایتی دیگر: کار خود را به من واگذار کرد.) و چون گفت: اياك نعبد و اياك نستعين، خدا می فرماید: "این بین من و بنده من است." و چون گفت: اهدنا الصراط المستقيم خداوند می فرماید: "این از آن بنده من است و بندهام آنچه بخواهد از آن اوست." «المحجة البيضاء، ج ۱، ص ۳۸۸. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۲۲۶. و صحیح مسلم، ج ۲، ص ۹۲. با تفاوت در عبارات.

و چون نماز، به حسب این حدیث شریف، تقسیم شده است بین حق و عبد، باید عبد تا آنجا که حق مولی است قیام به حق او کند؛ و به ادب عبودیت، که در این حدیث شریف فرموده است، قیام کند تا حق تعالی شأنه به لطایف ربوبیت با او عمل فرماید؛ چنانچه فرماید: **وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ**. ۳۵۱

و خدای تعالی آداب عبودیت را در قرائت به چهار رکن قائم فرموده:

رکن اول «تذکر» است که باید در بسم الله الرحمن الرحيم حاصل شود؛ و عبد سالک تمام دار تحقّق را به نظر اسمی که فنای در مستمی است نظر کند. و قلب را عادت دهد که در همه ذرات ممکنات حق جو و حق خواه شود، و فطرت تعلّم اسمائی را، که در خمیره ذات او ثبت است به مقتضای جامعیت نشئه و ظهور از حضرت اسم الله الاعظم - که اشاره به آن است در قول خدای تعالی: **وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا** ۳۵۲ - به مرتبه فعلیت و ظهور آورد. و این مقام، از خلوت با حق و شدت تذکر و تفکر در شئون الهیه حاصل شود، تا جایی رسد که قلب عبد حقانی شود و در تمام زوایای او اسمی جز از حق نباشد.

و این يك مرتبه از فنای در الهیت است که قلوب منکوسه قاسیه جاحدین **ج** آن را به این بیان که ما کردیم نتواند انکار کرد، مگر آن که جحود آن، جحود ابلیسی باشد؛ که آن طور قلوب - والعیاذ بالله - از اسم و ذکر حق تنفّر طبعی دارند؛ و اگر حرفی از معارف الهیه یا ذکری از اسماء الله پیش آید، منقبض شوند، و جز از شهوات بطن و فرج به چیزی دیگر چشم دل باز نکنند. و در این طائفه کسانی هستند که برای انبیاء و اولیاء علیهم السلام نیز جز مقامات جسمانی و بهشت جسمانی، که قضای وتر حیوانی در آن شود، قائل نیستند؛ و بزرگی مقامات اخرویّه را چون بزرگی دنیائی به سعه باغات و انهار جاریه و زیادی حور و غلمان و قصور دانند. و اگر از عشق و محبت و جذبّه الهیه کلامی

۳۵۱ - «وفا کنید به عهد من تا به عهد شما وفا کنم.» (بقره/۴۰)

۳۵۲ - پاورقی ۳۳۲.

بشنوند، با الفاظ رکیکه و کلمات قبیحه به صاحبانش حمله کنند؛ و گویی به آنها ناسزائی گفته شده که جبران می کنند. این مردم سدّ طریق انسانی و خار راه معرفت الله و شیطان آدم فریبند؛ و فوج فوج بندگان خدا را از حق و اسماء و صفات و ذکر و یاد او باز دارند و به مقاصد حیوانیه و شهوات بطنیه و فرجیه متوجه کنند. اینها مأموران شیطانی هستند که به مقتضای *وَلَا قَعْدَنَ لَهُمْ صِرَاطِكَ الْمُسْتَقِيمِ*.^{۳۵۳} سر راه مستقیم الهی نشسته و نگذارند کسی با خداوند خود انس حاصل کند و از ظلمتهای علاقه مندی به شهوات حیوانی، که از آن جمله علاقه مندی به حور و قصور است، رهایی یابد. اینها ممکن است شواهدی از ادعیه انبیاء و اهل بیت عصمت علیهم الصلوٰة والسلام آورند که آنها نیز حور و قصور می خواستند. و این از قصور این طائفه است که فرق بین حبّ کرامه الله، که نظر به کرامت و اعطاء محبوب است که خود علامت محبت و عنایت است، با حبّ به حور و قصور و امثال آن استقلالاً، که در خمیره شهوت حیوانی است، نگذاشتند. حبّ کرامه الله حبّ الله است که بالتّبع به کرامت و عنایت نیز سرایت کند - (عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست).^{۳۵۴}

وَمَا حُبُّ الدِّيَارِ شَفَقَنَ قَلْبِي وَلَكِنْ حُبٌّ مِّنْ سَكَنِ الدِّيَارِ^{۳۵۵}

والآ علی بن ابی طالب علیه السلام با حور و قصور چه سر و کاری دارد؟ آن سرور را با هواهای نفسانیّه و شهوات حیوانیه چه تناسب است؟ کسی که عبادتش عبادت احرار است، جزای او جزای تجار نخواهد بود. عنان قلم گسیخته شد و از مطلب دور افتادم.

بالجمله، کسی که خود را عادت داد به قرائت آیات و اسماء الهیه از کتاب تکوین و تدوین الهی، کم کم قلب او صورت ذکری و آیه ای به خود

۳۵۳- «بر سر راه راست (آیین) تو در کمیشان خواهم نشست.» (اعراف/۱۶)

۳۵۴- «به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست/عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست.» - سعدی

۳۵۵- «دوستی سرزمین (یار) دلم را نبرده است/ بلکه دل در گرو دوستی آنکه در آن دیار ساکن است نهاده ام.» - مجنون عامری. جامع الشواهد، ص ۲۲۰، «باب الواو مع المیم».

گیرد، و باطن ذات محقق به ذکر الله و اسم الله و آیت الله شود؛ چنانچه «ذکر» به رسول اکرم و علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما و آلهما و «اسماء حسنی» به ائمه هدی و «آیه الله» نیز به آن بزرگواران تفسیر و تطبیق شده؛ آنها آیات الهیه و اسماء الله حسنی و ذکر الله اکبرند. و مقام «ذکر» از مقامات عالیّه بزرگی است که به حوصله بیان و به حیطة تقریر و تحریر بر نیاید؛ و کفایت کند برای اهل معرفت و جذبه الهیه و اصحاب محبت و عشق آیه شریفه الهیه که می فرماید: **فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ**. ۳۵۶ و می فرماید خدای تعالی به موسی: یا موسی، **أَنَا جَلِيسٌ مِّنْ ذِكْرِي**. ۳۵۷ و در روایت کافی رسول خدا فرماید: **مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ اللَّهِ أَحَبَّهُ اللَّهُ**. ۳۵۸

و در وسائل سند به حضرت صادق رساند که فرمود: **قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: يَا بَنَ آدَمَ أَذْكُرْنِي فِي نَفْسِكَ، أَذْكُرْكَ فِي نَفْسِي. يَا بَنَ آدَمَ أَذْكُرْنِي فِي خَلَا، أَذْكُرْكَ فِي خَلَا. يَا بَنَ آدَمَ أَذْكُرْنِي فِي مَلَأِ أَذْكُرْكَ فِي مَلَأِ خَيْرٍ مِنْ مَلَأِكَ. وَقَالَ: مَا مِنْ عَبْدٍ ذَكَرَ اللَّهَ فِي مَلَأٍ مِنَ النَّاسِ إِلَّا ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي مَلَأٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ**. ۳۵۹

رکن دوم «تحمید» است. و آن در قول مصلی: **أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** حاصل شود.

بدان که چون مصلی به مقام «ذکر» متحقق شد و همه ذرات کائنات و عوالی وادانی موجودات را اسماء الهیه دید و جهت استقلال را از دل بیرون

۳۵۶- «مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.» (بقره/۱۵۲)

۳۵۷- «من همنشین کسی هستم که مرا یاد کند.» اصول کافی، ج ۴، ص ۲۵۵، «کتاب الدعاء»، «باب ما یجب من ذکر الله...»، حدیث ۴.

۳۵۸- «کسی که بسیار یاد خدا کند خدا او را دوست خواهد داشت.» منبع پیشین، حدیث ۳.
 ۳۵۹- «امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عزوجل فرمود: "ای فرزند آدم، پیش خود مرا یاد کن تا تورا پیش خود یاد کنم. ای فرزند آدم، در خلوت مرا یاد کن تا در خلوت یادت کنم. ای فرزند آدم، در جمعیت مرا یاد کن تا در جمعی بهتر از جمع تو یادت کنم." همچنین آن حضرت فرمود: "هیچ بنده ای در جمعیت یاد خدا نمی کند جز آنکه خداوند در جمع ملائکه او را یاد می کند." وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۱۸۵، «کتاب الصلوة»، «ابواب الذکر»، باب ۷، حدیث ۴.

کرد و به چشم استظلال به موجودات عوالم غیب و شهود نگرست، مرتبه «تحمید» برای او دست دهد و دل او اعتراف کند که جمیع محامد از مختصات ذات احدی، و دیگر موجودات را در آن شرکتی نیست؛ زیرا که از خود کمالی ندارند تا حمد و ثنائی برای آنها واقع شود. و در تفسیر این سوره مبارکه بیان تفصیلی این لطیفه الهیه خواهد آمد. ان شاء الله تعالی.

• رکن سوم «تعظیم» است. و آن در الرحمن الرحیم حاصل شود. چون عبد سالك الى الله در رکن «تحمید» محمّدت را به حق تعالی منحصر کرد و از کثرات وجودیه سلب کمال و تحمید نمود، به افق وحدت نزدیک شود و چشم کثرت بینی او کم کم کور شود و صورت رحمانیت، که بسط وجود، و رحیمیت، که بسط کمال وجود است، بر قلب او تجلی کند و حق را به دو اسم محیط جامع که کثرات در آن مضمحل است توصیف کند؛ پس، به واسطه جلوه کمالی قلب را هیبت حاصل از جمال دست دهد؛ پس، عظمت حق در قلب او جای گزین شود.

و این حال چون تمکین یافت، به رکن چهارم منتقل شود که آن مقام «تقدیس» است که حقیقت تمجید است؛ و به عبارت دیگر، تفویض امر الی الله است. و آن، رؤیت مقام مالکیت و قاهریت حق و فروریختن غبار کثرت و شکستن بتهای کعبه دل و ظهور مالک بیت قلب و تصرف نمودن آن را بی مزاحم شیطانی است. و در این حال به مقام خلوت رسد و بین بنده و حق حجابی نباشد و *إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ* در آن خلوت خاص و مجمع انس واقع شود. و از این جهت فرمود: *هَذَا بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي*. و چون عنایت ازلی شامل حال او شود و او را به خود آرد، استقامت به این مقام و تمکین آن حضرت را خواهان شود بقوله: *إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ*. و لهذا «اهدنا» تفسیر شده به: *الزُّمْنَا وَادْمُنَّا وَتَبَّنَا*. و این برای آنان است که از حجاب بیرون آمده و به مطلوب ازل رسیده اند. و اما امثال ما اهل حجاب باید هدایت را به همان معنی خود از حق تعالی طلب کنیم. و شاید بقیه از این در تفسیر سوره مبارکه «حمد» بیاید. ان شاء الله تعالی.

تکمیل

از حدیث شریف قدسی^{۳۶۰} چنین ظاهر شود که تمام نماز بین حق و عبد تقسیم شده است و فقط «حمد» را از باب نمونه و مثل ذکر فرموده‌اند. پس بنابراین، گوییم مثلاً تکبیرات صلوتی، چه تکبیرات افتتاحیه و چه غیر آنها که در خلال انقلاب احوالات صلوتی گفته شود، حظ ربوبیت و قسمت ذات مقدس است. و اگر عبد سالک الی الله به این وظیفه عبودیت قیام نمود و حق^{۳۶۱} ربوبیت را به قدری که در سعه او است اداء نمود، حق تعالی نیز حق عبد را که فتح باب مراده و مکاشفه است به الطاف خاصه از لیه ادا فرماید. چنانچه در حدیث شریف مصباح الشریعة اشاره به آن فرماید آنجا که می‌گوید: «چون تکبیر گفتمی، کوچک بشمار همه موجودات را در نزد کبریاء حق.» تا آن که می‌فرماید: «از قلب خود اعتبار کن در وقت نماز؛ اگر حلاوت نماز را دریافتی و سرور و بهجت آن در نفست حاصل شده و قلبت به مناجات حق مسرور و به مخاطبات او ملتذ است، بدان که خداوند تو را تصدیق فرموده در تکبیرت؛ و الا نداشتن لذت مناجات و محروم بودن از حلاوت عبادت را دلیل بگیر بر تکذیب کردن خداوند تو را و مطرود نمودن از درگاهش.»^{۳۶۱}

و بدین مقیاس در هر یک از احوال و افعال صلوتی برای حق تعالی حقی است که عبد باید به آن قیام کند که آن آداب عبودیت است در آن منزل؛ و برای عبد حظ و نصیبی است که پس از قیام به ادب عبودیت حق تعالی عنایت فرماید به لطف خفی و رحمت جلی. و اگر خود را در این میقاتهای الهیه از عنایات خاصه محروم دید، بداند که به آداب عبودیت قیام ننموده. و علامت آن برای متوسطین آن است که لذت مناجات و حلاوت عبادت را ذائقه قلب نمی‌چشد و از بهجت و سرور و انقطاع به حق محروم شود؛ و عبادتی که از

۳۶۰- ← پاورقی ۳۵۰.

۳۶۱- ← پاورقی ۱۹۴.

لذت و حلاوت خالی باشد، روحی ندارد و قلب را از آن استفاده‌ای نباشد. پس ای عزیز، قلب را به آداب عبودیت مأنوس کن و به ذائقه روح حلاوت ذکر خدا را بچشان. و این لطیفه الهیه در ابتداء امر به شدت تذکر و انس با ذکر حق حاصل شود؛ ولی در ذکر قلب مرده نباشد و غفلت بر آن مستولی نشود. و چون با تذکر قلب را مأنوس نمودی، کم کم عنایات ازلیه شامل حالت گردد و فتح ابواب ملکوت بر قلبت گردد. و علامت آن تجافی از دار غرور و انابه به دار خلود و استعداد برای موت قبل از رسیدن موت است. بارالها، از لذت مناجات و حلاوت مخاطبان خود ما را نصیبی عنایت ج فرما؛ و ما را در زمره ذاکران و جرگه منقطعان به عز قدس خود قرارده؛ و دل مرده ما را حیاتی جاویدان بخش و از دیگران منقطع و به خود متوجه فرما. إِنَّكَ وَلِيُّ الْفَضْلِ وَالْإِنْعَامِ.

فصل دوم

در بعض آداب استعاذه است

قال تعالی: فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ^{۳۶۲} از آداب مهمه قرائت، خصوصاً قرائت در نماز که سفر روحانی الی الله و معراج حقیقی و مرقاة وصول اهل الله است، استعاذه از شیطان رجیم است که خار طریق معرفت و مانع سیر و سلوک الی الله است؛ چنانچه خدای تعالی خبر دهد از قول او در سوره مبارکه «اعراف» آنجا که

۳۶۲- «چون خواستی قرآن بخوانی از شیطان به خدا پناه ببر. همانا او را بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند چیرگی و سلطه نیست. شیطان بر کسانی فرمانروایی دارد که او را دوست خود گرفته‌اند و کسانی که به خدا شرك ورزیده‌اند.» (نحل/۹۸-۱۰۰)

فرماید: قَالَ فِيمَا أَعُوذْتَنِي لِأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ. ۳۶۳ قسم خورده است که سر راه مستقیم را بر اولاد آدم بگیرد و آنها را از آن باز دارد. پس، در نماز که صراط مستقیم انسانیت و معراج وصول الی الله است بی استعاذه از این راهزن صورت نگیرد و بدون پناه بردن به حصن حصین الوهیت از شر او ایمنی حاصل نشود. و این استعاذه و پناه بردن، بالقلقه لسان و صورت بی روح و دنیای بی آخرت تحقق پیدا نکند؛ چنانچه مشهود است که این لفظ را کسانی هستند که چهل پنجاه سال گفته و از شر این راهزن نجات نیافته، و در اخلاق و اعمال بلکه عقاید قلبیه از شیطان تبعیت و تقلید نموده اند. اگر درست پناه برده بودیم از شر این پلید، ذات مقدس حق تعالی که فیاض مطلق و صاحب رحمت واسعه و قدرت کامله و علم محیط و کرم بسیط است ما را پناه داده بود و ایمان و اخلاق و اعمال ما اصلاح شده بود. پس، باید دانست که هر چه از این سیر ملکوتی و سلوک الهی باز ماندیم، به واسطه اغوای شیطان و واقع شدن در تحت سلطنت شیطانیه، از قصور یا تقصیر خود ما است که به آداب معنویّه و شرایط قلبیه آن قیام نکردیم؛ چنانچه در تمام اذکار و اوراد و عبادات که به نتایج روحیه و آثار ظاهریه و باطنیه آنها نائل نمی شویم برای همین دقیقه است. از آیات شریفه قرآنیّه و از احادیث شریفه معصومین علیهم السلام آداب کثیره استفاده شود که تعداد همه آنها محتاج به فحوص کامل و اطاله کلام است. و ما به ذکر بعض آنها اکتفا می کنیم.

یکی از مهمّات آداب استعاذه، «خلوص» است؛ چنانچه خدای تعالی از شیطان نقل فرماید که گفت: فَبِعِزَّتِكَ لَأَعُوذَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ. ۳۶۴ و این «اخلاص»، به حسب آنچه از کریمه شریفه ظاهر شود، بالاتر از اخلاص عملی است، چه عمل جوانحی یا جوارحی؛ زیرا که به صیغه مفعول است؛ و اگر منظور اخلاص اعمالی بود، به صیغه فاعل تعبیر

۳۶۳- «چون مرا گمراه کردی بر سر راه راست تو در کمیشان خواهم نشست.» (اعراف/ ۱۶)

۳۶۴- پاورقی ۲۴۹.

می شد. پس، مقصود از این اخلاص، خالص شدن هویت انسانی به جمیع شئون غیبیه و ظاهریه است که اخلاص عملی از رشحات آن است. گرچه در ابتداء سلوک برای عامه این حقیقت ولطیفه الهیه حاصل نشود مگر به شدت ریاضات عملیه، و خصوصاً قلبیه که اصل آن است؛ چنانچه اشاره به آن است در حدیث مشهور که می فرماید: مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا جَرَّتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ. ۳۶۵ کسی که چهل صباح - به مقدار تخمیر طینت آدم که چهل صباح بوده و رابطه این دو به هم پیش اهل معرفت و اصحاب قلوب معلوم است - خود را برای خدا خالص کند و عمل های قلبی و قالبیش را خالص برای حق کند، قلبش الهی شود؛ و قلب الهی جز چشمه های حکمت نزیاید؛ پس زیانش نیز، که بزرگتر ترجمان قلب است، ناطق به حکمت شود. پس، در اول امر اخلاص عمل باعث خلوص قلب شود؛ و چون قلب خالص شد، انوار جلال و جمال، که به تخمیر الهی در طینت آدمی ودیعه بود، در مرآت قلب ظاهر شود و جلوه کند و از باطن قلب به ظاهر ملک بدن سرایت کند.

بالجمله، آن خلوص که موجب خروج از تحت سلطنت شیطنیه است، خالص شدن هویت روح و باطن قلب است برای خدای تعالی. و اشاره به این مرتبه از خلوص است کلام حضرت امیرالمؤمنین در مناجات شعبانیه: الهی، هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ. ۳۶۶ و چون قلب به این مرتبه از اخلاص رسد و از ما سوی بکلی منقطع شود و در مملکت وجود او به جز حق راه نداشته باشد، شیطان را - که از غیر راه حق بر انسان راه یابد - بر او راه نباشد؛ و حق تعالی او را به پناه خود بپذیرد و در حصن حصین الوهیت واقع شود؛ چنانچه فرماید: كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي؛ فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي، أَمِنَ مِنْ عَذَابِي. ۳۶۷ دخول در حصن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را مراتبی است، چنانچه ایمنی از

۳۶۵ - باورقی ۲۵۰.

۳۶۶ - باورقی ۱.

۳۶۷ - «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قَلْعَةٌ مِنْ أَسْتِ وَهَرَكْسُ بِه قَلْعَةٌ مِنْ دَرَأَيْدِ أَعْذَابِ مَنْ دَرَأَمَانَ أَسْتِ.» التوحید، ص

عذاب را نیز مراتبی است. پس، کسی که به باطن و ظاهر و قلب و قالب در حصن حق واقع شود و به پناه او برود، از جمیع مراتب عذاب، که عذاب احتجاج از جمال حق و فراق از وصال محبوب جل و علا بالاترین آنها است، ایمن شود. حضرت مولیٰ در دعای کمیل عرضه دارد: فیهنی صبرت و علیٰ عذابک فکیف اصبر علیٰ فراغک. و دست ما از آن کوتاه است. و کسی را که این مقام دست داد، عبد الله حقیقی است و در تحت قیاب ربوبیت واقع شود و حق تعالی متصرف در مملکت او شود و از تحت ولایت طاغوت خارج شود. و این مقام از اعزّ مقامات اولیاء و اخصّ مدارج اصفیاء است و دیگر مردم را از آن حظی نیست؛ بلکه شاید قلوب قاسیه جاحدین و نفوس صلبه مجادلین، که از این مرحله مراحل بعیدند، انکار این مقامات کنند و سخن در اطراف آن را نیز باطل شمارند؛ بلکه - والعیاذ بالله - این امور را، که قره العین اولیاء است و کتاب و سنت از آن مشحون است، به بافته‌های صوفیه و اراجیف حشویه نسبت دهند. و ما نیز که ذکری از این مقامات، که فی الحقیقه مقام کمال است، پیش می‌آوریم نه برای آنست که خود حظی از آن داشته یا چشم طمع به آن دوخته‌ایم، بلکه برای آن است که انکار مقامات را نیز روانداریم و ذکر اولیاء و مقامات آنها را نیز در تصفیة قلوب و تخلیص و تعمیر آن دخیل دانیم؛ زیرا که ذکر خیر اصحاب ولایت و معرفت موجب محبت و تواصل و تناسب شود؛ و این تناسب باعث تجاذب شود؛ و این تجاذب باعث تشافع \geq شود که ظاهرش اخراج از ظلمتهای جهل به انوار هدایت و علم است، و باطنش ظهور به شفاعت است در عالم آخرت؛ چه که شفاعت شفعاء بی تناسب و تجاذب باطنی صورت نگیرد و از روی جزاف و باطل نخواهد بود.

بالجمله، گرچه تخلیص به این مرتبه کماله برای غیر کمال از اولیاء و اصفیاء علیهم الصلوٰة والسلام صورت نگیرد، بلکه مقام کمال این مرتبه از

→

۲۵، بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۱۳؛ وج ۹۰، ص ۱۹۲.

مختصات نبی ختمی و قلب خالص نورانی احدی احمدی جمعی محمدی صلی الله علیه و آله و سلم است بالا صاله و از برای کمال و خلص اهل بیت او است بالتبعیه، ولی مؤمنان و مخلصان نیز نباید از همه مراتب آن چشم پوشیده، فناعت کنند به اخلاص صوری عملی و خلوص ظاهری فقهی؛ زیرا که وقوف در منازل از شاهکارهای ابلیس است که به سر راه انسان و انسانیت نشسته و او را با هر وسیله هست از عروج به کمالات و وصول به مدارج باز می دارد. پس، باید همت را بزرگ کرده و اراده را قوت داده بلکه این نور الهی و لطیفه ربّانیه از صورت به باطن و از ملک به ملکوت سرایت کند. و به هر مرتبه ای از اخلاص که انسان نائل شود، به همان اندازه در پناه حق رفته و حقیقت استعاده متحقق شده و دست تصرف دیوپلید و شیطان از انسان کوتاه گردد.

پس، اگر صورت ملکیه انسانیه را برای خدا خالص کردی و جیوش ظاهریه دنیاویّه نفس را که عبارت است از قوای متشتته در ملک بدن به پناه حق بردی و اقالیم سبعة ارضیه را که چشم و گوش و زبان و بطن و فرج و دست و پا است تطهیر از قذارات معاصی نمودی و به تصرف ملائکه الله که جیوش الهیه اند دادی، کم کم این اقالیم حقانی شود و به تصرف حق متصرف گردد تا آنجا که خود نیز ملائکه الله شود، یا چون ملائکه الله لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون^{۳۶۸} گردد؛ پس، مرتبه اولای استعاده صورت گیرد، و شیطان و جیوشش از مملکت ظاهر کوچ کنند و به باطن رو آورند و به قوای ملکوتیه نفسانیه هجوم کنند. از این جهت کار سالک مشکلترو سلوکش دقیقتر گردد؛ و باید قدم سیرش قویتر و مراقبتش کاملتر گردد و از مهالك نفسانیه که عجب وریا و کبر و افتخار و غیر آن است باید به خدای متعال پناه برد، و کم کم به تصفیه باطن از کدورات معنویه و قذارات باطنیه اشتغال پیدا کند.

۳۶۸- «خدا را در آنچه امرشان می کند نافرمانی نمی کنند و آنچه را فرمان می دهد انجام می دهند.»

(تحریم/ ۶)

و در این مقام، بلکه جمیع مقامات، توجّه تام به توحید فعلی حقّ و متذکّر ساختن قلب را به این لطیفه الهیه و مائده آسمانی، از مهمّات سلوک و ارکان عروج است. و حقیقت مالکیت حق تعالی سماوات و ارض و باطن و ظاهر و ملک و ملکوت را به ذائقه قلب باید چشاند تا قلب با توحید در الهیت و نفی شریک در تصرف ارتیاض یافته مخمّر به تخمیر الهی گردد و مرتبی به تربیت توحیدی شود. و در این صورت، قلب مفزع و ملجأی و پناه و معینی جز حق نبیند و نداند، و بالطّوع و الحقیقة استعاده به حق و مقام مقدس الوهیت پیدا کند. و تادل از تصرف دیگران بر ندارد و چشم طمع از موجودات نبندد، به پناه حق از روی حقیقت نرود، و دعوی او کاذب و در مسلك اهل معرفت در زمره منافقان منسلك است و به خدیعت و فریب منسوب است.

و در این وادی هولناک و بحر عمیق خطر خیز، از دم حکیمی ربّانی یا عارفی نورانی که رشته علمش متصل به اولیاء کمال است استفادت توحیدات ثلاثه را علماً کردن اعانتی به سزا از باطن قلب کند؛ ولی شرط این استفاده آن است که با نظر آیه و علامت و سیر و سلوک الی الله بدان اشتغال ورزد، و الاّ خود خار طریق و حجاب چهره جانان شود؛ چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله این علم را در حدیث شریف کافی «آیه محکمه» لقب داد. ۳۶۹

بالجمله، چون در قلب ریشه توحید فعلی حق محکم شد و با آب علم توأم با عمل لطیف که قرع باب قلب کند آبیاری گردید، نتیجه آن، تذکّر مقام الوهیت شود، و قلب کم کم صافی برای تجلی فعلی حق شود. و چون خانه از خائن و آشیانه از بیگانه خالی شد، صاحب خانه آن را متصرف شود، و دست ولایت حق از ملکوت باطن و قلب تا ملک و ظاهر بدن قوای ملکوتیه و ملکیه را در تحت تصرف و حکومت خود در آورد، و شیاطین یکسره از این مرحله نیز کوچ کنند و مملکت باطن به استقلال خود، که عین استقلال برای حق است، برگردد. و این، مرتبه دوم از لطیفه ربّانیه استعاده است. و پس از

۳۶۹ - پاورقی ۳۱۱.

این مقام، استعاذهٔ روح، و استعاذهٔ سرّ، و دیگر مراتب استعاذه است، که با این اوراق تناسب ندارد؛ و این قدر نیز از طغیان قلم عبد یا اجرای قلم مولا جل و علا صورت ترقیم گرفت. **وَالْيَهُ الْمَفْزَعُ**.

یکی دیگر از آداب و شرائط استعاذه آن است که در آیهٔ شریفه - که در اول فصل مذکور شد - اشاره به آن فرموده، و آن «ایمان» است. و آن غیر از علم است، ولو به برهان جگمی حاصل شود (پای استدالیان چوبین بود). ۳۷۰

و ایمان حظّ قلب است که با شدّت تذکّر و تفکّر و انس و خلوت با حق حاصل شود. شیطان با آن که علم به مبدأ و معاد - به نص قرآن - داشته، در زمرهٔ کفار محسوب شده. اگر ایمان عبارت از همین علم برهانی بود، باید کسانی که این علم را دارند از تصرف شیطان دور باشند و نور هدایت قرآن در آنها تابان باشد؛ با اینکه این آثار را می بینیم حاصل نشود با ایمان برهانی. پس اگر بخواهیم از تصرف شیطان خارج شویم و در تحت پناه حق تعالی واقع شویم، باید با شدّت ارتیاض قلبی و دوام توجّه یا کثرت آن و شدّت مراوده و خلوت، حقایق ایمانیّه را به قلب رسانده تا قلب الهی شود؛ و چون قلب الهی شد، از تصرف شیطان تهی گردد؛ چنانچه خدای تعالی فرماید: **اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ**. ۳۷۱ پس مؤمنین را، که حق تعالی متصرف و متولّی ظاهر و باطن و سرّ و علن است، از تصرفات شیطان خالص و در سلطنت رحمن داخلند، و از همهٔ مراتب ظلمات به نور مطلق آنها را خارج کند: از ظلمت معصیت و طغیان، و ظلمت کدورات اخلاق رذیله، و ظلمت جهل و کفر و شرک و خودبینی و خودخواهی و خودپسندی، به نور طاعت و عبادت و انوار اخلاق فاضله، و نور علم و کمال ایمان و توحید و خدایینی و خداخواهی و خدادوستی منتقل شود.

۳۷۰ - «پای استدالیان چوبین بود/پای چوبین سخت بی تمکین بود» - مولوی

۳۷۱ - پاورقی ۱۵۸.

چنانچه یکی از آداب آن «توکل» است؛ که آن نیز از شعب ایمان و انوار حقیقی لطیفهٔ ایمانیه است. و آن واگذار نمودن امور است به حق، که از ایمان قلب به توحید فعلی حاصل شود. و تفصیل آن از نطق این اوراق خارج است.

و چون بنده سالک غیر حق تعالی مَفزع و پناهی ندید و تصرف در امور را منحصر به ذات مقدّسش دانست، حالت انقطاع و الجاء و توکل در قلب پیدا شود و استعاذه او حقیقت پیدا کند. و چون از روی حقیقت به حصن حصین ربوبیت و الوهیت پناه برد، ناچار او را پناه دهد با فضل واسع و رحمت کریمانه - إِنَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ .

تتمیم و نتیجه

از مطالب فصل سابق معلوم شد که حقیقت «استعاذه» عبارت است از حالت و کیفیت نفسانیه‌ای که از علم کامل برهانی به مقام توحید فعلی حق و ایمان به این مقام حاصل شود؛ یعنی، پس از آن که به طریق عقل منور با برهان متین حکمی و شواهد نقلیه مستفاده از نصوص قرآنیّه و اشارات و بدایع کتاب الهی و احادیث شریفه فهمید که سلطنت ایجادیّه و استقلال در تأثیر، بلکه اصل تأثیر، منحصر است به ذات مقدس الهی و دیگر موجودات را شرکت در آن نیست - چنانچه در محل خود مقرر است - باید دل را از آن آگاه کند و با قلم عقل به لوح قلب حقیقت لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و لا مُؤَثَّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ را بنویسد. و چون قلب به این لطیفهٔ ایمانیه و حقیقت برهانیّه ایمان آورد، در آن حالت انقطاع و التجائی حاصل شود؛ و چون شیطان را قاطع طریق انسانیت و دشمن قوی خود یافت، حالت اضطراری حاصل شود که این حالت قلبی حقیقت استعاذه است. و چون زبان ترجمان قلب است، آن حالت قلبیه را باکمال اضطرار و احتیاج به زبان آورد و اَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ را از روی حقیقت گوید. و اگر در قلب از این حقایق اثری نباشد و شیطان متصرف قلب و سایر مملکت وجودیه او باشد، استعاذه نیز از روی تصرف و تدبیر شیطان

واقع شود؛ و در لفظ استعاذه بالله مِنَ الشَّيْطَانِ گوید، و در حقیقت چون تصرف شیطانی است، استعاذه بشیطان مِنَ الله واقع شود؛ و خود استعاذه عکس مطلوب را محقق کند، و شیطان گوینده استعاذه را مسخره کند؛ و این سخریه نتیجه اش پس از کشف غطا و بر چیده شدن پرده طبیعت معلوم شود. و مثل چنین شخصی که استعاذه اش فقط لفظیه است مثل کسی است که از شر دشمن جرّاری بخواهد به قلعه محکمی پناه ببرد، ولی خود به طرف دشمن برود و از قلعه رو برگرداند و لفظاً بگوید از شر این دشمن به این قلعه پناه می برم. چنین شخصی علاوه بر آنکه به شر دشمن گرفتار شود به سخریه او نیز دچار گردد.

فصل سوم

در بیان ارکان استعاذه است و آن چهار است

اول، مستعید. دوم، مستعاذ منه. سوم، مستعاذ به. چهارم، مستعاذ لأجله بدان که برای این ارکان تفصیل بسیار است که از حوصله این اوراق خارج است، و ما به ذکر مختصری از آن اکتفاء می کنیم.

رکن اول در «مستعید» است. و آن حقیقت انسانیّه است از اول منزل سلوک الی الله تا منتهی النهایه فنای ذاتی - وَإِذَا تَمَّ الْفَنَاءُ الْمَطْلُوقُ، هَلَكَ الشَّيْطَانُ وَتَمَّ الْإِسْتِعَاذَةُ. ۳۷۲

و تفصیل این اجمال آن که انسان تا در بیت نفس و طبیعت مقیم است و به سفر روحانی و سلوک الی الله اشتغال پیدا نکرده و در تحت سلطنت شیطانیّه به همه شئون و مراتب است، به حقیقت استعاذه متلبس نشده و لقلقه لسان او

۳۷۲- «چون فناء مطلق حاصل گشت، شیطان هلاک گردیده و استعاذه تحقق یافته است.»

بی فائده بلکه تثبیت و تحکیم سلطنت شیطانیه است، مگر با تفضّل و عنایت الهی. و چون به سیر و سلوک الی الله متلبّس گردید و سفر روحانی را شروع نمود، تا در سیر و سلوک است آنچه مانع از این سفر و خار طریق است شیطان او است، چه از قوای روحانیّه شیطانیه و یا از جنّ و انس باشد؛ زیرا که جنّ و انس نیز اگر خار طریق و مانع سلوک الی الله باشند به دستگیری شیطان و تصرف آن باشد؛ چنانچه خدای تعالی اشاره به آن فرموده در سوره مبارکه «ناس» آنجا که فرماید: *مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ*. و شیطان اگر جن باشد، از آیه شریفه استفاده شود که وسواس خناس که شیطان است جن است و انس - یکی بالاصاله و دیگر بالتبعیه. و اگر شیطان حقیقت دیگری باشد شبیه به جن، از آیه شریفه معلوم شود که این دو نوع، یعنی جن و انس، نیز تمثالات شیطانیه و مظاهر آنند. و در آیه دیگر اشاره فرماید به این معنی آنجا که فرماید: *شَیَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ*.^{۳۷۳} و در این سوره مبارکه اشاره به ارکان استعاذه چنانچه مذکور شد فرموده؛ چنانچه ظاهر است.

بالجمله، انسان قبل از شروع به سلوک و سیر الی الله مستعیذ نیست؛ و پس از آنکه سیر تمام شد و از آثار عبودیت به هیچ وجه باقی نماند و به فناء ذاتی مطلق نائل شد، از استعاذه و مستعاذ منه و مستعیذ اثری باقی نماند و جز حق و سلطنت الهیه در قلب عارف چیزی نیست، و از قلب خود و خود نیز خبری ندارد و *أَعُوذُ بِكَ مِنْكَ*^{۳۷۴} نیز در این مقام نیست. و چون حالت صحو و انس و رجوع رخ داد، باز استعاذه را حقیقتی باشد، لکن نه چون استعاذه‌ای که سالک را است؛ و لهذا به حضرت رسول ختمی صلی الله علیه و آله نیز امر به استعاذه شده؛ چنانچه خدای تعالی فرماید: *قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ وَقُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ*

۳۷۳- (انعام/۱۱۲).

۳۷۴- پاورقی ۱/۲۲۴.

پس، انسان در دو مقام مستعید نیست: یکی قبل از سلوک؛ و آن حال احتجاب محض است که در تحت تصرف و سلطنت شیطان است. و یکی بعد از ختم سلوک؛ که فنای مطلق دست دهد، که از مستعید و مستعاذ منه و مستعاذله و استعاده خبری نیست. و در دو مقام مستعید است: یکی حال سلوک الی الله؛ که استعاده کند از خارهای طریق وصول که قعود بر صراط مستقیم انسانیت کردند؛ چنانچه خداوند از قول شیطان حکایت فرماید: **فِيمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ**.^{۳۷۶} و یکی در حال صحو و رجوع از فنای مطلق؛ که استعاده کند از احتجابات تلویحیه و غیر آن.

رکن دوم در «مستعاذ منه» است. و آن ابلیس لعین و شیطان رجیم است که به واسطه دامهای گوناگون انسان را از وصول به مقصد و حصول مقصود باز دارد. و آنچه که بعض اعظم از اهل معرفت ذکر فرموده که حقیقت شیطان عبارت است از جمیع عالم به جنبه سوائیه، پیش نویسنده تمام نیست؛ زیرا که جنبه سوائیه که عبارت از یک صورت موهومه عاری از حقیقت و خالی از تحقق و واقعیته است، از دامهای ابلیس است که انسان را سرگرم به آن می کند. و شاید اشاره به این معنی باشد قول خدای تعالی: **الْهَيْكُمُ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ**^{۳۷۷}. - و الا خود ابلیس حقیقتی است که دارای تجرد مثالی و حقیقت ابلیسیه کلیه که رئیس ابالسسه است وهم الكل است؛ چنانچه حقیقت عقلیه مجردة کلیه، که آدم اول است، عقل الكل است؛ و اهمه های جزئیة ملکیه از مظاهر و شئون آن است؛ چنانچه عقول جزئیة از شئون و مظاهر عقل کلی است. و تفصیل و تحقیق این مقام از حوصله این رساله خارج است.

۳۷۵- و بگو پروردگارا، پناه می برم به تو از وسوسه های شیطانها و پناه می برم به تو از اینکه نزد من حاضر شوند. «(مؤمنون/ ۹۷، ۹۸)

۳۷۶- پاورقی ۳۶۳.

۳۷۷- و شما را جستن بیشی مال غافل ساخت تا هنگام رسیدن به گورستان. «(تکواثر/ ۱-۲)

بالجمله، آنچه در این سلوک الهی و سیر الی الله مانع از سیر شود و خار طریق گردد، آن، شیطان یا مظاهر آن می باشد که اعمال آنها نیز عمل شیطان است. و آنچه از عوالم غیب و شهود و عوارض حاصله برای نفس و حالات مختلفه آن حجاب روی جانان شود، چه از عوالم ملکیه دنیاویّه باشد چون فقر و غنا و صحت و مرض و قدرت و عجز و علم و جهل و آفات و عاهات و غیر آن و چه از عوالم غیبیه تجردیه و مثالیّه باشد چون بهشت و جهنّم و علم متعلق به آن حتی علوم عقلیه برهانیّه که راجع به توحید و تقدیس حق است تمام آنها از دامهای ابلیس است که انسان را از حق و انس و خلوت با او باز می دارد و به ^۵ آنها سرگرم می کند. حتی سرگرمی به مقامات معنوی و وقوف به مدارج روحانی، که ظاهرش وقوف در صراط انسانیت و باطنش وقوف در صراط حق است - که جسر روحانی جهنّم فراق و بعد، و منتهی شود به جنت لقاء، و این جسر مخصوص به یک طائفه قلیله از اهل معرفت و اصحاب قلوب است - از دامهای بزرگ ابلیس الابالسه است که باید از آن پناه به ذات مقدس حق جل شأنه برد.

بالجمله، آنچه تورا از حق باز دارد و از جمال جمیل محبوب جلّ جلاله محجوب کند شیطان تو است، چه در صورت انسان باشد یا جن. و آنچه که به آن وسیله تورا از این مقصد و مقصود باز دارند دامهای شیطانی است، چه از سنخ مقامات و مدارج باشد یا علوم و کمالات یا حرف و صنایع یا عیش و راحت یا رنج و ذلت یا غیر اینها. و اینها عبارت از دنیای مذمومه است؛ و به عبارت دیگر، تعلق قلب به غیر حق دنیای او است و آن مذموم است و دام شیطان است و استعاذه از آن باید کرد. و آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که می فرمود: **أَعُوذُ بِوَجْهِ اللَّهِ الْكَرِيمِ، وَبِكَلِمَاتِ اللَّهِ الَّتِي لَا يُجَاوِزُهَا بَرٌّ وَلَا فَاجِرٌ، مِنْ شَرِّ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَخْرُجُ فِيهَا، وَشَرِّ مَا يَنْزِلُ مِنَ الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا، وَمِنْ شَرِّ فِتَنِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَمِنْ شَرِّ طَوَارِقِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، إِلَّا طَارِقًا يَطْرُقُ بِخَيْرٍ** ^{۳۷۸} شاید مقصود همین معنا باشد.

و استعاده به وجه الله و کلمات الله استغراق در بحر جمال و جلال است. و آنچه انسان را از آن باز دارد، از شرور است و مربوط به عالم شیطان و مکاید آن است. و از آن باید پناه به وجه الله برد، چه آن از حقایق کامله سماویه باشد یا ناقصه ارضیه؛ مگر آن که طارق به خیر باشد، که آن طارق الهی است که به خیر مطلق، که حق تعالی است، دعوت کند.

رکن سوم در «مستعاذ به» است. بدان که چون حقیقت استعاده در سالک الی الله متحقق و در سیر و سلوک به سوی حق متحصّل است، یعنی استعاده اختصاص دارد به سالک در مراتب سلوک، پس به حسب مقامات و مراتب سایرین و مدارج و منازل سالکان، حقیقت «استعاده» و «مستعید» و «مستعاذ منه» و «مستعاذ به» فرق می کند. و اشاره به این توان باشد سوره شریفه «ناس» که فرماید: **قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ** - از مبادی سلوک تا حدود مقام قلب، سالک به مقام ربوبیت پناه برد. و توان، این ربوبیت ربوبیت فعلیه باشد که مطابق شود با **أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ**. ۳۷۹ و چون سیر سالک منتهی شد به مقام قلب، مقام سلطنت الهیه در قلب ظهور کند؛ و در این مقام به **مَلِكِ النَّاسِ** از شر تصرفات قلبیه ابلیس و سلطنت باطنیه جائزانه او پناه برد؛ چنانچه در مقام اول از شر تصرفات صدریه او پناه برد. و شاید این که فرموده: **الَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ**، با آن که وسوسه در قلوب و ارواح نیز از خناس است، برای آن باشد که در مقام معرفی به شأن عمومی و صفت ظاهره پیش همه مناسب است تعریف شود. و چون سالک از مقام قلب نیز تجاوز نمود به مقام روح، که از نفخه الهیه است و اتصالش به

→

۳۷۸- «پناه می برم به وجه خدای کریم و به کلمات خدا که هیچ نیکوکار و بدکار از آنها نتواند گذشت؛ و از شر آنچه از آسمان فرود آید و آنچه به آسمان فراز گیرد و آنچه از دل آسمان بیرون آید؛ و از شرفته های شب و روز؛ و از شر در کوبندگان شب و روز مگر در کوبنده ای که (خبر و امر) خیری با اوست.» بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۲۱۵.

۳۷۹- «پناه می برم به کلمات تامه خدا...». اقبال الاعمال، ص ۶۴۰، «دعای روز اول ماه رجب».

حق تعالی بیشتر است از اتصال شعاع شمس به شمس، و در این مقام مبادی حیرت و هیمنان و جذب و عشق و شوق شروع شود؛ و در این مقام به اله الناس پناه برد. و چون از این مقام ترقی کند و ذات بی مرآت شتون نصب العین شود و به عبارت دیگر به مقام سررسد، **أَعُوذُ بِكَ مِنْكَ**^{۳۸۰} مناسب با او است. و در این مقامات تفصیلی است که مناسب این مقاله نیست.

و بدان که استعاذه با اسم الله به واسطه جامعیت مناسب با همه مقامات است؛ و آن در حقیقت استعاذه مطلقه است و دیگر استعاذهها مقیده است.

رکن چهارم در «مستعاذه له» است، یعنی غایت استعاذه. بدان که آنچه مطلوب بالذات است برای انسان مستعید، از سنخ کمال و سعادت و خیر است. و آن به حسب مراتب و مقامات سالکان بسیار متفاوت است. چنانچه سالک تا در بیت نفس و حجاب طبیعت است، غایت سیرش حصول کمالات \leq نفسانیه و سعادات طبیعیّه خسیسه است؛ و این در مبادی سلوک است. و چون از بیت نفس خارج شد و از مقامات روحانیه و کمالات تجردیه ذوقی نمود، مقصدش عالی تر و مقصودش کاملتر می شود، و به مقامات نفسانیه پشت پازند، و قبله مقصودش حصول کمالات قلبیه و سعادات باطنیه شود. و چون از این مقام نیز عنان سیر را برتافت و به سر منزل سرّ روحی رسید، مبادی تجلیات الهیه در باطن او بروز کند؛ و لسان باطنش در اول امر **وَجْهٌ وَجْهِي لَوْجِهِ اللَّهِ**، و پس از آن **وَجْهٌ وَجْهِي لِأَسْمَاءِ اللَّهِ أُوَلَّهُ**، و پس از آن **وَجْهٌ وَجْهِي لَهُ** شود. و شاید **وَجْهٌ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ**^{۳۸۱} راجع به مقام اول باشد به مناسبت فاطریت.

بالجمله، سالک در هر مقامی غایت حقیقی او حصول کمال و سعادت است بالذات. و چون با سعادت و کمالات در هر مقامی شیطانی قرین و دامی از دامهای او مانع از حصول است، ناچار سالک به حق تعالی پناه برد از آن

۳۸۰- ← پاورقی ۱/۲۲۴.

۳۸۱- ← پاورقی ۱۸۳.

شیطان و شرور و دامهای او برای حصول مقصود اصلی و منظور ذاتی؛ پس، در حقیقت غایت استعاذه برای سالک، حصول آن کمال مترقب و سعادت مطلوبه است. و غایه الغایات و منتهی الطلّبات، حق تعالی جلّت عظمته است، و در این مقام یا پس از آن همه چیز محو شود جز او جل و علا و استعاذه از شیطان بالتبع و در حال صحو واقع می شود. والحمد لله اولاً و آخراً.

فصل چهارم

در بعض آداب تسمیه است

رَوَى فِي التَّوْحِيدِ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ سُئِلَ عَنِ تَفْسِيرِ «الْبِسْمَلَةِ» قَالَ: مَعْنَى قَوْلِ الْقَائِلِ: بِسْمِ اللَّهِ، أَيْ أَسْمُ عَلَى نَفْسِي سِمَةً مِنْ سِمَاتِ اللَّهِ، وَهِيَ الْعِبَادَةُ. قَالَ الرَّاَوِيُّ فَقُلْتُ لَهُ: مَا السِّمَةُ؟ قَالَ: أَلْعَلَمَةُ. ۳۸۲

بدان، جَعَلَكُ اللَّهُ وَإِيَانَا مِنَ الْمُتَسَمِّينَ بِسِمَاتِ اللَّهِ، که دخول در منزل «تسمیه» برای سالک میسر نیست مگر بعد از دخول در منزل استعاذه و استیفاء حظوظ آن منزل. تا انسان در تصرف شیطان و مقهور در تحت سلطنت او است، مُتَسَمِّمٌ به سمات شیطانیه است. و اگر غلبه تامه بر باطن و ظاهر او $\bar{\bar{}}$ کرد، خود به تمام مراتب آیت و علامت او گردد؛ و در این مقام اگر تسمیه گوید، با اراده و قوه و لسان شیطانی گوید، و از استعاذه و تسمیه او جز تأکید سلطنت شیطانیه چیزی حاصل نشود. و چون از خواب غفلت با توفیق الهی برخاست و حالت یقظه برای او پیدا شد و لزوم سیر و سلوک الی الله را در منزل یقظه به نور فطرت الهیه و انوار تعلیمات قرآنیّه و سنن هادیان طریق توحید

۳۸۲- «در کتاب توحید از امام رضا علیه السلام روایت شده است که وقتی تفسیر «بسمله» (بسم الله) از حضرتش سؤال شد، فرمود: «معنای اینکه گوینده می گوید بسم الله این است که من برخورد «سمه» (نشانه ای) از سمات خدا می نهم؛ و آن نشانه، عبادت است.» راوی گفت پرسیدم: «سمه یعنی چه؟» فرمود: «نشانه.» التوحید، ص ۲۲۹، باب ۳۱، حدیث ۱. معانی الاخبار، ص ۳.

دریافت و موانع سیر را قلب ادراك كرد، كم كم حال استعاده دست دهد؛ و پس از آن به توفیق ربّانی وارد منزل استعاده شود. و چون از قذارات شیطانیه مطهر شد، به اندازه تطهیر باطن و ظاهر از آن انوار الهیه، به حسب تناسب، در مرآت سالک جلوه گر شود. و در اول امر، انوار مشوب با ظلمات بلکه ظلمت غالب است - خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا ۳۸۳ و كم كم هرچه سلوك قوت گرفت، نور به ظلمت غلبه كند و سمات ربوبیت در سالک پیدا شود؛ پس، تسمیه او حقیقت تا اندازه ای پیدا كند. و كم كم علامات شیطانیه، كه در ظاهر مخالفت با نظام مدینه فاضله و در باطن عجب و استكبار و امثال آن است و در باطن باطن خودبینی و خودخواهی و امثال آن است، از مملكت باطن و ظاهر سالک رخت بندد؛ و به جای آن، سمات الله، كه در ظاهر حفظ نظام مدینه فاضله و در باطن عبودیت و ذلت نفس و در باطن باطن خداخواهی و خدابینی است، به جای آنها جای گزین شود. و چون مملكت الهی شد و از شیاطین جنّ و انس خالی شد و سمات الهیه در آن پیدا شد، خود سالک تحقق به مقام اسمیت پیدا كند.

پس اول، تسمیه سالک عبارت است از اتّصاف به سمات و علامات الهیه. و پس از آن از این مرتبه ترقی كند و خود به مقام اسمیت رسد؛ و این اوائل قرب نافله است. و چون به قرب نافله متحقّق شد، به تمام اسمیت نائل شود؛ پس، از عبد و عبودیت چیزی باقی نماند. و اگر کسی به این مقام رسد، تمام نمازش بالسان الله واقع شود. و این در كمی از اولیاء تحقّق پیدا كند. \leq و برای متوسطین و امثال ما ناقصین، ادب آن است كه سمه و داغ عبودیت را در وقت «تسمیه» به قلب بگذاریم، و قلب را از سمات الله و آیات و علامات الهیه باخبر كنیم و به لقلقه لسان اكتفا نكنیم؛ باشد كه از عنایات ازلیّه شمه ای شامل حال ما شود و جبران ماسبق كند، و راهی به تعلّم اسماء بر قلب ما مفتوح گردد و راهی به مقصود حاصل شود.

۳۸۳- عمل شایسته را با ناشایست آمیختند. (توبه/۱۰۲)

و می توان بود که در این حدیث شریف مقصود از «سمه» ای از «سمات الله» سمه و علامت رحمت «رحمانیه» و رحمت «رحیمیّه» باشد. و چون این دو اسم شریف از اسماء محیطه است، که تمام دارتحقق در ظلّ این دو اسم شریف به اصل وجود و کمال آن رسیده و می رسند و رحمت رحمانیه و رحیمیّه شامل جمیع دار وجود است حتی رحمت رحیمیّه که جمیع هدایت هادیان طریق توحید از جلوه آن می باشد، شامل همه است؛ الا آن که خارجان از فطرت استقامت، به سوء اختیار خود خود را از آن محروم نمودند، نه آن که این رحمت شامل حال آنها نیست. حتی در عالم آخرت، که روز درو کشته های زشت و زیبا است، آنان که کشته های زشت دارند خود قاصرند که از رحمت رحیمیّه استفاده نمایند.

بالجمله، شخص سالک که بخواهد تسمیه او حقیقت پیدا کند، باید رحمت های حق را به قلب خود برساند و به رحمت رحمانیه و رحیمیّه متحقق شود. و علامت حصول نمونه آن در قلب آن است که با چشم عنایت و تلطّف به بندگان خدا نظر کند و خیر و صلاح همه را طالب باشد. و این نظر نظر انبیاء عظام و اولیاء کمل علیهم السلام است. منتهی آنها دو نظر دارند: یکی نظر به سعادت جامعه و نظام عائله و مدینه فاضله؛ و دیگر، نظر به سعادت شخص. و علاقه کامله به این دو سعادت دارند. و قوانین الهیه که به دست آنها تأسیس و انفاذ و کشف و اجرا می شود، این دو سعادت را کاملاً مراعات می نماید. حتی در اجرای قصاص و حدود و تعزیرات و امثال آن، که به نظر می رسد با ملاحظه نظام مدینه فاضله تأسیس و تقنین شده است، هر دو سعادت منظور است؛ زیرا که این امور در اکثر برای تربیت جانی و رساندن او به سعادت دخالت کامل دارد. حتی کسانی که نور ایمان و سعادت ندارند و آنها را با جهاد و امثال آن به قتل می رسانند - مثل یهود بنی قریظه - برای خود آنها نیز این قتل صلاح و اصلاح بود؛ و می توان گفت از رحمت کامله نبی ختمی قتل آنها است؛ زیرا که با بودن آنها در این عالم در هر روزی برای خود عذابهای گوناگون تهیه می کردند، که تمام حیات این جا به یک روز عذاب و

سختی های آن جا مقابله نکند. و این مطلب برای کسانی که میزان عذاب و عقاب آخرت و اسباب و مسببات آن جا را می دانند پر واضح است. پس، شمشیری که به گردن یهود بنی قریظه و امثال آنها زده می شد به افق رحمت نزدیکتر بوده و هست تا به افق غضب و سخط.

و باب امر به معروف و نهی از منکر از وجهه رحمت رحیمیه است. پس، بر امر به معروف و ناهی از منکر لازم است که به قلب خود از رحمت رحیمیه بچشاند، و نظرش در امر و نهی خودنمایی و خودفروشی و تحمیل امر و نهی خود نباشد؛ زیرا که اگر با این نظر مشی کند، منظور از امر به معروف و نهی از منکر، که حصول سعادت عباد و اجرای احکام الله در بلاد است، حاصل نشود. بلکه گاه شود که از امر به معروف انسان جاهل نتیجه معکوسه حاصل شود، و چندین منکر سر بار شود برای يك امر و نهی جاهلانه که از روی خواهش نفسانی و تصرف شیطانی واقع شود. و اما اگر حس رحمت و شفقت و حق نوعیت و اخوت انسان را به ارشاد جاهلان و بیدار کردن غافلان و ادار کند، کیفیت بیان و ارشاد که از ترشحات قلب رحیمانه است طوری شود که قهراً تأثیر در مواد لایقه بسزا کند و قلوب صلبه سخت را نیز از آن استکبار و استنکار فرونشاند. افسوس که ما از قرآن تعلم نمی گیریم و به این کتاب کریم الهی نظر تدبیر و تعلم نداریم و استفاده ما از این ذکر حکیم کم و ناچیز است. اکنون تفکر در آیه شریفه *إِذْ هَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ فَقَوْلَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ*^{۳۸۴} راههایی از معرفت و درهایی از امید و رجاء به قلب انسان مفتوح کند:

فرعون که طغیانش به جایی رسید که *أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَىٰ*^{۳۸۵} گفت، و علو و فسادش به پایه ای قرار گرفت که *يُدَّبِحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ*^{۳۸۶} درباره او

۳۸۴- «به سوی فرعون بروید که همانا سرکشی کرده، پس با او سخن نرم بگوئید شاید متذکر شود یا بترسد.»

(طه/۴۳، ۴۴)

۳۸۵- «من والا پروردگار شمایم.» (نازعات/۲۴)

۳۸۶- «پسرانشان را سر می برید و زنانشان را نگاه می داشت.» (قصص/۴)

نازل شد، و به مجرد خوابی که دید و کهنه و سحره به او خبر دادند که موسی بن عمران علیه السلام خواهد طلوع کرد زنها را از مردها جدا کرد و بچه‌های بی‌گناه را ذبح نمود و آن همه فساد کرد، خداوند رحمن به رحمت رحیمیه خود در جمیع زمین نظر فرمود و متواضعترین و کاملترین نوع بشر، یعنی نبی عظیم الشان و رسول عالی مقام مکرمی مثل موسی بن عمران علی نبینا و آله و علیه السلام، را انتخاب فرمود و با دست تربیت خود تعلیم و تربیت کرد او را؛ چنانچه فرماید: **وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ**.^{۳۸۷} و پشت او را قوی فرمود به برادر بزرگواری مثل هارون علیه السلام؛ و این دو بزرگوار را، که گل سرسبد عالم انسانیت بودند، خدای تعالی انتخاب فرمود؛ چنانچه فرماید: **وَإِنَّا اخْتَرْنَاكَ**.^{۳۸۸} و فرماید: **وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي**.^{۳۸۹} و فرماید: **وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي إِذْ هَبَّ آنتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنبَأُ فِی ذِكْرِي**.^{۳۹۰} و دیگر آیات شریفه که در این موضوع وارد شده که از حوصله بیان خارج است و قلب عارف را از آن نصیبی است که گفتنی نیست؛ خصوصاً از این دو کلمه شریفه **وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي** و **وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي**. تو نیز اگر چشم دل باز کنی، يك نغمه روحانی لطیفی می شنوی که جمیع مسامع قلبت و شراشر وجودت از سر توحید پر شود.

بالجمله، با همه تشریفات خدای تعالی این همه تهیه را دید و موسی کلیم را ورزید به ورزش های روحانی؛ چنانچه فرماید: **وَقَتْنَاكَ فُتُونًا**.^{۳۹۱} و سالها در خدمت شعیب پیر، مرد راه هدایت و ورزیده عالم انسانیت، او را

۳۸۷- «چون به (سن) توانمندی پای نهاد و به حد کمال رسید به او حکم و علم دادیم و اینچنین نیکوکاران را پاداش می دهیم.» (قصص/۱۴)

۳۸۸- «و من تو را برگزیدم...» (طه/۱۳)

۳۸۹- «... و تا پیش چشم من (تحت نظر من) ساخته شوی.» (طه/۳۹)

۳۹۰- «تو را برای خود ساختم، تو و برادرت با آیات من بروید و در یاد کردن من سستی مکنید.» (طه/۴۱-۴۲)

۳۹۱- «و آزمایشت کردیم آزمایشی (سخت).» (طه/۴۰)

فرستاد؛ چنانچه فرماید: فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَيَّ قَدَرًا يَا موسى. ۳۹۲ پس از آن، برای اختبار و افتتان بالاتری، او را در بیابان در طریق ^۳ شام فرستاد، و راه او را گم کرد، و باران بر او فروریخت، و تاریکی را بر او چیره فرمود، و درد زائیدن را بر زنش عارض فرمود؛ و چون جمیع درهای طبیعت به روی او بسته شد و قلب شریفش از کثرات منضجر شد و به جبلت فطرت صافیه منقطع به حق شد و سفر روحانی الهی در این بیابان ظلمانی بی پایان به آخر رسید، آنَس مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا أَلَى أَنْ قَالَ: فَلَمَّا أَتَيْهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الوَادِي الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ. ۳۹۳ پس از این همه امتحانات و تربیتهای روحانی، برای چه خدای تعالی او را تهیه کرد؟ برای دعوت و هدایت و ارشاد و نجات دادن يك نفر بنده طاغی یاغی که کوس اَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى می کوفت، و آن همه فساد در ارض می کرد. ممکن بود خدای تعالی او را به صاعقه غضب بسوزاند، ولی رحمت رحیمیّه برای او دو پیغمبر بزرگ می فرستد، و درعین حال سفارش او را می فرماید که با او با کلام نرم لَين گفتگو کنید؛ باشد که به یاد خدا افتد و از کردار خود و عاقبت امر بترسد. این دستور امر به معروف و نهی از منکر است. این کیفیت ارشاد مثل فرعون طاغوت است. اکنون تو نیز که می خواهی امر به معروف و نهی از منکر کنی و خلق خدا را ارشاد کنی، از این آیات شریفه الهیه، که برای تذکر و تعلم فرو فرستاده شده، متذکر شو و تعلم گیر. با قلب پر از محبت و دل با عاطفه با بندگان خداوند ملاقات کن و خیر آنها را از صمیم قلب طالب شو. و چون قلب خود را رحمانی و رحیمی یافتی، به امر و نهی و ارشاد قیام کن تا دلهای سخت را برق عاطفه قلبت نرم کند و آهن قلوب به موعظت آمیخته با آتش محبتت لَين گردد.

۳۹۲- «سالها در میان مردم مدین ماندی آن گاه مطابق آنچه مقدر شده بود پیامدی ای موسی.» (طه/ ۴۰)
 ۳۹۳- «از سوی کوه طور آتشی دید. . . چون به آن نزدیک شد از کنار وادی ایمن در بقعه مبارکه از درخت او را ندا آمد: ای موسی همانا من الله پروردگار دو عالم هستم.» (قصص/ ۲۹، ۳۰)

و این وادی غیر از وادی بغض فی الله و حبّ فی الله است که انسان باید با اعداء دین عداوت داشته باشد؛ چنانچه در روایات شریفه و قرآن کریم وارد است. و آن در جای خود صحیح و این نیز در جای خود صحیح است. و اکنون مجال بیان آن نیست.

فصل پنجم

در بیان اجمالی از تفسیر سوره مبارکه «حمد» و در آن شمه‌ای از آداب تحمید و قرائت است.

بدان که علما را اختلاف است در متعلق «باء» در بِسْمِ الله الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. و هر کس به حسب مشرب خود از علم و عرفان برای آن متعلق ذکر نموده؛ چنانچه علماء ادب از ماده «ابتداء» یا «استعانت» مثلاً اشتقاقی نموده و تقدیر گرفته‌اند. و این که در بعض روایات نیز وارد است که «بِسْمِ الله» آئی، اَسْتَعِیْنُ، یا برفیق مذاق عامّه است، چنانچه در روایات بسیار شایع است، و اختلاف احادیث بسیاری به همین معنی محمول است، و لهذا در همین باب نیز در «بسم الله» حضرت رضا علیه السلام فرموده: آئی، اَسِمُ نَفْسِی بِسْمَةِ مِنْ سِمَاتِ الله. ۳۹۴ و یا آن که مقصود از «استعانت» لطیفتر از آن است که عامّه ادراک می‌کنند که در آن سرّ توحید به نحو ادقّ است.

و بعض اهل معرفت آن را متعلق به «ظَهَرَ» گرفته و گفته: آئی، ظَهَرَ الْوُجُودُ بِبِسْمِ الله. ۳۹۵ و این به حسب مسلک اهل معرفت و اصحاب سلوک و عرفان است که همه موجودات و ذرات کائنات و عوالم غیب و شهادت را به

۳۹۴- پاورقی ۳۸۲.

۳۹۵- هستی با بسم الله [الرحمن الرحیم] پدیدار گشت. «این وجه را در معنای «بسمله» محیی الدین عربی در کتاب «الفتوحات المکیّة»، ج ۱، ص ۱۰۲، آورده است.

تجلی اسم جامع الهی، یعنی «اسم اعظم»، ظاهر دانند. بنابراین، «اسم» - که به معنی نشانه و علامت است یا به معنی علو و ارتفاع است - عبارت از تجلی فعلی انبساطی حق - که آن را «فیض منبسط» و «اضافه اشراقیه» گویند - می باشد؛ زیرا که به حسب این مسلک تمام دارتحقق، از عقول مجرد گرفته تا اخیره مراتب وجود، تعینات این فیض و تنزلات این لطیفه است. و در آیات شریفه الهیه و احادیث کریمه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام مؤید این مسلک بسیار است؛ چنانچه در حدیث شریف کافی فرماید: «خداوند خلق فرمود «مشیت» را بنفسها؛ پس خلق فرمود اشیاء را به مشیت». ۳۹۶ و از برای این حدیث شریف هرکس به حسب مسلک خود توجیهی نموده؛ و ظاهرتر از همه آن است که مطابق می شود با این مسلک. و آن این است که مراد از «مشیت» مشیت فعلیه است که عبارت از «فیض منبسط» است. و مراد از «اشیاء» مراتب وجود است که تعینات و تنزلات این لطیفه است. پس، معنی حدیث چنین شود که خدای تعالی مشیت فعلیه را، که ظلّ مشیت ذاتیه قدیمه است، بنفسها و بی واسطه خلق فرموده؛ و دیگر موجودات عالم غیب و شهادت را به تبع آن خلق فرموده. و سید محقق داماد قدس سره با مقام تحقیق و تدقیقی که دارد از این حدیث شریف توجیه عجیبی فرموده؛ ۳۹۷ چنانچه توجیه مرحوم فیض ۳۹۸ رحمه الله نیز بعید از صواب است.

بالجمله، «اسم» عبارت است از نفس تجلی فعلی که به آن، همه دارتحقق متحقق است. و اطلاق «اسم» بر امور عینیّه در لسان خدا و رسول و اهل بیت عصمت علیهم السلام بسیار است؛ چنانچه «اسماء حسنی» را

۳۹۶- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴۹، «کتاب التوحید»، «باب الارادة انهما من صفات الفعل...»، حدیث ۴. بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۴۵.

۳۹۷- ← مرآة العقول، ج ۲، ص ۱۹. والوافی، ج ۱، ص ۱۰۰.

۳۹۸- ← الوافی، ج ۱، ص ۱۰۰، «ابواب معرفة صفاته سبحانه واسمائه»، «باب صفات الفعل»، بیان حدیث ۴.

فرمودند ما هستیم. ۳۹۹ در ادعیه شریفه وَبِاسْمِكَ الَّذِي تَجَلَّيْتَ عَلَى فُلَانٍ بسیار است. ۴۰۰

و محتمل است که «بسم الله» در هر سوره متعلق به خود آن سوره باشد؛ مثلاً، بسم الله سوره مبارکه «حمد» متعلق به حمد است. و این مطابق ذوق عرفانی و مسلک اهل معرفت است؛ زیرا که اشاره به آن است که حمد حامدان و ثنای ثناجویان نیز به قیومیت اسم «الله» است. بنابراین، «تسمیه» در مقدمه جمیع اقوال و اعمال - که یکی از مستحبات شرعیه است - برای تذکر آن است که هر قول و عملی که از انسان صادر می شود به قیومیت اسم الهی است؛ زیرا که جمیع ذرات وجود تعین «اسم الله» و به اعتباری خود آنها «اسماء الله» هستند. و بنابراین احتمال، معنی «بسم الله» در نظر کثرت، در هر سوره و هر قول و فعلی مختلف است. و فقهاء گفته اند بسم الله برای هر سوره تعیین باید شود؛ و اگر برای يك سوره بسم الله گفته شد، سوره دیگر را با آن نتوان ابتداء کرد. و آن مطابق مسلک فقهی نیز خالی از وجه نیست و مطابق این تحقیق وجیه است. و به نظر اضمحلال کثرات در حضرت اسم الله اعظم، برای تمام بسم الله ها يك معنا است.

چنانچه این دو نظر در مراتب وجود و منازل غیب و شهود نیز هست: در نظر کثرت و رؤیت تعینات، موجودات متکثر و مراتب وجود و تعینات عالم اسماء مختلفه رحمانیه و رحیمیه و قهریه و لطفیه است. و در نظر اضمحلال کثرات و انحاء انوار وجودیه در نور ازلی فیض مقدس، جز از فیض مقدس و اسم جامع الهی اثر و خبری نیست. و همین دو نظر در اسماء و صفات الهیه نیز هست: به نظر اول، حضرت واحدیت مقام کثرت اسماء و صفات، و جمیع کثرات از آن حضرت است. و به نظر ثانی، جز از حضرت اسم الله الاعظم اسم و رسمی نیست. و این دو نظر، حکیمانه و با قدم فکر است. و اگر نظر \geq

۳۹۹ - پاورقی ۳۳۷.

۴۰۰ - از جمله در دعای شریف «سمات» مصباح المتبهجد، ص ۳۷۶.

عارفانه شد به فتح ابواب قلب و با قدم سلوک و ریاضات قلبیه، حق تعالی با تجلیات فعلیه و اسمیه و ذاتیه گاهی به نعت کثرت و گاهی به نعت وحدت در قلوب اصحاب آن تجلی کند. و اشاره به این تجلیات در قرآن شریف شده است گاهی صراحتاً، مثل قوله تعالی: **فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا**.^{۴۰۱} و گاهی اشاره، مثل مشاهدات ابراهیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله که در آیات شریفه سوره «انعام» و «النجم» مذکور است؛ و در اخبار و ادعیه معصومین (ع) اشاره به آن بسیار است؛ خصوصاً در دعاء عظیم الشان «سمات» که منکران را جرأت انکارسند و متن آن نیست و مقبول عامه و خاصه و عارف و عامی است. و در آن دعای شریف مضمونهای عالی مقام و معارف بسیار است که شمیم آن قلب عارف را بیخود کند و نسیم آن نفخه الهیه در جان سالک دمد؛ چنانچه فرماید: **وَيُنُورُ وَجْهَكَ الَّذِي تَجَلَّيْتَ بِهِ لِلْجَبَلِ فَجَعَلْتَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا، وَيَمْجِدُكَ الَّذِي ظَهَرَ عَلَىٰ طُورِ سَيْنَاءَ فَكَلَّمْتَ بِهِ عَبْدَكَ وَرَسُولَكَ مُوسَىٰ بْنَ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَبَطَّلَعْتَكَ فِي سَاعِيرٍ وَظُهُورِكَ فِي جَبَلِ فَارَانَ**.^{۴۰۲}

بالجمله، سالک الی الله باید به قلب خود در وقت «تسمیه» بفهماند که تمام موجودات ظاهره و باطنه و تمام عوالم غیب و شهادت در تحت تربیت اسماء الله بلکه به ظهور اسماء الله ظاهرند، و جمیع حرکات و سکونات او و تمام عالم به قیومیت اسم الله الاعظم است؛ پس، محامد او از برای حق و عبادت و اطاعت و توحید و اخلاص او همه به قیومیت اسم الله است. و چون این مقام و لطیفه الهیه در قلب او محکم و مستقر شد به واسطه تذکر شدید که

۴۰۱- «پس چون پروردگار او بر کوه تجلی کرد آن را از هم فروپاشید و موسی مدهوش بیفتاد.» (اعراف/۱۴۳)

۴۰۲- «قسم به نور وجه تو که بدان به کوه تجلی کردی و آن را متلاشی نمودی و موسی مدهوش بیفتاد، و سوگند به مجد و عظمت تو که بر طور سینا نمایان گشت و با آن با بنده و رسولت موسی بن عمران علیه السلام سخن گفتی، و سوگند به طلوع تو در ساعیر و ظهورت در کوه فاران...». از دعای «سمات». مصباح المتهجد، ص ۳۷۶.

غایت عبادات است - چنانچه خدای تعالی در خلوت انس و محفل قدس به کلیم خود موسی بن عمران فرمود: **إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي**، ۴۰۳ غایت اقامه صلوة را ذکر خود قرار داد - پس بعد از تذکر شدید، راه دیگر از معارف به قلب عارف باز شود و جذب به عالم وحدت شود تا آن که **لسان حال و قلبش آن شود که بِاللَّهِ الْحَمْدُ** ۴۰۴ و **أَنْتَ كَمَا أَتَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ** ۴۰۵ و **أَعُوذُ بِكَ مِنِّيكَ** ۴۰۶

این اجمالی از سر تعلق «باء» بسم الله، و شمه ای از معارفی که از آن استفاده شود. و اما اسرار «باء» و نقطه تحت الباء، که در باطن مقام ولایت علوی است و مقام جمع الجمع قرآنی است، پس آن مجالی واسعتر می خواهد.

و اما حقیقه الاسم، پس از برای آن، مقام غیبی، و غیب الغیبی، و سرّی، و سرّ السرّی است، و مقام ظهور، و ظهور الظهوری. و چون اسم علامت حق و فانی در ذات مقدّس است، پس هر اسمی که به افق وحدت نزدیکتر و از عالم کثرت بعیدتر باشد در اسمیت کاملتر است. و اتمّ الاسماء اسمی است که از کثرات، حتی کثرت علمی، میرا باشد؛ و آن تجلی غیبی احدی احمدی است در حضرت ذات به مقام «فیض اقدس» که شاید اشاره به آن باشد کریمه شریفه اوآذنی؛ ۴۰۷ و پس از آن، تجلی به حضرت اسم الله الاعظم است در حضرت واحدیت؛ و پس از آن، تجلی به «فیض مقدس» است؛ و پس از آن، تجلیات به نعت کثرت است در حضرات اعیان الی اخیره

۴۰۳- «همانا منم خدای یکتا خدایی جز من نیست، پس مرا پرستش کن و نماز را برای یاد من برپا دار.» (طه/۱۴)

۴۰۴- «سپاس او به خود اوست.»

۴۰۵- ← پاورقی ۲۲۴.

۴۰۶- ← پاورقی ۱/۲۲۴.

۴۰۷- فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى (پس نزدیک شد چنانکه فاصله اش با او به قدر دو کمان یا نزدیکتر بود.) (نجم/۹)

دار التَّحَقُّق. و نگارنده در رساله مصباح الهدایه^{۴۰۸} و رساله شرح دعاء سحر^{۴۰۹} تفصیل این اجمال را داده‌ام.

و «الله» مقام ظهور به «فیض مقدس» است اگر مراد از «اسم» تعینات وجودیه باشد. و اطلاق «الله» به آن از جهت اتحاد ظاهر و مظهر و فنای اسم در مسمی بی اشکال است؛ و شاید کریمه الله نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ^{۴۱۰} و کریمه هو الَّذی فی السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فی الْأَرْضِ إِلَهٌ^{۴۱۱} اشاره به همین مقام و شاهد این اطلاق باشد. و مقام واحدیت و جمع اسماء، و به عبارت دیگر مقام «اسم اعظم» است اگر مقصود از اسم مقام تجلی به «فیض مقدس» باشد. و این شاید ظاهرتر از سایر احتمالات باشد. و مقام ذات یا مقام «فیض اقدس» است اگر مقصود از اسم «اسم اعظم» باشد. و مقام «رحمن» و «رحیم» به حسب این احتمالات فرق می‌کند؛ چنانچه واضح است.

و «رحمن» و «رحیم» ممکن است صفت برای اسم باشند، و ممکن است صفت برای «الله» باشند؛ و مناسبتر آن است که صفت «اسم» باشند، زیرا که آنها در تحمید صفت الله هستند؛ و بنابراین، از احتمال تکرار مصون می‌شود. گرچه اگر صفت «الله» باشند نیز توجیه دارد. و در تکرار نیز نکته بلاغت هست. و اگر صفت «اسم» گرفتیم، تأیید کند که مراد از «اسم» اسماء عینیّه است، زیرا که متّصف به صفات «رحمانیّه» و «رحیمیّه» نیست مگر اسماء عینیّه. پس، اگر مراد از «اسم» اسم ذاتی و تجلی به مقام جمعی باشد، «رحمانیت» و «رحیمیت» از صفات ذاتیّه است که در تجلیات به مقام

۴۰۸- ← پاورقی ۲۰۴.

۴۰۹- شرح دعای سحر از رشحاح قلم مبارک حضرت امام خمینی رضوان الله علیه است به زبان عربی که غرض از نوشتن آن به تعبیر خود جناب مؤلف در مقدمه آن شرح پاره‌ای از وجوه دعای شریف مشهور به دعای «مباهله» بوده است. (دعای هنگام سحر که از ائمه اطهار علیهم الصلوٰة والسلام مروی است) نگارش این کتاب شریف در سال ۱۳۴۹ هجری قمری به انجام رسیده است.

۴۱۰- ← پاورقی ۲۸۳.

۴۱۱- ← پاورقی ۲۸۴.

واحدیت برای حضرت «اسم الله» ثابت است، و رحمت رحمانیه و رحیمیّه فعلیه از تنزلات و مظاهر آنها است. و اگر مراد از «اسم» تجلی جمعی فعلی باشد که مقام مشیت است، «رحمانیت» و «رحیمیت» از صفات فعلند. پس، رحمت رحمانیه بسط اصل وجود است؛ و این عامّ است برای تمام موجودات ولی از صفات خاصه حق است، زیرا که در بسط اصل وجود از برای حق تعالی شریکی نیست، و دیگر موجودات از رحمت ایجادی دستشان کوتاه است و لا مُؤَثَّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ وَ لَا إِلَهَ فِي دَارِ التَّحْقِيقِ إِلَّا اللَّهُ.

و اما رحمت «رحیمیّه» که هدایت هادیان طریق نیز از رشحات آن است، مخصوص سعدا و فطرت‌های علّیین است، ولی از صفات عامّه است که دیگر موجودات را از آن حظّ و نصیبی هست؛ گرچه در سابق اشاره به آن شد که رحمت رحیمیّه نیز از رحمت‌های عامّه است و عدم شمول اشقیاء را از جهت نقصان آنها است نه تحدید رحمت. و لهذا هدایت و دعوت برای جمیع عائله بشری است. چنانچه قرآن شریف دلالت بر آن دارد. و نیز به نظری، رحمت «رحیمیّه» مختص به حق تعالی است و دیگری را در آن شرکت نیست. و در روایات شریفه به حسب اختلاف نظر و اعتبار، بیان رحمت رحیمیّه را مختلف فرموده‌اند: گاهی فرموده‌اند: **إِنَّ الرَّحْمَنَ إِسْمٌ خَاصٌّ لِصِفَةِ ۞ عَامَّةٍ؛ وَالرَّحِيمُ إِسْمٌ عَامٌّ لِصِفَةِ خَاصَّةٍ**^{۴۱۲} و فرموده‌اند: **الرَّحْمَنُ بِجَمِيعِ خَلْقِهِ وَالرَّحِيمُ بِالْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً**^{۴۱۳} و فرموده‌اند: **يَا رَحْمَنَ الدُّنْيَا وَرَحِيمَ الْآخِرَةِ**^{۴۱۴} و فرموده‌اند: **يَا رَحْمَنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَرَحِيمَهُمَا**.

۴۱۲- «رحمن اسم خاصی است برای صفتی عام؛ و رحیم اسم عامی است برای صفتی خاص.» مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۱، از امام صادق علیه السلام. (با اندکی اختلاف)

۴۱۳- الرَّحْمَنُ لَجَمِيعِ الْعَالَمِ وَالرَّحِيمُ بِالْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً. معانی الاخبار، ص ۳. بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۲۹.

۴۱۴- «ای رحمان دنیا و آخرت و رحیم دنیا و آخرت.» اصول کافی، ج ۴، ص ۳۴۰، «کتاب الدعاء»، «باب الدعاء للکرب...»، حدیث ۶. صحیفه سجّادیه، دعای ۵۴.

تحقیق عرفانی

علماء ادب گفته‌اند «رحمن» و «رحیم» مشتق از «رحمت» و برای مبالغه است؛ ولی در «رحمن» مبالغه بیشتر از «رحیم» است. و قیاس اقتضای کرد که «رحیم» بر «رحمن» مقدم باشد، ولی چون «رحمن» به منزله علم شخصی و اطلاق بر دیگر موجودات نمی‌شود، از این جهت مقدم شده است. و بعضی هردو را به معنی واحد گرفته و تکرار آن را محض تأکید دانسته‌اند. و ذوق عرفانی، که قرآن نیز به اعلی مراتب آن نازل شده است، مقتضی آن است که «رحمن» بر «رحیم» مقدم باشد، زیرا که قرآن شریف نزد اصحاب قلوب نازله تجلیات الهیه و صورت کتیبه اسماء حسناى ربوبیه است. و چون اسم «رحمن» محیط‌ترین اسماء الهیه است پس از اسم اعظم، و به تحقیق پیوسته است نزد اصحاب معرفت که تجلی به اسماء محیطه مقدم است بر تجلی به اسماء محاطه، و هر اسم که محیط‌تر است تجلی به آن نیز مقدم است، از این جهت، اول تجلی در حضرت واحدیت، تجلی با اسم الله الاعظم است؛ و پس از آن، تجلی به مقام رحمانیت. و تجلی به رحیمیت پس از تجلی به رحمانیت است؛ و همین‌طور، در تجلی ظهوری فعلی نیز تجلی به مقام «مشیت»، که اسم اعظم است در این مشهد و ظهور اسم اعظم ذاتی است، مقدم بر همه تجلیات است. و تجلی به مقام رحمانیت که احاطه بر جمیع موجودات عالم غیب و شهادت دارد. و اشاره به آن است: رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ ۴۱۵ مقدم است بر سایر تجلیات؛ و اشاره به آن است: سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ ۴۱۶ به بعض وجوه.

بالجمله، چون «بسم الله» به حسب باطن و روح صورت تجلیات فعلیه است، و به حسب سر و سرالسر صورت تجلیات اسمائیه بلکه ذاتیه است، و

۴۱۵- «رحمت من همه موجودات را فرا گرفته است.» (اعراف/۱۵۶)

۴۱۶- «رحمت او بر خشمش پیشی جسته است.» علم الیقین، ج ۱، ص ۵۷.

تجلیات مذکوره به مقام «الله» اولاً و به مقام «الرَّحْمَن» پس از آن و به مقام «الرَّحِيم» پس از آن است، باید صورت لفظیه و کتبیّه نیز چنین باشد تا مطابق نظام الهی و ربّانی باشد. و اما «رحمن» و «رحیم» در سوره مبارکه «حمد» که متأخر از «رَبِّ الْعَالَمِينَ» است، شاید برای آن باشد که در «بسم الله» نظر به ظهور وجود از مکامن غیب وجود است؛ و در سوره شریفه نظر به رجوع و بطون است؛ و در این احتمال اشکالی است. و شاید برای اشارت به احاطه رحمت «رحمانیه» و «رحیمیّه» باشد؛ و شاید نکته دیگری داشته باشد. در هر صورت، این نکته که ذکر شد در «بسم الله» حقیق به تصدیق است؛ و شاید از برکات رحمت رحیمیّه باشد در قلب این ناچیز. وَلَهُ الْحَمْدُ عَلٰی مَا اَنْعَمَ.

بحث و تحصیل

علماء ظاهر گفته اند که «رحمن» و «رحیم» مشتق از «رحمت» هستند و در آنها عطوفت و رقت مأخوذ است. و از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده که إِنَّهُمَا إِسْمَانِ رَقِيقَانِ. أَحَدُهُمَا أَرْقٌ مِنَ الْأَخْرِ: فَالرَّحْمَنُ الرَّقِيقُ؛ وَ الرَّحِيمُ الْعَطُوفُ عَلَى عِبَادِهِ بِالرِّزْقِ وَالنِّعَمِ. ۴۱۷ و چون عطوفت و رقت را انفعالی لازم است، از این جهت در اطلاق آنها بر ذات مقدّس تأویل و توجیه قائل شده و آن را مجاز دانند.

و بعضی ها در مطلق این نحو از اوصاف از قبیل خُذِ الْغَايَاتِ وَاتْرُكِ الْمَبَادِيَ ۴۱۸ قائل شده اند - که اطلاق اینها بر حق به لحاظ آثار و افعال است نه به لحاظ مبادی و اوصاف است. پس، معنی «رحیم» و «رحمن» در حق، یعنی کسی که معامله رحمت می کند با بندگان. بلکه معتزله

۴۱۷- «آن دو (رحمن و رحیم) دو نام لطیف (متضمن معنای لطف) هستند که یکی از دیگری لطیفتر است: رحمن یعنی لطف کننده و رحیم یعنی مهربانی کننده با بندگان به دادن روزی و نعمتها. «الدرالمشهور فی التفسیر بالمأثور، جلال الدین سیوطی، ج ۱، ص ۹. به نقل از بیهقی در اسماء و صفات.

۴۱۸- «مقاصد را بگیر و مقدمات را رها کن.» از خُذِ الْغَايَاتِ وَدَعْ الْمَبَادِيَ. از امثال سائر است. اسرارالحکم سبزواری، ص ۵۲.

جميع اوصاف حق را چنین دانسته‌اند یا نزدیک به این. و بنابراین، اطلاق آنها بر حق نیز مجاز است. و در هر صورت، مجاز بودن بعید است؛ خصوصاً در «رحمن» که بنابراین امر عجبی باید ملتزم شد. و آن این است که این کلمه وضع شده برای معنایی که استعمال در آن جایز نیست و نمی‌شود؛ و در حقیقت این مجاز بلاحقیقت است. تأمل. و اهل تحقیق در جواب این گونه اشکالات گفته‌اند الفاظ موضوع است از برای معنای عامه و حقایق مطلقه. پس بنابراین، تقید به عطف و رقت داخل در موضوع له لفظ «رحمت» نیست و از اذهان عامیه این تقید تراشیده شده، والا در اصل وضع دخالت ندارد. و این مطلب به حسب ظاهر بعید از تحقیق است، زیرا معلوم است که واضع نیز یکی از همین اشخاص معمولی بوده و معنای مجرّده و حقایق مطلقه را درحین وضع در نظر نگرفته. بلی، اگر واضع حق تعالی یا انبیاء باشند به وحی و الهام الهی، از برای این مطلب وجهی است؛ ولی آن نیز ثابت نیست. بالجمله، ظاهر این کلام مخدوش است، ولی مقصود اهل تحقیق نیز معلوم نیست این ظاهر باشد. بلکه ممکن است در بیان این مطلب چنین گفت که واضع لغات گرچه درحین وضع معنای مطلقه مجرّده را در نظر نگرفته است، ولی آنچه که از الفاظ در ازاء آن وضع شده همان معنای مجرّده مطلقه است. مثلاً، لفظ «نور» را که می‌خواسته وضع کند، آنچه در نظر واضع از انوار می‌آمده اگرچه همین انوار حسیّه عرضیه بوده - به واسطه آن که ماوراء این انوار را نمی‌فهمیده - ولی آنچه را که لفظ نور در ازاء او واقع شده همان جهت نوریّت او بوده نه جهت اختلاط نور با ظلمت؛ که اگر از او سؤال می‌کردند که این انوار عرضیه محدوده نور صرف نیستند بلکه نور مختلط به ظلمت و فتور است، آیا لفظ نور در ازاء همان جهت نوریّت او است یا در ازاء نوریّت و ظلمانیّت آن است؟ بالضروره جواب آن بود که در مقابل همان جهت نوریّت است و جهت ظلمت به هیچ وجه دخیل در موضوع له نیست. چنانچه همه می‌دانیم که

واضح که لفظ «نار» را وضع کرده، درحین وضع جز نارهای دنیائی در نظر او نبوده و آنچه اسباب انتقال او به این حقیقت شده همین نارهای دنیائی بوده و از نار آخرت و نار الله الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ^{۲۱۹} غافل بوده - خصوصاً اگر واضح غیر معتقد به عالم دیگر بوده - معذک این وسیله انتقال اسباب تقیید در حقیقت نمی شود، بلکه نار در ازاء همان جهت ناریت واقع شده. نه آن که می گوییم واضح خود تجرید کرده معانی را، تا امر مستغرب بعیدی باشد؛ بلکه می گوییم الفاظ در مقابل همان جهات معانی - بی تقیید به قید - واقع شده؛ بنابراین، هیچ جهت استبعادی در کار نیست؛ و هرچه معنی از غرائب و اجانب خالی باشد، به حقیقت نزدیکتر است و از شائبه مجازیت بعیدتر می باشد. مثلاً، کلمه «نور» که موضوع است از برای آن جهت ظاهریت بالذات و مظهریت للغير، گرچه اطلاقش به این انوار عَرَضِيَّة دنیایه خالی از حقیقت نیست - زیرا که در اطلاق به آنها جهت محدودیت و اختلاط به ظلمت منظور نیست و همان ظهور ذاتی و مظهریت در نظر است - ولی اطلاق آن بر انوار ملکوتیه، که ظهورشان کاملتر و به افق ذاتیت نزدیکتر است و مظهریتشان بیشتر است - کمیّتاً و کیفیتاً - و اختلاطشان به ظلمت و نقص کمتر است، به حقیقت نزدیکتر است؛ و اطلاقش بر انوار جبروتیه به همین بیان نزدیکتر به حقیقت است؛ و اطلاقش بر ذات مقدس حق جل و علا، که نور الانوار و خالص از همه جهات ظلمت است و صرف نور و نور صرف می باشد، حقیقت محض و خالص است. بلکه توان گفت که اگر «نور» وضع شده باشد برای «ظاهر بذاته و مظهر لغیره» اطلاق آن بر غیر حق تعالی در نظر عقول جزئیّه حقیقت است؛ و اما نزد عقول مؤیده و اصحاب معرفت مجاز است، و فقط اطلاقش بر حق تعالی حقیقت است. و همین طور، جمیع الفاظی که برای معانی کمالیه، یعنی اموری که از سنخ وجود و کمال است، موضوع است.

۴۱۹-... آتش خدا، آتش افروخته ای که بر قلبها زبانه می کشد. (همزه/۶، ۷)

بنابراین، می‌گوئیم که در «رحمن» و «رحیم» و «عطوف» و «رؤوف» و امثال آنها یک جهت کمال و تمام است، و یک جهت انفعال و نقص؛ و این الفاظ در ازاء همان جهت کمالیه که اصل آن حقیقت است موضوع است. و اما جهات انفعالیّه که از لوازم نشئه واجانب و غرائب حقیقت است که بعد از تنزل این حقایق در بقاع امکانیه و عوالم نازله دنیاویّه با آنها متلازم و متشابه شده است - چون ظلمت که با نور در نشئه نازله مختلط گردیده - دخالتی در معنی موضوع له ندارد؛ پس، اطلاق آن بر موجودی که صرف جهت کمال را واجد و از جهات انفعال و نقص مبرا است، صرف حقیقت است و حقیقت $\frac{3}{4}$ صرف. و این مطلب با این بیان علاوه بر آنکه با ذوق اهل معرفت نزدیک است، با وجدان اهل ظاهر نیز متناسب است.

پس بنابراین، معلوم شد که مطلق این نحو اوصاف کمال که از تنزل در بعض نشئات متلازم و مختلط با امری دیگر شده‌اند - که ذات مقدس حق جلّت عظمته از آن مبرا است - اطلاقشان به حق تعالی مجاز نیست. والله الهادی.

*

قوله: **الْحَمْدُ لِلَّهِ** یعنی، جمیع انواع ستایشها مختصّ به ذات مقدّس الوهیت است. بدان ای عزیز که در تحت این کلمه شریفه سرّ توحید خاصّ بلکه اخصّ خواصّ است. و اختصاص همه محامد از جمیع حامدان به حق تعالی، به حسب برهان نزد اصحاب حکمت و ائمه فلسفه عالیّه، واضح و آشکار است؛ زیرا که به برهان پیوسته که تمام دار تحقّق ظلّ منبسط و فیض مبسوط حضرت حق است، و تمام نعم ظاهره و باطنه، از هر منعم باشد به حسب ظاهر و در انظار عامه، از حق تعالی جل و علا است و احدی از موجودات را شرکت در آن نیست، حتی شرکت اعدادی نیز نزد اهل فلسفه عامیه است نه فلسفه عالیّه؛ پس، چون حمد در مقابل نعمت و انعام و احسان است و منعمی جز حق در دار تحقّق نیست، جمیع محامد مختص او است. و نیز جمال و جمیلی جز جمال او و او نیست، پس مدایح نیز به او رجوع کند.

و به بیان دیگر، هر حمد و مدحی که از هر حامد و مادحی است، در ازاء آن جهت نعمت و کمال است، و محل و مورد نعمت و کمال که آن را تنقیص و تحدید نموده به هیچ وجه مدخلیت در ثنا و ستایش ندارد بلکه منافی و مضاد است، پس جمیع محامد و مدایح به حظ ربوبیت، که کمال و جمال است، رجوع کند، نه به حظ مخلوق که نقص و تحدید است.

و به بیان دیگر، از فطرت‌های الهیه، که جمیع خلق بر آن مفسطورند، ثنای کامل و شکر و حمد منعم است، و نیز از فطرت‌های الهیه تنفر از نقص و ناقص و $\frac{۳}{۵}$ منقص نعمت است، و چون نعمت مطلقه خالصه از شوب هر نقصی و جمال و کمال تام تمام مبرا از هر نقصی مختص به حق است و دیگر موجودات نعم مطلقه و جمال مطلق را تنقیص و تحدید کنند نه تزئید و تأیید، پس فطرت همه مردم ثناجو و ستایش گوی ذات مقدس اویند و از دیگر موجودات متفردند، مگر آن وجودهایی که به حسب سیر در ممالک کمال و شهرهای عشق، فانی در ذات ذوالجلال شدند، که عشق و محبت به آنها و ثنا و ستایش آنها عین عشق به حق و ستایش او است. «حب خاصان خدا حب خدا است».^{۴۲۰}

تا این جا که ذکر شد نیز به حسب مقامات متوسطین است که در حجاب کثرت باز هستند و از جمیع مراتب شرك خفی و اخفی مبرا نشده و به کمال مراتب خلوص و اخلاص نرسیده‌اند.

و اما به حسب عرفان اصحاب قلوب فانیه در بعض حالات خاصه، جمیع نعم و تمام کمال و جمال و جلال صورت تجلی ذاتی است، و جمیع محامد و مدایح به ذات مقدس حق تعالی مربوط است؛ بلکه مدح و حمد از خود او به خود او است*؛ چنانچه اشاره به این معنی است تعلق «بسم الله» به «الحمد لله».

۴۲۰- پاورقی ۲۴۸.

* بسمه تعالی. و باید دانست که اختصاص جمیع محامد یا جنس حمد به احتمالین در الف و لام با سببیت فلسفی مضاد است هر چند سببیت به معنای دقیق آن باشد و جز بالسان قرآن و عرفان اولیاء علیهم صلوة الله توجیه نتوان کرد.

و بدان که سالک الی الله و مجاهد فی سبیل الله نباید به حدّ علمی این معارف قناعت کند و تمام عمر را صرف استدلال که حجاب بلکه حجاب اعظم است کند، چون که طی این مرحله با پای چوبین^{۴۲۱} بلکه با مرغ سلیمان^{۴۲۲} نیز نتوان کرد؛ این وادی وادی مقدّسین است و این مرحله مرحله وارستگان. تا خلع نعلین حبّ جاه و شرف و زن و فرزند نشود و القاء عصای اعتماد و توجّه به غیر از یمین نگردد، به وادی مقدّس که جایگاه مخلصان و منزلگاه مقدّسان است قدم نتوان گذاشت. اگر سالک به حقایق اخلاص در این وادی قدم زد و پشت پا به کثرات و دنیا - که خیال اندر خیال است - زد، اگر بقایائی از انانیت مانده باشد از عالم غیب از او دستگیری شود، و به تجلّیات الهیه جبل انیت او مندرک شود و حال «صعق» و «فنا» برای او دست دهد. و این مقامات در قلوب قاسیه، که جز از دنیا و حظوظ آن خبری ندارند و جز به غرور شیطانی با چیز دیگر آشنا نیستند، سخت ناهنجار آید و به بافته اوهام آن را نسبت دهند؛ با آن که فنائی را که ما اکنون در طبیعت و دنیا داریم - که بکلی از تمام عوالم غیب که در هر جهت و حیثیت ظاهرتر از این عالمند، بلکه از ذات و صفات ذات مقدّس که ظهور مختصّ به ذات او است غافل هستیم و برای اثبات آن عوالم و ذات مقدّس حقّ جلّ و علا متشبّث به ذیل برهان و استدلال می شویم - به مراتب غریب و عجیبتراست تا آن فنائی که اصحاب عرفان و سلوک ادعا می کنند.

«حیرت اندر حیرت آید زین قصص بی هشی خاصگان اندر احس»^{۴۲۳}

اگر «احص» باصا باشد این قدر حیرت ندارد، زیرا که فنای ناقص در

۴۲۱ - اشاره است به این بیت از مولوی: «پای استدالیان چوبین بود/ پای چوبین سخت بی تمکین بود».
 ۴۲۲ - اشاره است به این بیت از حافظ: «من به سر منزل عنقا نه به خود بردم راه/ قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم».

۴۲۳ - در بعضی از نسخ اینچنین ضبط شده است: «حیرت اندر حیرت آمد این قصص/ بیهشی خاصگان اندر احص». - مولوی

کامل امر طبیعی و موافق سنت الهیه است؛ پس، این حیرت درجایی است که «اخص» به سین باشد؛ چنانچه الآن برای تمام ماها این بی هوشی و فنا متحقق است، و چنان گوش و چشم ما در طبیعت منغمز و فانی است که از غلغله‌های عالم غیب بی خبریم.

نقل و تحقیق

بدان که علماء ادب و ظاهر گفته‌اند که «حمد» ثنای به لسان است به جمیل اختیاری. و چون آنها غافل از جمیع السنه هستند جز این لسان لحمی، از این جهت تسبیح و تحمید حق تعالی، بلکه مطلق کلام ذات مقدس، را حمل به يك نوع از مجاز می‌کنند؛ و نیز کلام و تسبیح و تحمید موجودات را حمل به مجاز کنند. پس، در حق تعالی تکلم را عبارت از ایجاد کلام، و در موجودات دیگر تسبیح و تحمید را ذاتی تکوینی دانند. اینها در حقیقت نطق را منحصر به نوع خود دانند و ذات مقدس حق جل و علا و دیگر موجودات را غیر ناطق بلکه - نعوذ بالله - اخرس گمان کنند. و این را تنزیه ذات مقدس گمان نمودند؛ با آن که این، تحدید بلکه تعطیل است و حق منزّه از این تنزیه است؛ چنانچه غالب تنزیهات عامّه تحدید و تشبیه است. ما پیش از این ذکر نمودیم کیفیت وضع شدن الفاظ را از برای معانی عامّه مطلقه. و اکنون گوئیم: ما این قدر در بند آن نیستیم که در این حقایق الهیه صدق لغوی یا حقیقت لغویه لازم آید، بلکه صحت اطلاق و حقیقت عقلیه میزان در این مباحث است؛ گرچه حقیقت لغویه نیز به حسب بیان سابق ثابت شد. پس گوئیم که از برای لسان و تکلم و کلام و کتابت و کتاب و حمد و مدح مراتبی است به حسب نشئات و وجودیه که هر يك با نشئه‌ای از نشئات و مرتبه‌ای از مراتب وجود مناسب است، و چون حمد در هر مورد بر جمیلی و مدح بر جمال و کمالی است، پس، چون حق جل و علا به حسب علم ذاتی خود در حضرت غیب هویت جمال جمیل خود را مشاهده فرموده به اتم مراتب علم و شهود، مبتهج بوده به ذات جمیل خود به اشد مراتب ابتهاج؛ پس، تجلی فرموده به

تجلی ازلی به اعلی مراتب تجلیات در حضرت ذات برای ذات . و این تجلی و اظهار ما فی مکنون غیبی و مقارعه ذاتیه ، « کلام ذاتی » است که به لسان ذات در حضرت غیب واقع است . و مشاهده این تجلی کلامی ، سمع ذات است . و این ثنای ذات برای ذات حق ، ثنای حق است که دیگر موجودات از ادراک آن عاجزند ؛ چنانچه ذات مقدس نبی ختمی ، اقرب و اشرف موجودات ، اعتراف به عجز فرماید و گوید : لا أَحْصِي ثَنَاءَ عَلَيْكَ ؛ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ .^{۴۲۴} و این معلوم است که احصاء ثناء ، فرع معرفت به کمال و جمال است ؛ و چون معرفت تامه به جمال مطلق حاصل نشود ، ثنای حقیقی نیز واقع نگردد ؛ و غایت معرفت اصحاب معرفت عرفان عجز است .

و اهل معرفت گویند حق تعالی با السنهٔ خمسه حمد و مدح خود کند . و آن السنه ، لسان ذات است من حیث هی ؛ و لسان احدیت غیب است ؛ و لسان و احدیت جمعیه است ؛ و لسان اسماء تفصیلیه است ؛ و لسان اعیان است . و اینها غیر از لسان ظهور است ، که اول آن لسان مشیت است تا آخر مراتب تعینات که لسان کثرات وجودیه است .

و بدان که از برای جمیع موجودات حظ بلکه حظوظی از عالم غیب که حیوة محض است می باشد ؛ و حیات ساری در تمام دار وجود است . و این مطلب نزد ارباب فلسفهٔ عالیه با برهان ، و نزد اصحاب قلوب و معرفت به مشاهده و عیان ، ثابت است ؛ و آیات شریفه الهیه و اخبار اولیاء وحی علیهم الصلوٰة والسلام دلالت تام تمام بر آن دارد . و محجوبین از اهل فلسفه عامیه و اهل ظاهر که نطق موجودات را نیافته اند به تأویل و توجیه پرداخته اند . و عجب آن است که اهل ظاهر که به اهل فلسفه طعن زنند که تأویل کتاب خدا کنند به حسب عقل خود ، در این موارد خود تأویل این همه آیات صریحه و احادیث صحیحه کنند به مجرد آن که نطق موجودات را نیافته اند ، با آنکه برهانی در

۴۲۴- «توراستایش نتوانم کرد؛ تو آنچنانی که خود خویشتن راستوده ای.» مصباح الشریعة، باب ۵. عوالی اللّٰثالی، ج ۱، ص ۳۸۹.

دست ندارند؛ پس تأویل قرآن را، بی برهان و به مجرد استبعاد، کنند. بالجمله، دار وجود اصل حیات و حقیقت علم و شعور است؛ و تسبیح موجودات تسبیح نطقی شعوری ارادی است، نه تکوینی ذاتی که محجوبان گویند. و تمام آنها به حسب حظی که از وجود دارند به مقام باری جلّت عظمته معرفت دارند. و چون اشتغال به طبیعت و انغمار در کثرت هیچ موجودی چون انسان ندارد، از این جهت از همه موجودات محجوبتر است، مگر آن که از جلباب بشریت خارج شده و خرق حجب کثرت و غیریت کرده باشد که بی حجاب به مشاهده جمال جمیل پردازد؛ پس، حمد و مدح او از تمام حمدها و مدحها جامعتر است؛ و او حق را به تمام شئون الهیه و تمام اسماء و صفات ستایش و عبادت کند.

تتمیم

بدان که کلمه شریفه الحمد لله به حسب بیانی که مذکور شد، از کلمات جامعه‌ای است که اگر کسی به لطایف و حقایق آن حق را به آن تحمید کند، حق حمد را آن قدر که درخور طاقت بشریت است بجا آورده. و لهذا در روایات شریفه اشاره به این معنی شده است؛ چنانچه در روایت است که حضرت باقر العلوم سلام الله علیه از منزلی بیرون آمدند، مرکبشان نبود. فرمودند: «اگر مرکب پیدا شود حمد حق تعالی کنم به طوری که حق حمد است.» پس چون مرکب پیدا شد، سوار شده و تسویه لباس خود فرمودند، گفتند: الحمد لله. ۴۲۵ و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرموده‌اند: «لا إله إلا الله نصف میزان است و الحمد لله پر کند میزان را.» ۴۲۶ و این به واسطه آن است که به آن بیان که نمودیم الحمد لله جامع توحید نیز هست.

۴۲۵- اصول کافی، ج ۳، ص ۱۵۲، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب الشکر»، حدیث ۱۸.

۴۲۶- بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۲۱۰. به نقل از امالی طوسی، ج ۱، ص ۱۸.

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که «قول بنده که می‌گوید الحمد لله سنگینتر است در میزانش از هفت آسمان و هفت زمین.»^{۴۲۷} و هم از آن حضرت منقول است که «اگر خداوند عطا کند جمیع دنیا را به بنده‌ای از بندگانش پس از آن بگوید آن بنده: الحمد لله، آن که او گفته افضل است از آنچه به او عطا شده.»^{۴۲۸} و هم از آن حضرت روایت شده که «هیچ چیز محبوبتر پیش خدا نیست از قول قائل الحمد لله؛ و از این جهت خداوند به آن بر خود ثنا گفته.»^{۴۲۹} و احادیث در این باب بسیار است.

*

قوله تعالی: رَبِّ الْعَالَمِينَ «رب» اگر به معنای «متعالی» و «ثابت» و «سید» باشد، از اسماء ذاتیه است. و اگر به معنای «مالک» و «صاحب» و «غالب» و «قاهر» باشد، از اسماء صفتیه است. و اگر به معنای «مرئی» و «منعم» و «متمم» باشد، از اسماء افعالیه است.

و «عالم» اگر «ماسوی الله» که شامل همه مراتب وجود و منازل غیب و شهود است باشد، «رب» را باید از اسماء صفات گرفت. و اگر مقصود «عالم ملک» است که تدریجی الحصول و الکیمال است، مراد از آن اسم فعل است. و در هر صورت، در اینجا مقصود اسم ذات نیست. و شاید، به نکته‌ای، مراد از «عالمین» همین عوالم ملکیه، که در تحت تربیت و تمشیت الهیه به کمال لایق خود می‌رسد، و مراد از «رب» مرئی، که از اسماء افعال است، باشد.

و بدان که ما در این رساله از ذکر جهات ترکیبی و لغوی و ادبی آیات شریفه خودداری می‌کنیم، زیرا که آنها را غالباً معترض شده‌اند. و بعض امور که یا اصلاً معترض نشده یا ذکر ناقص از آن شده در این جا مذکور می‌گردد.

۴۲۷- مستدرک الوسائل، چاپ مؤسسه آل البيت، ج ۵، ص ۳۱۴.

۴۲۸- مکارم الاخلاق، ص ۳۰۷، «الباب العاشر»، «الفصل الثالث، فی التحمید». (با اندکی اختلاف).

۴۲۹- مأخذ یافت نشد.

و باید دانست که اسماء «ذات» و «صفات» و «افعال» که اشاره ای به آن شد، مطابق اصطلاح ارباب معرفت است. و بعضی از مشایخ اهل معرفت در کتاب انشاء الدوائر اسماء را تقسیم نموده به «اسماء ذات» و «اسماء صفات» و «اسماء افعال» و فرموده است:

وَأَسْمَاءُ الذَّاتِ هُوَ: اللهُ، الرَّبُّ، الْمَلِكُ، الْقُدُّوسُ، السَّلَامُ، الْمُؤْمِنُ، الْمُهَيَّبُ، الْعَزِيزُ، الْجَبَّارُ، الْمُتَكَبِّرُ، الْعَلِيُّ، الْعَظِيمُ، الظَّاهِرُ، الْبَاطِنُ، الْأَوَّلُ، الْآخِرُ، الْكَبِيرُ، الْجَلِيلُ، الْمَجِيدُ، الْحَقُّ، الْمُبِينُ، الْوَاجِدُ، الْمَاجِدُ، الصَّمَدُ، الْمُتَعَالَى، الْغَنِيُّ، النُّورُ، الْوَارِثُ، ذُو الْجَلَالِ، الرَّقِيبُ.

وَأَسْمَاءُ الصِّفَاتِ وَهِيَ: الْحَيُّ، الشُّكُورُ، الْقَهَّارُ، الْقَاهِرُ، الْمُقْتَدِرُ، الْقَوِيُّ، الْقَادِرُ، الرَّحْمَنُ، الرَّحِيمُ، الْكَرِيمُ، الْغَفَّارُ، الْغَفُورُ، الْوَدُودُ، الرَّؤُوفُ، الْحَلِيمُ، الصَّبُورُ، الْبِرُّ، الْعَلِيمُ، الْخَبِيرُ، الْمُحْصِي، الْحَكِيمُ، الشَّهِيدُ، السَّمِيعُ، الْبَصِيرُ.

وَأَسْمَاءُ الْأَفْعَالِ هُوَ: الْمُبْدِي، الْوَكِيلُ، الْبَاعِثُ، الْمُجِيبُ، الْوَاسِعُ، الْحَسِيبُ، الْمُقِيْتُ، الْحَفِيفُ، الْخَالِقُ، الْبَارِءُ، الْمُصَوِّرُ، الْوَهَّابُ، الرَّزَّاقُ، الْفِتَّاحُ، الْقَابِضُ، الْبَاسِطُ، الْخَافِضُ، الرَّافِعُ، الْمُعِزُّ، الْمُدِلُّ، الْحَكِيمُ، الْعَدْلُ، اللَّطِيفُ، الْمُعِيدُ، الْمُحْيِي، الْمُمِيتُ، الْوَالِي، التَّوَابُ، الْمُتَّقِمُ، الْمُقْسِطُ، الْجَامِعُ، الْمُغْنِي، الْمَانِعُ، الضَّارُّ، النَّافِعُ، الْهَادِي، الْبَدِيعُ، الرَّشِيدُ. - ۴۳۰ انتهى.

و در میزان این تقسیم گفته اند که گرچه تمام اسماء اسماء ذات است لکن به اعتبار ظهور ذات، اسماء ذات گویند؛ و به اعتبار ظهور صفات و افعال، اسماء صفاتی و افعالیه به آنها گویند؛ یعنی، هر اعتبار ظاهرتر گردید، اسم تابع آن است. و از این جهت گاهی در بعضی اسماء دو یا سه اعتبار جمع شود؛ و از این جهت از اسماء ذاتیه و صفاتیه و افعالیه یا دو از این سه شود؛ مثل «رب» چنانچه ذکر شد. و این مطلب در مذاق نویسنده درست نیاید و مطابق

۴۳۰ - انشاء الدوائر، ص ۲۸.

ذوق عرفانی نشود. بلکه آنچه در این تقسیم به نظر می رسد آن است که میزان در این اسماء آن است که سالک به قدم معرفت پس از آن که فنای فعلی برای او دست داد، حق تعالی تجلیاتی که به قلب او می کند تجلیات به اسماء افعال است؛ و پس از فنای صفاتی، تجلیات صفاتی؛ و پس از فنای ذاتی، تجلیات به اسماء ذات برای او می شود. و اگر قلب او قدرت حفظ داشت پس از صحو، آنچه که از مشاهدات افعالیّه خیر دهد اسماء افعال است؛ و آنچه که از مشاهدات صفاتیّه، اسماء صفات؛ و هکذا اسماء ذات. و این مقام را تفصیلی است که در این اوراق نشاید. و آنچه را در انشاء الدوائر مذکور شده، مطابق میزانی که خود دست داده صحیح نیست؛ چنانچه در نظر به اسماء واضح شود.

ومی توان گفت که این تقسیم به «اسماء ثلاثه» در قرآن شریف نیز اشاره به آن شده. و آن آیات شریفه آخر سوره «حشر» است. قال تعالی: هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ. ۴۳۱ الی آخر الآيات الشریفه.

و این آیات شریفه، شاید اولی آنها اشاره به اسماء ذاتیه، و دومی اشاره به اسماء صفاتیّه، و سومی اشاره به اسماء افعالیّه، باشد. و تقدیم ذاتیه بر صفاتیّه، و آن بر افعالیّه، به حسب ترتیب حقایق وجودیه است و تجلیات الهیه، نه به حسب ترتیب مشاهدات اصحاب مشاهده و تجلیات به قلوب ارباب قلوب. و باید دانست که آیات شریفه را رموز دیگری است که ذکر آن مناسب مقام نیست. و این که آیه دوم اسماء صفاتیّه، و سوم افعالیّه است، واضح است. و اما «عالم الغیب و الشهاده» و «رحمن» و «رحیم» از اسماء ذاتیه بودن مبنی بر آن است که «غیب» و «شهادت» عبارت از اسماء باطنه و ظاهره باشد، و «رحمانیت» و «رحیمیت» از تجلیات «فیض اقدس» باشد نه «فیض مقدس». و اختصاص دادن این اسماء را به ذکر، با اینکه «حی» و

۴۳۱- «اوست خدایی که جز او خدایی نیست، دانای نمان و آشکار، اوست رحمن رحیم.» (حشر/۲۲).

«ثابت» و «رب» و امثال آن به اسماء ذاتیه نزدیکتر به نظر می آید، شاید برای احاطه آنها باشد؛ زیرا که اینها از امهات اسماء هستند. والله العالم.

تنبيه

در لفظ و اشتقاق و معنی «عالمین» اختلاف عظیم واقع است. چنانچه بعضی گفته اند «عالمین» جمع است و مشتمل بر جمیع اصناف خلق است از مادی و مجرد؛ و هر صنفی خود عالمی است. و این جمع از جنس خود مفرد ندارد و این قول مشهور است.

و بعضی گفته اند که «عالم»، به فتح لام، اسم مفعول و «عالم» به کسر، اسم فاعل است؛ و «عالمین» به معنای «معلومین» است و این قول علاوه بر آن که خود فی حدّ نفسه بی شاهد و بعید است، اطلاق «ربّ ۲» معلومین» بسیار بارد و بی مورد است.

و اشتقاق آن را بعضی از «علامت» دانسته اند. و در این صورت بر تمام موجودات اطلاق شود، زیرا که همه علامت و نشانه و آیه ذات مقدّسند. و «واو» و «نون» به اعتبار اشمال بر ذوی العقول و تغلیب آن است بر دیگر موجودات.

و بعضی او را مشتق از «علم» دانسته اند. و در هر صورت، اطلاق آن بر جمیع موجودات صحیح است، چنانچه اطلاق بر ذوی العقول نیز وجیه است. ولی «عالم» اطلاق بر «ماسوی الله» شود؛ و بر هر صنف و هر فرد نیز گاه اطلاق شود. و اگر آن کس که «عالم» را بر هر فرد و صنف اطلاق کند از اهل عرف و لغت باشد، به اعتبار آن که هر فردی علامت ذات باری است. وَ فِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهُ آيَةٌ. ۴۳۲ و اگر عارف الهی باشد، به اعتبار آن که هر موجودی ظهور اسم جامع و مشتمل کلّ حقایق است به طریق ظهور احدیّت جمع و

۴۳۲- وَ فِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهُ آيَةٌ (شاهد) / تَدَلُّ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ. (در هر چیز خدا را آیتی است، که دلالت کند بر اینکه او یکتاست.) کشف الاسرار، میبدی، ج ۱، ص ۴۳۶. برخی این بیت را از «ابوالعتاهیه» دانسته اند

سر وجود؛ و از این جهت تمام عالم را و هر جزئی از آن را اسم اعظم به مقام احدیت جمع ممکن است دانست؛ و الأسماءُ كُلُّها فی الكلِّ وَكذا الآیات . و بنابر آنچه ذکر شد، ایراد فیلسوف عظیم الشان صدرالملة والذین قدس سره بر مثل بیضاوی وارد است؛ زیرا که آنها ذوق این مشرب نکرده اند، و اما در مسلك اصحاب عرفان صحیح نیست. و چون کلام بیضاوی در این مقام و کلام فیلسوف مذکور طولانی است، ذکر آن نشد؛ هر کس مایل است، به تفسیر سوره «فاتحه» مرحوم فیلسوف مذکور رجوع کند.

و «رب» اگر از اسماء صفات باشد به معنی «مالك» و «صاحب» و اشباه آن مراد از «عالمین» جمیع ماسوی الله ممکن است باشد؛ چه موجودات عالم ملك باشد یا موجودات مجردة غیبیه. و اگر از اسماء افعال باشد - که شاید ظاهرتر همین است - مراد از «عالمین» عالم ملك است فقط؛ زیرا که «رب» در آن وقت به معنی «مرئی» است؛ و این معنا تدریج لازم دارد و عوالم مجردة از تدریج زمانی منزّه هستند. گرچه نزد نویسندگان به يك معنی روح «تدریج» در عالم «دهر» متحقق است؛ و به همان معنی اثبات حدوث زمانی، به معنی روح زمان و دهریت تدریج، در عوالم مجردة نیز کردیم؛ و در مسلك عرفانی نیز حدوث زمانی را برای جمیع عوالم ثابت می دانیم، اما نه به آن طور که در فهم متکلمین و اصحاب حدیث آید.

تنبيه آخر

بدان که «حمد» چون در مقابل «جمیل» است، و از آیه شریفه استفاده شود که حمد و ستایش برای مقام اسم اعظم که اسم جامع است، که دارای مقام ربوبیت عالمیان و رحمت «رحمانیه» و «رحیمیه» و «مالك یوم دین» است ثابت است، پس این اسماء شریفه یعنی رب و رحمن و رحیم و مالك را باید در تحمید مدخلیتی به سزا باشد. و ما پس از این در ذیل قول خدای تعالی:

و اکتون راجع به تناسب مقام ربوبیت عالمیان با «تحمید» سخن

می‌گوییم . و آن از دو جهت متناسب است :
 یکی آن که چون خود حامد از عالمیان بلکه خود گاهی عالمی برآسه
 است ، بلکه در نظر اهل معرفت هر يك از موجودات عالمی برآسه می‌باشد ،
 تحمید حق کند که او را با دست تربیت مقام ربوبیت از ضعف و نقص و
 وحشت و ظلمت نیستی هیولانی ، به قوت و کمال و طمأنینه و نورانیت عالم
 انسانیت آورد ؛ و از منازل جسمی و عنصری و معدنی و نباتی و حیوانی در
 تحت نظامی مرتب به حرکات ذاتیه و جوهریه و عشقهای فطری و جبلی عبور
 داد و به منزلگاه انسانیت که اشرف منازل موجودات است رسانید . و پس از
 این نیز تربیت کند تا آن که آنچه در وهم توناید آن شوم .

«پس عدم گردد چون ارغنون گویدم انا الیه راجعون» ۴۳۳

و دیگر آن که چون تربیت نظام عالم ملک از فلکیات و عنصریات و
 جوهریات و عرضیات آن ، مقدمه وجود انسان کامل است و در حقیقت این
 ولیده عصاره عالم تحقق و غایه القصوای عالمیان است و از این جهت آخر
 ولیده است ، و چون عالم ملک به حرکت جوهریه ذاتیه متحرك است و این
 حرکت ذاتی استکمالی است به هر جا منتهی شد آن غایت خلقت و نهایت
 سیر است ، و چون به طریق کلی نظر در جسم کل و طبع کل و نبات کل و
 حیوان کل و انسان کل افکنیم انسان آخرین ولیده‌ای است که پس از حرکات
 ذاتیه جوهریه عالم به وجود آمده و منتهی به او شده ، پس دست تربیت حق
 تعالی در تمام دار تحقق به تربیت انسان پرداخته است و الإنسان هو الأوّل و
 الآخر .

و این که ذکر شد ، در افعال جزئیّه و نظر به مراتب وجود است ؛ و الّا به
 حسب فعل مطلق از برای فعل حق تعالی غایتی جز ذات مقدّسش نیست

۴۳۳- «بار دیگر از ملک قربان شوم / آنچه اندر وهم ناید آن شوم
 پس عدم گردد چون ارغنون / گویدم کانا الیه راجعون» . - مولوی

چنانچه در محال خود مبرهن است. و نظر به افعال جزئیّه نیز چون کنیم، غایت خلقت انسان عالم غیب مطلق است؛ چنانچه در قدسیّات وارد است: **يَا بَنَ آدَمَ خَلَقْتُ الْاَشْيَاءَ لِاجْلِكَ، وَخَلَقْتُكَ لِاجْلِي.** ۴۳۴ و در قرآن شریف خطاب به موسی بن عمران علی نبینا و آله و علیه السلام فرماید: **وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي** ۴۳۵ و نیز فرماید: **وَآنَا اخْتَرْتُكَ.** ۴۳۶ پس، انسان مخلوق «لاجل الله» و ساخته شده برای ذات مقدّس او است؛ و از میان موجودات او مصطفی و مختار است؛ غایت سیرش وصول به باب الله و فنای فی ذات الله و عکوف به فناء الله است؛ و معاد او الی الله و من الله و فی الله و بالله است؛ چنانچه در قرآن فرماید: **اِنَّ الْاِيْنَا اِيَابُهُمْ.** ۴۳۷ و دیگر موجودات به توسط انسان رجوع به حق کنند، بلکه مرجع و معاد آنها به انسان است؛ چنانچه در زیارت جامعه، که اظهار شبه‌ای از مقامات ولایت را فرموده، می فرماید: **وَإِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ، وَحِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ.** و می فرماید: **بِكُمْ فَتَحَ اللهُ، وَبِكُمْ يَخْتِمُ.** ۴۳۸ و اینکه در آیه شریفه حق می فرماید: **اِنَّ الْاِيْنَا اِيَابُهُمْ ثُمَّ اِن عَلَيْنَا حِسَابُهُمْ.** ۴۳۹ و در زیارت جامعه می فرماید: **وَإِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَحِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ** سری از اسرار توحید، و اشاره به آن است که رجوع به انسان الکامل رجوع الی الله است؛ زیرا که انسان کامل فانی مطلق و باقی به بقاء الله است و از خود تعین و انانیتی ندارد، بلکه خود از اسماء حسنی و اسم اعظم است؛ چنانچه اشاره به این معنی در قرآن و احادیث شریفه بسیار است.

و قرآن شریف به قدری جامع لطایف و حقایق و سرایر و دقائق توحید ۳

۴۳۴- «ای فرزند آدم، من همه چیز را برای تو و تو را برای خود آفریدم.» علم الیقین، ج ۱، ص ۳۸۱.

۴۳۵- پاورقی ۳۹۰.

۴۳۶- پاورقی ۳۸۸.

۴۳۷- «همانا بازگشت آنان به سوی ماست.» (غاشیه/۲۵)

۴۳۸- «بازگشت آفریدگان به سوی شما و حسابرسی آنان با شماست... خدا به سبب شما (خلقت را) آغاز کرد و به شما پایانش می دهد.» عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۷۲. زیارت «جامعه کبیره».

۴۳۹- «همانا بازگشت آنان به سوی ماست، آن گاه حسابشان بر عهده ماست.» (غاشیه/۲۵، ۲۶)

است که عقول اهل معرفت در آن حیران می ماند؛ و این، اعجاز بزرگی این صحیفه نورانیّه آسمانی است، نه فقط حسن ترکیب و لطف بیان و غایت فصاحت و نهایت بلاغت و کیفیت دعوت و اخبار از مغیبات و احکام احکام و اتقان تنظیم عائله و امثال آن، که هر یک مستقلاً اعجازی فوق طاقت و خارق عادت است. بلکه می توان گفت این که قرآن شریف معروف به فصاحت شد و این اعجاز در بین سایر معجزات مشهور آفاق شد، برای این بود که در صدر اول اعراب را این تخصص بود و فقط این جهت از اعجاز را ادراک کردند؛ و جهت مهمتری که در آن موجود بود و جهت اعجازش بالاتر و پایه ادراکش عالی تر بود اعراب آن زمان ادراک نکردند. الآن نیز آنهایی که هم افق آنها هستند، جز ترکیبات لفظیه و محسنات بدیعیّه و بیانیّه چیزی از این لطیفه الهیه ادراک نکنند. و اما آنهایی که به اسرار و دقایق معارف آشنا و از لطائف توحید و تجرید با خبرند، و وجه نظرشان در این کتاب الهی و قبله آملشان در این وحی سماوی همان معارف آن است و به جهت دیگر چندان توجهی ندارند. و هر کس نظری به عرفان قرآن و عرفای اسلام که کسب معارف از قرآن نمودند کند و مقایسه ما بین آنها با علماء سایر ادیان و تصنیفات و معارف آنها کند، پایه معارف اسلام و قرآن را، که اسّ اساس دین و دیانت و غایه القصوای بعث رسل و انزال کتب است، می فهمد؛ و تصدیق به این که این کتاب وحی الهی و این معارف معارف الهیه است برای او مؤونه ندارد.

ایقاظ ایمانی

بدان که ربوبیت حق تعالی جلّ شأنه از عالمیان بر دو گونه است: یکی «ربوبیت عامه» که تمام موجودات عالم در آن شرکت دارند. و آن تربیتهای تکوینی است که هر موجودی را از حدّ نقص به کمال لایق خود در تحت تصرف ربوبیت می رساند. و تمام ترقیّات طبیعیّه و جوهریه و حرکات و تطوّرات ذاتیه و عرضیه در تحت تصرفات ربوبیت واقع شود. و بالجمله، از منزل ماده الموائد و هیولای اولی تا منزل حیوانیت و حصول قوای جسمانیّه و

روحانیه حیوانیه، تربیت تکوینی، و هر يك از آنها شهادت دهند به این که الله جلّ جلاله ربّی .

و دوم از مراتب ربوبیت «ربوبیت تشریحی» است، که مختصّ به نوع انسانی است و دیگر موجودات را از آن نصیبی نیست. و این تربیت هدایت طرق نجات و ارائه راههای سعادت و انسانیت و تحذیر از منافیات آن [است] که به توسط انبیاء علیهم السلام اظهار فرموده. و اگر کسی با قدم اختیار خود را در تحت تربیت و تصرف ربّ العالمین واقع کرد و مربوب آن تربیت شد به طوری که تصرفات اعضا و قوای ظاهریه و باطنیه او تصرفات نفسانیه نشد بلکه تصرفات الهیه و ربوبیه گردید، به مرتبه کمال انسانیت که مختصّ به این نوع انسانی است می رسد.

انسان تا منزل حیوانیت با سایر حیوانات هم قدم بوده؛ و از این منزل دو راه در پیش دارد که با قدم اختیار باید طی کند: یکی منزل سعادت، که صراط مستقیم ربّ العالمین است - **إِنَّ رَبِّيَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**. ۴۴۰ و یکی راه شقاوت، که طریق معوج شیطان رجیم است. پس، اگر قوا و اعضای مملکت خود را در تصرف ربّ العالمین داد و مرتابه تربیت او شد، کم کم قلب، که سلطان این مملکت است، تسلیم او شود؛ و دل که مربوب ربّ العالمین شد، سایر جنود به او اقتداء کنند و مملکت یکسره مربوب او گردد. و در این هنگام لسان غیبی او، که ظل قلب است، می تواند بگوید: **اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ رَبِّي** در جواب ملائکه عالم قبر که گویند: **مَنْ رَبُّكَ؟** و چون چنین شخصی لابد اطاعت رسول خدا و اقتداء به ائمه هدی و عمل به کتاب الهی نموده، زبانش گویا شود به این که **مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** و **عَلِيٌّ وَأَوْلَادُهُ** **الْمَعْصُومِينَ أَيْمَتِي، وَالْقُرْآنُ كِتَابِي**. و اگر دل را الهی و ربوبی ننموده و نقش لا اله الا الله، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ در لوح دل منتقش نشده و صورت باطن نفس نشده باشد و به عمل به قرآن شریف و تفکر و تذکر و تدبّر در آن،

۴۴۰ - ← پاورقی ۳۲۳.

قرآن به او منسوب و او به قرآن ارتباط روحی معنوی پیدا نکرده باشد، پس در سكرات و سختی های مرض موت و خود موت، که داهیه عظیمه است، تمام معارف از خاطر او محو شود.

عزیزم، انسان با يك مرض حصبه و ضعف قوای دماغیه تمام معلوماتش را فراموش می کند مگر چیزهایی را که با شدت تذکر و انس با آنها جزء فطریات ثانویه او شده باشد، و اگر يك حادثه بزرگی و هائله سهمناکی پیش آید انسان از بسیاری از امور خود غفلت کند و خط نسیان به روی معلومات او کشیده می شود، پس در آن احوال و شدائد و سكرات موت چه خواهد شد؟ و اگر سمع قلب باز نشده باشد و دل سمیع نباشد، تلقین عقاید حین موت و بعد از موت به حال او نتیجه ای ندارد. تلقین برای کسانی مفید است که دل آن ها از عقاید حقه با خبر است و سمع قلب آن ها باز است، و در این سكرات و شدائد فی الجمله غفلتی حاصل شده باشد، این وسیله شود که ملائکه الله به گوش او برسانند؛ ولی اگر انسان کر باشد و گوش عالم برزخ و قبر نداشته باشد، هرگز تلقین را نمی شنود و به حال او اثر نکند. و در احادیث شریفه به بعض آنچه گفته شد اشاره شده است.

*

قوله تعالی: الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ بدان که از برای جمیع اسماء و صفات حق تعالی جل و علا به طور کلی دو مقام و دو مرتبه است:

یکی، مقام اسماء و صفات ذاتیه که در حضرت واحدیت ثابت است؛ چون علم ذاتی که از شئون و تجلیات ذاتیه است، و قدرت و اراده ذاتیه و دیگر شئون ذاتیه.

و دیگر، مقام اسماء و صفات فعلیه است که به تجلی به «فیض مقدس» برای حق ثابت است؛ چون «علم فعلی» که اشراقیین ثابت دانند و مناط «علم تفصیلی» را آن دانند، و جناب افضل الحکماء، خواجه نصیرالدین نصرالله وجهه، اقامه برهان بر آن کرده اند؛ و در این معنی که میزان «علم تفصیلی»

«علم فعلی» است، از اشراقیین تبعیت فرموده‌اند. ۴۴۱ و این مطلب گرچه خلاف تحقیق است، بلکه «علم تفصیلی» در مرتبه ذات ثابت است و کشف و تفصیل علم ذاتی از علم فعلی بالاتر و بیشتر است - چنانچه در محل خود به وجه برهان نوری ثابت و محقق است - ولی اصل مطلب که نظام وجود علم فعلی تفصیلی حق است، ثابت و محقق است در سنت برهان و مشرب عرفان؛ گرچه مسلک اعلا و ذوق احلای عرفانی را غیر از این طریقه‌ها طریقه‌ای است - «مذهب عاشق ز مذهبها جدا است». ۴۴۲

بالجمله، از برای رحمت «رحمانیه» و «رحیمیّه» دو مرتبه و دو تجلی است: یکی در مجلای ذات در حضرت واحدیت به تجلی به فیض اقدس. و دیگر، در مجلای اعیان کونیه به تجلی به فیض مقدس. و در سوره مبارکه اگر «رحمن» و «رحیم» از صفات ذاتیه باشد - چنانچه ظاهرتر است - در آیه شریفه بسم الله الرحمن الرحیم این دو صفت را تابع «اسم» توان دانست تا از صفات فعلیه باشد؛ بنابراین، ابدأ تکراری در کار نیست تا این که گفته شود برای تأکید و مبالغه است. و به این احتمال - و العِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ - معنی آیات شریفه چنین می‌شود: بِمَشِيَّتِهِ الرَّحْمَانِيَّةِ وَ الرَّحِيمِيَّةِ الْحَمْدُ لِذَاتِهِ الرَّحْمَانِيَّةِ وَ الرَّحِيمِيَّةِ. و چنانچه مقام «مشیت» جلوه ذات مقدس است، مقام «رحمانیت» و «رحیمیت»، که از تعینات مقام مشیت است، جلوه رحمانیت و رحیمیت ذاتیه است. و احتمالات دیگری نیز هست که ما ترك کردیم ذکر آن را، زیرا که این احتمال که ذکر شد ظاهرتر بود.

*

قوله تعالی: مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ بسیاری از قراء «مَلِكِ»، به فتح میم و کسر لام، قرائت کرده‌اند. و برای هر يك از این دو قرائت ترجیحاتی ادبی ذکر کرده‌اند. حتی بعضی از بزرگان علماء رحمه الله رساله نوشته در ترجیح

۴۴۱- مصارع المصارع، خواجه نصیرالدین، تصحیح معزی، ص ۱۴۱.

۴۴۲- «مذهب عاشق ز مذهبها جداست/عاشقان را مذهب و ملت خداست». - مولوی

«مَلِك» بر «مالك». ۴۴۳ و چیزهایی که طرفین گفته‌اند طوری نیست که از آن اطمینانی حاصل شود.

آنچه به نظر نویسنده می‌رسد آن است که «مالك» راجح بلکه متعین است؛ زیرا که این سوره مبارکه و سوره مبارکه «توحید» مثل سایر سوره قرآنیّه نیست، بلکه این دو سوره را چون مردم در نماز فرایض و نوافل می‌خوانند، در هر عصری از اعصار صدها میلیون جمعیت مسلمان از صدها میلیون جمعیت‌های مسلمان شنیده‌اند و آنها از صدها میلیون سابقه‌ها، همینطور به تسامع، این دو سوره شریفه به همین طور که می‌خوانند بی يك حرف پس و پیش و کم و زیاد از ائمه هدی و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ثابت است. و با این که اکثر قراء «مَلِك» خواندند و بسیاری از علماء ترجیح «مَلِك» داده‌اند، معذک این امور در این امر ثابت ضروری و متواتر قطعی ضروری نرسانده و کسی از آنها متابعت ننموده. و با این که علماء تبعیت هر يك از قراء را جایز می‌دانند، هیچیک - الا شاذی که اعتناء به قول او نیست - در مقابل این ضرورت، «ملك» در نمازهای خود قرائت ننموده‌اند. و اگر کسی هم «ملك» را قرائت کرده، من باب احتیاط بوده و «مالك» را نیز گفته؛ چنانچه شیخ علامه ما در علوم نقلیه، حاج شیخ عبدالکریم یزدی قدس سره، به خواهش یکی از علماء اعلام معاصر «مَلِك» را نیز می‌گفتند. ولی این احتیاط بسیار ضعیفی است، بلکه به عقیده نویسنده مقطوع الخلاف است.

و از این بیان که شد ضعف این مطلب معلوم می‌شود که گفته‌اند در خطّ کوفی «ملك» و «مالك» به هم اشتباه شده؛ زیرا که این ادعا را شاید در سوری که کثیر التداول در السنه نیست بتوان گفت - آن هم علی اشکال - ولی در مثل چنین سوره‌ای که ثبوت آن از روی تسامع و قرائت است - چنانچه پر واضح است - ادعائی بس بی مغز و گفته‌ای بس بی اعتبار است.

و این کلام که ذکر شد در «کفواً» نیز جاری است؛ زیرا که قرائت با «واو»

۴۴۳ - مأخذ یافت نشد.

مفتوحه و «فاء» مضمومه - با آن که فقط قرائت عاصم است - مغذلك آن نیز به تسامع بالضرورة ثابت است؛ و قرائات دیگر معارضه با این ضرورت نکرده. گرچه بعضی به خیال خود احتیاط می کنند و مطابق قرائت اکثر که با ضم «فاء» و «همزه» است قرائت می کنند، ولی این احتیاط بی جایی است.

و اگر چنانچه در روایاتی که امر شده مثل قرائت ناس قرائت کنیم ^{۴۴۴} مناقشه شود - چنانچه جای مناقشه هم هست و مظنون آن است که مراد از آن روایات این باشد که همینطور که نوع مردم قرائت می کنند قرائت کنید نه آن که مخیر هستید میان قرائات سبع مثلاً - آن وقت قرائت «مَلِك» و «كُفُوًا» به غیر آن طور که مشهور در بین مسلمین و مسطور در صحف است غلط می شود. و در هر صورت، احتیاط قرائت آنها است به طوری که بین مردم متداول و در السنه مشهور و در قرآن مسطور است، زیرا که آن طور قرائت در هر مسلکی صحیح است. والله العالم.*

تحقیق حکمی

بدان که مالکیت حق تعالی مثل مالکیت بندگان نیست مملوکات خود را؛ و مثل مالکیت سلاطین نیست مملکت خود را؛ چه که اینها اضافاتی است اعتباریه. و اضافه حق به خلق از این قبیل نیست؛ گرچه در نزد علماء فقه این طور مالکیت برای حق تعالی طولاً ثابت است؛ و آن نیز منافات با آن چه در این نظر ملحوظ و مذکور است ندارد. و از قبیل مالکیت انسان اعضاء و جوارح خود را نیز نیست؛ و از قبیل مالکیت او قوای ظاهریه و باطنیه خود را نیز نیست؛ گرچه این مالکیت نزدیکتر است به مالکیت حق تعالی از سایر مالکیتهای مذکوره در سابق. و از قبیل مالکیت نفس افعال ذاتیه خود را

۴۴۴- از جمله ... إقْرَأْ كَمَا قَرَأَ النَّاسُ. و إقْرَأُوا كَمَا تَعَلَّمْتُمْ. وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۸۲۱، «کتاب

الصلوة»، «ابواب القرائة فی الصلوة»، باب ۷۴، حدیث ۱-۳.

* گرچه جواز قرائت مطابق یکی [از] قرائات قرآء علی الظاهر اجماعی است.

که از شئون نفس است، مثل ایجاد صور ذهنیه که قبض و بسطش تا اندازه‌ای در تحت اراده نفس است، نیز نیست. و از قبیل مالکیت عوالم عقلیه مادون خود را نیز نیست؛ گرچه آنها متصرف هم در این عوالم به اعدام و ایجاد باشند؛ زیرا که تمام دار تحقق امکانی، که ذل فقر در ناصیه آنها ثبت است، محدود به حدود و مقدر به قدر می باشند ولو به حد ماهیتی؛ و هر چه محدود به حد باشد، با فعل خود به قدر محدودیتش بینونت عزلی دارد و احاطه قیومی حقانی ندارد؛ پس، تمام اشیاء به حسب مرتبه ذات خود با منفعلات خود متباین و متقابل می باشند، و به همین جهت احاطه ذاتیه قیومی ندارند. ^۲

و اما مالکیت حق تعالی که به اضافه اشراقیه و احاطه قیومیه است، مالکیت ذاتیه حقیقیه حق است که به هیچ وجه شائبه تباین عزلی در ذات و صفاتش با موجودی از موجودات نیست. و مالکیت آن ذات مقدس به همه عوالم علی السواء [است]، بدون آن که با موجودی از موجودات به هیچ وجه تفاوت کند یا به عوالم غیب و مجردات محیطتر و نزدیکتر باشد از عوالم دیگر؛ چه که آن مستلزم محدودیت و بینونت عزلی شود و ملازم با افتقار و امکان شود، تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً. چنانچه اشاره به این معنی ممکن است باشد قول خدای تعالی: نَحْنُ اقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْكُمْ ^{۴۴۵} وَ نَحْنُ اقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ. ^{۴۴۶} وَ اللهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ. ^{۴۴۷} وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ اِلَهٌ وَفِي الْاَرْضِ اِلَهٌ. ^{۴۴۸} وَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ. ^{۴۴۹} و قول رسول خدا از قرار منقول: لَوْ دَلَيْتُمْ بِحَبْلِ اِلَى الْاَرْضَيْنِ السُّفْلَى، لَهَبَطْتُمْ عَلَيَّ اللهُ. ^{۴۵۰} و قول حضرت صادق در روایت کافی: فَلَا يَخْلُو مِنْهُ مَكَانٌ، وَلَا يَسْتَغْلِبُ بِهِ مَكَانٌ، وَلَا

۴۴۵- «ما از شما به او نزدیکتریم.» (واقعه/۸۵)

۴۴۶- «ما از رگ گردن به او نزدیکتریم.» (ق/۱۶)

۴۴۷- ← پاورقی ۲۸۳.

۴۴۸- ← پاورقی ۲۸۴.

۴۴۹- «او راست ملک آسمانها و زمین.» (بقره/۱۰۷)

۴۵۰- ← پاورقی ۱۲۹.

يَكُونُ إِلَى مَكَانٍ أَقْرَبُ مِنْهُ إِلَى مَكَانٍ. ٢٥١ و قول حضرت امام علی نقی علیه السلام: وَاعْلَمْ، أَنَّهُ إِذَا كَانَ فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَهُوَ كَمَا هُوَ عَلَى الْعَرْشِ. وَالْأَشْيَاءُ كُلُّهَا لَهُ سَوَاءٌ عِلْمًا وَقُدْرَةً وَمُلْكًا وَإِحَاطَةً. ٢٥٢

و با این که مالکیّت ذات مقدّسش به همه اشیا و همه عوالم علی السواء است، معذک در آیه شریفه می فرماید: مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ. این اختصاص ممکن است برای این باشد که «یوم الدّین» یوم الجمع است؛ از این جهت، مالک «یوم الدّین» که یوم الجمع است مالک ایام دیگر که متفرّقات است می باشد؛ وَالْمُتَّفَرِّقَاتُ فِي النُّشْئَةِ الْمُلْكِيَّةِ مُجْتَمِعَاتٌ فِي النُّشْئَةِ الْمَلَكُوتِيَّةِ. ٢٥٣

و یا برای آن است که ظهور مالکیّت و قاهریت حق تعالی مجده در «یوم الجمع» که یوم رجوع ممکنات است به باب الله و صعود موجودات بفناء الله است می باشد.

و تفصیل این اجمال به طوری که مناسب با این رساله است، آن است که تا نور وجود و شمس حقیقت در سیر تنزلی و نزول از مکامن غیب به سوی عالم شهادت است، ر و به احتجاب و غیبت است؛ و به عبارت دیگر، در هر تنزلی تعینی است و در هر تعین و تقیدی حجابی است. و چون انسان مجمع جمیع تعینات و تقیدات است، محتجب به تمام حجب هفتگانه ظلماتیه و حجب هفتگانه نوریّه، که آن ارضین سبع و سموات سبع به حسب تأویل است، می باشد؛ و شاید ردّ به «اسفل السّافلین» نیز عبارت از احتجاب به جمیع انواع حجب باشد. و از این احتجاب شمس وجود و صرف نور در افق تعینات، به «لیل» و «لیلة القدر» تعبیر می توان نمود. و مادامی که انسان در این

٢٥١- «هیچ جایی خالی از او نیست و هیچ جایی او را در خود نگیرد و به جایی نزدیکتر از جای دیگر نیست.» اصول کافی، ج ١، ص ١٧٠، «کتاب التوحید»، «باب الحركة و الانتقال»، حدیث ٣.

٢٥٢- «و بدان که هنگامی که او در آسمان دنیاست همان گونه است که بر عرش جای دارد و همه چیز در برابر قدرت و مالکیّت و احاطه او یکسان است.» منبع پیشین، حدیث ٤.

٢٥٣- «پراکنده های عالم ملک در عالم ملکوت مجتمع اند.»

حجب محتجب است، از مشاهده جمال ازل و معاینه نور اول محجوب است. و چون در سیر صعودی جمیع موجودات از منازل سافله عالم طبیعت به حرکات طبیعیّه - که در جبله ذات آنها از نور جاذبه فطره اللّهی به حسب تقدیر «فیض اقدس» در حضرت علمیه به ودیعت نهاده شده - رجوع به وطن اصلی و میعاد حقیقی نمودند - چنانچه در آیات شریفه اشاره به این معنی بسیار است - از حجب نورانیّه و ظلمانیّه دوباره مستخلص شوند و مالکیت و قاهریت حق تعالی جلوه کند و حق به وحدت و قهاریت تجلی فرماید. و در این جا که رجوع آخر به اول و اتصال ظاهر به باطن شد و حکم ظهور ساقط و حکومت باطن جلوه نمود، خطاب از حضرت مالک علی الاطلاق آید - و مخاطبی جز ذات مقدس نیست - : **يَمِّنُ الْمَلِكُ الْيَوْمَ**. و چون مجیبی نیست خود فرماید: **لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ**. ۴۵۴

و این یوم مطلق که یوم خروج شمس حقیقت از حجاب افق تعینات [است] «یوم دین» است به یک معنی؛ زیرا که هر موجودی از موجودات در ظلّ اسم مناسب خود فانی در حق شود. و چون نفخه صور دمد، از آن اسم ظهور کند و با توابع آن اسم قرین گردد، **فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ**. ۴۵۵

و انسان کامل در این عالم، به حسب سلوک الی الله و هجرت به سوی او، از این حجب خارج شود و احکام قیامت و ساعت و یوم الدین برای او ظاهر و ثابت شود؛ پس، حق با مالکیت خود بر قلب او ظهور کند در این معراج صلوتی؛ و لسان او ترجمان قلبش باشد و ظاهر او لسان مشاهدات باطنش گردد. و این است یکی از اسرار اختصاص مالکیت به «یوم الدین».

الهام عرشی

بدان که در باب «عرش» و «حمله» آن اختلافاتی است؛ و در ظواهر

۴۵۴ - «امروز ملک از آن کیست؟ از آن خدای یگانه قهار است.» (غافر/ ۱۶)

۴۵۵ - «گروهی در بهشت و گروهی در آتش اند.» (شوری/ ۷)

اخبار شریفه نیز اختلاف است، گرچه به حسب باطن اختلافی در کار نیست؛ چون در نظر عرفانی و طریق برهانی «عرش» بر معانی بسیاری اطلاق شود: یکی از معانی آن - که ندیدم در لسان قوم - حضرت «واحدیت» است، که مستوای «فیض اقدس» است. و حَمَلَه آن چهار اسم است از امّهات اسماء که «اول» و «آخر» و «ظاهر» و «باطن» است.

و دیگر - که باز در لسان قوم ندیدم - «فیض مقدّس» است که مستوای اسم اعظم است، و حامل آن «رحمن» و «رحیم» و «ربّ» و «مالک» است. و یکی از اطلاقات آن، جمله «ما سوی الله» است، که حامل آن چهار مَلَك است: «اسرافیل» و «جبرائیل» و «میکائیل» و «عزرائیل».

و یکی دیگر، «جسم کلّ» است، که حامل آن چهار ملک است که صور «ارباب انواع» است؛ و در روایت کافی اشاره به آن وارد شده. ۴۵۶

و گاهی اطلاق بر «علم» شده، که شاید مراد از علم «علم فعلی» حق باشد که مقام ولایت کبری است. و حَمَلَه آن چهار نفر از اولیاء کَمَل است در امم سالفه: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی - علی نبینا و آله و علیهم السلام. و چهار نفر از کَمَل است در این اَمّت: رسول ختمی، و امیرالمؤمنین، و الحسن، و الحسین - علیهم السلام.

و چون این مقدمه دانسته شد، بدان که در سوره شریفه «حمد» پس از اسم «الله» که اشاره به ذات است، این چهار اسم شریف که «ربّ» و «رحمن» و «رحیم» و «مالک» است اختصاص به ذکر داده شده، ممکن است برای این باشد که این چهار اسم شریف حامل عرش «وحدانیت» هستند به حسب باطن؛ و مظاهر آنها چهار ملک مقرب حق هستند که حامل عرش «تحقق» هستند. پس، اسم مبارک «ربّ» باطن «میکائیل» است که به مظهریت ربّ موکل ارزاق و مرتبی دار وجود است. و اسم شریف «رحمن» باطن «اسرافیل» است که منشی ارواح و نافخ صور و باسط ازواج و صور است؛ چنانچه بسط

۴۵۶- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳۱ و ۱۳۲.

وجودهم به اسم «رحمن» است. و اسم شریف «رحیم» باطن «جبرائیل»^{۲۱} است که موکل بر تعلیم و تکمیل موجودات است. و اسم شریف «مالک» باطن «عزرائیل» است که موکل بر قبض ارواح و صور و ارجاع ظاهر به باطن است. پس، سوره شریفه تا مالکِ یومِ الدین مشتمل بر عرش وحدانیت و عرش تحقق است و مشیر به حوامل آن می باشد. پس، تمام دائره وجود و تجلیات غیب و شهود، که قرآن شریف ترجمان آن است، تا این جای از این سوره مذکور است. و همین معنی جمعاً در بسم الله که اسم اعظم است موجود است؛ و در «باء» که مقام سببیت می باشد و «نقطه» که سرسببیت است موجود است؛ و علی علیه السلام سر ولایت و سببیت است، پس او است نقطه تحت الباء؛^{۴۵۷} یعنی، نقطه تحت الباء ترجمان سر ولایت است تأمل - وجه تأمل اشکالی است که در حدیث است. والله العالم.

تنبیه عرفانی

شاید در تقدیم «رب» و ذکر «رحمن» و «رحیم» پس از آن، و تأخیر «مالک»، اشاره ای لطیفه باشد به کیفیت سلوک انسانی از نشئه ملکیه دنیاویّه تا فنای کلی یا تا مقام حضور نزد مالک الملوک. پس، سالک تا در مبادی سیر است، در تحت تربیت تدریجی «رب العالمین» است، زیرا خود نیز از عالمیان و سلوکش در تحت تصرف زمان و تدریج است. و چون به قدم سلوک از عالم طبیعت متصرم منسلخ شد، مرتبه اسماء محیطه که به عالم - که جنبه سوائت در او غالب است - فقط تعلق ندارد در قلب او تجلی کند؛ و چون اسم شریف «رحمن» را در بین اسماء محیطه مزید اختصاصی است، آن مذکور گردیده. و چون «رحمن» ظهور رحمت و مرتبه بسط مطلق است، مقدم شده بر «رحیم» که به افق بطون نزدیکتر است؛ پس، در سلوک عرفانی اول اسماء ظاهره تجلی کند؛ پس از آن، اسماء باطنه، چون سیر سالک من الکثرة الی

۴۵۷- الاسفار الاربعه، ج ۷، ص ۳۲. اسرارالحکم، ص ۵۵۹.

الوحدة می باشد؛ تا منتهی می شود به اسماء باطنه محضه که اسم «مالك» از آنها است. پس، در تجلی به مالکیت، کثرات عالم غیب و شهادت مضمحل ^۳ شود و فنای کلی و حضور مطلق دست دهد. و چون از حجب کثرت به ظهور وحدت و سلطنت الهیه تخلص یافت و به مشاهده حضوریه نائل گردید، مخاطبه حضوریه کند و ایاک نعبد گوید.

پس تمام دایره سیر سایرین نیز در سوره شریفه مذکور است: از آخرین حجب عالم طبیعت تا رفع جمیع حجب ظلمانیه و نورانیه و دست دادن حضور مطلق. و این حضور قیامت کبرای سالک و قیام ساعت او است. و شاید در آیه شریفه فَصَبَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ الْأَرْضِ الْأَمْنُ شَاءَ اللَّهُ^{۴۵۸} مقصود از «مستثنی» این نوع از اهل سلوک باشد که برای آنها قبل از نفع صورکلی، صبق و محو حاصل شده. و شاید یکی از احتمالات فرمایش رسول خدا که فرمودند: **أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ**^{۴۵۹} - و جمع فرمودند بین دو سبابه شریفه خود - همین معنی باشد.

تنبيه ادبي

در تفاسیر متداوله که دیدیم، یا از آنها نقل شده، «دین» را به معنای جزا و حساب دانسته اند. و در کتب لغت نیز به این معنی ذکر شده، و به قول شعراء عرب استشهاد شده مثل قول شاعر: **وَأَعْلَمُ بِأَنَّكَ مَا تَدِينُ تَدَانًا**.^{۴۶۰} و قول منسوب به شهل بن ربیعه: **وَلَمْ يَبْقَ سِوَى الْعُدْوَانِ، دِنَاهُمْ كَمَا دَانُوا**.^{۴۶۱} و

۴۵۸- . . . پس هرکس در آسمانها و زمین است مدهوش شود جز آن که پروردگار تو بخواهد. «(زمر ۶۸) ۴۵۹- «من و قیامت همانند این دو (دو انگشت سبابه و وسط) هستیم. «الاشیعیات، ص ۲۱۲، «باب مایوجب الصبر». بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۹، «کتاب العلم»، حدیث ۷۲. از مجالس مفید.

۴۶۰- «و بدان همان طور که کفر می دهی جزا داده می شوی.»

۴۶۱- «و جز دشمنی چیزی نماند؛ کفرشان دادیم آنچنانکه آنها جزا دادند.»

(فَلَمَّا أَضِيحَ الشَّرُّ وَأَمْسَى وَهُوَ عَرِيَانٌ/ وَ لَمْ يَبْقَ سِوَى الْعُدْوَانِ دِنَاهُمْ كَمَا دَانُوا)

- سهل بن شیبان. جامع الشواهد، «باب الفاء مع اللام»، ص ۱۸۵.

گفته‌اند «دیان»، که از اسماء الهیه است، نیز به همین معنی است. و شاید مراد از «دین» شریعت حقّه باشد. و چون در روز قیامت آثار دین ظاهر گردد و حقایق دینیّه از پرده بیرون افتد، از این جهت آن روز را «روز دین» باید گفت؛ چنانچه امروز «روز دنیا» است، زیرا که روز ظهور آثار دنیا است و صورت حقیقیّه دین ظاهر نیست. و این شبیه قول خدای تعالی است که می فرماید: وَذَكَّرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ؛ ۴۶۲ و آن آیاتی است که حق تعالی به قهر و سلطنت با قومی رفتار کند. و روز قیامت هم «یوم الله» است و هم «یوم الدین» است، زیرا که روز ظهور سلطنت الهیه و روز بروز حقیقت دین خدا است.

*

قوله تعالی: **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** بدان ای عزیز که چون بنده سالک در ^{۲۵} طریق معرفت تمام محامد و مداخل را مختص به ذات مقدّس حق دانست و قبض و بسط وجود را از او دانست و از همه امور را در اول و آخر و مبدأ و منتهی به ید مالکیت او دانست و توحید ذات و افعال در قلبش تجلی نمود، حصر عبادت و استعانت را به حق کند و جمیع دار تحقّق را طوعاً و کرهاً خاضع ذات مقدّس بیند و در دار تحقّق قادری نبیند تا اعانت را به او نسبت دهد. و این که بعضی از اهل ظاهر گفته‌اند حصر عبادت حقیقی است و حصر استعانت حقیقی نیست - زیرا که استعانت به غیر حق نیز می شود و در قرآن شریف نیز فرماید: **تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى** ۴۶۳ و می فرماید: **اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ** ۴۶۴ و نیز معلوم است بالضرورة که سیره نبی اکرم و ائمه هدی علیهم السلام و اصحاب آنها و مسلمین بر استعانت از غیر حق بوده در غالب امور مباحه، مثل استعانت به دابه و خادم و زوجه و رفیق و رسول و اجیر و غیر ذلك - کلامی است با اسلوب اهل ظاهر. و اما کسی که از توحید فعلی حق تعالی اطلاع دارد و

۴۶۲- «روزهای خدا را به یادشان آور.» (ابراهیم/۵)

۴۶۳- «در نیکوکاری و تقوا به یکدیگر یاری رسانید.» (مائده/۲)

۴۶۴- «از صبر و نماز یاری جوید.» (بقره/۴۵)

نظام وجود را صورت فاعلیت حق تعالی می بیند و لا مُؤَثِّرَ فِي الْوُجُودِ را یا برهاناً یا عیاناً یافته، با چشم بصیرت و قلب نورانی حصر استعانت را نیز حصر حقیقی داند و اعانت دیگر موجودات را صورت اعانت حق داند. و بنابه گفته اینها، اختصاص محامد به حق تعالی نیز وجهی ندارد، زیرا که برای دیگر موجودات - بنابراین مسلك - تصرفات و اختیارات و جمال و کمالی است که لایق مدح و حمدند؛ بلکه احیاء و اماتة و رزق و خلق دیگر امور مشترك بین حق و خلق است. و این امور در نظر اهل الله شرك، و در روایات از این امور به شرك خفی تعبیر شده؛ چنانچه اداره انگشتری برای یاد ماندن چیزی، از شرك خفی محسوب شده است. ۴۶۵

بالجملة، اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَايَّاكَ نَسْتَعِينُ از متفرعات الحمد لله است، که اشاره به توحید حقیقی است. و کسی که حقیقت توحید در قلب او جلوه ننموده و ۳ قلب را از مطلق شرك پاك ننموده، اِيَّاكَ نَعْبُدُ او حقیقت ندارد، و حصر عبادت و استعانت را به حق نتواند نمود، و خدا بین و خدا خواه نخواهد بود. و چون توحید در قلب جلوه نمود، به اندازه جلوه آن، از موجودات منصرف و به عزّ قدس حق متعلق شود تا آنجا که مشاهده کند که به اسم الله اِيَّاكَ نَعْبُدُ و اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ واقع شود؛ و بعضی از حقایق اَنْتَ كَمَا اَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ ۴۶۶ در قلب تجلی کند.

تنبيه اشراقی

از بیانات این رساله معلوم شده است نکته عدول از غیبت به خطاب. و این گرچه خود یکی از محسنات کلام و مزیت‌های بلاغت است که در کلام فصحاء و بلغاء بسیار و موجب حسن کلام، و خود التفات از حالی به حالی

۴۶۵- قال ابو عبد الله عليه السلام: إِنَّ الشُّرْكَ أَخْفَى مِنْ ذَبِيبِ النَّمْلِ. وقال: منه تَحْوِيلُ الْخَاتِمِ لِذِكْرِ الْحَاجَةِ وَبَيِّنُهُ هَذَا. معانی الاخبار، ص ۳۷۹، «باب نوادر المعانی»، حدیث ۱. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۹۶.

۴۶۶- پاورقی ۲۲۴.

رفع سئامت از مخاطب کند و نشاطی تازه به روح او بخشد، ولی چون نماز معراج و وصول به حضرت قدس و مرقاة حصول مقام انس است، در این سوره شریفه دستور این ترقی روحانی و مسافرت عرفانی را می دهد. و چون بنده در اول سلوک الی الله در حجب ظلمانیة عالم طبع و نورانیة عالم غیب محبوس و محجوب است، و سفر الی الله خروج از این حجب است به قدم سلوک معنوی، و در حقیقت مهاجرت الی الله رجوع از بیت نفس و بیت خلق است الی الله و ترک کثرات و رفض غبار غیریت و حصول توحیدات و غیبت از خلق و حضور لدى الرب است، و چون در آیه شریفه **مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ** کثرات را منظوری در تحت سطوع نور مالکیّت و قاهریت دید، حالت محو از کثرت و حضور در حضرت دست دهد و با مخاطبه حضوریه و مشاهده جمال و جلال تقدیم عبودیت کند و خداخواهی و خدایینی خود را به محضر قدس و محفل انس برساند.

و شاید نکته این که با ضمیر «إِيَّاكَ» تأدیة این مقصد را می کند، برای آن باشد که این ضمیر راجع به ذات است مضمحلاً فیہ الکثرات؛ پس، سالک را ممکن است در این مقام حالت توحید ذاتی دست دهد و از کثرت اسماء و صفات نیز منصرف و وجهه قلب حضرت ذات بی حجب کثرات شود. و این آن کمال توحید است که امام موحدان و سر حلقه عارفان و پیشوای عاشقان و سر سلسله مجذوبان و محبوبان، امیر المؤمنین صلوات الله علیه و اولاده المعصومین فرماید: **وَكَمَالُ التَّوْحِيدِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ**. ۴۶۷ زیرا که صفت را وجهه غیریت و کثرت است، و این توجه به کثرت - ولو کثرت اسمائی - از سرائر توحید و حقایق تجرید بعید است؛ و لهذا شاید سر خطیئه آدم علیه السلام توجه به کثرت اسمائی است که روح شجره منهیه است.

۴۶۷- «کمال توحید عبارت است از نفی صفات از او.» اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۱، «کتاب التوحید»، «باب جوامع التوحید»، حدیث ۶.

تحقیق عرفانی

بدان که اهل ظاهر در نکته ذکر نعبد و نستعین به صیغه متکلم مع الغیر، با آن که عابد واحد است، نکاتی گفته اند.

از آن جمله آن که عابد را حیلۀ ای شرعیّه به نظر رسیده که به وسیله آن عبادتش مقبول درگاه حق تعالی افتد. و آن، آن است که عبادت خود را در ضمن عبادت سایر مخلوق، که از جمله آنها است کمال از اولیاء که حق تعالی عبادت آنها را قبول می فرماید، تقدیم بارگاه قدس و دستگاه رحمت کند تا به این وسیله عبادت او نیز ضمناً قبول شود؛ زیرا که از عادت کریم نیست که تبعض صفت کند.

و از آن جمله آن که چون تشریح نماز در اول امر به جماعت بوده از این جهت به لفظ جمع ادا شده.

و مادر سرّ جملی اذان و اقامه نکته ای گفتیم که از آن، کشف این سرّ تا اندازه ای می شود. و آن آن است که اذان اعلان قوای ملکیه و ملکوتیه سالک است برای حضور در محضر؛ و اقامه به پاداشتن آنها است در حضور. و چون سالک قوای ملکیه و ملکوتیه خود را در محضر حاضر نمود و قلب که پیشوای آنها است به سمت امامت به پای خاست فَدَقْدَ قَامَتِ الصَّلَاةُ وَالْمُؤْمِنُ وَحَدَهُ جَمَاعَةً،^{۴۶۸} پس نعبد و نستعین و اهدنا، تمام به واسطه این جمعیت حاضر در محضر قدس است. و در روایات و ادعیه صادره از اهل بیت عصمت و طهارت، که سرچشمه عرفان و شهودند، اشاره به این معنی شده است.

و وجه دیگر که به نظر نویسندگان می رسد، آن است که چون سالک در الحمد لله جمیع محامد و ائثیه را از هر حامد و ثناجویی در ملک و ملکوت، مقصور و مخصوص به ذات مقدس حق نمود، و نیز در مدارک ائمه برهان و

۴۶۸- «مؤمن به تنهایی جماعت است.» وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۷۹، «کتاب الصلوة»، ابواب صلوة الجماعة»، باب ۴، حدیث ۲ و ۵.

قلوب اصحاب عرفان به ظهور پیوسته که تمام دائره وجود - بملکها و ملکوتها و قضیها و قضیضها - حیوة شعوری ادراکی حیوانی بل انسانی دارند و حامد و مسبح حق تعالی از روی استشعار و ادراکند و در فطرت تمام موجودات - خصوصاً نوع انسانی - خضوع در پیشگاه مقدس کامل و جمیل علی الاطلاق ثبت و ناصیه آنها در آستانه قدسش بر خاک است، چنانچه در قرآن شریف فرماید: **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ** ۴۶۹ و دیگر آیات شریفه و اخبار معصومین که مشحون از این لطیفه الهیه است مؤید برهان حکمی متین است، پس چون سالك الی الله به قدم استدلال برهانی یا ذوق ایمانی یا مشاهده عرفانی این حقیقت را دریافت، در هر مقامی که هست دریابد که جمیع ذرات وجود و سکنه غیب و شهود عابد معبود علی الاطلاق و پدید آورنده خود را طلبکارند؛ پس، با صیغه جمع اظهار کند که جمیع موجودات در همه حرکات و سکنات خود عبادت ذات مقدس حق تعالی کنند و از او استعانت جویند.

تنبیه و نکته

بدان که در وجه تقدیم **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** بر **وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ**، با آن که به حسب قاعده باید «استعانت» در عبادت مقدم بر خود «عبادت» باشد، گفته اند که «عبادت» بر «استعانت» مقدم شده نه بر «اعانت»؛ و گاهی اعانت بی استعانت شود. و نیز چون این دو به هم مرتبط هستند، در تقدیم و تأخیر فرقی نکند، **كَمَا يُقَالُ: قَضَيْتَ حَقِّي فَأَحْسَنْتَ إِلَيَّ. وَأَحْسَنْتَ إِلَيَّ فَقَضَيْتَ حَقِّي.** ۴۷۰ و نیز استعانت برای عبادت مستأنفه است نه عبادت واقعه. و ۲/۲۹

۴۶۹- «هیچ چیزی نیست مگر آنکه به حمد او تسبیح گوید، لکن شما تسبیح آنها را نمی فهمید.»

(اسراء/۴۴)

۴۷۰- «چنانکه گفته می شود: حق مرادادی پس به من نیکی کردی. و به من نیکی کردی پس حق مرادادی.»

و شاید نکته آن باشد که حصر استعانت به حق تعالی به حسب مقام سلوک الی الله متأخر است از حصر عبادت؛ چنانچه واضح است که بسیاری از موحدین در عبادت و حاصرین عبادت را به حق، در استعانت مشرکند و حصر استعانت به حق نکنند؛ چنانچه از بعضی ارباب تفسیر نقل نمودیم که حصر استعانت حقیقی نیست. پس، حصر در عبادت، به معنی متعارف، از اوائل مقامات موحدین است؛ و حصر استعانت ترك غیر حق است مطلقاً. و پوشیده نباشد که مقصود از «استعانت» فقط استعانت در عبادت نیست بلکه استعانت در مطلق امور است؛ و این پس از رفض اسباب و ترك کثرات و اقبال تام علی الله است. و به عبارت دیگر، حصر «عبادت» حق خواهی و حق طلبی است و ترك طلب غیر است؛ و حصر «استعانت» حق بینی و ترك رؤیت غیر است. و ترك رؤیت غیر، در مقامات عارفین و منازل سالکین، مؤخر از ترك طلب غیر است.

فائدة عرفانیة

بدان ای عبد سالک که حصر «عبادت» و «استعانت» به حق نیز از مقامات موحدین و مدارج کامله سالکین نیست؛ زیرا که در آن دعوی است که منافی با توحید و تجرید است؛ بلکه رؤیت عبادت و عابد و معبود و مستعین و مستعان به و استعانت منافی با توحید است. و در توحید حقیقی که به قلب سالک جلوه کند، این کثرات مستهلك و رؤیت این امور مضمحل است. بلی، کسانی که از جذبۀ غیبیه به خود آمده و مقام صحو برای آنها حاصل شده، کثرت حجاب آنها نیست. زیرا که مردم چند طایفه اند:

گروهی محجوبانند؛ چون ما بیچارگان فرورفته در حجب ظلمانی طبیعت.

و گروهی سالکانند، که مسافر الی الله و مهاجر به سوی بارگاه قدسند. و گروهی واصلانند، که از حجب کثرت خارج و اشتغال به حق دارند و از خلق غافل و محجوبند؛ و از برای آنها صعق کلی و محو مطلق حاصل

شده .

و يك گروه راجعان الى الخلق هستند ، كه سمت مكمليت و هادويت دارند ؛ چون انبياء عظام و اوصياء آنها عليهم السلام . و اين طايفه با آن كه در كثرت واقع و به ارشاد خلق مشغولند ، كثرت حجاب آنها نيست و از براي آنها مقام برزخيت است .

بنابراين اِيَاكَ نَعْبُدُ و اِيَاكَ نَسْتَعِين به حسب حالات اين طوايف فرق مي كند : پس ، از ما محجوبان صرف ادعا و صورت است . پس ، اگر تنبه بر حجاب خود پيدا كنيم و نقصان خود را دريابيم ، به هر اندازه اي كه از نقصان خود مطلع شويم ، عبادت ما نورانيت پيدا كند و مورد عنایت حق تعالى شود . و از سالكان به اندازه قدم سلوك نزديك به حقيقت است . و از واصلان نسبت به رؤيت حق حقيقت است ؛ و نسبت به رؤيت كثر صرف صورت و جري بر عادت است . و از كاملان صرف حقيقت است ؛ پس نه آنها حجاب حقي دارند و نه حجاب خلقی .

ايقاظ ايماني

بدان اي عزيز كه ماما در اين حجب غليظ عالم طبيعت هستيم و صرف وقت در تعمير دنيا و لذائذ آن مي كنيم و از حق تعالى و ذكر و فكر او غافل مي باشيم ، تمام عبادات و اذكار و قرائات ما بي حقيقت است - نه در الحمد لله محامد را مي توانيم به حق منحصر كنيم ، و نه در اِيَاكَ نَعْبُدُ و اِيَاكَ نَسْتَعِين راهي از حقيقت مي پوييم ؛ بلكه با اين دعاوي بي مغز در محضر حق تعالى و ملائكه مقربين و انبياء مرسلين و اولياء معصومين رسوا و سرشكسته هستيم . كسي كه زبان حال و قالش مشحون به مدح اهل دنيا است ، چه طور الحمد لله گوید؟ و كسي كه وجهه قلبش طبيعي و بويي از الهيّت در آن نيست و اعتماد و اتكالش به خلق است ، با چه زبان اِيَاكَ نَعْبُدُ و اِيَاكَ نَسْتَعِين گوید؟ پس اگر مرد اين ميداني ، دامن همت به كمر زن و با شدت تذکر و تفکر در عظمت حق و ذلت و عجز و فقر مخلوق ، در اوائل امر اين حقايق و لطايف را كه در خلال اين رساله

مذکور شد به قلب خود برسان و دل خود را به ذکر حق تعالی زنده کن تا بویی از توحید به شامه قلبت برسد، و بامدد غیبی راهی به نماز اهل معرفت پیدا کنی .
و اگر مرد این میدان نیستی ، لا اقل نقص خود را نصب العین خود کن و به ذلت و عجز خود توجه کن ، و از روی خجالت و شرمساری قیام به امر کن و از دعوی عبودیت حذر کن ؛ و این آیات شریفه را که به لطایف آن متحقق نیستی یا از زبان کمال بخوان ، و یا صرف قرائت صورت قرآن در نظرت باشد که اقلاً دعوی باطل و ادعای کاذب نکنی .

فرع فقهی

بعضی از فقهاء قصد انشاء را در مثل **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** و **إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** ، مثلاً ، جایز ندانسته اند ، به گمان آنکه منافی با قرآنیّت و قرائت است ؛ زیرا که قرائت نقل کلام دیگری است . و این کلام را وجهی نیست ؛ زیرا که چنانچه ممکن است انسان به کلام خود مثلاً مدح کسی را کند ، ممکن است به کلام دیگران مدح کند . مثلاً ، اگر با شعر حافظ مدح کسی را نمودیم ، صدق می کند که ما مدح کردیم و صدق می کند که شعر حافظ خواندیم . پس ، اگر با **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** حقیقتاً تمام محامد را برای حق انشاء نمائیم و با **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** قصر عبادت را به حق انشاء کنیم ، صدق می کند که با کلام خدا حمد او را نمودیم و با کلام خدا قصر عبادت نمودیم . بلکه اگر کسی کلام را از معنی انشائی تجرید کند مخالف احتیاط است ؛ اگر نگوئیم قرائتش باطل است . بلی ، اگر کسی معنی آن را نداند ، لازم نیست یاد گیرد بلکه قرائت صورت - **بِمَالِهَا مِنَ الْمَعْنَى** - کفایت می کند .

و در روایات شریفه اشاره به این که قاری انشاء می کند دارد ؛ چنانچه در حدیث قدسی است که می فرماید : **فَإِذَا قَالَ آيَةَ الْعَبْدِ فِي صَلَاتِهِ : « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » ، يَقُولُ اللَّهُ : ذَكَرَنِي عَبْدِي . وَإِذَا قَالَ : « الْحَمْدُ لِلَّهِ » ، يَقُولُ اللَّهُ : حَمَدَنِي عَبْدِي . . . ۴۷۱** الخ و تا انشاء «تسمیه» و «حمد» از طرف عبد نباشد ،

۴۷۱ - ← پاورقی ۳۵۰ .

«ذَكَرْنِي» و «حَمَدْنِي» معنی ندارد. و در احادیث معراج است که می فرماید:
 «الآن وَصَلْتُ، فَسَمَّ بِاسْمِي. ۴۷۲» و از حالاتی که برای ائمه هدی (ع) در مالکِ یَوْمِ
 الدِّينِ وَ اِيَّاكَ نَعْبُدُ دست می داد، و تکرار کردن بعضی از آنها این آیات را،
 معلوم شود که انشاء می نمودند، نه صرف قرائت بوده از قبیل اِسْمَعِيلُ يَشْهَدُ اَنْ
 لا اِلَهَ اِلَّا اللهُ. ۴۷۳

و اختلاف مراتب نماز اهل الله یکی از مهماتش همین اختلاف مراتب
 قرائت آنها است؛ چنانچه به شمه ای از آن سابقاً اشارت رفت. و این متحقق
 نشود مگر آن که قاری منشئ قرائت و اذکار باشد. و شواهد بر این معنی بیش از
 این است. بالجمله، جواز انشاء این معانی با کلام الهی بی اشکال است.

فائدة

«عبادت» را اهل لغت به معنای غایت خضوع و تذلل دانسته اند؛ و
 گفته اند چون عبادت اعلی مراتب خضوع است، پس لایق نیست مگر برای
 کسی که اعلی مراتب وجود و کمال و اعظم مراتب نعم و احسان را دارد؛ و از
 این جهت عبادت غیر حق شرک است. و شاید «عبادت» - که در فارسی به
 معنای «پرستش» و «بندگی» است - در حقیقتش بیش از این معنی که گفته اند
 مأخوذ باشد؛ و آن عبارت است از خضوع برای خالق و خداوند. و از این
 جهت، این طور از خضوع ملازم است با اتخاذ معبود را اله و خداوند، یا نظیر
 و شبیه و مظهر او، مثلاً؛ و از این جهت، عبادت غیر حق تعالی شرک و کفر
 است. و اما مطلق خضوع بدون این اعتقاد یا تجزّم به این معنی - ولو تکلفاً -
 ولو به غایت خضوع برسد اسباب کفر و شرک نمی شود؛ گرچه بعضی انواع
 آن حرام باشد، مثل پیشانی به خاک گذاشتن برای خضوع. و این گرچه

۴۷۲- «اینک رسیدی، نام مرا یاد کن.» علل الشرائع، ص ۳۱۵. از حدیث «صلوة معراج».
 ۴۷۳- جمله ای است که - بنابه روایت - امام صادق علیه السلام بر کفن فرزند خود اسماعیل نوشت و معروف
 است که اخباریها (که جمود بر ظاهر روایات دارند) عین این جمله را بر کفن اموات خود می نوشتند.
 وسائل الشیعة، «کتاب الطهارة»، «ابواب التکفین»، باب ۲۹، حدیث ۲.

عبادت و پرستش نیست، ولی ممنوع است شرعاً علی الظاهر. پس احتراماتی که صاحبان مذاهب از بزرگان مذهب خود می کنند با اعتقاد به آن که آنها بندگانی هستند که در همه چیز محتاج به حق تعالی هستند - در اصل وجود و کمال آن - و عباد صالحی هستند که با آن که مالک نفع و ضرر و موت و حیوة خود نیستند، به واسطه عبودیت مقرب درگاه و مورد عنایات حق تعالی و وسیله عطیات اویند، به هیچ وجه شائبه شرک و کفر در آن نیست؛ و احترام خاصان خدا احترام او و «حبّ خاصان خدا حبّ خداست». ۴۷۴

و در بین طوایف اُشْهَدُ بِاللّهِ وَكَفَىٰ بِهِ شَهِيداً طایفه ای که به برکت اهل بیت وحی و عصمت و خزان علم و حکمت از جمیع طوایف عائله بشری در توحید و تقدیس و تنزیه حق تعالی ممتازند، طایفه شیعه اثنی عشری است، که کتب اصول عقاید آنها - مثل کتاب شریف اصول کافی و کتاب شریف توحید شیخ صدوق رضوان الله علیه - و خطب و ادعیه ائمه معصومین آنها، که در توحید و تقدیس حق جلّ و علا از آن معادن وحی و تنزیل صادر شده، شهادت بر آن می دهد که چنین علومی در بشر سابقه نداشته و حق تعالی را هیچ کس مثل آنها تقدیس و تنزیه ننموده پس از کتاب مقدس وحی الهی و قرآن شریف که به ید قدرت نگاشته شده.

معذلك که شیعه در جمیع امصار و اعصار از چنین ائمه هدی معصومین منزّهین موحدین، تبعیت نمودند و به برهانهای روشن آنها حق را شناخته و تنزیه و توحید نمودند، بعضی از طوایف، که الحاد آنها از عقاید و کتب آنها معلوم است، باب طعن و لعن را بر اینها مفتوح و به واسطه نصب باطنی که داشته اند تابعین اهل بیت عصمت را به شرک و کفر منسوب نمودند. و این در بازار معرفت و حکمت گرچه ارزشی ندارد ولی چون مفسده اش این است که مردم ناقص و عوام جاهل بی خبر را از معادن علم دور و به جهل و شقاوت سوق می دهد، جنایت بزرگی است به نوع بشر که جبران آن به هیچ

۴۷۴ ← پاورقی ۲۴۸.

وجه ممکن نیست. و از این جهت است که به حسب موازین عقلیه و شرعیّه جنایت و گناه این جمعیت قاصر جاهل بیچاره به گردن آن بی انصافهایی است که برای منافع خیالی چند روزه مانع از نشر معارف و احکام الهیه شدند و باعث شقاوت و بدبختی نوع بشر گردیدند، و جمیع زحمات حضرت خیر البشر را ضایع و باطل نمودند، و باب خاندان وحی و تنزیل را به روی مردم بستند. اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ لَعْنًا وَبِيلاً وَعَذِّبْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا.

*

قوله تعالى: إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ . . الخ بدان ای عزیز که چون در سوره شریفه «حمد» اشاره به کیفیت سلوک ارباب معرفت و ارتیاض است و تا إِيَّاكَ نَعْبُدُ تمام کیفیت سلوک من الخلق الی الحقّ است، چنانچه سالک از تجلیات افعالیّه به تجلیات صفاتیّه و از آن به تجلیات ذاتیه ترقی نمود و از حجب نورانیّه و ظلمانیّه خارج و به مقام حضور و مشاهده واصل گردید، پس مرتبه فنای تام حاصل و استهلاک کلی رخ داد. و چون سیر الی الله تمام شده به غروب افق عبودیت و طلوع سلطنت مالکیت در مالکِ یَوْمِ الدّین؛ پس در منتهای این سلوک، حالت تمکّن و استقراری رخ دهد و سالک به خود آید و مقام صحو حاصل شود و توجه به مقام خود کند، و لکن به تبع توجه به حق؛ به عکس حال رجوع الی الله که توجه به حقّ تبع توجه به خلق بود. و به عبارت دیگر، در حال سلوک الی الله در حجاب خلقی حق را می دید؛ و پس از رجوع از مرتبه فنای کلی که در مالکِ یَوْمِ الدّین حاصل شد، در نور حق خلق را مشاهده می کند؛ و از این جهت إِيَّاكَ نَعْبُدُ گوید به تقدیم ضمیر «إِیَّا» و «کاف» خطاب بر ذات خود و عبادت خود. و چون این حال را ممکن است ثباتی نباشد و لغزش در این مقام نیز متصوّر است، ثبات و لزوم خود را از حق ^{۲۵} تعالی طلب کند به قوله إِهْدِنَا أَى، الزُّمْنَا - چنانچه تفسیر شده است.

و باید دانست که این مقام که ذکر شد و این تفسیر که بیان شد، برای کَمَل از اهل معرفت است؛ که مقام اول آنها آن است که در مقام رجوع از سیر الی الله، حق تعالی حجاب آنها از خلق شود؛ و مقام کمال آنها حالت

برزخیت کبری است که نه خلق حجاب حق شود - چون ما محجوبان - و نه حق حجاب خلق شود - چون واصلان مشتاق وفانیان مجذوب . پس «صراط مستقیم» آنها عبارت از این حالت برزخیت متوسط بین النشأتین است که صراط حق است . و بنابراین ، مقصود از الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ همین کسانی هستند که حق تعالی با تجلی به «فیض اقدس» در حضرت علمیه تقدیر استعداد آنها را فرموده ، و پس از فناء کلی آنها را به مملکت خود ارجاع نموده . و مَغْضُوبٍ عَلَيْهِمْ - بنابراین تفسیر - محجوبان قبل از وصولند و ضالین فانیان در حضرتند .

و اما غیر کَمَل ، پس اگر وارد سلوک نشده اند ، این امور درباره آنها صحتی ندارد ، و «صراط» آنها صراط ظاهر شریعت است ؛ و از این جهت تفسیر شده است «صراط مستقیم» به «دین» و «اسلام» و امثال آن . و اگر از اهل سلوکند ، مقصود از «هدایت» راه نمایی ، و از «صراط مستقیم» نزدیکتر راه وصول الی الله است ، که آن راه رسول الله و اهل بیت او است ؛ چنانچه تفسیر شده است به رسول خدا و ائمه هدی و امیرالمؤمنین علیهم الصلوة و السلام . و چنانچه در حدیث است که رسول خدا خطی مستقیم کشیدند و در اطراف آن خطوطی کشیدند و فرمودند : «این خط وسط مستقیم از من است .» ۴۷۵ و شاید «امت وسط» که خدای تعالی فرموده : جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا ۴۷۶ و سَطِیت به قول مطلق و به جمیع معانی باشد ، که از آن جمله ۳۱ سَطِیت معارف و کمالات روحیه است که مقام برزخیت کبری و وسطیت عظمی است ؛ و لهذا این مقام اختصاص دارد به کَمَل از اولیاء الله . و از این جهت ، در روایت وارد شده که مقصود از این آیه ائمه هدی علیهم السلام هستند ؛ چنانچه حضرت باقر علیه السلام به یزید بن معاویه عجللی

۴۷۵ - قریب به این معنی در علم الیقین ، ج ۲ ، ص ۹۶۷ ، روایت شده است .

۴۷۶ - «شما را امت میانه قرار دادیم .» (بقره/۱۴۳)

می فرماید: «ماییم اَمّت وسط، و ماییم شهداء خدا بر خلق.»^{۴۷۷} و در روایت دیگر فرماید: «به سوی ما رجوع کند غالی و به ما ملحق شود مقصر.»^{۴۷۸} و در این حدیث اشاره به آنچه ذکر شد فرموده است.

تنبیه اشراقی و اشراق عرفانی

بدان ای طالب حقّ و حقیقت که حق تبارک و تعالی چون خلقت نظام وجود و مظاهر غیب و شهود را به حسب حبّ ذاتی به معرفت در حضرت اسماء و صفات فرموده - به مقتضای حدیث شریف کُنْتُ كُنْزاً مَخْفِياً؛ فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ^{۴۷۹} - در فطرت تمام موجودات حبّ ذاتی و عشق جبلی ابداع و ابداع فرموده، که به آن جذبۀ الهیّه و آتش عشق ربّانی متوجه به کمال مطلق و طالب و عاشق جمیل علی الاطلاق می باشند. و برای هر یک از آنها نوری فطری الهی قرار داده که به آن نور طریق وصول به مقصد و مقصود را دریابند. و این نار و نور، یکی رُفرف و وصول، و یکی براق عروج است - و شاید «براق» و «رُفرف» رسول خدا صلی الله علیه و آله رقیقه این لطیفه و صورت متمثله ملکیه این حقیقت بوده - و لهذا از بهشت، که باطن این عالم است، نازل شده.

و چون موجودات نازل شده اند در مراتب تعینات و محجوب شده اند از جمال جمیل محبوب جلّت عظمت، حق تعالی با این نار و نور آنها را از حجب تعینات ظلمانیّه و انبئات نورانیّه با اسم مبارک «هادی» که حقیقت این رقایق است خارج کند، و به اقرب طرق به مقصد حقیقی و جوار محبوب خود برساند؛ پس، آن نور «هدایت» حق تعالی، و آن نار «توفیق» الهی و سلوک به

۴۷۷- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷۰، «کتاب الحجّه»، «باب فی انّ الائمة شهداء الله علی خلقه»، حدیث ۲.

۴۷۸- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۳، حدیث ۱۱۱.

۴۷۹- «من گنجی نهان بودم؛ دوست می داشتم شناخته شوم، پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم.» اسرارالحکم، ص ۲۰.

طریق اقرب «صراط مستقیم» است و حق تعالی بر آن صراط مستقیم است. و شاید اشاره به این هدایت و این سیر و این مقصد باشد آیه شریفه ما مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛^{۴۸۰} چنانچه برای اهل معرفت ظاهر است.

و باید دانست که هر يك از موجودات را صراطی خاص به خود و نور و هدایتی مخصوص است: وَالطُّرُقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ.^{۴۸۱} و چون در هر تعین حجابی است ظلمانی و در هر وجود و آیت حجابی است نورانی، و انسان مجمع تعینات و جامع وجودات است، محجوبترین موجودات است از حق تعالی. و شاید اشاره به این معنی باشد آیه کریمه ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ.^{۴۸۲} و از این جهت، صراط انسانی طولانی تر و ظلمانی تر صراطها است. و نیز چون «رب» انسان حضرت اسم الله اعظم است، که ظاهر و باطن و اول و آخر و رحمت و قهر و بالاخره اسماء متقابله نسبت به او علی السواء است، از برای خود انسان در منتهای سیر باید مقام برزخیت کبری حاصل شود؛ و از این جهت صراط او ادق از همه صراطها است.

تنبیه ایمانی

به طوری که ذکر شد و معلوم گردید، از برای هدایت به حسب انواع سیر سایرین و مراتب سلوک سالکین الی الله مقامات و مراتبی است. و ما به طریق اجمال اشاره به بعض مقامات آن می کنیم تا در ضمن، «صراط مستقیم» و «صراط مفرطین» و «صراط مفرطین»، که «مغضوب علیهم» و «ضالین» می باشند، به حسب هر يك از مراتب معلوم گردد.

اول، نور هدایت فطری است؛ چنانچه اشاره به آن در تنبیه سابق شد. ^{۲۸۷}
و در این مرتبه از هدایت، «صراط مستقیم» عبارت است از سلوک الی الله بی

۴۸۰- ← پاورقی ۲۰۵.

۴۸۱- ← پاورقی ۲۰.

۴۸۲- «... آن گاه او را به پست ترین جایگاههای پست بازگردانند.» (تین/۵)

احتجاب به حجب ملکی یا ملکوتی؛ و یا سلوک الی الله بی احتجاب به حجب معاصی قلبیه یا معاصی قلبیه؛ یا سلوک الی الله است بی احتجاب به حجب غلو و یا تقصیر؛ و یا سلوک الی الله است بی احتجاب به حجب نورانیه یا ظلمانیه؛ و یا سلوک الی الله است بی احتجاب به حجب وحدت یا کثرت. و شاید یُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ^{۴۸۳} اشاره به این مرتبه از هدایت و احتجابات باشد که در حضرت قدر، که نزد ما مرتبه واحِدیت به تجلی به حضرات اعیان ثابته است، تقدیر شده. و تفصیل آن از حوصله این رساله بلکه از نطاق تحریر و بیان خارج است. و هُوَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَسِرٌّ مِنْ سَتْرِ اللَّهِ. ۴۸۴.

دوم، هدایت به نور قرآن است. و در مقابل آن، غلو و تقصیر از معرفت آن است، و یا وقوف به ظاهر و وقوف به باطن است؛ چنانچه بعضی اهل ظاهر علوم قرآن را عبارت از همان معانی عرفیه عامیه و مفاهیم سوقیه وضعیه می دانند؛ و به همین عقیده تفکر و تدبّر در قرآن نکنند؛ و استفاده آنها از این صحیفه نورانیه که متکفل سعادات روحیه و جسمیه و قلبیه و قلبیه است منحصر به همان دستورات صوریه ظاهریه است؛ و آن همه آیاتی که دلالت کند بر آن که تدبّر و تذکر آن لازم یا راجح است و از استناره به نور قرآن فتح ابوابی از معرفت شود، پس پشت اندازند؛ گویی قرآن برای دعوت به دنیا و مستلذات حیوانیه و تأکید مقام حیوانیت و شهوات بهیمیه نازل شده است. و بعضی اهل باطن به گمان خود از ظاهر قرآن و دعوتهای صوریه آن، که دستور تأدب به آداب محضر الهی و کیفیت سلوک الی الله است - و آنها ^{۴۸۳} غافل از آن هستند - منصرف شوند و با تلبیسات ابلیس لعین و نفس اماره بالسوء از ظاهر قرآن منحرف، و به خیال خود به علوم باطنیه آن متشبث هستند؛ با آن که راه وصول به باطن از تأدب به ظاهر است.

۴۸۳- «هر که را بخواهد گمراه می کند و هر که را بخواهد هدایت می کند.» (نحل/۹۳، فاطر/۸)
 ۴۸۴- قال امیر المؤمنین علیه السلام فی القدر: ألا، إن القدر سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَسِرٌّ مِنْ سَتْرِ اللَّهِ. التوحید، ص ۳۸۳، «باب القضاء و القدر...»، حدیث ۳۲.

پس ، این دو طایفه هر دو از جاّده اعتدال خارج و از نور هدایت به صراط مستقیم قرآنی محروم و به افراط و تفریط منسوبند . و عالم محقق و عارف مدقق باید قیام به ظاهر و باطن کند و به ادبهای صوری و معنوی متادّب گردد - چنانچه ظاهر را به نور قرآن متنور می کند ، باطن را نیز به انوار معارف و توحید و تجرید آن نورانی کند .

اهل ظاهر بدانند که قصر قرآن را به آداب صوریه ظاهریه و یک مشت دستورات عملیه و اخلاقیه و عقاید عامیه در باب توحید و اسماء و صفات ، نشناختن حق قرآن و ناقص دانستن شریعت ختمیه است ، که باید اكمل از آن تصور نشود و الاّ ختمیت آن در سنت عدل محال خواهد بود . پس چون شریعت ختم شرایع و قرآن ختم کتب نازله و آخرین رابطه بین خالق و مخلوق است ، باید در حقایق توحید و تجرید و معارف الهیه ، که مقصد اصلی و غایت ذاتی ادیان و شرایع و کتب نازله الهیه است ، آخرین مراتب و منتهی النهایه اوج کمال باشد ، و الاّ نقص در شریعت که خلاف عدل الهی و لطف ربوبی است لازم آید ؛ و این خود محالی است فضح و عاری است قبیح که باهفت دریا از روی ادیان حقه لگه ننگش شسته نشود ؛ و العیاذ بالله .

و اهل باطن بدانند که وصول به مقصد اصلی و غایت حقیقی ، جز تطهیر ظاهر و باطن نیست ؛ و بی تشبّث به صورت و ظاهر ، به لبّ و باطن نتوان رسید ؛ و بدون تلبّس به لباس ظاهر شریعت راه به باطن نتوان پیدا کرد ؛ پس ، در ترك ظاهر ابطال ظاهر و باطن شرایع است ؛ و این از تلبیسات شیطان جنّ و انس است . و ماشّمه ای از این مطلب را در کتاب شرح اربعین حدیث ۴۸۵ مذکور داشتیم .

سوم ، هدایت به نور شریعت است .

چهارم ، هدایت به نور اسلام است .

پنجم ، هدایت به نور ایمان است .

۴۸۵ - پاورقی ۶۱ .

ششم، هدایت به نور یقین است.
 هفتم، هدایت به نور عرفان است.
 هشتم، هدایت به نور محبت است.
 نهم، هدایت به نور ولایت است.
 دهم، هدایت به نور تجرید و توحید است.

و برای هر یک، دو طرف افراط و تفریط و غلو و تقصیر است، که تفصیل آن موجب تطویل است. و شاید اشاره به بعضی آن یا تمام مراتب آن باشد حدیث شریف کافی که می فرماید: نَحْنُ، آلُ مُحَمَّدٍ، النَّمَطُ الْأَوْسَطُ الَّذِي لَا يُدْرِكُنَا الْغَالِي، وَلَا يَسْبِقُنَا التَّالِي. ۴۸۶
 و فی الحدیث النبوی: خَيْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ النَّمَطُ الْأَوْسَطُ يَلْحَقُ بِهِمُ التَّالِي وَيَرْجِعُ إِلَيْهِمُ الْغَالِي. ۴۸۷

تنبيه عرفانی

بدان که برای هر یک از موجودات عوالم غیب و شهادت و دنیا و آخرت مبدأ و معادی است. گرچه مبدأ و مرجع کل هویت الهیه است، و لکن چون ذات مقدس حق جل و علا را من حیث هو بی حجاب اسماء تجلی بر موجودات عالیه یا سافله نیست، و به حسب این مقام که لا مقامی است بی اسم و رسم و متصف به اسماء ذاتیه و صفاتیّه و افعالیّه نیست واحدی از موجودات را با او تناسبی نیست و ارتباط و اختلاطی نمی باشد آین الترابُ وَرَبُّ الْأَرْبَابِ ۴۸۸ - چنانچه تفصیل این لطیفه را در مصباح الهدایة ۴۸۹

۴۸۶- «ما آل محمد جمعیت میانه هستیم، پیشی گیرنده به ما نمی رسد و پیرو از ما پیشی نمی گیرد.» اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳۶، «کتاب التوحید»، «باب النهی عن الصفة...»، حدیث ۳.
 ۴۸۷- «بهترین این امت جمعیت میانه است. دنباله رو به آنان می پیوندد و تندر و به سوی ایشان باز می گردد.» لسان العرب، ماده «نمط»، ج ۷، ص ۴۱۷. روایت را از علی، علیه السلام، نقل نموده است.

۴۸۸- «حاک کجا و رب الارباب کجا!» عقیف عسیران مصحح کتاب تمهیدات عین القضاة در صفحه ۲۷۶

مستقصی دادم - پس مبدئیت و مصدریت ذات مقدّسش در حجب اسمائیه است، و اسم در عین حال که عین مسمی است حجاب او نیز هست؛ پس، تجلی در عوالم غیب و شهادت به حسب اسماء و در حجاب آنها است؛ و از این جهت ذات مقدّس را در جلوه اسماء و صفات تجلیاتی است در حضرت ﷺ علمیه که تعینات آنها را اهل معرفت «اعیان ثابته» گویند. و بنابراین، هر تجلی اسمی را در حضرت علمی عین ثابتی لازم است؛ و هر اسمی را به تعین علمی، در نشئه خارجیّه مظهري است که مبدأ و مرجع آن مظهر همان اسمی است که مناسب با آن است؛ و رجوع هر يك از موجودات از عالم کثرت به غیب آن اسمی که مصدر و مبدأ آن است، عبارت از «صراط مستقیم» آن است؛ پس، از برای هر يك سیر و صراطی است مخصوص و مبدأ و مرجعی است مقدر در حضرت علم طوعاً و کرهاً. و اختلاف مظاهر و صراطها به اختلاف ظاهر و حضرات اسماء است.

و باید دانست که «تقویم» انسان در اعلی علیین، جمع اسمائی است؛ و به همین جهت تا «اسفل سافلین» مردود شده و «صراط» او از «اسفل سافلین» شروع و به «اعلا علیین» ختم شود. و این صراط آنهایی است که حق تعالی به آنها انعام فرموده به نعمت مطلقه، که آن نعمت کمال جمع اسمائی است که بالاترین نعمتهای الهیه است. و صراطهای دیگر، چه صراط سعدها و «منعم علیهم» باشد و چه صراطهای اشقیاء باشد، به قدر نقصان از فیض نعمت مطلق داخل در یکی از دو طرف افراط و تفریط خواهد بود. پس صراط انسان کامل فقط صراط «منعم علیهم» به قول مطلق است. و این صراط بالاصاله مختص به ذات مقدّس نبی ختمی است، و برای دیگر اولیاء و انبیاء بالتبعیه ثابت است. و فهم این کلام با آن که نبی اکرم ختم نبیین است محتاج به فهم حضرات «اسماء» و «اعیان» است، که کفیل آن رساله مصباح الهدایه

→

آن را به عنوان حدیث ضبط کرده است. اسرار الحکم سیزواری، ص ۲۳.

۴۸۹- ← پاورقی ۲۰۴.

است. والله الهادی الی سبیل الرّشاد.

نَقْلُ کَلَامٍ لِزِيَادَةِ إِفْهَامٍ

شیخ جلیل بهائی قدس سرّه در رساله عروة الوثقی می فرماید: «و نعمتهای خدای سبحان گرچه اجل از آن است که در احاطه احصاء در آید چنانچه حق می فرماید: وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا، ۴۹۰ لکن آنها دو جنس می باشند: نعمتهای دنیویّه و اخرویّه. و هر یک از آنها یا موهبتی است، یا کسبی. و هر یک از آنها یا روحانی است، یا جسمانی. پس مجموع هشت قسم شود:

اول، دنیوی موهبتی روحانی؛ مثل نفخ روح و افاضه عقل و فهم.
دوم، دنیوی موهبتی جسمانی؛ مثل خلق اعضاء و قوای آنها.
سوم، دنیوی کسبی روحانی؛ مثل تخلیه نفس از اموردنیّه و مُحَلِّی نمودن آن به اخلاق پاکیزه و ملکات عالیّه.
چهارم، دنیوی کسبی جسمانی؛ مثل زینت دادن به هیئتهای پسندیده و حلیه های نیکو.

پنجم، اخروی موهبتی روحانی؛ مثل آن که بیامزد گناه ما را و راضی شود از ما کسی که توبه نموده سابقاً.

عبارت شیخ در این مثال چنین است که ذکر شد؛ و ظاهراً اشتباهی از ناسخ شده. و شاید مقصود آن باشد که حق تعالی ما را بیامزد بی سبق توبه؛ فراجع.

ششم، اخروی موهبتی جسمانی؛ مثل نهرهای از شیر و عسل.
هفتم، اخروی کسبی روحانی؛ مثل آموزش و رضا با سبق توبه، و چون لذات روحانی که با فعل طاعات جلب شده.
هشتم، اخروی کسبی جسمانی؛ مثل لذات جسمانی که با فعل

۴۹۰- «اگر (بخواید) نعمتهای خدا را شماره کنید نتوانید کرد.» (ابراهیم/۳۴، نحل/۱۸)

طاعات جلب شده.

و مراد در اینجا از نعمت چهار قسم اخیر است و چیزهایی که وسیله رسیدن به این اقسام می شود از چهار قسم اول. « تمام شد ترجمه کلام شیخ قدس سره. ۴۹۱

و این تقسیمات شیخ گرچه تقسیم لطیفی است، ولی اهم نعم الهیه و اعظم مقصد کتاب شریف الهی از قلم شیخ بزرگوار افتاده و فقط اکتفا شده به نعمتهای ناقصین یا متوسطین. و در کلام ایشان گرچه لذت روحانی نیز نام برده شده، ولی لذت روحانی اخروی که با فعل طاعات جلب شده باشد حظ متوسطین است؛ اگر نگوییم حظ ناقصین است.

بالجمله، غیر از آنچه شیخ بزرگوار فرمودند، که راجع به لذات حیوانیه و حظوظ نفسانیه بود، نعمتهای دیگری است که عمده آن سه است:

یکی، نعمت معرفت ذات و توحید ذاتی، که اصل آن سلوک الی الله و نتیجه آن بهشت لقاء است. و اگر سالک را نظر به نتیجه باشد، در سلوک نقصانی است، زیرا که این مقام مقام ترك خود و لذات خود است؛ و توجه به حصول نتیجه توجه به خود است؛ و این خودپرستی است نه خداپرستی، و تکثیر است نه توحید، و تلبیس است نه تجرید.

دوم، نعمت معرفت اسماء است. و این نعمت منشعب شود به حسب کثرت اسمائی. و اگر مفردات آن حساب شود، هزار است؛ و اگر با ترکیبات دو اسمی یا چند اسمی حساب شود، از حد احصا خارج است. «وَأِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا. و توحید اسمائی در این مقام، نعمت معرفت اسم اعظم است که مقام احدیّت جمع اسماء است. و نتیجه معرفت اسماء بهشت اسماء است؛ هرکس به اندازه معرفت يك اسم یا چند اسم فرداً یا جمعاً.

سوم، نعمت معرفت افعالی است؛ که این نیز شعب کثیره غیر متناهیه

۴۹۱- رساله عروة الوثقی، صفحه ۳۸.

دارد. و مقام توحید در این مرتبه، احدیت جمع تجلیات فعلیه است که مقام «فیض مقدس» و مقام «ولایت مطلقه» است. و نتیجه آن بهشت افعالی است که تجلیات افعالیّه حق است در قلب سالک. و شاید تجلی به موسی بن عمران در اول امر که گفت: آنستُ ناراً، ۴۹۲ به تجلی افعالی بوده؛ و آن تجلی که اشاره به آن است قول خدای تعالی: فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا، ۴۹۳ تجلی اسمائی یا ذاتی بوده.

پس، صراط «منعم علیهم» در مقام اول، «صراط» سلوک الی ذات الله، و «نعمت» در آن مقام، تجلی ذاتی است. و در مقام ثانی، «صراط» سلوک به اسماء الله و «نعمت» در آن مقام، تجلیات اسمائیه است. و در مقام سوم، سلوک به فعل الله است؛ و «نعمت» آن، تجلی افعالی است. و اصحاب این مقامات را به بهشتها و لذتهای عامّه نظری نیست، چه روحانی باشد یا جسمانی؛ چنانچه در روایات برای بعض مؤمنین نیز این مقام را اثبات فرموده است. ۴۹۴

خاتمه

بدان که سوره مبارکه «حمد» چنانچه مشتمل است به جمیع مراتب وجود، مشتمل است به جمیع مراتب سلوک، و مشتمل است - به طریق اشاره - به جمیع مقاصد قرآن. و غور در این مطالب گرچه محتاج است به بسطی تام و منطقی غیر از این منطق، ولی اشاره به هر یک از آنها خالی از فائده بل فوایدی برای اصحاب معرفت و یقین نیست.

پس، در مقام اول گوئیم که ممکن است بسم الله الرحمن الرحیم اشاره به تمام دائره وجود و دوقوس نزول و صعود باشد. پس، «اسم الله» مقام احدیت

۴۹۲- (طه/ ۱۰، نمل/ ۷، قصص/ ۲۹)

۴۹۳- پاورقی ۴۰۱.

۴۹۴- بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۳.

قبض و بسط، و «رحمن» مقام بسط و ظهور است، که قوس نزول است؛ و «رحیم» مقام قبض و بطون است، که قوس صعود است. و الحمد لله اشاره توان بود به عالم جبروت و ملکوت اعلی که حقایق آنها محامد مطلقه اند. و رب العالمین به مناسبت «تربیت» و «عالمین»، که مقام سوائت است، اشاره توان بود به عوالم طبیعت که به جوهر ذات متحرک و متصرم و در تحت تربیت است. و مالکِ یومِ الدین اشاره به مقام وحدت و قهاریت و رجوع دائره وجود است. و تا اینجا تمام دائره وجود نزولاً و صعوداً ختم شود.

و در مقام دوم گوئیم که «استعاذه» - که مستحب است - اشاره شاید باشد به ترک غیر حق و فرار از سلطنت شیطانیه. و چون این، مقدمه مقامات است نه جزء مقامات - زیرا که تخلیه مقدمه تخلیه است و بالذات از مقامات کمالیه نیست - از این جهت، استعاذه جزء سوره نیست، بلکه مقدمه دخول در آن است. و «تسمیه» اشاره شاید باشد به مقام توحید فعلی و ذاتی، و جمع بین هر دو. و الحمد لله تا رب العالمین شاید اشاره باشد به توحید فعلی. و مالکِ یومِ الدین اشاره به فناء تام و توحید ذاتی. و از ایاک نعبد شروع شود به حالت صحو و رجوع. و به عبارت دیگر، «استعاذه» سفر از خلق است به حق و خروج از بیت نفس است. و «تسمیه» اشاره به تحقق به حقانیت است پس از خلم از خلقت و عالم کثرت. و الحمد تا رب العالمین اشاره است به سفر از حق بالحق فی الحق. و در مالکِ یومِ الدین تمام شود این سفر. و در ایاک نعبد سفر از حق به خلق به حصول صحو و رجوع شروع شود. و در اهدنا الصراط المستقیم این سفر به اتمام رسد.

و در مقام سوم گوئیم که این سوره شریفه مشتمل است بر عمده مقاصد الهیه در قرآن شریف؛ زیرا که اصل مقاصد قرآن تکمیل معرفه الله و تحصیل توحیدات ثلاثه، و رابطه ما بین حق و خلق، و کیفیت سلوک الی الله، و کیفیت رجوع رقایق به حقیقه الحقایق، و معرفتی تجلیات الهیه جمعاً و تفصیلاً و فرداً و ترکیباً، و ارشاد خلق سلوکاً و تحققاً، و تعلیم عباد علماً و عملاً و عرفاناً و شهوداً؛ و جمیع این حقایق در این سوره شریفه با کمال و جازت و اختصاری

که دارد موجود است.

پس، این سوره شریفه «فاتحة الكتاب» و «أم الكتاب»، و صورت اجمالی‌ای از مقاصد قرآن است. و چون جمیع مقاصد کتاب الهی برگشت به مقصد واحد کند و آن حقیقت توحید است، که غایت همه نبوات و نهایت مقاصد همه انبیاء عظام علیهم السلام است، و حقایق و سرایر توحید در آیه مبارکه بسم الله منطوی است؛ پس، این آیه شریفه اعظم آیات الهیه و مشتمل بر تمام مقاصد کتاب الهی است؛ چنانچه در حدیث شریف وارد است. ۴۹۵ و چون «باء» ظهور توحید، و نقطه تحت الباء* سر آن است، تمام کتاب ظهوراً و سرآ در آن «با» موجود است. و انسان کامل، یعنی وجود مبارک علوی علیه الصلوة و السلام همان نقطه سر توحید است؛ ۴۹۶ و در عالم آیه ای بزرگتر از آن وجود مبارک نیست پس از رسول ختمی صلی الله علیه و آله؛ چنانچه در حدیث شریف وارد است. ۴۹۶/۱

تتمه در ذکر بعضی روایات شریفه که در فضل این سوره مبارکه وارد شده است
منها ما روى عن النبي صلى الله عليه وآله، أنه قال لجابر بن عبد الله
الأنصاري رضي الله عنه: يا جابر، ألا أعلمك أفضل سورة أنزلها الله في كتابه؟
فقال له جابر: بلى، يا بئى أنت وأمي يا رسول الله، علمنيها. قال: فعلمه «الحمد» أم
الكتاب. ثم قال: يا جابر، ألا أخبرك عنها؟ قال: بلى، يا بئى أنت وأمي يا رسول

۴۹۵- بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۲۳۸. سه حدیث در این باب آورده است.

* قولنا نقطه تحت الباء و اگر اشکال شود که در رسم الخط کوفی که در وقت نزول قرآن کریم متعارف بوده نقطه وجود نداشته است می توان گفت که این به حقیقت و واقعیت ضرر نرساند گرچه نقش در ظهور متأخر باشد که آن را تأثیری در حقایق نیست بلکه در صحت این ادعا بطور مطلق نیز دلیلی قانع کننده نیست و مجرد تعارف دلیل بر عدم مطلق نیست، تأمل.

۴۹۶- أنا النقطه تحت الباء. اسرار الحکم، ص ۵۵۹.

۴۹۶/۱- تفسیر صافی، ج ۲، ص ۷۷۹. ذیل آیه شریفه عن النبأ العظيم.

الله، أَخْبِرْنِي. قَالَ: هِيَ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ إِلَّا السَّامَ. ٤٩٧

و ابن عباس از حضرت رسول نقل نموده که «از برای هر چیزی اساسی است. و اساس قرآن «فاتحه» است، و اساس «فاتحه» بسم الله الرحمن الرحيم است.» ٤٩٨

و از آن حضرت منقول است که «فاتحة الكتاب شفاء هر دردی است.» ٤٩٩

و از حضرت صادق علیه السلام روایت است که کسی را که الحمد لله شفا ندهد، چیز دیگر نمی دهد. ٥٠٠

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خدای تعالی به من فرمود: "ای محمد، همانا برای تو فرستادیم سبع مثنائی و قرآن عظیم را." ٥٠١ به من منت جداگانه گذاشت به فاتحة الكتاب؛ و آن را در ازاء قرآن قرار داد. و همانا فاتحة الكتاب شریف ترین چیزی است که در گنجهای عرش است؛ و خدای تعالی اختصاص داد محمد صلی الله علیه و آله را و شرف داد آن بزرگوار را به آن، و شریک نفرمود در آن احدی از انبیاء خود را غیر از سلیمان را که عطا کرد به او از «فاتحه» بسم الله الرحمن الرحيم را؛ چنانچه از بلقیس حکایت کند که گفت: ٢٣٧
إِنِّي أَلْقَيْتُ إِلَيْكَ كِتَابَ كَرِيمٍ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. ٥٠٢ پس،

٤٩٧- «از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: "ای جابر، آیا برترین سوره ای را که خدا در کتابش نازل فرموده به تو نیاموزم؟" جابر عرض کرد: "آری پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا، آن را به من بیاموز." پس رسول الله سوره «حمد»، ام الكتاب، را به او تعلیم داد و فرمود: "ای جابر آیا آگاہت نسازم از این سوره؟" عرض کرد: "چرا، پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله از آن مرا باخبر ساز." فرمود: "آن شفای هر دردی است جز مرگ." ٣ «تفسیر عیاشی، ج ١، ص ٢٠، حدیث ٩.

٤٩٨- مجمع البیان، ج ١، ص ١٧.

٤٩٩- دو منبع پیشین.

٥٠٠- تفسیر عیاشی، ج ١، ص ٢٠، حدیث ١٠. بحار الانوار، ج ٨٩، ص ٢٣٧، حدیث ٣٤.

٥٠١- وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سُبْحَانَ مِنَ الْمُنَّانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمِ. (حجر/٨٧)

٥٠٢- «نامه ای گرامی از سلیمان به من رسیده است و در آن چنین (گفته) است: بسم الله الرحمن الرحيم.»

کسی که قرائت کند آن را در صورتی که معتقد باشد به دوستی محمد و آل محمد و منقاد باشد به امر آن و مؤمن باشد به ظاهر و باطن آن، عطا فرماید خدای تعالی به او به هر حرفی از آن، حسنه‌ای، که هر يك از آن حسنات افضل است برای او از دنیا با هر چه در آن است از اصناف اموال و خیرات آن. و کسی که استماع کند به قاری که قرائت کند آن را، می باشد برای او به قدر ثلث آن چه برای قاری است. پس زیاد کند هر يك از شما از این خیر که عرضه بر او شده، زیرا که آن غنیمتی است. مبادا وقتش از دست برود و حسرتش در دلهای شما باقی ماند. «۵۰۳»

و از حضرت صادق علیه السلام روایت است که «اگر به مرده‌ای هفتاد مرتبه «حمد» بخوانند و روح او برگردد، امر عجیبی نیست. «۵۰۴»
 و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده که «هر که فاتحة الكتاب را قرائت کند، ثواب قرائت دو ثلث قرآن به او می دهند. «۵۰۵» و در روایت دیگر است که «مثل آن است که تمام قرآن را قرائت نموده. «۵۰۶»
 و از ابی بن کعب روایت شده که گفت: «قرائت کردم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فاتحة الكتاب را. پس فرمود: "قسم به آن که جان من به دست او است، نازل نفرموده خداوند در تورات و انجیل و زبور و قرآن مثل فاتحة الكتاب را. آن ام الكتاب و سبع مثانی است. و آن مقسوم است بین خداوند و بنده اش، و برای بنده او است هر چه سؤال کند". «۵۰۷»
 و از حذیفه بن یمان رضی الله عنه منقول است که حضرت رسول خدا

→

(نمل/ ۲۹ و ۳۰)

۵۰۳- عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۰۱، «فیما جاء عن الامام علی بن موسی من الاخبار المتفرقة»،

حدیث ۶۰. بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۲۷، حدیث ۵.

۵۰۴- تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۴، تفسیر سوره «حمد»، حدیث ۸.

۵۰۵- بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۵۹. مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۷.

۵۰۶- ← منبع پیشین.

۵۰۷- مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۷.

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمُود: «خدای تعالی می فرستد عذاب حتم مقضی را برای قومی؛ پس قرائت می کند بچه‌ای از بچه‌های آنها در کتاب: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ چون خدای تعالی می شنود، چهل سال عذاب را از آنها مرتفع کند.» ۵۰۸

و از ابن عباس منقول است که در حالی که ما نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمُودیم ناگاه فرشته‌ای آمد و گفت: «بشارت باد تو را به دنوری که به تو داده شده، و به انبیاء قبل از تو داده نشده. آن دو نور فاتحة الكتاب و خواتیم سورة بقره است. قرائت نکند هرگز حرفی از آن را مگر آن که حاجت او را می دهد.» ۵۰۹ و این روایت را در مجمع، قریب به این مضمون، نقل نموده است. ۵۱۰

فصل ششم

در شمه‌ای از تفسیر سورة مبارکه «توحید»

بدان که این سورة شریفه چون نسب حق تعالی است - چنانچه در احادیث شریفه است، از آن جمله در کافی شریف سند به حضرت صادق سلام الله علیه رساند که فرمود: «یهود سؤال کردند از حضرت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمُود، گفتند بیان کن برای ما نسب پروردگار خود را. پس، آن حضرت سه روز درنگ فرمود و جواب آنها را نداد. پس از آن نازل شد: قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ تا آخر آن.» ۵۱۱ - از این جهت، عقول بشر عاجز است از فهم حقایق و دقائق و اسرار آن؛ ولی با این وصف، آنچه اهل معرفت را از آن

۵۰۸- التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۱۷۸.

۵۰۹- مستدرک الوسائل، «کتاب الصلوة»، «ابواب القرائة»، باب ۴۴، حدیث ۳.

۵۱۰- مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۸.

۵۱۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۲۲، «کتاب التوحید»، «باب النسبة»، حدیث ۱.

نصیب است و آنچه قلوب اهل الله را از آن بهره است، در میزان عقل مجرّد نگنجد.

وَلَعَمْرُ الْحَبِيبِ، این سوره شریفه از اماناتی است که سموات ارواح و اراضی اشباح و جبال انبیات از حمل آن عاجز و درمانده اند؛ ولایق حمل آن جز انسان کامل نیست که از حدود امکانی تجاوز نموده و از خود بی خود شده باشد. ولی باز مژده و بشارتی در کار است که چشم آخر زمانی ها را روشن کند و دل اهل معرفت را اطمینان بخشد. و آن حدیثی است که در کافی شریف است. و آن این است که سؤال شد علی بن الحسین سلام الله علیهما از توحید. آن حضرت فرمود: «همانا خدای عز و جل دانا بود که در آخر الزمان اقوامی هستند که نظرهای عمیق دارند؛ پس، نازل فرمود قل هو الله احد و آیات از سوره «حدید» را تا قول او عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ. پس، کسی که غیر از آن را قصد کند هلاک شود.»^{۵۱۲} و از این حدیث شریف معلوم شود که فهم این آیات شریفه و این سوره مبارکه، حقّ متعمّقان و صاحبان انظار دقیقه است؛ و دقایق و سرایر توحید و معرفت در اینها مطوی است؛ و لطایف علوم الهی را حق تعالی برای اهلش فرو فرستاده؛ و کسانی که حظّی از سرایر توحید و معارف الهیه ندارند، حقّ نظر در این آیات ندارند؛ و حق ندارند این آیات را به معانی عامیه سوقیه که خود می فهمند حمل و قصر نمایند.

و در آیات شریفه اول سوره مبارکه «حدید» دقایقی است از توحید، و معارف جلیله ایست از اسرار الهیت و تجرید، که در هیچ يك از مسفورات الهیه و صحف اهل معرفت و اصحاب قلوب نظیر ندارد. و اگر برای صدق نبوت و کمال شریعت حضرت نبی ختمی جز آن آیات نبود، برای اهل نظر و معرفت هم آنها کفایت می کرد. و بالاترین شاهد بر اینکه این معارف از حوصله بشر خارج و از حیطه فکر انسانی بیرون است، آن است که تا قبل از نزول این آیات شریفه و امثال آن، از معارفی که قرآن شامل است، در بشر

۵۱۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۲۵، «کتاب التوحید»، «باب النهی عن الکلام فی کیفیه»، حدیث ۴.

سابقه‌ای از این قسم معارف نبوده و راهی به این سرایر نداشتند. اکنون کتب و صحف اعظم فلاسفه عالم، با آن که علومشان نیز از سرچشمه وحی الهی است، موجود است، که شاید بالاتر و لطیفترین آنها کتاب شریف اثولوجیا^{۵۱۳} تصنیف گرانمایه فیلسوف عظیم الشان و حکیم بزرگوار، ارسطاطالیس، است که اعظام حکما مثل شیخ الرئیس ابوعلی سینا، اعجوبه دهر و نادره زمان، سرخسوع و کوچکی در پیشگاه اوزمین گذاشتند، و از رشحات فکر او منطق و تنظیم قواعد آن است، و به همین جهت او را «معلم اول» گویند، و شیخ الرئیس فرماید که از زمانی که آن بزرگ قواعد منطق را تنظیم نموده، احدی نتوانسته به یکی از قواعد او خدشه‌ای کند یا زیادتی تأسیس کند، با همه وصف، با آن که آن کتاب شریف را برای معرفه الربوبیه تأسیس و تقنین فرموده، ببینید از اول تا آخر آن کتاب شریف برای معرفه معرفتی مقام ربوبیت مثل این کریمه شریفه اول سوره «حدید» یا نزدیک به مفاد آن یا چیزی که بویی از این سر بزرگ توحید داشته باشد، دارد؟ و آن قول خدای تعالی است: **هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ**.^{۵۱۴} و یا آن که شبیه این قول در تمام اقوال آنها هست: **وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ**^{۵۱۵} اکنون، اقوام متمقون و اصحاب نظر و معرفت می دانند چه اسراری

۵۱۳- لغت نامه دهخدا در ذیل ماده «ارسطو» اثولوجیا را از آثار ارسطو به شمار آورده و نوشته است: «اثولوجیا، و آن کلام در باب ربوبیت است و آن را فرفوروس صوری تفسیر و عبدالمسیح بن عبدالله الحمصی الناعمی به عربی نقل کرده است، و ابویوسف یعقوب بن اسحق الکندی برای احمد بن المعتصم آن را اصلاح کرده است. در برلین به سال ۱۸۸۲ میلادی طبع شده و نیز در هامش کتاب قبسات، تألیف میرداماد، در ایران به سال ۱۳۱۴ قمری چاپ شده است. اما در ذیل ماده «اثولوجیا» چنین نوشته شده است: «اثولوجیا، از یونانی «ث ا س ل گس» به معنی الهیات، میامیر، نام کتابی از فلوطینس (Plotin) که نزد مسلمین معروف به «شیخ الیونانی» است. و آن شامل کتاب چهارم تا ششم تا سوعات است و بعضی قدما بغلط این کتاب را به ارسطو نسبت کرده‌اند. اما در سال ۱۳۱۴ کتاب اثولوجیا در حاشیه کتاب قبسات توسط ابوالقاسم بن آخوند ملارضا کمرنی نوشته شده است و در لغت نامه دهخدا تاریخ کتابت اشتباهاً تاریخ چاپ دانسته شده است.

۵۱۴- پاورقی ۱۲۷.

۵۱۵- «او با شماست هر جا باشید.» (حدید/۴)

در این آیات است، و خدای تعالی به چه کلام شریفی و سرّ بزرگی آخر زمانی ها را تشریف داده و به آنها منت نهاده. هر کس رجوع کند به معارفی که در ادیان عالم و نزد فلاسفه بزرگ هر دین رایج است و مقایسه کند در معارف مبدأ و معاد با معارفی که در دین حنیف اسلام و نزد حکماء بزرگ اسلامی و عرفاء شامخ این ملت است، درست تصدیق می کند که این معارف از نور معارف قرآن شریف و احادیث نبیّ ختمی و اهل بیت او علیهم السلام است که از سرچشمه نور قرآن استفاده و اصطلاح نموده اند. آن وقت می فهمد که حکمت و عرفان اسلامی از یونان و یونانیین نیست، بلکه اصلاً شباهت به آن ندارد. بلی، بعضی از حکمای اسلام به منوال حکمت یونانی مشی نموده، مثل شیخ الرئیس؛ ولی حکمت شیخ در بازار اهل معرفت در باب معرفه الربوبیه و مبدأ و معاد رونقی ندارد و در پیشگاه اهل معرفت ارزشی از برای آن نیست.

بالجمله، فلسفه امروز حکمای اسلام را و معارف جلیله اهل معرفت را به حکمت یونان نسبت دادن، از بی اطلاعی بر کتب قوم است - مثل کتب فیلسوف عظیم الشأن اسلامی، صدر المتألهین قدس سره، و استاد عظیم الشأن محقق داماد قدس سره، و تلمیذ بزرگوار او، فیض کاشانی قدس سره، و تلمیذ عظیم الشأن فیض، عارف جلیل ایمانی، قاضی سعید قمی قدس سره - و نیز از بی اطلاعی به معارف صحیفه الهیه و احادیث معصومین سلام الله علیهم است؛ پس، هر حکمتی را به یونان نسبت داده و حکمای اسلامی را تابع حکمت یونان انگاشته اند.

و ما شمه ای از لطایف سوره کریمه «توحید» و بعض اشارات آیات شریفه را در کتاب شرح اربعین^{۵۱۶} بیان نمودیم. و نیز تفسیر مختصری از این سوره شریفه در سر الصلوة^{۵۱۷} نمودیم. و در این جا نیز مختصری می نگاریم.

۵۱۶- ← پاورقی ۶۱.

۵۱۷- ← پاورقی ۲.

وَعَلَى اللَّهِ التَّكْلَانِ .

پس گوئیم : بسم الله این سوره اگر متعلق به خود سوره باشد - چنانچه احتمال دادیم در سوره مبارکه حمد - اشاره به آن شاید باشد که شرح نسب حق و بیان اسرار توحید را با انانیت خود و زبان منسوب به خود نتوان نمود ؛ بلکه تا سالک از حجاب خود بیرون نرود و متحقق به مقام مشیت مطلقه و حضرت فیض مقدس نشود و فانی در هویت مطلقه نگردد ، سرایر توحید را درک نکند . و قل امر است از حضرت احدیت جمع به مقام برزخیت کبری و مرآت جمع و تفصیل ؛ یعنی ، بگو ای محمد ، ای مرآت ظهور احدیت جمع ، در مقام تدلی ذاتی یا مقام مقدس «اوادنی» - که شاید اشاره به مقام «فیض اقدس» باشد - با زبان فانی از خود و باقی به بقاء الله : هُوَ اللهُ أَحَدُ .

بدان ای سالک سبیل معرفت و توحید و عارج معارج تزیه و تجرید که ذات مقدس حق تعالی ، من حیث هی ، منزّه است از تجلیات ظاهره و باطنه و مبرا است از اشاره و رسم و صفت و اسم . دست آمال اهل معرفت از دامن کبریائش کوتاه ، و پای سلوک اصحاب قلوب از وصول به بارگاه قدسش راجل است . غایت معرفت اولیاء کَمَل مَاعَرَفْنَاكَ ، و نهایت سیر اصحاب اسرار مَاعِبَدْنَاكَ است .^{۵۱۸} سر حلقه اهل معرفت و امیر اصحاب توحید در این مقام رفیع کَمَالُ الْإِخْلَاصِ نَفَى الصِّفَاتِ عَنْهُ^{۵۱۹} فرماید ؛ و پیشوای اهل سلوک و سید ساجدین و عارفین در این پیشگاه مَنِعَ ضَلَّتْ فِيكَ الصِّفَاتُ ، وَتَفَسَّخَتْ دُونَكَ النُّعُوتُ .^{۵۲۰} سراید .

اصحاب سلوک علمی و اصطلاحات ، ذات مقدس را «غیب مصون» و «سر مکنون» و «عنقاء مُغْرَب» و «مجهول مطلق» خوانند . و گویند که ذات بی حجاب اسماء و صفات ، تجلی در هیچ مرآتى نکند و در هیچ نشئه از

۵۱۸- اشاره است به روایتی از رسول الله صلی الله علیه و آله : مَاعَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ وَمَاعِبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ . ←
پاورقی ۲۷۲ .

۵۱۹- نهج البلاغه ، فیض الاسلام ، خطبه ۱ .

۵۲۰- صفتها در تو گم گشته و اوصاف در حضرتت مندک گردید . « صحیفه سجّادیه ، دعای ۳۲ .

نشئات وجود و عالمی از عوالم غیب و شهود ظهوری ندارد؛ ولی به حسب کُلِّ یومٍ هُوَ فِی شَأْنِ،^{۵۲۱} از برای ذات مقدّسش اسماء و صفات و شئون «جمالیّه» و «جلالیّه» است؛ و از برای او اسماء ذاتیه است در مقام احدیّت که مقام غیب است؛ و آن اسماء را «اسماء ذاتیه» باید گفت. و به تعین «اسماء ذاتیه» تجلّی به «فیض اقدس» فرماید؛ و از این تجلّی در کسوه اسماء ذاتیه، مقام «واحدیّت» و حضرت «اسماء و صفات» و مقام «الوهیّت» تعین و ظهور پیدا کند.

پس، معلوم شد که بعد از ذات مقدّس، من حیث هی، سه مقام و مشهد دیگر است: مقام غیب «احدی»؛ و مقام تجلّی «به فیض اقدس»، که شاید «عما» که در حدیث نبوی است^{۵۲۲} اشاره به آن باشد؛ و مقام «واحدیّت» که به احدیّت جمع مقام اسم اعظم است، و به کثرت تفصیلی مقام اسماء و صفات است. و تفصیل این مقامات محتاج به بسطی است که از حوصله این اوراق خارج است.

پس از معلوم شدن این مقدمه، گوییم که ممکن است که هو اشاره باشد به مقام «فیض اقدس» که تجلّی ذات به تعین «اسماء ذاتیه» است. و الله اشاره به مقام احدیّت جمع اسمائی که حضرت «اسم اعظم» است. و احد اشاره به مقام «احدیّت» باشد. و بنابراین، آیه شریفه در صدد اثبات آن است که این^{۲۴۳} مقامات ثلاثه در عین حال که در مقام تکثیر اسمائی کثرت دارند، به حسب حقیقت در غایت وحدت هستند؛ و تجلّی به «فیض اقدس» به حسب مقام ظهور الله است و به حسب مقام بطون «احد» است.

و شاید هو اشاره به مقام ذات باشد. و چون هو اشاره غیبیه است، در حقیقت اشاره به مجهول است. و الله واحد اشاره به مقام «واحدیّت» و «احدیّت» باشد. پس ذات را، که مجهول مطلق است، معرفی فرماید به

۵۲۱- «او هر روز در شأنی است.» (الرّحمن/ ۲۹)

۵۲۲- قال صلی الله علیه و آله حین سئل عنه آینَ کَانَ رَبُّنَا قَبْلَ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؟ - کَانَ فِی عَمَاءٍ. - عوالی

الثّالثی، ج ۱، ص ۵۴، فصل چهارم، حدیث ۷۹.

اسماء ذاتیه و اسماء واحدیه صفاتیّه . و در حقیقت اشاره به آن است که ذات غیب است، و دست آمال از آن کوتاه است و صرف عمر در تفکر در ذات موجب ضلالت است؛ و آنچه مورد معرفت اهل الله و علم عالمین بالله است، مقام «واحدیت» و «احدیت» است: «واحدیت» برای عامه اهل الله، و «احدیت» برای خلص از اهل الله است.

تنبیه حکمی

بدان که از برای حق تعالی «صفات ثبوتیه» و «صفات سلبيه» است در نظر حکماء . و «صفات سلبيه» را گفته اند به سلب سلب، یعنی سلب نقص، برگردد. و بعضی گفته اند «صفات ثبوتیه» صفات «جمال» و «صفات سلبيه» صفات «جلال» است؛ و «ذوالجلال و الاکرام» جامع جمیع اوصاف سلبيه و ثبوتیه است. و این کلام در هر دو مرحله خلاف تحقیق است: اما مرحله اولی، پس «صفات سلبيه» علی التّحقیق از صفات نیست؛ بلکه در ذات حق تعالی نه سلب و نه سلب السلب راه دارد، و حق تعالی متّصف به اوصاف سلبيه نیست؛ زیرا که اتّصاف به سلب در قضایای ^۳ «معدوله» است، و عقد قضیه معدوله در حق تعالی جایز نیست، زیرا که مصحّح جهات امکانیه و مستلزم ترکیب در ذات مقدس است. بلکه اوصاف سلبيه به طریق سلب مطلق بسیط است؛ و آن سلب صفت است نه اثبات صفت سلب سلب. و به عبارت دیگر، نقایص از حق تعالی مسلوب است به سلب بسیط، نه سلب نقایص برای او ثابت [باشد] به طریق ایجاب عدولی. پس در حقیقت، صفات تنزیه «صفت» نیستند؛ و فقط حق تعالی متّصف به صفات ثبوتیه است.

و اما مرحله دوم، پس در نزد اهل معرفت صفات «جمال» صفاتی است که انس و دلبستگی آورد؛ و صفات «جلال» صفاتی است که وحشت و حیرت و هیمان آورد. پس، آنچه متعلق به لطف و رحمت است از صفات «جمال» است؛ چون «رحمن» و «رحیم» و «لطیف» و «عطوف» و «رب» و امثال آن. و

آنچه متعلق به قهر و کبریا است از صفات «جلال» است؛ چون «مالک» و «مَلِک»، «قهار» و «منتقم» و امثال آن. گرچه در سر هر جمالی جلالی است؛ زیرا که هر جمالی حیرت و هیمن در باطن دارد و با سر عظمت و قدرت بر قلب ظهور کند؛ و هر جلالی در باطن رحمت دارد و قلب با او انس باطنی دارد، و از این جهت دل بالفطرت چنانچه مجذوب جمال و جمیل است، مجذوب قدرت و عظمت و قادر و عظیم است. پس، این دو نوع از صفات صفت ثبوتی است نه سلبی.

و چون این مطلب معلوم شد، بدان که الله گرچه «اسم اعظم» است که صفات «جمال» و «جلال» از تجلیات آن و در تحت حیطة آن است، لکن گاهی اطلاق شود به صفات «جمال» مقابل صفات «جلال»؛ چنانچه ۲۴۵ «الهیّت» و «الوهیّت» نوعاً راجع به صفات «جمال» است؛ و خصوصاً اگر در مقابل صفت «جلال» واقع شد. و در آیه شریفه قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ ممکن است احد اشاره به یکی از امّهات صفات «جلال» باشد که مقام کمال بساطت ذات مقدّس است، و الله اشاره به اسم «جمال» باشد. پس در آیه شریفه نسبت حق تعالی به حسب مقام «احدیّت» و «واحدیّت» و تجلی به «فیض اقدس» - که این سه تمام شئون الهیه است - معرفی شده بنا به احتمال اول که قبل از این تنبیه ذکر شد. و بنابر احتمالی که در این تنبیه مذکور شد، معرفی نسبت حق تعالی شده به حسب مقام اسماء جمالیّه و جلالیّه که محیط به جمیع اسماء است. والله العالم

تنبیه عرفانی

بدان که کلام هر متکلم جلوه ذات او است به حسب مقام ظهور؛ و بروز ملکات باطنه او است در مرآت الفاظ به مقدار استعداد نسج الفاظی. چنانچه اگر قلبی نورانی و صافی از الواث و کدورات عالم طبیعت شد، کلام او نیز نورانی بلکه نور خواهد بود؛ و همان نورانیّت قلب جلوه در کسوه الفاظ می نماید. و در شأن ائمه هدی وارد شده است: کَلَامُكُمْ نُورٌ. ۵۲۳ و وارد

حاشیه ←

است: لَقَدْ تَجَلَّى فِي كَلَامِهِ لِعِبَادِهِ. ۵۲۴ و در نهج البلاغه است: إِنَّمَا كَلَامُهُ فِعْلُهُ؛ ۵۲۵ و فعل جلوه ذات فاعل می باشد بی «کلام». و اگر قلبی ظلمانی و مکدر شد، فعل و قول او نیز ظلمانی و مکدر شود: مَثَلُ كَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ... وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ. ۵۲۶

و چون ذات مقدس حق جل و علا به حسب کُلِّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ، ۵۲۷ در کسوه اسماء و صفات تجلی به قلوب انبیاء و اولیاء کند، و به حسب اختلاف قلوب آنها تجلیات مختلف شود، و کتب سماوی که به نعت ایحاء به توسط ^{۵۲۵} ملک وحی، جناب جبرئیل، بر قلوب آنها نازل شده به حسب اختلاف این تجلیات و اختلاف اسمائی که مبدئیت برای آن دارد مختلف شود - چنانچه اختلاف انبیاء و شرایع آنها نیز به اختلاف دول اسمائیه است - پس، هر اسمی که محیط تر و جامعتر است، دولت او محیط تر و نبوت تابعه او محیط تر و کتاب نازل از او محیط تر و جامعتر است، و شریعت تابعه او محیط تر و با دوام تر است. و چون نبوت ختمیه و قرآن شریف و شریعت آن سرور از مظاهر و مجالی، یا از تجلیات و ظهورات، مقام جامع احدی و حضرت اسم الله الاعظم است، از این جهت محیط ترین نبوت و کتب و شرایع و جامعترین آنها است، و اکمل و اشرف از آنها تصور نشود؛ و دیگر از عالم غیب به بسط طبیعت علمی بالاتر یا شبیه به آن تنزل نخواهد نمود؛ یعنی، آخرین ظهور کمال علمی که مربوط به شرایع است همین، و بالاتر از این امکان نزول در عالم ملک ندارد؛ پس، خود رسول ختمی صلی الله علیه و آله اشرف موجودات و مظهر تام اسم اعظم است، و نبوت او نیز اتم نبوت ممکنه و

→

۵۲۳- عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۷۷، زیارت «جامعه کبیره».

۵۲۴- همانا خداوند در کلام خود بر بندگانش جلوه نموده است. «بحار الانوار»، ج ۸۹، ص ۱۰۷.

۵۲۵- همانا کلام او فعل اوست. «نهج البلاغه»، فیض الاسلام، ص ۷۳۷، خطبه ۲۲۸.

۵۲۶- «مثل کلمه طیبیه مثل درختی پاکیزه است.» مقتبس از آیه ۲۴ سوره ابراهیم. «و مثل کلمه خبیثیه مثل

درختی پلید است...». (ابراهیم/۲۶)

۵۲۷- ← پاورقی ۵۲۱.

صورت دولت اسم اعظم است که ازلی و ابدی است. و کتاب نازل به او نیز از مرتبه غیب به تجلی اسم اعظم نازل شده؛ و از این جهت، از برای این کتاب شریف احدیت جمع و تفصیل است و از «جوامع کلم» است،^{۵۲۸} چنانچه کلام خود آن سرور نیز از جوامع کلم بوده. و مراد از «جوامع الکلم» بودن قرآن، یا کلام آن سرور، آن نیست که کلیات و ضوابط جامعه بیان فرمودند. گرچه به آن معنی نیز احادیث آن بزرگوار از جوامع و ضوابط است، چنانچه در علم فقه معلوم است. بلکه جامعیت آن عبارت از آن است که چون برای^{۲۴۷} جمیع طبقات انسان در تمام ادوار عمر بشری نازل شده و رافع تمام احتیاجات این نوع است، و حقیقت این نوع چون حقیقت جامعه است و واجد تمام منازل است از منزل اسفل ملک تا اعلی مراتب روحانیت و ملکوت و جبروت، و از این جهت افراد این نوع در این عالم اسفل ملک اختلافات تامه دارد و آن قدر تفاوت و اختلافی که در افراد این نوع است در هیچ یک از افراد موجودات نیست. این نوع است که شقی در کمال شقاوت و سعید در کمال سعادت دارد، این نوع است که بعضی از افراد آن از جمیع انواع حیوانات پست تر و بعضی افراد آن از جمیع ملائکه مقربین اشرف است. بالجمله، چون افراد این نوع در مدارك و معارف مختلف و متفاوتند، قرآن به طوری نازل شده که هرکس به حسب کمال و ضعف ادراك و معارف و به حسب درجه‌ای که از علم دارد از آن استفاده می‌کند. مثلاً، از آیه شریفه لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا^{۵۲۹} در عین حال که اهل عرف و اهل ادب و لغت چیزی می‌فهمند، علماء کلام طور دیگر استفاده می‌کنند، و فلاسفه و حکما طور دیگر، و عرفا و اولیاء طور دیگر استفاده می‌نمایند. اهل عرف از آن، بیان خطابی به حسب ذوق خود می‌فهمند؛ مثلاً می‌گویند دو سلطان در یک

۵۲۸- اشاره است به روایت نبوی: وَأُعْطِيَتْ جَوَامِعَ الْكَلِمِ. الخصال، باب ۵، حدیث ۵۶.

۵۲۹- اگر در آن دو (آسمان و زمین) جز خدا خدایانی دیگر بود همانا آسمان و زمین تباہ می‌شدند. ۱

(انبیاء/۲۲)

مملکت ننگنجد و دورئیس در يك طایفه موجب فساد شود و دو کدخدا در يك ده اسباب اختلاف و کشاکش و نزاع شود؛ و اگر در عالم نیز دو خدا بود، فساد و تنازع و اختلاف و تشاجر می شد؛ و چون نیست، این اختلاف و نظام سماوات و ارض محفوظ است؛ پس، مدبّر عالم یکی است. و متکلمین از ۲۴ آن استفاده برهان تمانع کنند. و فلاسفه و حکماء از آن برهان متین حکمی اقامه کنند از راه *الوَاحِدُ لَا يَصْدُرُ مِنْهُ إِلَّا الْوَاحِدُ؛ وَالوَاحِدُ لَا يَصْدُرُ إِلَّا مِنَ الْوَاحِدِ*.^{۵۳۰} و اهل معرفت نیز از راه آن که عالم مرآت ظهور و مجلای تجلی حقّ است، به طور دیگر استفاده وحدانیت کنند، الی غیر ذلك که بیان هر يك به طول انجامد.

و چون این مقدمه معلوم شد، بدان که سوره شریفه *قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ* چون سایر قرآن از «جوامع کلم» است، و از این جهت هر کس به طوری از آن استفاده کند؛ چنانچه علماء ادب و ظاهر ضمیر هُوراً ضمیر شَان، و الله را عِلْم ذات، و أَحَد را به معنی «واحد» یا مبالغه در وحدت دانند؛ یعنی، خدا یکی است؛ یا شريك در الهیت ندارد؛ یا لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ؛^{۵۳۱} یا در الهیت و قدّم ذاتی شريك ندارد؛ یا افعال او واحد است؛ یعنی، همه بر طبق صلاح و احسان است، جرّ نفعی برای خود نکند. و خدا «صمد» است، یعنی سید بزرگواری است که در حوائج مرجع مردم است؛ یا «صمد» است، یعنی جوف ندارد، و چون جوف ندارد، پس تولد از او چیزی نشود. و او خود متولّد از چیزی نشود؛ و احدی نظیر و شبیه آن نیست. و این بیانی است عرفی عامیانه در مقابل کفّار که خدایان چندی داشتند که همه موصوف به صفات امکانیه بوده؛ پیغمبر اکرم مأمور شد که به آنها بفرماید خدای ما مثل خدای شما نیست، بلکه اوصاف او چنین اوصافی است که مذکور شد.

این تفسیر این سوره است به طریق عرف و عادت. و این برای يك طایفه

۵۳۰- «از یکی جز یکی صادر نمی شود و یکی جز از یکی صدور نیابد.» قاعده ای است در فلسفه. الاشارات و التنبیها، (شرح خواجه نصیر)، ج ۳، ص ۱۲۲. الاسفار الاربعه، ج ۲، ص ۲۰۴، فصل ۱۳.
 ۵۳۱- «همانند او چیزی نیست.» (شوری/ ۱۱)

است؛ و منافات ندارد که معنایی یا معانی دقیقتری از برای آن باشد؛ چنانچه بعضی از آن را ذکر نمودیم.

تفسیر حکمی

ممکن است از برای سوره مبارکه «توحید» - که برای متعمقین آخرالزمان وارد شده - تفسیری حکیمانه که موافق موازین حکمیّه و براهین فلسفیّه است باشد. و آن، چنان است که از شیخ بزرگوار، عارف شاه‌آبادی^{۵۳۲} مدّظله، استفاده نمودم:

پس هو اشاره به صرف الوجود و هویت مطلقه است. و آن، برهان بر شش مطلب شامخ حکمی است که در سوره مبارکه برای حق تعالی اثبات فرموده:

اول مقام «الوهیت»، که مقام استجماع جمیع کمالات و احدیت جمع «جمال» و «جلال» است؛ چون در مقامات مناسبه از مسفورات حکمیّه ثابت شده که صرف وجود و هویت مطلقه صرف کمال است، و الا لازم آید که صرف وجود هم نباشد. و چون بیان این مطالب طولانی شود و احتیاج به مقدمات دارد، به اشاره اکتفا کنم.

دوم مقام «احدیت»، که اشاره به بساطت تامّه عقلیه و خارجیّه و ماهویّه وجودیه، و تنزه از مطلق ترکیبات عقلیه، چه جنس و فصل باشد و چه ماده و صورت عقلیه باشد، یا خارجیّه، چه ماده و صورت خارجیّه یا اجزاء مقداریّه است، می باشد. و برهان بر این مطلب نیز همان برهان صرف الوجود و هویت مطلقه [است] زیرا که اگر صرف احدی الذات نباشد، لازم آید که از صرفیت بیرون آید و از ذاتیت خود منسلخ شود.

سوم مقام «صمدیت» است، که اشاره به نفی ماهیت است. و جوف نداشتن و میان تهی نبودن نیز اشاره به ماهیت نداشتن و نقص امکانی نداشتن

۵۳۲ - پاورقی ۹۷.

است؛ چون جمیع ممکنات مرتبه ذات آنها، که به منزله میان وجوف آنها است، تهی است؛ و چون ذات مقدس صرف وجود و هویت مطلقه است، نقص امکانی، که اصل آن ماهیت است، ندارد؛ چه که مهیت از حد وجودی منتزع و اعتبار آن از تعیین وجود است، و صرف الوجود از حد و تعیین منزله و مبراً است؛ چه که هر محدودی هویت مقیده و وجود مخلوط است، نه مطلق و صرف.

چهارم عدم انفصال چیزی از او است؛ زیرا که انفصال شیء از شیء مستلزم هیولویت، بلکه اجزاء مقداریه، است، و آن با هویت مطلقه و صرافت وجود منافات دارد. و وجود معلولات از علت به طریق انفصال نیست، بلکه به طریق تجلی و ظهور و تشان و صدور است. و آن چنان است که از صدورش چیزی از علت کم نشود، و به رجوعش چیزی بر آن اضافه نشود.

پنجم عدم انفصال او است از چیزی. و آن علاوه بر مفسده سابقه، از راه دیگر منافات با صرافت وجود و اطلاق هویت دارد؛ زیرا که لازم آید بر صرف وجود چیزی مقدم باشد. و این در فلسفه عالیّه ثابت است که صرف اقدم اشیاء و متعین متأخر از مطلق است.

ششم نداشتن کفو و همتا است، و نفی مثل و شبه. و آن نیز به برهان صرف الوجود لا یتکرر ثابت شود. پس، دو هویت مطلقه تصور نشود؛ و مطلق و مقید نیز همتا و نظیر نیستند.

و از برای هر یک از این مطالب مقدمات و اصولی است که تفصیل آن از حوصله این مختصر خارج است.

حکمة مشرقیه

بدان که این سوره مبارکه با کمال اختصار مشتمل بر جمیع شئون الهیه و مراتب تسبیح و تنزیه است؛ و در حقیقت، نسبت حق تعالی است به آنچه ۱۰ ممکن است در قالب الفاظ و نسج عبارات وارد شود؛ چنانچه هو الله احد تمام

حقایق صفات کمال است، و مشتمل بر جمیع «صفات ثبوتیه» است؛ و از «صمد» تا آخر سوره «صفات تنزیهیه» و اشاره به سلب نقایص است. و نیز در سوره شریفه اثبات خروج از حدین است که حد «تعطیل» و «تشبیه» است، که هر دو خروج از حد اعتدال و حقیقت توحید است: آیه شریفه اول اشاره به نفی «تعطیل»، و تتمه سوره اشاره به نفی «تشبیه» است؛ و نیز مشتمل است بر ذات من حیث هی و مقام «احدیّت» که تجلی به اسماء ذاتیه است، و مقام «واحدیت» که تجلی به اسماء صفات است؛ چنانچه تفصیل آن به قدر مناسبت ذکر شد.

تتمیم

شیخ صدوق رضوان الله علیه روایت فرموده از ابی البختری، وهب بن وهب القرشی، از حضرت صادق علیه السلام، از پدر بزرگوارش حضرت باقر العلوم علیه السلام، در قول خدای تعالی: قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ فرمود: «قُلْ یعنی ظاهر کن آنچه را وحی به تو فرمودیم و تو را خبردار از آن نمودیم به ترکیب حرفهایی که قرائت کردیم آنها را برای تو تا هدایت شود بدانها کسی که سمع را بر افکنده و مشاهده می نماید. و هو اسمی است کنایه، که اشاره به سوی غایب است: پس «ها» تنبیه دهد به معنای ثابت، و «واو» اشاره به غایب از حواس است؛ چنانچه «هذا» اشاره به شاهد نزد حواس است. و این اشاره به غایب برای آن است که کفار تنبه دادند از خدایان خود به حرف اشاره شاهد مدرک، پس گفتند: «اینها خدایان مایند که محسوس و مدرک به دیدگانند؛ پس تو نیز ای محمد (ص) اشاره کن به سوی خدای خود تا ببینیم او را و ادراک نماییم او را و متحیر در او نشویم.» پس خدای تعالی فر فرستاد که بگو: هو. پس «ها» تثبیت فرماید ثابت را، و «واو» اشاره است به غایب از درک چشمها و لمس حسها، و اینکه خداوند متعالی از آن است؛ بلکه او مدرک دیده ها و آفریننده حواس است.» ۵۳۳

۵۳۳- التوحید، ص ۸۸، «باب تفسیر قل هو الله احد»، حدیث ۱.

فرمود حضرت باقر علیه السلام: «معنی الله معبودی است که خلق متحیرند از درك حقیقت او و احاطه به کیفیت او. و عرب می گوید: آلَه الرَّجُلُ. وقتی متحیر شود در چیزی و احاطه علمی به او پیدا نکند. و می گوید: وَآه. وقتی که پناه ببرد به چیزی از آنچه می ترسند او را؛ و «الاله» به آن چیزی که مستور از حواس مردم است.»

فرمود حضرت باقر علیه السلام: «احد فرد یکتا است. و «احد» و «واحد» به يك معنا است؛ و آن یکتایی است که نظیری برای او نیست. و توحید اقرار به وحدت است؛ و آن انفراد است. و «واحد» عبارت از متباینی است که از چیزی منبث نشود و با چیزی متحد نگردد. و از این جا است که گویند بناء عدد از «واحد» است و واحد از عدد نیست، زیرا که عدد به واحد گفته نشود، بلکه به دو تا گفته شود. پس معنی قول خدا: الله احد آن است که معبودی که خلق متحیرند از ادراك او و احاطه به کیفیت او، یکتا است در خدایی و متعالی از صفات خلق است.» ۵۳۴

فرمود حضرت باقر علیه السلام که «حدیث کرد برای من پدرم، زین العابدین علیه السلام، از پدرش، حسین بن علی علیهما السلام، که فرمود: "صمد آن است که جوف ندارد. و صمد آن است که آقایی او به منتها رسیده. و صمد آن است که نمی خورد و نمی آشامد. و صمد آن است که نمی خوابد. و صمد دائمی است که همیشه بوده و همیشه خواهد بود.»

فرمود حضرت باقر علیه السلام محمّد بن حنفیه می گفت: «صمد آن است که قائم بنفسه باشد و غنی از غیر باشد. و غیر او گفت: "صمد متعالی از کون و فساد است. و صمد آن است که موصوف به تغایر نباشد.»

و حضرت باقر فرمود: «صمد بزرگ مُطاعی است که فوق او امر و نهی کننده ای نباشد. فرمود: «سؤال شد علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام از صمد. فرمود: "صمد» آن کسی است که شریك از برای او

۵۳۴- منبع پیشین، حدیث ۲.

نیست، و مشکل و ثقیل نیست برای او حفظ چیزی، و پوشیده نمی ماند از او چیزی. ۵۳۵»^{۳۳}

و هب بن وهب قرشی گفت: «زید بن علی گفت: "صمد کسی است که وقتی اراده کند چیزی را، بگوید به آن: «باش» پس موجود شود. و صمد کسی است که ابداع کند اشیاء را، پس خلق فرماید آنها را در صورتی که با هم اضدادند و هم شکلند و از واجند؛ و خود متفرد است به وحدت - نه ضدّ دارد و نه شکل و نه مثل و نه شبه. ۵۳۶»^{۳۴}

و هب بن وهب از حضرت علی بن الحسین سلام الله علیهما نیز کلامی در تفسیر صمد نقل کند. و از حضرت باقر العلوم نیز کلامی راجع به اسرار حروف «الصمد» ذکر کند. پس، گوید که حضرت باقر علیه السلام فرمود: «اگر یافته بودم از برای علمی که خداوند به من مرحمت فرموده حمله ای، همانا نشر می دادم توحید و اسلام و ایمان و دین و شرایع را از «الصمد». چگونه از برای من چنین شود با آن که جدّم امیرالمؤمنین نیافت حمله ای برای علمش حتی آن که آه دردناک می کشید و می فرمود بالای منبر: "سؤال کنید از من قبل از آن که مرا نیابید. همانا بین اضلاع سینّه من است علم بزرگی؛ آه آه، که نمی یابم حمله آن را. ۵۳۷»^{۳۵}

خاتمه

ما ختم می کنیم این مقام را به ذکر بعض احادیث شریفه در فضل این ^{۳۶}سوره مبارکه؛ گرچه احادیث در فضل آن به قدری است که از حوصله این مختصر خارج است.

در کافی شریف سند به حضرت باقر العلوم (ع) رساند که فرمود: «کسی که قرائت کند قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ را یک مرتبه، مبارك شود. بر او، و کسی که دو

۵۳۵- منبع پیشین، حدیث ۳.

۵۳۶- منبع پیشین. حدیث ۴.

۵۳۷- منبع پیشین، حدیث ۶.

مرتبه بخواند، مبارك شود بر او و بر اهلش و کسی که سه مرتبه بخواند، مبارك شود بر او و اهلش و بر همسایگانش. و کسی که دوازده مرتبه بخواند، خداوند بنا کند از برای او در بهشت دوازده قصر؛ پس حفظه می گویند ما را ببرید قصرهای برادر خود فلان را ببینیم. و کسی که صد مرتبه بخواند، آمرزیده شود گناه بیست و پنج سالش غیر از دماء و اموال. و کسی که چهارصد مرتبه بخواند، از برای او است اجر چهارصد نفر شهید که همه آنها اسب هایشان پی شده باشد و خون خودشان ریخته شده باشد. و کسی که هزار مرتبه بخواند در يك شب و روز، نمی میرد تا آن که ببیند مقام خود را در بهشت و یا دیده شود مقام او برایش. «۵۳۸»

و هم در کافی شریف سند به حضرت باقر علیه السلام رساند که گفت: «حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: "هر کس صد مرتبه قل هو الله احد بخواند وقتی که در رختخواب خود می رود. که بخوابد، بیامرزد خداوند گناهان پنجاه سال او را."» ۵۳۹

و هم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «پدرم می فرمود: "قل هو الله احد ثلث قرآن است؛ و قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ربع قرآن است."» ۵۴۰

و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که «پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز خواند بر سعد بن معاذ. پس فرمود: "هفتاد هزار ملائکه، که جبرئیل در بین آنها بود، آمدند و نماز خواندند بر جنازه سعد. به جبرئیل گفتم: به چه چیز سعد مستحق نماز شما شد؟ گفت: به واسطه قرائت قل هو الله احد در حال ایستاده و نشسته و در حال سواری و پیادگی و در حال رفتن و آمدن."» ۵۴۱

و در وسائل از مجالس و معانی الاخبار به اسناد خود از حضرت صادق ۲۵۵

۵۳۸- اصول کافی، ج ۴، ص ۴۲۵، «کتاب فضل القرآن»، «باب فضل القرآن»، حدیث ۱.

۵۳۹- منبع پیشین، حدیث ۴.

۵۴۰- منبع پیشین، حدیث ۷.

۵۴۱- منبع پیشین، حدیث ۱۳.

علیه السلام روایت نموده که آن حضرت از پدرهای بزرگوار خود در حدیثی از سلمان رضی الله عنه روایت فرمودند که گفت: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: "کسی که قرائت کند قل هو الله احد را يك مرتبه، ثلث قرآن را قرائت کرده. و کسی که دو مرتبه قرائت کند، دو ثلث قرآن را قرائت کرده. و کسی که سه مرتبه قرائت کند، ختم نموده قرآن را."»^{۵۴۲} و در ثواب الاعمال است که «کسی که جمعه ای بر او بگذرد و قل هو الله احد را نخواند و بمیرد، می میرد به دین ابولهب.»^{۵۴۳} و در مستدرک احادیث طولانی و بسیاری در فضیلت این سوره شریفه نقل نموده؛ هرکس می خواهد به آن کتاب و وسایل رجوع کند.^{۵۴۴} والحمد لله.

فصل هفتم

در شمه ای از تفسیر سوره مبارکه «قدر» به قدر مناسبت این اوراق

قَوْلُهُ تَعَالَى: **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ** در این آیه شریفه مطالب عالیه ایست که اشاره ای به بعض آن خالی از فایده نیست:

مطلب اول در این که در این آیه شریفه و بسیاری از آیات شریفه تنزیل قرآن را نسبت به ذات مقدس خود دهد؛ چنانچه فرماید: **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ**،^{۵۴۵} **إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ**،^{۵۴۶} الی غیر ذلك از آیات

۵۴۲- وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۸۶۸، «کتاب الصلوة»، «ابواب قرائة القرآن»، باب ۳۱، حدیث ۵.
معانی الاخبار، ص ۲۳۴. «باب معنی قول سلمان...».

۵۴۳- ثواب الاعمال، ص ۱۵۶، «ثواب قرائة قل هو الله احد»، حدیث ۲.

۵۴۴- وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۸۶۶ و ۸۷۰، «کتاب الصلوة»، «ابواب قرائة القرآن...»، باب ۳۱ و ۳۳.

۳۳. مستدرک الوسائل، «کتاب الصلوة»، «ابواب قرائة القرآن»، باب ۲۴ و ۲۶.

۵۴۵- «ما آن (قرآن) را در شیئی مبارک نازل کردیم.» (دخان/۳)

۵۴۶- پاورقی ۲۸۱.

شریفه. و در بعض آیات نسبت به جبرئیل که روح الامین است می دهد؛ چنانچه فرماید: نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ. ۵۴۷

علماء ظاهر در این مقامات گویند این از قبیل یا هامانُ ابْنِ لِي صَرَحاً، ۵۴۸ مجاز است. نسبت تنزیل، مثلاً، به حق تعالی از باب آن است که ذات مقدّس سبب تنزیل و آمر آن است. یا آن که تنزیل نسبت به حقّ حقیقت است، و چون روح الامین واسطه است به او نیز نسبت دهند مجازاً. و این برای آن است که نسبت فعل حق به خلق را چون نسبت فعل خلق به خلق انگاشته اند؛ پس، مأموریت عزرائیل و جبرائیل را از حق تعالی چون مأموریت هامان از فرعون، و بناها و معمارها از هامان دانند. و این قیاسی است بس باطل و مع الفارق. و فهم نسبت خلق به حق، و فعل خلق و خالق، از مهمّات معارف الهیه و امّهات مسائل فلسفیه است که از آن، حلّ بسیاری مهمّات شود؛ از آن جمله مسئله جبر و تفویض است، که این مطلب ما از شعب آن است.

باید دانست که در علوم عالیّه مقرر و ثابت است که جمیع دار تحقّق و مراتب وجود، صورت «فیض مقدّس» که تجلّی اشراقی حق است، می باشد. و چنانچه «اضافه اشراقیه» محض ربط و صرف فقر است، تعینات و صور آن نیز محض ربط می باشند و از خود حیثیت و استقلال ندارند. و به عبارت دیگر، تمام دار تحقّق فانی در حق، ذاتاً و صفتاً و فعلاً، هستند؛ زیرا که اگر موجودی از موجودات در یکی از شؤون ذاتیه استقلال داشته باشد، چه در هویت وجودیه و چه در شؤون آن، از حدود بقعه امکان خارج شود و به وجوب ذاتی مبدّل گردد. و این واضح البطلان است. و چون این لطیفه الهیه در قلب راسخ شد و فؤاد ذوق آن را چنانچه باید و شاید کرد، برای سّری از اسرار قدر کشف شود و لطیفه ای از حقیقت «امر بین الامرین»

۵۴۷- «روح الامین آن را نازل کرد.» (شعراء/۱۹۳)
۵۴۸- «ای هامان از برای من قصری بنا کن.» (غافر/۳۶)

منکشف گردد.

پس، آثار و افعال کمالیه را به همان نسبت که به خلق نسبت دهند، به همان نسبت به حق نیز نسبت توان داد، بدون آن که مجاز در هیچ طرف باشد. و این در نظر وحدت و کثرت و جمع بین الامرین متحقق گردد. بلی، کسی که در کثرت محض واقع است و از وحدت محجوب است، فعل را به خلق نسبت دهد و از حق غافل شود؛ چون ما محجوبان. و کسی که وحدت در قلبش جلوه کند، از خلق محجوب شود و همه افعال را به حق نسبت دهد. و عارف محقق جمع بین «وحدت» و «کثرت» کند: درعین حال که فعل را به حق نسبت می دهد بی شائبه مجاز، به خلق نسبت دهد بی شائبه مجاز. و آیه شریفه *وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى*،^{۵۴۹} که درعین اثبات رمی نفی آن نمود، و درعین نفی اثبات فرموده، اشاره به همین مشرب احلای عرفانی و مسلك دقیق ایمانی است. و این که گفتیم افعال و آثار کمالیه، و نقایص را خارج نمودیم، چون که نقایص به اعدام برگردد، و آن از تعینات وجود است و منسوب به حق نیست مگر بالعرض. و شرح این مبحث را در این اوراق نتوان داد.

و چون این مقدمه معلوم شد، نسبت «تنزیل» به حق و جبرئیل، و «احیاء» به اسرافیل و حق، و «اماته» به عزرائیل و ملائکه موکله به نفوس و حق، معلوم شود. و در قرآن شریف اشاره به این مطلب بسیار است. و این یکی از معارف قرآن است که قبل از این کتاب شریف در آثار حکما و فلاسفه از آن عین و اثری نیست، و عائله بشریه مرهون عطیه این صحیفه الهیه اند در این لطیفه، چون سایر معارف الهیه قرآنیه.

مطلب دوم در اشاره به نکته آن که فرموده است *اَنَا بِهِ صِيغَةُ جَمْعٍ وَأَنْزَلْنَا بِهِ صِيغَةُ جَمْعٍ*.

بدان که نکته آن، تفخیم مقام حق تعالی به مبدئیت تنزیل این کتاب

۵۴۹- ← پاورقی ۲۸۷.

شریف است. و شاید این جمعیت برای جمعیت اسمائیه باشد، و اشاره به آن باشد که حق تعالی به جمیع شؤون اسمائیه و صفاتیّه مبدأ از برای این کتاب ۲۵۸ شریف است؛ و از این جهت، این کتاب شریف صورت احدیت جمع جمیع اسماء و صفات و معرف مقام مقدس حق به تمام شؤون و تجلیات است. و به عبارت دیگر، این صحیفه نورانیّه صورت «اسم اعظم» است، چنانچه انسان کامل نیز صورت اسم اعظم است؛ بلکه حقیقت این دودر حضرت غیب یکی است، و در عالم تفرقه از هم به حسب صورت متفرق گردند، ولی باز به حسب معنا از هم متفرق نشوند. و این یکی از معانی لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ ۵۵۰ می باشد. و چنانچه حق تعالی بیدی الجلال و الجمال تخمیر طینت آدم اول و انسان کامل فرموده، بیدی الجمال و الجلال تنزیل کتاب کامل و قرآن جامع فرموده. و شاید به همین جهت آن را «قرآن» نیز گویند؛ چه که مقام احدیت جمع وحدت و کثرت است. و از این جهت، این کتاب قابل نسخ و انقطاع نیست، زیرا که اسم اعظم و مظاهر او ازلی و ابدی است و تمام شرایع دعوت به همین شریعت و ولایت محمّدیّه است.

و شاید به همین نکته که در انا انزلنا گفته شد، اِنَا عَرَضْنَا الْاَمَانَةَ ۵۵۱ نیز به صیغه جمع ذکر شده؛ زیرا که امانت به حسب باطن حقیقت ولایت، و به حسب ظاهر شریعت یا دین اسلام یا قرآن یا نماز است.

مطلب سوم در اجمالی از کیفیت نزول قرآن است و این از لطایف معارف الهیه و از اسرار حقایق دینیّه است که کم کسی می تواند به شمه ای از آن اطلاع پیدا کند به طریق علمی. و جز کمال از اولیاء، که اول آنها خود وجود مبارک رسول ختمی است و پس از آن به دستگیری آن سرور دیگر از ۲۵۹

۵۵۰- «کتاب خدا و عترت من از هم جدا نمی گردند تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند.» قسمتی از حدیث مشهور و متواتر «ثقلین». اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹۹، «کتاب الحجّه»، «باب ما فرض الله و رسوله من الکتون مع الائمة علیهم السلام»، حدیث ۶. ج ۴، ص ۱۴۱. «کتاب الایمان و الکفر، «باب ادنی ما یکون به العبد مؤمناً»، حدیث ۱.

۵۵۱- (احزاب/۷۲).

اولیاء و اهل معارفند، کسی دیگر نتواند به طریق کشف و شهود از این لطیفه الهیه مطلع شود؛ زیرا که مشاهده این حقیقت نشود جز به وصول به عالم وحی و خروج از حدود عوالم امکانی. و ما در این مقام به طریق اشاره و رمز بیانی از این حقیقت می‌کنیم.

باید دانست که قلبی که به طریق سلوک معنوی و سفر باطنی سیر الی الله می‌کنند و از منزل مظلم نفس و بیت انیئت و انانیئت مهاجرت می‌نمایند، دو طایفه‌اند به طریق کلی:

اول، آنان که پس از اتمام سفر الی الله، موت آنها را درک کند؛ و در همین حال جذب و فنا و موت باقی مانند. و اینها اجرشان علی الله و هو الله است. اینها محبوبینی هستند که در تحت «قیاب الله» فانی، و کسی آنها را شناسد و با کسی رابطه پیدا نکنند و آنها نیز جز حق کسی را شناسند - اولیائی تَحْتَ قِیَابِی، لَا یَعْرِفُهُمْ غَیْرِی. ۵۵۲

طایفه دوم آنان هستند که پس از تمامیت سیر الی الله و فی الله، قابل آن هستند که به خود رجوع کنند و حالت صحو و هشیاری برای آنها دست دهد. اینها آنان هستند که به حسب تجلی به فیض اقدس، که «سر قدر» است، تقدیر استعداد آنها شده و آنها را برای تکمیل عباد و تعمیر بلاد انتخاب فرموده‌اند. اینها پس از اتصال به حضرت علمیه و رجوع به حقایق اعیان، کشف سیر اعیان و اتصال آنها را به حضرت قدس و سفر آنها را الی الله و الی السَّعَادَةِ نمایند، و مخَّلَع به خلعت نبوت شوند. و این کشف وحی الهی است قبل از تنزل به عالم وحی جبرائیلی. و پس از آن که از این عالم توجه به عوالم نازله کردند، کشف آنچه در اقلام عالیه و الواح قدسیه است نمایند به قدر احاطه علمیه و نشئه کمالیه خود که تابع حضرات اسمائیه است. و اختلاف ۲ شرایع و نبوات بلکه جمیع اختلافات از آنجا است. و در این مقام گاه شود که آن حقیقت غیبیه و سریره قدسیه، که در

۵۵۲ - پاورقی ۱۵۷.

حضرت علمیّه و اقلام و الواح عالیّه مشهود شده، از طریق غیب نفس و سرّ روح شریف آنها به توسط ملك وحی، که حضرت جبرئیل است، تنزل کند در قلب مبارك آنها. و گاهی جبرائیل «تمثل مثالی» پیدا کند در حضرت «مثال» برای آنها، و گاهی «تمثل ملکی» پیدا کند؛ و از مکنن غیب به توسط آن حقیقت تا مشهد عالم شهادت ظهور پیدا کند، و آن لطیفه الهیه را تنزل دهد؛ و در هر نشئه از نشئات، صاحب وحی به طوری ادراک کند و مشاهده نماید: در حضرت علمیّه به طوری، و در حضرت اعیان به طوری، و در حضرات اقلام به طوری، و در حضرات الواح به طوری، و در حضرت مثال به طوری، و در حس مشترك به طوری، و در شهادات مطلقه به طوری. و این، هفت مرتبه از تنزل است، که شاید نزول قرآن بر «سبعة احرف»^{۵۵۳} اشاره به این معنی باشد. و این معنی منافات ندارد با آنچه فرماید: قرآن واحدٌ مِنْ عِنْدِ وَاِجْد^{۵۵۴} چنانچه معلوم است. و این مقام را تفصیلی است که مناسب ذکر نیست.

مطلب چهارم در سرّ «هاء» غایب است در «انزلناه» چنانچه معلوم شد، از برای قرآن قبل از تنزل در این نشئه، مقامات و کینونتهایی است: اول مقام او، کینونت علمیّه او است در حضرت غیبیه به تکلم ذاتی و مقارعه ذاتیه به طریق احدیّت جمع. و ضمیر غایب شاید اشاره به آن مقام باشد، و برای افاده این معنی به ضمیر غیبت ذکر فرموده است؛ کانه می فرماید همین قرآن نازل در «لیلة القدر» همان قرآن علمی در سرّ مکنون و غیبی در نشئه علمیّه است؛ که او را از آن مراتب، که در یک مقام متحد با ذات و از تجلیات اسمائیه بود، نازل فرمودیم؛ و این حقیقت ظاهر همان سرّ الهی است. و این کتاب، که در کسوه عبارات و الفاظ ظهور نموده، در مرتبه ذات به صورت تجلیات

۵۵۳- إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَابٍ... بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۸۳.

۵۵۴- إِنَّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ وَاجِدٍ. اصول کافی، ج ۴، ص ۴۳۸، «کتاب فضل القرآن»، «باب

التوادر»، حدیث ۱۲.

ذاتیّه، و در مرتبه فعل عین تجلّی فعلی است؛ چنانچه امیرالمؤمنین صلوات
الله علیه فرمود: إِنَّمَا كَلَامُهُ فِعْلُهُ. ۵۵۵

مطلب پنجم در بیان «لیلة القدر» و در آن مباحث بسیار و معارف بی
شماری است که علماء اعلام رضوان الله علیهم به حسب مشارب و مسالك
خود از آن بحث فرمودند؛ و مادر این اوراق بعضی از آن را به طریق اشاره بیان
می کنیم. و بعضی از مطالب هم ذکری از آن نفرمودند که ما اشاره به آن
می کنیم در ضمن اموری.

اول در وجه تسمیة «لیلة القدر» علماء اختلافاتی کردند. بعضی برآنند
که چون صاحب شرف و منزلت است، و قرآن صاحب قدر به تَوْسِطِ مَلِكِ
صاحب قدر بر رسول صاحب قدر برای اَمّتِ صاحب قدر وارد شده است،
لیلة القدرش گویند. و بعضی گفته اند که برای آن «لیلة قدر» به آن گویند که
تقدیر امور و آجال و ارزاق مردم در این شب می شود. و بعضی گفته اند به
واسطه آن که از کثرت ملائکه زمین تنگ شود، آن را قدر گویند. و آن از قبیل
وَمَنْ قَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ ۵۵۶ است. این حرف هایی است که در این مقام گفته
شده. و در هر یک از آن مقامات تحقیقاتی است که اشاره به آن اجمالاً خالی از
فایده نیست.

اما مطلب اول، که به معنی صاحب منزلت و قدر بودن است. پس بدان
که کلامی در این مقام است که مطلق زمان و مکان که بعضی شریف و بعضی
غیر شریف و بعضی سعد و بعضی نحس است، آیا از خود ذات زمان یا
تشخصات ذاتیّه آن است. و همین طور در مکان. یا آن که به واسطه وقوع
وقایع و حصول امور شریفه و خسیسه، بالعرض دارای آن مزیت شوند. و این
گرچه مبحث مهمّ شریفی نیست و بحث در اطراف آن چندان مفید نیست،
لکن ما به طریق اختصار از آن یاد کنیم.

۵۵۵- ← پاورقی ۵۲۵.

۵۵۶- «و کسی که دچار تنگی معاش است...» (طلاق/۷)

وجه ترجیح احتمال اول آن است که ظاهر اخبار و آیاتی که برای زمان و مکان شرافت یا نحوست اثبات نمودند، آن است که صفت خود آنها است نه صفت به حال متعلق. و چون مانع عقلی ندارد، حمل آنها بر ظاهر خود متعین است.

وجه ترجیح احتمال دوم آن است که حقیقت زمان و مکان حقیقت واحده بلکه شخصیت آنها نیز شخصیت واحده است؛ و از این جهت، ممکن نیست شخص واحد در حکم متجزی و مختلف شود. بنابراین، ناچار آنچه وارد شده در شرافت یا نحوست، محمول بر وقایع و قضایای حاصله در آنها است. و این وجه برهانی نیست؛ زیرا که زمان گرچه شخص واحد است، ولی چون متدرج و ممتد است و حقیقت مقداریه است، مانع ندارد که بعضی اجزاء آن با بعضی دیگر در حکم و اثر مختلف باشد. و برهانی قائم نشده است که هر شخص به هر طوری هست دارای دو حکم و دو اثر نمی شود، بلکه خلاف آن ظاهر است. مثلاً، افراد انسان با آن که هر یک شخص واحد هستند، معذک، در صورت جسمیه آنها اختلافات کثیره هست؛ مثلاً، جلیدیّه و دماغ و قلب شریفت و لطیفترند از اعضای دیگر، و همین طور قوای باطنه و ظاهره آن بعضی اشرف از بعضی هستند. و این برای آن است که در این عالم انسان به نعت وحدت تامه ظاهر نیست، گرچه شخص واحد است؛ ولی چون به نعت کثرت ظاهر است، احکام او نیز مختلف شود.

و اما وجه ترجیح احتمال اول نیز وجه صحیح دل پسندی نیست؛ زیرا که مرجع این حرف به «اصالة الظهور» و «اصالة الحقیقة»، مثلاً، می باشد. و در اصول معلوم شده است که «اصالة الحقیقة» و «اصالة الظهور» برای آنست که در مورد شك در مراد، تعیین مراد کند؛ نه پس از معلومیّت مراد، اثبات حقیقت نماید. تأمل*.

* وجه تأمل آن است که در اینجا از جهت دیگر می توان این دعوی را تقریر کرد و آن آنست که ظاهر در نسبت دادن محمولی به موضوع آن است که آن موضوع خود دارای آن حکم باشد و تمام موضوع باشد چنانچه

بنابراین، هر دو وجه ممکن است، ولی وجه ثانی به نظر ارجح است. بنابراین، شاید «لیلة القدر» برای آن صاحب «قدر» شده است که شب وصال نبی ختمی و لیلة وصول عاشق حقیقی به محبوب خود است. و در مباحث سابقه معلوم شد که تنزل ملائکه و نزول وحی پس از حصول فنا و قرب حقیقی است. و از اخبار کثیره و آیات شریفه نیز استفاده شود که شرف و نحوست زمانها و مکانها به واسطه وقایع در آن است؛ و این با مراجعه معلوم شود. گرچه استفاده شرف ذاتی از بعض آنها نیز می شود.

و اما احتمال دیگر که لیلة القدرش گویند: برای آن که در آن تقدیر امور ایام سنه شود. پس، بدان که حقیقت «قضا» و «قدر» و کیفیت آن، و مراتب ظهور آن، از اجل و اشرف علوم الهیه است؛ و از باب کمال دقت و لطافت آن، غور در اطراف آن برای نوع مردم منهی و موجب حیرت و ضلالت است. و از این جهت، این حقیقت را از اسرار شریعت و ودایع نبوت باید شمرد، و از بحث دقیق در اطراف آن باید صرف نظر کرد. و ما اشاره به یک مبحث آن، که مناسب این مقام است، می کنیم. و آن آن است که با آن که تقدیر امور در علم حق تعالی در ازل آزال شده و از امور تدریجیه نسبت به مقام منزّه علم ربوبی نیست، معنی «تقدیر» در هر سال، در لیلة معینه، چیست؟

بدان که از برای «قضا» و «قدر» مراتبی است که به حسب آن مراتب و نشئات احکام آنها متفاوت شود. مرتبه اولی از آن، حقایقی است که در حضرت علم به تجلی به «فیض اقدس» تبع ظهور اسماء و صفات تقدیر و اندازه گیری شود. و بعد از آن در اقلام عالیه و الواح عالیه، حسب ظهور، به تجلی فعلی تقدیر و تحکیم شود. و در این مراتب تغییرات و تبدیلاتی واقع نشود. و قضای حتم لا یتبدل، حقایق مجردة واقعه در حضرات اعیان و نشئه علمیه و نازله در اقلام و الواح مجردة است. و پس از آن، حقایق به صور

→

در باب اطلاق نیز شیخ استاد ما در علوم تقلید به این بیان بی احتیاج به مقدمات اطلاق اثبات اطلاق می کردند.

برزخیه و مثالیّه در الواح دیگر و عالم نازلتر ظهور کند، که آن عالم «خیال منفصل» و «خیال الكل» است، که به طریقهُ حکماء اشراق آن عالم را عالم «مُثل معلقه» گویند. و در این عالم تغییرات و اختلافاتی ممکن الوقوع بلکه واقع است. و پس از آن، تقدیرات و اندازه‌گیریها به توسط ملائکه موکله به عالم طبیعت است؛ که در این لوح قدر تغییرات دائمی و تبدیلات همیشگی است، بلکه خود صورت سیّاله و حقیقت متصرّمه و متدرّجه است. و در این لوح، حقایق قابل شدّت و ضعف، و حرکات قابل سرعت و بطؤ و زیاده و نقیصه‌اند؛ و معدّلك، وجهه «یلی اللّهی» و وجهه غیبی همین اشیا، که جهت تدلّی به حق است و صورت ظهور «فیض منبسط» و «ظّل ممدود» است و ۲۶۸ حقیقت «علم فعلی» حق است، به هیچ وجه تغییر و تبدیل در آن راه ندارد. بالجمله، کلیّه تغییرات و تبدیلات و زیادی آجال و تقدیر ارزاق نزد حکماء در لوح «قدر علمی» که «عالم مثال» است - و نزد نویسندگان در لوح «قدر عینی» که محل خود تقدیرات است - به دست ملائکه موکله به آن واقع شود. بنابراین، مانعی ندارد که چون «لیلة القدر» لیلة توجه تام ولی کامل و ظهور سلطنت ملکوتیه او است، به توسط نفس شریف ولی کامل و امام هر عصر و قطب هر زمان - که امروز حضرت بقیه الله فی الارضین، سیدنا و مولانا و امامنا و هادینا، حجة بن الحسن العسکری ارواحنا لمقدمه فداء است - تغییرات و تبدیلات در عالم طبع واقع شود. پس، هر يك از جزئیات طبیعت را خواهد بطیّی الحركة کند، و هر يك را خواهد سریع کند، و هر رزقی را خواهد توسعه دهد، و هر يك را خواهد تضییق کند. و این اراده اراده حق است، و ظل و شعاع اراده ازلیّه و تابع فرامین الهیه است؛ چنانچه ملائکه الله نیز از خود تصرفی ندارند و تصرفات همه، بلکه تمام ذرات وجود، تصرف الهی و از آن لطیفه غیبیه الهیه است - فاستقیم كما أمرت. ۵۵۷

و اما آنچه گفته شده در احتمال دیگر، وجه تسمیه «لیلة القدر» که چون

۵۵۷- . . . پس استقامت بورز آنچنانکه بدان امر شده‌ای. «(هود/۱۱۲)»

زمین از ملائکه تنگ شود لیلۃ القدرش گویند. این وجه گرچه بعید است، هر چند اعجوبهٔ زمان، خلیل بن احمد^{۵۵۸} رضوان الله علیه، فرموده، آنچه مورد بحث توان بود آن است که ملائکه الله از سنخ عالم طبیعت و مادّیت نیستند؛ پس، معنای تنگی زمین چیست؟ بدان که نظیر این مطلب در روایات شریفه وارد شده؛ مثل، قضیهٔ تشییع سعد بن معاذ^{۵۵۹} رضی الله عنه، و مثل^{۵۶۰} فرس نمودن ملائکه بالهای خود را برای طالب علم. و این یا از باب تمثّل ملائکه است به صور مثالیّه و تنزّل آنها است از عالم غیب به عالم مثال و تضییق ملکوت ارض است، یا تمثّل مُلکی آنها است در ملک ارض؛ گرچه باز این تمثّل را چشمهای طبیعی حیوانی نبیند. بالجمله، تضییق به اعتبار تمثّلات «مثالیّه» یا «ملکیّه» است.

امر دوم در حقیقت «لیلة القدر». بدان که از برای هر رقیقه حقیقتی، و برای هر صورتی مُلکی باطنی ملکوتی و غیبی است. و اهل معرفت گویند که مراتب نزول حقیقت وجود به اعتبار احتجاب شمس حقیقت در افق تعینات، «لیالی» است؛ و مراتب صعود به اعتبار خروج شمس حقیقت از آفاق تعینات، «ایام» است. و شرافت و نحوست «ایام» و «لیالی» به حسب این بیان واضح شود.

و به اعتباری، قوس نزول لیلۃ القدر محمّدی است؛ و قوس صعودیوم القیمهٔ احمدی است؛ زیرا که این دو قوس مدّ نور «فیض منبسط» است، که

۵۵۸- خلیل بن احمد بن عمر بن تمیم، ابو عبد الرحمن الباهلی البصری النحوی العروسی، متولد به سال ۱۰۰ یا ۱۰۵ هجری قمری در بصره، و متوفی در سال ۱۶۰ یا ۱۷۰ یا ۱۷۵، ادیب و لغوی معروف و مبتکر علم عروض. امامی مذهب و بنابه قول بعضی از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده و از آن حضرت روایت کرده است. وی را تألیفات متعدد در فنون مختلف است؛ از جمله زبده العروض، العین، کتابی دربارهٔ امامت، الايقاع، النعم، الجمل، الشواهد، النقط و الشكل، و کتابی دربارهٔ معانی اسماء و حروف. برای تفصیل بیشتر به کتب تراجم و رجال از جمله اعیان الشیعة، ج ۳۰، ص ۵۰، مراجعه شود.

۵۵۹- فروغ کافی، ج ۳، ص ۲۳۶، «کتاب الجنائز»، «باب المسألة فی القبر»، حدیث ۶.
۵۶۰- در معالم الاصول، ص ۷، این مضمون از چند طریق به امام صادق علیه السلام اسناد داده است.

«حقیقت محمدیه» است و تمام تعینات از تعین اولی «اسم اعظم» است. پس، در نظر وحدت، عالم شب قدر و روز قیامت است؛ و بیش از یک شب [و] روز نیست، که آن تمام دار تحقق و لیلۃ القدر محمدی و یوم القیمۃ احمدی است. و کسی که متحقق به این حقیقت شود، همیشه در «لیلۃ القدر» و «یوم القیمۃ» است، و این با هم جمع شود.

و به اعتبار نظر کثرت، لیلالی و ایام پیدا شود. پس بعضی لیلالی صاحب قدر است، و بعضی نیست. و در بین همه لیلالی، بنیۃ احمدی و تعین محمدی صلی الله علیه و آله، که نور حقیقت وجود به جمیع شئون و اسماء و صفات و با کمال نوریت و تمام حقیقت در افق آن غروب نموده است، لیلۃ القدر مطلق است؛ چنانچه یوم محمدی یوم القیمۃ مطلق است. و دیگر لیلالی و ایام، لیلالی و ایام مقیده است. و نزول قرآن در این بنیۃ شریفه و قلب مطهر، نزول در «لیلۃ القدر» است. پس، قرآن هم جمله در لیلۃ القدر نازل شده به طریق کشف مطلق کلی، و هم نجومی در عرض بیست و سه سال در «لیلۃ القدر» نازل شده.

و شیخ عارف، شاه آبادی، ۵۶۱ دام ظلّه می فرمودند که دوره محمدیه، «لیلۃ القدر» است. و این یا به اعتبار آن است که تمام ادوار وجودیه دوره محمدیه است؛ و یا به اعتبار آن است که در این دوره اقطاب کمال محمدیه و ائمه هداة معصومین «لیالی قدر» می باشند. و دلالت بر آنچه احتمال دادیم از حقیقت لیلۃ القدر می کند حدیث شریف طولانی که در تفسیر برهان از کافی شریف نقل فرموده و در آن حدیث است که نصرانی گفت به حضرت موسی بن جعفر که تفسیر باطن حم، وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ اِنَا اَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مَبْرُكَةٍ اِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ اَمْرٍ حَكِيمٍ ۵۶۲ چیست فرمود: «اما «حم» محمد صلی الله علیه و

۵۶۱- پاورقی ۹۷.

۵۶۲- «حم» سوگند به کتاب روشن، ما آن را در شبی مبارک فرستادیم، همانا ما بایم دهنده بوده ایم، در آن شب هر امر استوار (غیر قابل زیادت و نقصان) تفصیل و تبیین می شود. (دخان/۱-۴) تفسیر برهان، ج ۴، ص ۱۵۸.

آله است. و اما «کتاب مبین» امیرالمؤمنین علی است. و اما «اللیلة» فاطمه علیها السلام است.» ۵۶۳

و در روایتی، «لیالی عشر» به ائمه طاهرین از حسن تا حسن تفسیر شده است. ۵۶۴ و این یکی از مراتب «لیلة القدر» است که حضرت موسی بن جعفر ذکر فرموده، و شهادت دهد بر آن که «لیلة القدر» تمام دوره محمدیه است. روایتی که در تفسیر برهان از حضرت باقر نقل کند؛ و این روایت چون روایت شریفی است و به معارف چندی اشاره فرموده و از اسرار مهمه‌ای کشف فرموده، ما تیمناً عین آن حدیث را ذکر می‌کنیم:

قال رَجَمَهُ اللهُ، وَ عَنِ الشَّيْخِ أَبِي جَعْفَرِ الطُّوسِيِّ، عَنِ رَجَالِهِ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَجَلَانَ السَّكُونِيِّ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: بَيْتٌ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةٌ حُجْرَةٌ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَ سَقْفٌ بَيْتِهِمْ عَرْشُ رَبِّ الْعَالَمِينَ. وَ فِي قَعْرِ بَيْتِهِمْ فُرْجَةٌ مَكْشُوطَةٌ إِلَى الْعَرْشِ مِعْرَاجُ الْوَحْيِ؛ وَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِلُ عَلَيْهِمْ بِالْوَحْيِ صَبَاحاً وَ مَسَاءً وَ كُلَّ سَاعَةٍ وَ طَرْفَةِ عَيْنٍ. وَ الْمَلَائِكَةُ لَا يَنْقَطِعُ فَوْجُهُمْ: فَوْجٌ يَنْزِلُ، وَ فَوْجٌ يَصْعَدُ. وَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى كَشَفَ لِإِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ السَّمَوَاتِ حَتَّى أَبْصَرَ الْعَرْشَ؛ وَ زَادَ اللَّهُ فِي قُوَّةِ نَظَرِهِ. وَ إِنَّ اللَّهَ زَادَ فِي قُوَّةِ نَظَرِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَ كَانُوا يُبْصِرُونَ الْعَرْشَ وَ لَا يَجِدُونَ لِبَيْتِهِمْ سَقْفًا غَيْرَ الْعَرْشِ؛ فَبَيْتُهُمْ مُسَقَّفَةٌ بِعَرْشِ الرَّحْمَنِ. وَ مِعْرَاجُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ. قَالَ: قُلْتُ: مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ؟ قَالَ: بِكُلِّ أَمْرٍ. فَقُلْتُ: هَذَا التَّنْزِيلُ؟ قَالَ: نَعَمْ. ۵۶۵

۵۶۳- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۶، «کتاب الحجّه»، «باب مولد النبی ص»، حدیث ۴.

۵۶۴- تفسیر برهان، ج ۴، ص ۴۵۷، «سورة الفجر»، حدیث ۱.

۵۶۵- صاحب تفسیر برهان رحمه الله گفته است از شیخ ابو جعفر طوسی - از رجال او - از عبدالله بن عجلان سکونی روایت شده که گفت شنیدم امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «خانه علی و فاطمه حجرة رسول الله صلی الله علیه و آله است و سقف خانه شان عرش رب العالمین؛ و در انتهای خانه هاشان شکافی است که از آن تا عرش، پرده از معراج وحی برداشته شده؛ و ملائکه صبح و شام و هر ساعتی و هر لحظه

و تدبّر در این حدیث شریف ابوابی از معرفت به روی اهلش باز کند و شمه‌ای از حقیقت ولایت و باطن «لیلة القدر» به آن مکشوف شود.

امر سوم بدان که از برای «لیلة القدر» چنانچه حقیقت و باطنی است که به آن اشاره شد، از برای آن صورت و مظهری است بلکه مظاهری است در عالم طبع. و چون مظاهر ممکن است در نقص و کمال فرقا کند، از این جهت ممکن است بین اقوال و اخباری که در باب تعیین «لیلة القدر» وارد شده است جمع نمود به اینکه تمام آن لیالی شریفه که در روایات است از مظاهر «لیلة القدر» است؛ الا آن که بعضی با بعضی در شرافت و کمال مظهریت فرق دارد. و آن شب شریفی که تمام ظهور «لیلة القدر» و شب وصل تام ختمی و وصول کامل ختمی است، در تمام سال، یا در شهر مبارک رمضان، یا در عشر آخر آن، یا در لیالی ثلاثه، مختفی است. و در روایات عامه و خاصه نیز اختلافاتی است. و در روایات خاصه نیز به طریق تردید، در شب نوزدهم، و بیست و یکم، و بیست و سوم، مذکور شده. و گاهی تردید بین شب بیست و یکم، و بیست [و سوم] شده است.

شهاب بن عبدربه گوید: «گفتم به حضرت صادق علیه السلام که مرا خبرده به «لیلة القدر». فرمود: "شب بیست و یکم، و شب بیست و سوم."» ۵۶۶

→

با وحی بر آنان نازل می شوند و رشته فوج ملائکه فرود آورده قطع نمی شود؛ گروهی فرود می آیند و دسته‌ای بالا می روند. همانا خداوند تبارک و تعالی برای ابراهیم از آسمانها پرده برداشت تا آنکه عرش را دید و خدا به قوت دیده او افزود؛ و همانا خداوند بر قوت دیده محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نیز بیفزود (چنانکه) عرش را مشاهده می کردند و جز عرش سرپوشی برای خانه‌هایشان نمی دیدند؛ خانه‌هایشان به عرش رحمان مسقف است و معراجهای ملائکه و روح در خانه‌های ایشان است، به اذن پروردگارشان مِنْ كُلِّ أُمَّرٍ سَلَامٌ. "راوی می گوید پرسیدم: "مِنْ كُلِّ أُمَّرٍ سَلَامٌ؟" فرمود: "بِكُلِّ أُمَّرٍ." عرض کردم: "این چنین نازل شده؟" فرمود: "آری." تفسیر برهان، ج ۴، ص ۴۸۷، «سورة القدر»، حدیث ۲۵.

۵۶۶- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۱۹. نورالثقلین، ج ۵، ص ۶۲۸؛ «سورة القدر»، حدیث ۷۱.

عبدالواحد بن المختار الانصاری گوید از حضرت باقر(ع) سؤال کردم از «لیلة القدر» فرمود: «در دو شب است: شب بیست و سوم، و شب بیست و یکم. «گفتم: «یکی از آن دورا به تنهائی ذکر کن.» فرمود: «چه می شود که عمل کنی در دو شب که یکی از آنها لیلة القدر است.»^{۵۶۷}

حسان بن ابی علی گوید از حضرت صادق(ع) سؤال کردم از لیلة قدر فرمود: «طلب کن آن را در نوزدهم، و بیست و یکم، و بیست و سوم.»^{۵۶۸} و سید عابد زاهد رضی الله عنه در اقبال فرماید: «بدان که این شب بیست و سوم از شهر رمضان، وارد شده است اخبار صریحه به اینکه لیلة قدر است به مکاشفه و بیان. از آن جمله آن است که روایت کنیم به اسناد خود تا سفیان بن السیط (السمط - خ ل) گفت: «گفتم به حضرت صادق علیه السلام تعیین فرما لیلة قدر را برای من مفرداً.» فرمود: «شب بیست و سوم.» و از آن جمله آن است که روایت کنیم به اسناد خود تا زراره از عبدالواحد بن المختار الانصاری گفت: «سؤال کردم از حضرت باقر علیه السلام از لیلة قدر.» فرمود: «به خدا قسم خبر می دهم به تو و تعمیه نمی کنم به تو. آن اول شب از هفت شب آخر است.» پس از آن از زراره نقل می کنند که گفته آن ماهی که حضرت تعیین فرمود بیست و نه روز بود.^{۵۶۹} پس از آن روایات دیگر نقل کنند که «لیلة قدر» شب بیست و سوم است، که از آن جمله است قضیه جهنی^{۵۷۰} که معروف است.

تنبيه عرفانی

چنانچه در آن دو سوره مبارکه که گذشت گفته شد، اظهر آن است که

۵۶۷- بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۱۴۹.

۵۶۸- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۱۹. وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۲۶۳، «کتاب الصوم»، باب ۳۲،

حدیث ۲۱.

۵۶۹- اقبال الاعمال، ص ۲۰۶.

۵۷۰- اقبال الاعمال، ص ۲۰۷.

بسم الله هر سوره متعلق به خود آن سوره باشد. بنابراین، در سوره مبارکه «قدر» چنین می شود که حقیقت شریفه قرآنیّه و لطیفه مقدسه الهیه را باسم الله، که حقیقت جمعیه اسمائیه و اسم اعظم ربوبی است و متعین به رحمت مطلقه «رحمانیه» و «رحیمیه» است، در لیلۀ القدر محمدیه صلی الله علیه و آله نازل فرمودیم؛ یعنی، ظهور قرآن تبع ظهور جمعی الهیت و قبض و بسط «رحیمیت» و «رحمانیت» است؛ بلکه حقیقت قرآن مقام ظهور حضرت اسم الله الاعظم است به ظهور «رحمانیت» و «رحیمیت» و جامع جمع و تفصیل است؛ از این جهت، این کتاب شریف «قرآن» است و «فرقان» است؛ چنانچه روحانیت رسول ختمی، و مقام مقدس ولایت آن سرور، نیز قرآن و فرقان است و مقام احدیت جمع و تفصیل است.

پس، ذات مقدس به حسب این احتمال گویی چنین فرماید: ما به تجلی به مقام اسم اعظم، که مقام احدیت جمع و تفصیل است، به ظهور رحمت «رحمانیه» و «رحیمیه» قرآن را تنزل دادیم در لیلۀ قدر محمدی. و چون در عالم فرق، بلکه فرق الفرق، فرقانیتی بین «قرآنین»، یعنی قرآن مکتوب منزل و قرآن منزل علیه یعنی کتاب الهی و حقیقت محمدیه، حاصل شده، در لیلۀ وصال وصل بین القرآنین و جمع بین الفرقانین فرمودیم؛ و به این اعتبار نیز این شب «لیلۀ قدر» [است] ولی قدر آن را به آن طور که شاید، جز خود حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله که صاحب لیلۀ القدر است ۲۷۴ بالاصالة و اوصیاء معصومین او که صاحب آنند بالتبعیه، کسی نداند.

تمتة در ذکر بعض روایات که در فضل «لیلۀ القدر» وارد شده از آن جمله روایاتی است که عارف بالله، سید بن طاووس رضی الله عنه در کتاب شریف اقبال نقل فرموده، می فرماید: «در کتاب یواقیت، تألیف ابوالفضل بن محمد الهروی، یافتم اخباری در فضل لیلۀ القدر.» تا آن که می گوید از پیغمبر نقل است که فرمود: «موسی گفت: "الهی من قرب تورا می خواهم." فرمود: "قرب من از برای کسی است که بیدار باشد در شب

قدر. "گفت: "الهی رحمت تو را می خواهم. " فرمود: "رحمت من برای کسی است که رحم کند فقرا را در شب قدر. " گفت: "خدایا من گذشتن از صراط را می خواهم. " فرمود: "این برای کسی است که تصدق کند به صدقه ای در شب قدر. " گفت: "خدایا از درختهای بهشت و میوه های آن می خواهم. " فرمود: "این برای کسی است که تسبیح کند به تسبیحی در شب قدر. " گفت: "خدایا نجات می خواهم. " فرمود: "نجات از آتش؟" گفت: "آری. " فرمود: "این برای کسی است که استغفار کند در شب قدر. " گفت: "خدایا رضای تو را می خواهم. " فرمود: "خشنودی من از برای کسی است که دو رکعت نماز بخواند در شب قدر. "

و هم از آن کتاب از پیغمبر منقول است که فرمود: «گشوده شود درهای آسمان در شب قدر؛ پس، نیست بنده ای که نماز بخواند در آن مگر آن که بنویسد خداوند تعالی از برای او به هر سجده ای درختی در بهشت که اگر سیر کند سواری در سایه آن صد سال، تمام نکند آن را. و به هر رکعتی (رکوعی) خانه ای در بهشت از دُر و یاقوت و زبرجد و لؤلؤ. و به هر آیه ای تاجی از تاجهای بهشت. و به هر تسبیحی مرغی از نفایس مرغها. و به هر جلسه ای درجه ای از ^{۲۷۵} درجات بهشت. و به هر تشهدی غرفه ای از غرفه های بهشت. و به هر سلامی حله ای از حله های بهشت. و وقتی من فجر شود عمود صبح، عطا کند او را خداوند از زنهای با الفت و انس که پستانهای آنها از زیر جامه برجسته و پیدا باشد، و از کنیزهای خوش خلق مهذب، و از پسرهای مخلص، و از طائرهای نجیب، و از ریحانهای معطر، و نهرهای جاری، و نعمتهای رضایت بخش، و تحفه ها و هدیه ها و خلعتها و کرامتها، و آنچه نفس اشتها داشته باشد و چشم لذت یابد. و شماها در آن مخلص هستید.

و هم از آن کتاب از حضرت باقر علیه السلام نقل است که: «کسی که احیاء کند شب قدر را، آمرزیده شود گناهان او گرچه به عدد ستارگان آسمان و وزن کوهها و کیل دریاها باشد.» ^{۵۷۱} و اخبار در فضل آن بیش از آن است که

حاشیه ←

در این اوراق نوشته شود.

قوله تعالی : وَمَا أَدْرِيكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ * این ترکیب برای تفخیم و تعظیم و بزرگی مطلب است و عظمت حقیقت، خصوصاً به ملاحظه متکلم و مخاطب. با آن که حق تعالی جلّت قدرته متکلم است و رسول اکرم صلی الله علیه و آله مخاطب است، با این وصف، به قدری گاهی مطلب با عظمت است که اظهار آن در نسج الفاظ و ترکیب حروف و کلمات ممکن نیست؛ کانه می فرماید: لیلۃ القدر نمی دانی چه حقیقت با عظمتی است؛ حقیقت آن را نتوان بیان نمود و نسج و نظم حروف و کلمات در خور آن حقیقت نیست. و لهذا با آن که کلمه «ما» برای بیان حقیقت است، از بیان آن صرف نظر فرمود و فرمود: لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ: به خواص و آثار آن معرفی آن را فرمود، چه که بیان حقیقت ممکن نیست. و از این جا نیز می توان حدس قوی زد به ^{۲۷۶} اینکه حقیقت «لیلۃ القدر» و باطنش غیر از این صورت و ظاهر است. گرچه این ظاهر نیز با اهمّیت و عظمت است، ولی نه به آن مثابه که نسبت به رسول الله، ولیّ مطلق و محیط به کلّ عوالم، این نحو تعبیر شود.

إِنْ قُلْتَ: بنابر آن احتمال که مذکور شد که باطن «لیلۃ القدر» حقیقت و بنیه خود رسول مکرم باشد که در آن محتجب است شمس حقیقت به تمام شئون، اشکال بالاتر شود، زیرا که به خود آن سرور نتوان گفت که تو نمی دانی که «لیلۃ القدر» که صورت مُلکی خود تو است چیست.

قلت: این مطلب را سرّی و این لطیفه را باطنی است، و ذلك لِمَنْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ. ۵۷۲ ای عزیز، بدان که چون در باطن «لیلۃ القدر» حقیقی، یعنی بنیه و صورت مُلکی یا عین ثابت محمدی صلی الله علیه و آله، جلوه

→

۵۷۱- بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱۶۸.

۵۷۲- برای کسی که با شهادت (توجه کامل) گوش فرا دهد. «مقتبس از آیه لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ. (ق/۳۷)

اسم اعظم و تجلی احدی جمعی الهی است، از این جهت تا عبد سالک الی الله، یعنی رسول ختمی صلی الله علیه و آله، در حجاب خود است، نتواند آن باطن را و آن حقیقت را مشاهده فرمود. چنانچه درباره موسی بن عمران علی نبینا و آله و علیه السلام در قرآن شریف وارد شد که: لَنْ تَرَانِي يَا مُوسَىٰ. با آن که تجلی ذاتی یا صفاتی از برای آن سرور شد به دلیل فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا،^{۵۷۴} و به دلیل فقرات دعای شریف عظیم الشان «سمات» چنانچه پر واضح است. و این را نکته نیز آن است که: ای موسی، تا در حجاب موسوی و احتجاب خودی هستی، امکان مشاهده نیست. مشاهده جمال جمیل برای کسی است که از خود بیرون رود؛ و چون از خود بیرون رفت، به چشم حق ببیند، و چشم حق بین خواهد بود. پس، جلوه اسم اعظم، که صورت کمالیه «لیلة القدر» است، با احتجاب به خودی نتوان دید. پس، این تعبیر بنابراین تحقیق صحیح و به موقع خواهد بود.

۲۷۷

ان قلت: لیلة القدر نفس بنیه احمدی است به اعتبار احتجاب شمس حقیقت در آن، نه نفس شمس تا این توجیه صحیح باشد.

قلت: به لسان اهل نظر، شیئی شیء به صورت کمالیه آن شیء است؛ و اشیاء ذوات اسباب، خصوصاً سبب الهی، شناخته نشود به حقیقت مگر به شناختن اسباب آنها. و به لسان اهل معرفت، نسبت ظاهر و باطن و جلوه و متجلی نسبت دو امر مفارق نیست، بلکه يك حقیقت گاهی جلوه ظهوری کند و گاهی جلوه بطونی؛ چنانچه عارف معروف فرماید:

ما عدمهائیم هستی ها نما تو وجود مطلق و هستی ما

این سخن به قول عارف رومی پایان ندارد و صرف نظر از آن اولی

است.

۵۷۳- «هرگز مرا نخواهی دید ای موسی.» (اعراف/۱۴۳)

۵۷۴- ← پاورقی ۴۰۱.

قوله تعالى: لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ اگر ملاحظه صورت ظاهر مُلْكِيَّة «ليلة القدر» را کنیم، خیریت آن از «الف شهر» یعنی هزار ماهی که در آن ليلة القدر نباشد. یا «ليلة القدر» و عبادت و طاعت در آن بهتر است از هزار ماه که اسرائیلی ها حمل سلاح می کردند و در راه خدا جهاد می کردند. یا آن که «ليلة القدر» بهتر است از هزار ماه سلطنت بنی امیه لعنهم الله؛ چنانچه در روایات شریفه است. ۵۷۵

و اگر ملاحظه حقیقت «ليلة القدر» شود، «الف شهر» ممکن است کنایه از جمیع موجودات باشد، به اعتبار آن که «الف» عدد کامل است، و مراد از «شهر» انواع است. یعنی، بنیه شریفه محمدیه که انسان کامل است از هزار نوع که جمیع موجودات می باشد بهتر است؛ چنانچه بعضی از اهل معرفت گفته است. ۵۷۶

و احتمال دیگری به نظر نویسنده آمده. و آن آن است که «ليلة القدر» اشاره باشد به مظهر اسم اعظم؛ یعنی، مرآت تامّ محمدی صلی الله علیه و آله. و «هزار شهر» عبارت باشد از مظهر اسماء دیگر. و چون از برای حق تعالی هزار [و] يك اسم است، و يك اسم «مستأثر» در علم غیب است، از این جهت «ليلة القدر» نیز مستأثر است، و لیلۀ قدر بنیه محمدی نیز اسم مستأثر است. از این جهت، بر اسم مستأثر کسی جز ذات مقدّس رسول ختمی صلی الله علیه و آله اطلاع پیدا نکند.

تنبيه عرفانی

باید دانست که چنانچه ولی کامل و نبی ختمی صلی الله علیه و آله «ليلة

۵۷۵- بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۸. از مجالس شیخ، تفسیر علی بن ابراهیم، ص ۷۳۲. تفسیر برهان، ج

۴، ص ۴۸۶. کافی (روضه)، ص ۲۲۲، حدیث ۲۸۰.

۵۷۶- ماخذ یافت نشد.

القدر» است به اعتبار بطون اسم اعظم در او و احتجاب حق به جمیع شؤون در او، همین طور «یوم القدر» نیز هست به اعتبار ظهور شمس حقیقت و بروز اسم جامع از افق تعین او؛ چنانچه «یوم القیمه» نیز خود آن سرور است. بالجمله، آن ذات مقدّس شب و روز «قدر» است؛ و روز قیامت نیز روز قدر است. بنابراین، نکتهٔ این که از سایر مظاهر به «شهر» و از این مظهر مقدّس تاّم به «لیله» تعبیر شده است، شاید آن باشد که مبدأ شهور و سنین یوم و لیله است؛ چنانچه واحد مبدأ عدد است. و آن سرور به باطن حقیقت، که اسم اعظم است، مبدأ سایر اسماء است؛ و به تعین و عین ثابت خود، اصل شجرهٔ طیّبه و مبدأ تعینات است. تَدَبَّرْ تَعْرِفْ وَاعْتَمِمْ.

*

قوله تعالی: تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ در این آیه شریفه مطالبی است که به طریق اجمال بعضی از آن را مذکور می‌داریم.

امر اول در ذکر صنوف ملائکه الله تعالی و اشاره به حقیقت آنها علی الاجمال. بدان که بین محدّثین و محققین اختلاف است در تجرّد و تجسّم ملائکه الله. کافه حکماء و محققین و بسیاری از محققین فقهاء قائل به تجرّد آنها و تجرّد نفس ناطقه شدند، و بر آن برهانهای متین اقامه فرمودند. و از بسیاری از روایات و آیات شریفه نیز استفاده تجرّد شود؛ چنانچه محدّث محقق، مولانا محمد تقی مجلسی، پدر بزرگوار مرحوم مجلسی، در شرح فقیه، در ذیل بعضی روایات فرموده است که این دلالت کند بر تجرّد نفس ناطقه. ۵۷۷ و بعضی از محدّثین بزرگ قائل به عدم تجرّد شدند. و غایت آنچه دلیل

۵۷۷- از جمله در ذیل روایتی از امام صادق علیه السلام (إِذَا قُبِضَتِ الرُّوحُ فِيهِ مُطَلَّةٌ فَوْقَ الْجَسَدِ...) چنین نوشته است: و هذا الخبر والخبر الذي يجيء بعده و ما مثلهما من الاخبار الكثيرة و غيرها من الاخبار بالغة حد التواتر و ظواهر الآيات تدلّ على المعاد الروحاني، و هو بقاء النفس بعد خراب البدن... روضة المتقين، ج ۱، ص ۴۹۲.

آورده‌اند این است که قول به تجرّد منافی با شریعت است؛ و تصریح نموده‌اند به این که مجردی جز ذات مقدّس حقّ نیست. و این کلام بسیار ضعیفی است؛ زیرا که عمده نظر آنها دو امر شاید باشد: یکی، قضیه حدوث زمانی عالم، که توهم شده مجرد بودن موجودی جز حق با آن منافی است. و یکی، فاعل مختار بودن حق تعالی است، که گمان نمودند با تجرّد عالم عقل و ملائکه الله مخالف است. و این هر دو مسئله از مسائل معنونه است در علوم عالیّه. و عدم تنافی این قبیل مسائل با موجود مجرد به وضوح پیوسته. بلکه قول به عدم تجرّد نفوس ناطقه و عالم عقل و ملائکه الله با بسیاری از مسائل الهیه و کثیری از عقاید حقّه منافی است، که اکنون مجال بیان آنها نیست. و حدوث زمانی عالم، به آن طور که این دسته گمان نمودند، منافی با اصل مسئله حدوث زمانی است، فضلاً از آن که با بسیاری از قواعد الهیه نیز مخالف است.

و حق در نزد نویسندگان موافق با عقل و نقل آن است که از برای ملائکه الله اصنافی است کثیره، که بسیاری از آنها مجردند و بسیاری از آنها جسمانی برزخی هستند. و ما یَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ. ^{۵۷۸} و اصناف آنها به حسب تقسیم کلی آن است که گفته‌اند موجودات ملکوتیه بر دو قسم است: یکی آن که تعلق به عالم اجسام ندارد، نه تعلق حلولی و نه تعلق تدبیری. و دیگر آن که به یکی از این دو وجه تعلق داشته باشد.

و طایفه اولی دو قسمند:

یک قسم آنان که به آنها ملائکه «مهیّمه» گویند. و آنها آنانند که مستغرق در جمال جمیل و متحیر در ذات جلیل می‌باشند و از دیگر خلائق غافل و به دیگر موجودات توجه ندارند.

و در اولیاء خدا نیز یک طایفه هستند که چنین می‌باشند. و چنانچه ما مستغرق بحر ظلمانی طبیعت هستیم و از عالم غیب و ذات ذوالجلال، با آن

۵۷۸- «از لشکریان پروردگارت غیر او آگاه نیست.» (مدّثر/ ۳۱)

که ظاهر بالذات و هر ظهوری پرتو ظهور او است، بکلی غافل هستیم، آنها از عالم و هر چه در او است غافل و به حق و جمال جمیل او مشغولند. و در روایت است که خداوند مخلوقاتی دارد که نمی دانند خداوند آدم و ابلیس را خلق فرموده. ۵۷۹.

قسم دوم آنان هستند که خدای تعالی آنها را وسایط رحمت وجود خود قرار داده؛ و آنها مبادی سلسله موجودات و غایت اشواق آنها هستند. و این طایفه را «اهل جبروت» گویند. و مقدّم و رئیس آنها «روح اعظم» است. و شاید آیه شریفه تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ نیز اشاره باشد به این طایفه از ملائکه الله. و اختصاص به ذکر «روح»، با آن که از ملائکه است، برای عظمت او است؛ چنانچه در آیه شریفه يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا ۵۸۰ نیز اشاره به همین است. و به اعتباری روح را «قلم اعلی» گویند؛ چنانچه فرماید: **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ الْقَلَمَ**. ۵۸۱ و به اعتباری او را «عقل اول» گویند؛ چنانچه فرماید: **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ الْعَقْلَ**. ۵۸۲ و بعضی روح را «جبرائیل» دانند. و فلاسفه جبرائیل را آخر ملائکه کروبیین دانند؛ و او را «روح القدس» دانند؛ و روح را اول ملائکه کروبیین دانند. و در روایات شریفه نیز فرموده که «روح اعظم» از جبرئیل است؛ چنانچه از کافی شریف منقول است که ابوبصیر گوید: «سؤال کردم از حضرت صادق سلام الله علیه از قول خدای تعالی: **يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي**. فرمود: «خلقی است اعظم از جبرئیل و میکائیل. با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، و با ائمه علیهم السلام هست. و او از ملکوت می باشد.» ۵۸۳ و در بعض روایات است که «روح» از ملائکه

۵۷۹- علم الیقین، ج ۱، ص ۲۵۰. کافی (روضه)، ص ۲۳۱، حدیث ۳۰۱.

۵۸۰- روزی که ملائکه و روح به صف می ایستند. «(نبا/۳۸)

۵۸۱- نخستین چیزی که خدا آفرید قلم بود. «تفسیر نورالتقلین، ج ۵، ص ۳۸۹، حدیث ۹. علم الیقین،

ج ۱، ص ۱۵۴.

۵۸۲- «نخستین آفریده خدا خرد است.» بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۷.

۵۸۳- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۸، «کتاب الحجّة»، «باب الروح التي يسدّد الله بها الأئمة»، حدیث ۳.

نیست، بلکه اعظم از آنها است. ۵۸۴

و شاید «روح» دو اطلاق داشته باشد در لسان قرآن و اخبار، چنانچه در لسان اهل اصطلاح نیز اطلاقاتی دارد. يك روح از صنوف ملائکه است؛ چنانچه فرمود از «ملکوت» است. و يك روح نیز روح خود حضرات اولیاء است که از ملائکه نیست و اعظم از آنها است. بنابراین، ممکن است «روح» در سوره شریفه «قدر» به اعتبار تنزل در لیلۀ قدر، عبارت از «روح الامین» یا «روح اعظم» باشد. و در آیه شریفه **يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ** ۵۸۵ عبارت از روح انسانی باشد که در مرتبۀ کمال از جبرئیل و دیگر ملائکه اعظم است؛ و از «عالم امر» بلکه گاهی متحد با «مشیت»، که امر مطلق است، شود.

قسم دیگر از ملائکه الله آنها هستند که موکل بر موجودات جسمانی و مدبّر در آنها هستند. و از برای اینها صنوف کثیره و طوایف بی شمار است؛ زیرا از برای هر موجود علوی یا سفلی، فلکی یا عنصری، و وجهه‌ای ملکوتی است که به آن وجهه به عالم ملائکه الله متصل و با جنود حق پیوند است؛ چنانچه حق اشاره به ملکوت اشیاء فرماید در آیه شریفه که می فرماید: **فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ**. ۵۸۶

و حضرت رسول در کثرت ملائکه فرماید - چنانچه روایت شده: **اَطَّتِ السَّمَاءُ؛ وَحَقَّ لَهَا اَنْ تَنْطَبَّ: مَا فِيهَا مَوْضِعُ قَدَمٍ اِلَّا وَفِيهِ مَلَكٌ سَاجِدٌ اَوْ رَاكِعٌ**. ۵۸۷ و در روایات شریفه راجع به کثرت ملائکه و بسیاری صنوف آنها بسیار مذکور است. ۵۸۸

۵۸۴- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۶۴، «کتاب الامامة»، «ابواب خلقهم و طيبتهم و ارواحهم»، باب ۳، حدیث ۴۵.

۵۸۵- «از تو درباره روح می پرسند...». (اسراء/۸۵)

۵۸۶- «پس منزّه است آنکه ملکوت هر چیز به دست اوست و به سوی او باز می گردید.» (یس/۸۳)

۵۸۷- «آسمان بانگ برآورده است و سزاوار است که بانگ برآورد: هیچ جای پایی در آن نیست مگر آنکه فرشته‌ای در آنجا در حال سجود یا رکوع است.» علم الیقین، ج ۱، ص ۲۵۹.

۵۸۸- بحار الانوار، ج ۵۶، ص ۱۴۴ به بعد، «ابواب الملائکه».

امر دوم در بیان کیفیت تنزل ملائکه الله است بر ولی امر

بدان که روح اعظم، که خلقی اعظم از ملائکه الله یعنی در مرتبه اول از ملائکه الله واقع است و اشرف و اعظم از همه است، و ملائکه الله مجردة قطان عالم جبروت از مقام خود تجافی نکنند، و از برای آنها نزول و صعود به آن معنی که از برای اجسام است مستحیل است؛ زیرا که مجرد از لوازم اجسام مبرّی است و منزّه است. پس تنزل آنها، چه در مرتبه قلب یا صدر یا حسّ مشترک ولیّ، و چه در بقاع ارض و کعبه و حول قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله، و چه در بیت المعمور باشد، به طریق تمثّل ملکوتی یا ملکی است؛ چنانچه خدای تعالی در باب تنزل «روح الامین» بر حضرت مریم علیها السلام فرماید: **فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا**.^{۵۸۹} چنانچه برای اولیاء و کمل نیز تمثّل ملکوتی و تروّح جبروتی ممکن است. پس، ملائکه الله را قوه و قدرت دخول در ملک و ملکوت است به طور تمثّل؛ و کمل اولیاء را قدرت بردخول در ملکوت و جبروت است به طور تروّح و رجوع از ظاهر به باطن. و تصدیق این معنی سهل است برای کسی که حقایق مجردات را، چه مجرد ملکوتی یا جبروتی و چه نفوس ناطقه که نیز از مجردات جبروتیه یا ملکوتیه هستند، فهمیده باشد و مراحل وجود و مظاهر آنها و نسبت ظاهر به باطن و باطن به ظاهر را تصوّر نموده باشد.

و باید دانست که تمثّل «جبروتیین» و «ملکوتیین» در قلب و صدر و حسّ بشر ممکن نیست مگر پس از خروج او از جلباب بشریت و تناسب او با آن عوالم؛ و الاّ مادامی که نفس مشغول به تدبیرات ملکیه است و از آن عوالم غافل است، ممکن نیست این مشاهدات یا تمثّلات برای او دست دهد. ^{۱۷۸} بلی، گاهی شود که به اشاره یکی از اولیاء نفس را از این عالم انصرافی حاصل شود و به قدر لیاقت از عوالم غیب ادراکی معنوی یا صوری نماید. و

۵۸۹- «پس (به صورت) انسانی کامل بر او جلوه کرد.» (مریم/۱۷)

گاه شود که به واسطهٔ بعضی امور هائله، مثلاً، از برای نفس انصرافی از طبیعت حاصل شود و نمونه‌ای از عالم غیب ادراک کند؛ چنانچه شیخ الرئیس قضیهٔ آن شخص ساده لوح را که در حج بیت الله برات آزادی از آتش جهنم گرفته بود، نقل کند. و شیخ عارف، محیی الدین، نیز نظیر این قضیه را نقل نماید. ۵۹۰ و اینها نیز از انصراف نفوس است از مُلک، و توجه ملکوتی است. و گاه شود که نفوس اولیاء کَمَل پس از انسلاخ از عوالم و مشاهدهٔ روح اعظم یا سایر ملائکهٔ الله به واسطهٔ قوت نفس، به خود آیند و حفظ حضرات غیب و شهادت کنند؛ و در این صورت، در تمام نشئات در آن واحد حقایق جبروتیین را مشاهده کنند. و گاه شود که به قدرتِ خود ولی کامل تنزل ملائکه حاصل شود. والله العالم.

امر سوم بدان که «لیلة القدر» چون لیلۀ مکاشفۀ رسول خدا و ائمهٔ هدی است، از این جهت، کشف جمیع امور ملکیه از غیب ملکوت برای آنها می‌شود؛ و ملائکهٔ موکله بر هر امری از امور برای آن حضرات در نشئهٔ غیب و عالم قلب ظاهر شود، و جمیع اموری که در مدت سال برای خلائق تقدیر شده و در الواح عالیه و سافله مکتوب گردیده، به طور کتب ملکوتی و استجنان وجودی، بر آنها مکشوف و معلوم گردد. و این مکاشفۀ مکاشفۀ ملکوتیه است که محیط بر جمیع ذرات عالم طبیعت است؛ و هیچ امری بر ولی امر از امور رعیت مخفی نخواهد بود. و منافات ندارد که برای آنها در یک شب امریک ^۳ سال و در یک حال نیز جمیع امور دهر و در یک لحظه جمیع مقدرات ملکیه و ملکوتیه، و به تدریج در ایام سنه نیز جمیع امور یومیه، منکشف شود به طریق اجمال و تفصیل. مثلاً، چنانچه در کیفیت نزول قرآن در حدیث است که جملهٔ واحده در «بیت المعمور»، و در ظرف بیست و سه سال بر رسول خدا

۵۹۰- مأخذ یافت نشد.

وارد شده. ۵۹۱ و ورود در «بیت المعمور» نیز نزول بر رسول خدا است. با لجمله، گاه شود که ولیّ امر متصل به ملاّ اعلیٰ و اقلام عالیه و الواح مجرّده شود، و برای او مکاشفه تامّه جمیع موجودات شود ازلاً و ابداً؛ و گاه اتصال به الواح سافله حاصل شود، پس مدّتی مقدّر را کشف فرماید؛ و تمام صفحه کون نیز در محضر ولایت مآبی او حاضر است و هر چه از امور واقع شود به نظر آن حضرات بگذرد.

و در روایات عرض اعمال بر ولیّ امر وارد است، که هر پنجشنبه و دوشنبه عرض اعمال بر رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام شود. و در بعضی روایات است که در هر صبح؛ و در بعضی هر صبح و شب عرض شود اعمال عباد. و اینها نیز به حسب اجمال و تفصیل و جمع و تفریق است. و در این ابواب روایات شریفه از اهل بیت عصمت و طهارت وارد شده که در کتب تفاسیر از قبیل تفسیر برهان و صافی مذکور است. ۵۹۲

قوله: **سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ** یعنی، این شب مبارک سلامت است از شرور و بلیات و آفات شیطانیّه تا طلوع فجر. یا آن که سلام بر اولیاء خدا و اهل طاعت است. و یا آن که ملائکه الله که با آنها ملاقات کنند، سلام به آنها کنند از جانب حق تعالی تا طلوع فجر.

تنبیه عرفانی

چنانچه سابقاً در بیان حقیقت «لیلة القدر» مذکور شد، از مراتب وجود و تعینات غیب و شهود به اعتبار احتجاب شمس حقیقت در افق آنها «لیل» تعبیر شود؛ و بنابر آن، «لیلة القدر» ليله ایست که حق تعالی به حسب جمیع شئون واحدیّت جمع اسماء و صفات، که حقیقت اسم اعظم است، در آن محتجب باشد. و آن تعین و بنیه ولیّ کامل است که در زمان رسول خدا آن سرور، پس

۵۹۱- اصول کافی، ج ۴، ص ۴۳۷، «کتاب فضل القرآن»، «باب النوادر»، حدیث ۶.
۵۹۲- بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۳۸، ۳۴۶، ۳۴۷. و تفسیر صافی.

از آن، ائمه هدی، و اِحداً بَعْدَ وَاِحِدٍ، می باشند. بنابراین، «فجر» لیلۃ القدر وقتی است که آثار شمس حقیقت از خلف حجب تعینات ظاهر گردد. و طلوع شمس از افق تعینات، «فجر» یوم القیمة نیز هست. و چون از مدّت غروب و احتجاب شمس حقیقت در افق تعینات این اولیاء کَمَل تا وقت طلوع فجر که مدت «لیلۃ القدر» است، آن لیلۃ صاحب شرف از تصرفات شیطانیه مطلقاً سالم است و به همان طور که شمس محتجب شده است بی کدورت و تصرف شیطانیه طالع شود، فرموده است: «سلام است آن شب تا طلوع فجر.» و اما سایر لیلها یا اصلاً سلامت ندارند، و آن لیلالی بنی امیه و امثال آنها است؛ و یا سلامت به جمیع معانی ندارند، و آن لیلالی سایر ناس است.

خاتمه

از بیانات عرفانیّه و مکاشفات ایمانیّه، که به دستگیری اولیاء عظام علیهم السلام بر قلب منیر اهل معرفت ظاهر شد، معلوم شود که چنانچه سوره مبارکه «توحید» نسبت ذات مقدس حق جل و علا است، سوره شریفه «قدر» نسبت اهل بیت عظام علیهم السلام است؛ چنانچه در روایات معراج وارد است:

محمد بن یعقوب باسناده عن ابی عبدالله علیه السلام، فی صَلوٰة النَّبِیِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي السَّمَاءِ، فِي حَدِيثِ «الْاِسْرَاءِ» قَالَ (ع): ثُمَّ اَوْحَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ: اِقْرَأْ يَا مُحَمَّدُ نَسْبَةَ رَبِّكَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «اللهُ أَحَدٌ، اللهُ الصَّمَدُ، لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.» وَهَذَا فِي الرَّكْعَةِ الْأُولَى. ثُمَّ، اَوْحَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ: اِقْرَأْ بِـ «الْحَمْدُ لِلَّهِ.» فَقَرَأَهَا مِثْلَ مَا قَرَأَ أَوَّلًا. ثُمَّ اَوْحَى اللهُ: اِقْرَأْ: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهَا» فَإِنَّهَا نَسْبَتُكَ وَنَسْبَةُ أَهْلِ بَيْتِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ. ٥٩٣

٥٩٣- «محمد بن یعقوب به امام صادق علیه السلام سند رسانده که در حدیث «اسراء» راجع به نماز پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن گاه خداوند عزوجل به آن حضرت وحی کرد: "ای محمد، نَسْبِ پروردگارت تبارک و تعالی را بخوان: الله احد الله الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفو احد. و این در رکعت

و روایات شریفه در باب فضل سورۀ مبارکۀ «قدر» بسیار است. از آن جمله روایتی است که در کافی شریف است از حضرت باقر علیه السلام که فرمود: «کسی که قرائت کند اِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ را به طور جهر، مثل آن است که شمشیر خود را از غلاف بیرون آورده باشد در راه خدا. و کسی که سرّاً بخواند، مثل آن است که به خون خود غلطان شده است در راه خدا. و کسی که ده مرتبه آن را قرائت کند، هزار گناه از گناهان او را محو نماید.» ۵۹۴ و از خواصّ القرآن روایت از رسول خدا شده که: «کسی که قرائت کند این سوره را، از برای او اجر کسی است که ماه مبارک را روزه گرفته و ادراک لیلۀ القدر نموده، و از برای او ثواب کسی است که قتال در راه خدا نموده.» ۵۹۵ والحمد لله أولاً و آخراً.

اعتذار

با آن که بنای نویسنده در این رساله آن بود که از مطالب عرفانی غیر مأنوس با نوع خودداری کنم، و فقط به آداب قلبیۀ صلوة اکتفا کنم، اینک می بینم که قلم طغیان نموده و در خصوص تفسیر سورۀ شریفه بیشتر از موضوع قرارداد خود تجاوز نمودم. چاره‌ای جز آن نیست که اکنون از برادران ایمانی و دوستان روحانی معذرت خواهی کنم. و ضمناً اگر مطلبی در این رساله مطابق مذاق خود ندیدند، بی تأمل رمی به باطل نکنند؛ زیرا که از برای هر علمی اهلی و برای هر راهی راه نوردی است - رَجِمَ اللهُ أَمْرًا عَرَفَ قَدْرَهُ، وَلَمْ يَتَعَدَّ ۲۸۶ طَوْرَهُ. ۵۹۶.

→

نخست بود. آن گاه خداوند عزّوجلّ به او وحی فرمود: الحمد لله... را بخوان. ۳» تفسیر برهان، ج ۴، ص ۴۸۷، «سورۀ القدر»، حدیث ۲۲.

۵۹۴- اصول کافی، ج ۴، ص ۴۲۷، «کتاب فضل القرآن»، «باب فضل القرآن»، حدیث ۶.

۵۹۵- تفسیر برهان، ج ۴، ص ۴۸۰، «سورۀ القدر»، حدیث ۱. از خواصّ القرآن.

۵۹۶- «خدا رحمت کند کسی را که قدر (خُد) خود را بشناسد و از حدّ خود پا فراتر نگذارد.» غرر الحکم، فصل ۳، حرف الرّاء، حدیث ۱.

و ممکن است بعضی غفلت از حقیقت حال کنند، و چون از معارف قرآنیّه و دقایق سنن الهیّه بی خبرند، بعضی از مطالب این رساله را تفسیر به رأی گمان کنند. و این خطای محض و افترای فاحش است، زیرا که: اولاً، این معارف و لطایف همه از قرآن شریف واحادیث شریفه مستفاد، و شواهد سمعیّه بر آنها هست؛ چنانچه بعضی از آنها در خلال مباحث مذکور، و بیشتر آنها برای اختصار مذکور نگردید. و ثانیاً، همه یا اکثر آنها موافق براهین عقلیّه یا عرفانیّه می باشد؛ و چنین امری تفسیر به رأی نخواهد شد.

و ثالثاً، غالباً مطالبی که ما ذکر کردیم یا در بیان آیات شریفه ذکر می کنیم، از قبیل بیان مصادیق مفاهیم است. و بیان مصداق و مراتب حقایق مربوط به تفسیر نیست تا آن که تفسیر به رأی باشد. و رابعاً، بعد از همه مراحل، ما برای غایت احتیاط در دین - با آن که جای آن نبود - در مطالب غیر ضروری اعلی/سبیل الاحتمال و بیان احد احتمالات، مطالب را بیان کردیم؛ و معلوم است در احتمال را کسی نبسته و مربوط به تفسیر به رأی نخواهد شد. و در این جا مطالب دیگری هست که ما از ذکر آن خودداری نموده و به اختصار کوشیدیم.

باب پنجم

در شمه‌ای از آداب و اسرار رکوع است و در آن پنج فصل است

فصل اوّل

در تکبیر قبل از رکوع است

و ظاهر آن است که این تکبیر از متعلقات رکوع و برای مهیا شدن مصلی است برای منزل رکوع. و ادب آن، آن است که مقام عظمت و جلال حق و عزّت و سلطنت ربوبیت را در نظر آرد و مقام ضعف و عجز و فقر و ذلّت عبودیت را نصب العین خود قرار دهد؛ و در این حال، به مقدار معرفتش به عزّ ربوبیت و ذلّ عبودیت، تکبیر حق تعالی از توصیف کند. و باید بنده سالک توصیفی که از حق کند و تسبیح و تقدیسی که نماید،

محض اطاعت امر و به واسطه اذن حق تعالی به توصیف و عبادت بداند؛ و آلا خود را جسارت آن نبود که در محضر ربوبیت مثل او عبد ضعیفی که در حقیقت لا شیء و آنچه دارد نیز از خود معبود عظیم الشان است لاف از توصیف و تعظیم او زند. جایی که مثل علی بن الحسین با آن لسان ولایت مآبی شیرین، که لسان الله است، عرض کند: اَفْبِلْسَانِي هَذَا الْكَالِ اَشْكُرُكَ، ۵۹۷ از پشه لاغری چه خیزد. ۵۹۸

پس، چون عبد سالك خواهد وارد منزل خطرناك ركوع شود، باید خود را مهیای آن مقام کند؛ و با دست خود توصیف و تعظیم و عبادت و سلوك خود را پشت سر اندازد و دستها را تا حدای گوش بلند کند و کفهای خالی خود را رو به قبله کند و صفر الید و تهی دست با قلب پر از خوف و رجاء، خوف از تقصیر و قصور به قیام به مقام عبودیت و رجاء واثق به مقام مقدس حق که او را تشریف داده و به چنین مقاماتی که از خلص اولیاء و کمل احباء است بار داده، وارد منزل ركوع شود. و شاید که بلند نمودن دست به این کیفیت، ترك مقام قیام و ترك وقوف به آن حد باشد، و اشاره به برنداشتن زاد از منزل قیام باشد؛ و تکبیر اشاره به تعظیم و تکبیر باشد از توصیفات که در منزل قیام نموده. و نزد اهل معرفت چون ركوع منزل توحید صفات است، تکبیر ركوع تکبیر از این توحید، و رفع ید اشاره به رفض صفات خلق است.

فصل دوم

در آداب انحناء ركوعی است

بدان که عمده احوال صلوة سه حال است، که سایر اعمال و افعال ۲۱

۵۹۷- «آیا با این زبان درمانده از سخن تو را شکر بگزارم.» مصباح المتجهد، ص ۵۳۴، از دعای «ابوحمز»

۵۹۸- ← پاورقی ۲۷۳.

مقدمات و مهیئات آنها است: اول قیام؛ و دوم رکوع؛ و سوم سجود. و اهل معرفت این سه را اشاره به توحیدات ثلاثه دانند. و مادر سر الصلوة آن مقامات را حسب ذوق عرفانی مذکور داشتیم. و اینک با لسانی دیگر بیان این منازل کنیم که با عامه مناسبتی داشته باشد.

پس گوئیم که چون صلوة معراج کمالی مؤمن و مقرب اهل تقوی است، متقوم به دو امر است که یکی مقدمه دیگر است: اول، ترك خودبینی و خودخواهی؛ که آن، حقیقت و باطن تقوی است.

و دوم، خداخواهی و حق طلبی؛ که آن، حقیقت معراج و قرب است. و لهذا در روایات شریفه است که الصلوة قربان کُلِّ تَقِيٍّ. ۵۹۹ چنانچه قرآن شریف نیز نور هدایت است ولی برای متقین: ذَلِكَ الْكِتَابُ لَارْتَبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ. ۶۰۰

بالجمله، در این سه مقام که مقام قیام و رکوع و سجود است، این دو مقام به تدریج حاصل شود. پس، در حال «قیام» ترك خودبینی است به حسب مقام فاعلیت؛ و رؤیت فاعلیت حق و قیومیّت حق مطلق است. و در «رکوع» ترك خودبینی است به حسب مقام صفات و اسماء؛ و رؤیت مقام اسماء و صفات حق است. و در «سجود» ترك خودبینی است مطلقاً و خداخواهی و خداطلبی است مطلقاً. و جمیع منازل سالکین از شئون این مقامات ثلاثه است؛ چنانچه بر اهل بصیرت و اصحاب عرفان و سلوک واضح است. و چون سالک در این مقامات توجّه به این نمود که سرّ این اعمال توحیدات ثلاثه است، هر یک از مقامات که دقیقتر و لطیفتر است سالک را مراقبت بیشتر ضرور است. و البته خطر مقام بالاتر و لغزشش بیشتر است. ۶۰۰

۵۹۹- «نماز وسیله تقرب هر پرهیزکار (به خدا) است.» فروع کافی، ج ۳، ص ۲۶۵، «کتاب الصلوة»، «باب فضل الصلوة»، حدیث ۶.

۶۰۰- ← پاورقی ۳۰۰.

پس، در مقام رکوع چون سالک را دعوی آن است که در دار وجود علم و قدرت و حیوة و اراده ای جز از حق نیست و این دعوی بسیار بزرگ و مقام بسیار دقیقی است و از امثال ما این دعاوی نشاید، به باطن ذات باید به درگاه مقدس حق روی تضرع و مسکنت و ذلت آوریم و عذر قصور و تقصیر خواهیم، و نقصان خود را به عین عیان و شهود وجدان دریابیم؛ شاید که از مقام مقدس توجهی و عنایتی شود و حال اضطرار اسباب دستگیری ذات مقدس شود. اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَا وَ يَكْثِفُ السُّوءَ. ۶۰۱

فصل سوّم

در صلوة معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد است که پس از رکوع خطاب عزّت رسید: فَانظُرْ إِلَى عَرْشِي . قَالَ رَسُولُ اللَّهِ : فَانظُرْتُ إِلَى عَظْمَةٍ ذَهَبَتْ لَهَا نَفْسِي وَعُشْيِي عَلَيَّ ؛ فَأَلْهَمْتُ أَنْ قُلْتُ : «سُبْحَانَ رَبِّي الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ» لِعَظْمٍ مَا رَأَيْتُ . فَلَمَّا قُلْتُ ذَلِكَ ، تَجَلَّى الْغَشْيُ عَنِّي ، حَتَّى قُلْتُهَا سَبْعًا أَلْهَمُ ذَلِكَ ؛ فَرَجَعْتُ إِلَيَّ نَفْسِي كَمَا كَانَتْ ... ۶۰۲ الحديث

نظر کن ای عزیز به مقام عظمت سلوک سرور کل و هادی سبیل صلی الله علیه و آله، که در حال رکوع، که نظر به مادون خود است، نور عرش را ببیند؛ و چون نور عرش در نظر اولیاء جلوه ذات است بی مرآت، تعین نفسی از بین برود و حالت غشوه و صعق دست دهد. پس، ذات مقدس به عنایات ازلی از آن وجود شریف دستگیری فرمود، و با الهام حبیب «تسبیح» و «تعظیم» و

۶۰۱- ← پاورقی ۱۰۷.

۶۰۲- «... به عرش من بنگر. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: "پس به عظمتی نگریم که از دیدنش جانم بشد و بیهوش شدم. آن گاه پس از دیدن آن عظمت به من الهام شد و گفتم: سبحان ربی العظیم و بحمده. (منزه است پروردگار بزرگ من و سپاس اوراست.) پس چون این بگفتم از حالت غشوه به در آمدم. تا اینکه با الهامات بی دربی هفت بار آن را می گفتم. پس به خود آمدم و به حال عادی خود بازگشتم... ۳". علل الشرائع، ص ۳۱۵. بخشی از حدیث «صلوة معراج».

«تحمید» را به آن ذات مقدّس تلقین فرمود، تا پس از هفت مرتبه - به عدد حجب و عدد مراتب انسان - به خود آمد و حالت صحوبرای او دست داد. و در شیخ جمیع نماز معراج این احوال دوام داشته.

و اکنون که ما را به خلوت انس راهی نیست و به مقام قدس جایگاهی نه، خوب است عجز و ذلت خود را سرمایه وصول به مقصد و دستاویز حصول مطلوب قرار داده، دست از دامن مقصود برداریم تا کام دل برآریم. و لا اقل اگر خود مرد این میدان نیستیم، از مردان راه هدایت طلبیم و از روحانیت کمال اعانت جوییم، شاید بویی از معارف به مشام جان ما برسد و نسیمی از لطایف به کالبد مرده ما بوزد؛ زیرا که عادت حق تعالی احسان و شیمه او تفضل و انعام است. ۶۰۳

و باید دانست که رکوع مشتمل است بر «تسبیح» و «تعظیم» و «تحمید» ربّ جلّ و علا: پس «تسبیح» تنزیه از توصیف و تقدیس از تعریف است. و «تعظیم» و «تحمید» خروج از حدّ تشبیه و تعطیل است؛ زیرا که «تحمید» ظهور در مراثی خلقیه را افاده کند، و «تعظیم» سلب تحدید را ارائه دهد. پس، او ظاهر است و ظهوری در عالم ظاهرتر از او نیست، و متلبّس به لباس تعینات خلقیه نیست.

فصل چهارم

عن مصباح الشریعة، قال الصادق علیه السلام: لا یرکع عبد الله رکوعاً علی الحقیقة، إلا زینته الله تعالی بنور بهائه، و اظله فی ظلال کبریائه، و کساه کسوة اصفیائه. و الرکوع اول، و السجود ثان؛ فمن اتى بمعنی الاول، صلح للثانی. و فی الرکوع ادب، و فی السجود قرب؛ و من لا یحسن الادب، لا یصلح للقرب. فارکع رکوع خاضع لله بقلبه، متذلل و جل تحت سلطانه، خافض له

۶۰۳- اذین عادتہ الاحسان و من شیمتہ التفضل.

بِجَوَارِحِهِ خَفَضَ خَائِفِ حَزَنِ عَلِيٍّ مَا يُفَوِّتُهُ مِنْ فَائِدَةِ الرَّكَعَيْنِ . وَحَكِيٌّ أَنْ الرَّبِيعَ بْنَ خُثَيْمٍ كَانَ يَسْهَرُ بِاللَّيْلِ إِلَى الْفَجْرِ فِي رُكْعَةٍ وَاحِدَةٍ؛ فَإِذَا هُوَ أَصْبَحَ ، رَفَعَ (تَزْفَرُخ) وَقَالَ : آه ، سَبَقَ الْمُخْلِصُونَ وَقُطِعَ بِنَا . وَاسْتَوْفَ رُكُوعَكَ بِاسْتِوَاءِ ظَهْرِكَ . وَأَنْحَطَ عَنِ هِمَّتِكَ فِي الْقِيَامِ بِخِدْمَتِهِ إِلَّا بِعَوْنِهِ . وَفِرَّ بِالْقَلْبِ مِنْ وَسَاوِسِ الشَّيْطَانِ وَخَدَائِعِهِ وَمَكَائِدِهِ . فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَرْفَعُ عِبَادَهُ بِقَدْرِ تَوَاضُعِهِمْ لَهُ ؛ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى أُصُولِ التَّوَاضُعِ وَالْخُضُوعِ بِقَدْرِ إِطْلَاعِ عَظَمَتِهِ عَلَى سَرَائِرِهِمْ .^{٦٠٤}

در این حدیث شریف اشارات و بشارات و آداب و دستوراتی است؛ چنانچه «تزیّن» به «نور بهاء الله» و «اطلال» در تحت «ظّل کبریاء الله» و «تکسی» به «کسوه اصفیاء الله»، بشارات به وصول به مقام تعلّم اسمائی و عِلْمِ آدَمِ الْأَسْمَاءِ كُلِّهَا^{٦٠٥} است. و تحقق به مقام فناء صفاتی و حصول حالت صحواز آن مقام است؛ زیرا که مزین فرمودن حقّ عبد را به مقام «نور بهاء» متحقق نمودن او است به مقام اسماء که حقیقت تعلیم آدمی است. و او را در ظلّ و سایه «کبریاء»، که از اسماء قهریه است، بردن و در فناء آن جای دادن، اِنفای عبد است از خویشتن؛ و پس از این مقام، او را در «کسوه اصفیاء» در آوردن اِبْقَاء او است پس از اِنفَاء. و از این جا معلوم شود که سجود فناء ذاتی

٦٠٤- «هیچ بنده‌ای برای خدا بحقیقت رکوع نکند مگر آنکه خداوند تعالی او را به نور جمال خود بیاراید و در سایه کبریایش جای دهد و جامه برگزیدگانش بپوشاند. رکوع اول است، و سجود دوم. هر کس حقیقت اول را به جای آورد، شایستگی دومی را یافته است. در رکوع ادب (عبودیت) است و در سجود قرب (بهمعبود)؛ و کسی که به نیکی ادب نگذارد، قرب را نشاید. پس رکوع کسی را به جای آر که بادل خاضع برای خدا و تحت سلطه او ذلیل و بیمناک است و اعضای خود را از اندوه و ترس آنکه از بهره رکوع کنندگان بی نصیب گردیده فرود می آورد. و حکایت شده که ربیع بن خثیم با یک رکوع شب را به صبح می رساند و چون بامداد می شد قامت راست می کرد [خ ل: ناله می کرد] و می گفت: "آه، مخلصان پیشی گرفتند و ما از راه ماندیم." و رکوعت را کامل کن به اینکه پشت خود را راست نگاهداری؛ و از سر اینکه به همت خویش قیام به خدمت او کنی درگذر که جز به یاری او (این تو را میسر نگرود). و قلباً از وسوسه شیطان و خدعه‌ها و نیرنگهایش بگریز که خداوند تعالی مرتبه بندگان خود را به قدر تواضع ایشان بلند می دارد؛ و بدان اندازه که عظمت او بر باطن بندگان آشکار گردد به راههای فروتنی و کرنش (در برابر خود) هدایتشان می فرماید.» مصباح الشریعة، ص ۱۲. بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۱۰۸.

٦٠٥- ← پاورقی ۳۳۲.

است، چنانچه اهل معرفت فرموده‌اند؛ زیرا که رکوع اول است، و آن این مقامات است؛ و سجود ثانی است، و آن نیست جز مقام فناء در ذات. و نیز معلوم شود که قرب مطلق، که در سجود حاصل شود، میسور نیست جز به حصول رکوع علی الحقیقه؛ و کسی که صلاحیت برای ثانی بخواهد پیدا کند، باید قرب رکوعی و ادب آن را تحصیل کند. پس از بیان لطایف و سرائر رکوع و سجود، اشاره فرموده به آداب قلبیه آن از برای متوسطین. و آن اموری است که بعضی از امور عامه است، که ما در مقدمات ذکر نمودیم؛ و بعضی خاص به رکوع است. و چون اکثر این امور بیان شده است، از تفصیل آن صرف نظر نمودیم.

فصل پنجم

در رفع رأس از رکوع است

و سر آن رجوع از وقوف در کثرات اسمائیه است؛ چنانچه فرماید: و $\frac{3}{4}$ کَمَالِ التَّوْحِيدِ نَفَى الصِّفَاتِ عَنْهُ. ۶۰۶ زیرا که پس از حصول حال صحوا از فناء اسمائی، عبد سالك قصور و تقصیر خود را مشاهده کند؛ چه که مبدأ خطیئه آدمی، که ذریه او باید جبران آن کند، توجه به کثرات اسمائیه که باطن شجره است می باشد. و چون خطیئه خود، که ذریه است، و خطیئه آدم، که اصل خود است، دریافت، به مقام تذلل و نقصان خود پی برد و مهیای برای رفع خطیئه، که به خفض جناح در حضرت کبریا است، شود؛ و اقامه صلب از این مقام نماید، و با تکبیر بعد از رکوع رفع کثرات اسمائیه نماید، و صفرالید متوجه منزل ذلت و مسکنت و اصل ترابیت شود. و آداب مهمه آن، یافتن خطر بزرگ مقام، و چشانندن به قلب است با تذکر تام، و مجاهده در توجه به

۶۰۶- ← پاورقی ۴۶۷.

حضرت ذات و ترك توجّه به خود، حتی به مقام ذلت خویش، است.
و بدان ای عزیز که تذکر تامّ از حضرت حق و توجّه مطلق به باطن قلب به
آن ذات مقدّس، موجب گشوده شدن چشم باطنی قلب شود که به آن لقاء
الله، که قرّة العین اولیاء است، حاصل گردد: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ
سُبُلَنَا. ۶۰۷

۶۰۷- و آنان که در راه ما جهاد کنند هر آینه ایشان را به راههای خود هدایت می کنیم. (عنکبوت/ ۶۹)

باب ششم

در اشارهٔ اجمالیه به اسرار و آداب سجود است و در آن چند فصل است

فصل اوّل

در سرّ جملی آن است

و آن نزد اصحاب عرفان و ارباب قلوب، ترك خویشتن و چشم بستن از ماسوی؛ و به معراج یونسی - که به فرورفتن در بطن ماهی حاصل شد - متحقق شدن به توجه به اصل خویش بی رؤیت حجاب. و در سر بر تراب نهادن، اشارت به رؤیت جمال جمیل است در باطن قلب خاك و اصل عالم طبیعت. و آداب قلبیهٔ آن، یافتن حقیقت خویش و اصل ریشهٔ وجود خود است، و نهادن امّ الدّماغ، که مرکز سلطان نفس است و عرش الرّوح است، به ادنی

عُتِبَهُ مَقَامِ قَدَسٍ ، وَ دِيدَنَ عَالَمِ خَاكٍ اسْتَعْتَبَهُ مَالِكُ الْمَلُوكِ .
 پس ، سرّ وضع سجودی ، چشم از خود شستن است ؛ و ادبِ وضعِ
 رأس بر تراب ، اعلی مقامات خود را از چشم افکندن و از تراب پست تردیدن
 است . و اگر در قلب از این دعاوی که به حسب اوضاع صلاتی اشارت به آنها
 است علتی باشد ، پیش ارباب معرفت نفاق است . و چون خطر این مقام
 بالاترین خطرات است ، سالک الی الله را لازم است به جبلت ذاتی و فطرت
 قلبی متمسک به ذیل عنایت حقّ جلّ و علا گردد و با ذلّت و مسکنت عفو
 تقصیرات را طلب کند ، که این مقامی مخطور است که از عهدۀ امثال ما خارج
 است .

و ما چون در رسالۀ سرّ الصلوة این مقامات را به تفصیل ذکر نمودیم ، در
 این رساله خودداری کنیم ، و به روایت شریفۀ مصباح الشریعة برای آداب آن
 اکتفا نماییم .

فصل دوم

عن مصباح الشریعة . قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا خَسِرَ ، وَاللَّهِ ، مَنْ أَتَى
 بِحَقِيقَةِ السُّجُودِ وَلَوْ كَانَ فِي الْعُمُرِ مَرَّةً وَاحِدَةً . وَ مَا أَفْلَحَ مَنْ خَلَا بِرَبِّهِ فِي مِثْلِ ذَلِكَ
 الْحَالِ تُشْبِهُهَا بِمُخَادِعِ نَفْسِهِ ، غَافِلًا لَا هَيَأَ عَمَّا أَعَدَّهُ اللَّهُ لِلْسَّاجِدِينَ مِنْ أَنْسِ
 الْعَاجِلِ وَرَاحَةِ الْأَجَلِ . وَلَا بَعْدَ عَنِ اللَّهِ أَبَدًا مَنْ أَحْسَنَ تَقَرُّبُهُ فِي السُّجُودِ . وَلَا
 قَرَّبَ إِلَيْهِ أَبَدًا مَنْ أَسَاءَ أَدَبَهُ وَضَيَّعَ حُرْمَتَهُ بِتَعَلُّقِ قَلْبِهِ بِسِوَاهُ فِي حَالِ سُجُودِهِ .
 فَاسْجُدْ سُجُودَ مُتَوَاضِعٍ لِّلَّهِ تَعَالَى ذَلِيلٍ ، عَلِمَ أَنَّهُ خَلِقَ مِنْ تُرَابٍ يَطَّأُهُ الْخَلْقُ ؛ وَأَنَّهُ
 اتَّخَذَكَ (ركب - خ) مِنْ نَظْفَةٍ يَسْتَقْدِرُهَا كُلُّ أَحَدٍ ؛ وَ كَوْنٍ وَلَمْ يَكُنْ . وَ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ
 مَعْنَى السُّجُودِ سَبَبَ التَّقَرُّبِ إِلَيْهِ بِالْقَلْبِ وَالسِّرِّ وَالرُّوحِ . فَمَنْ قَرَّبَ مِنْهُ ، بَعْدَ مَنْ
 غَيْرِهِ ؛ أَلَا تَرَى فِي الظَّاهِرِ أَنَّهُ لَا يَسْتَوِي حَالُ السُّجُودِ إِلَّا بِالتَّوَارِي عَنْ جَمِيعِ
 الْأَشْيَاءِ وَالْإِحْتِجَابِ عَنْ كُلِّ مَا تَرَاهُ الْعَيُونُ ، كَذَلِكَ أَمْرُ الْبَاطِنِ . فَمَنْ كَانَ قَلْبُهُ

مُتَعَلِّقًا فِي صَلَوَاتِهِ بِشَيْءٍ دُونَ اللَّهِ تَعَالَى، فَهُوَ قَرِيبٌ مِنْ ذَلِكَ الشَّيْءِ بَعِيدٌ عَنْ حَقِيقَةِ مَا أَرَادَ اللَّهُ مِنْهُ فِي صَلَوَاتِهِ. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ.» وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: لَا أَطَّلِعُ عَلَى قَلْبِ عَبْدٍ فَأَعْلَمُ فِيهِ حُبَّ الْإِخْلَاصِ لِبَطَاعَتِي لَوَجْهِهِ وَابْتِغَاءِ مَرْضَاتِي، إِلَّا لَوَلَّيْتُ تَقْوِيمَهُ وَسَيَاسَتَهُ. وَمَنْ اشْتَغَلَ بِغَيْرِي، فَهُوَ مِنَ الْمُسْتَهْزِئِينَ بِنَفْسِهِ؛ وَمَكْتُوبٌ إِسْمُهُ فِي دِيْوَانِ الْخَاسِرِينَ. ٦٠٨

در این حدیث شریف جمع بین بیان اسرار و آداب فرموده. و تفکر در آن، طرقی از معرفت به روی سالک الی الله باز کند، و تأیی و جحد منکرین را درهم می شکند، و تأیید و تشیید اولیاء عرفان و اصحاب ایقان را می فرماید، و حقیقت انس و خلوت با حق و ترک غیر حق تعالی را گوشزد فرماید.

می فرماید: «به خدا قسم، زیان نبیند کسی که حقیقت سجده را به جای آورد، و لودر عمریک مرتبه. و روی رستگاری نبیند کسی که در این حال که ترک غیر است با حق خلوت کند، ولی شبیه به خدعه کنندگان باشد که صورتاً در خلوت و انس است ولی حقیقتاً غافل از حق و از آنچه خدای تعالی برای ساجدان مهیا فرموده که آن انس با حق است در این عالم و راحت است در آن عالم. و دور نیفتد از خداوند هرگز کسی که نیکو تقرب جوید به حق تعالی در سجود؛ و نزدیک نشود به حق تعالی هرگز کسی که اسائه ادب کند در سجود و حرمت آن را ضایع نماید به اینکه قلب خود را به غیر حق متعلق کند در حال سجود. اکنون که شمه ای از سر سجود را دانستی، سجود کن سجده ١٩٥ کسی که متواضع و ذلیل است در پیشگاه قدس حق تعالی؛ و نظر به حال نقص و بی نوایی خود کن؛ بدان که خلق شدی از خاکی که پایمال خلائق است، و از نطفه ای که همه کس از او اجتناب و استقذار کند، و تکوین شده در صورتی که شیء مذکوری نبوده. و خدای تعالی معنی سجود را سبب تقرب به خود

٦٠٨- مصباح الشریعة، «الباب السادس عشر، فی السجود.»

قرار داده - تقرب به قلب و سر و روح . پس ، کسی که به حق نزدیک شد ، از غیر حق بعید شود ؛ چنانچه سجده در ظاهر حاصل نشود مگر به موارد از همه اشیاء و احتجاب از هرچه چشم آن را ببیند ؛ همین طور امر باطن . پس ، کسی کی قلبش متعلق به غیر حق شود در نماز ، به آن چیز نزدیک ، و از آنچه که حق اراده فرموده بعید شود ؛ چنانچه حق فرماید که : ” ما قرار ندادیم برای یک نفر دو قلب . ”^{۶۰۹} و رسول خدا فرمود که خدای تعالی فرمود که ” من اطلاع بر قلب بنده ای که در آن حبّ اخلاص برای طاعت من و به دست آوردن رضای من است پیدا نکنم ، مگر آن که خودم متولیّ تمشیت امور او شوم و تدبیر کارهای او فرمایم . و کسی که به غیر من مشغول باشد ، از استهزاء کنندگان محسوب است و اسم آن در دیوان زیانکاران مکتوب شود . ”^{۶۱۰}

فصل سوم

در حدیث است که چون نازل شد : فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ،^{۶۱۰} رسول خدا فرمود : « این را در رکوع قرار دهید . » و چون نازل شد قول خدای تعالی : سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى ،^{۶۱۱} فرمود : « این را در سجود خود قرار دهید . »^{۶۱۲}

و در حدیث شریف کافی است که : « اول اسمی را که خداوند برای خود اتخاذ فرمود « العلیّ » و « العظیم » بود . »^{۶۱۳} و شاید « العلیّ » اول در اسماء ذاتیه باشد ، و « العظیم » اول در اسماء صفاتیّه .

و بدان که در سجود ، چون سایر اوضاع صلاتی ، هیئتی و حالی و ذکرهای

۶۰۹ - (احزاب/۴)

۶۱۰ - « پس نام پروردگار بزرگ خود را تسبیح گوی . » (واقعه/۷۴)

۶۱۱ - « نام برتر پروردگارت را تسبیح گوی . » (اعلی/۱)

۶۱۲ - مجمع البیان ، ج ۹ ، ص ۲۲۴ . در ذیل آیه ۷۴ سوره «واقعه» .

۶۱۳ - اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۱۵۳ ، « کتاب التوحید » ، « باب حدوث الاسماء » ، حدیث ۲ .

و سرّی است. و این امور برای کَمَل طوری است که در این رساله بیان آن اشارت شده، و تفصیلاً بی تناسب است. و از برای متوسطین هیئت آن ارائه خاکساری و ترك استكبار و خودبینی است. و اِرغام اَنف، که از مستحَباب مؤکده بلکه ترك آن خلاف احتیاط است، اظهار کمال تخضع و تذلل و فروتنی است؛ و نیز توجه به اصل خویش و یادآوری از نشئه خود است. و رؤسای اعضای ظاهره، که مَحال ادراك و ظهور تحريك و قدرت است که همین هفت یا هشت عضو است، بر زمین مذلت و مسکنت نهادن علامت تسلیم تام و تقدیم تمام قوای خود است و خارج شدن از خطیئه آدمیه است.

و چون تذکر این معانی در قلب قوی شد، کم کم قلب از آن منفعل شده حالی دست دهد که آن حالت فرار از خود و ترك خودبینی است؛ و نتیجه این حال، حصول حالت انس است؛ و دنباله آن، خلوت تام حاصل شود و محبت کلی پیدا شود.

و اما ذکر سجده، متقوم از تسبیح که تنزیه از توصیف و قیام به امر است، یا تنزیه از تکثیر اسمائی است؛ یا تنزیه از توحید است؛ چه که توحید «تفعیل» است، و آن از کثرت به وحدت رفتن است؛ و این خالی از شائبه تکثیر و شریک نیست؛ چنانچه توصیف به علو ذاتی و تحمید نیز خالی از شائبه این معانی نیست.

و «العلی» از اسماء ذاتیه است. و به حسب روایت کافی، اول اسمی است که حق برای خود اتخاذ فرموده؛ یعنی، اول تجلی ذات برای خود است. و عبد سالک چون از خود در این مقام فانی شد و ترك عالم و آنچه در آن است نمود، مفتخر به این تجلی ذاتی شود.

و بدان که چون رکوع اول و سجود ثانی است، تسبیح و تحمید در آنها > فرقهها دارد. و نیز «رب» در آن دو مقام، فرق دارد؛ زیرا که «رب» چنانچه اهل معرفت گفته اند، از اسماء ذاتیه و صفاتیّه و افعالیّه است به سه اعتبار. بنابراین، «رب» در اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ از اسماء فعلیه شاید باشد به مناسبت مقام قیام، که مقام توحید افعالی است؛ و در رکوع از اسماء صفاتیّه است به

مناسبت اینکه رکوع مقام توحید صفات است؛ و در سجود از اسماء ذاتیه است به مناسبت آن که سجود مقام توحید ذات است. و «تسبیح» و «تحمید» نیز در هر یک از مقامات واقع شد، مربوط به آن مقام است.*

فصل چهارم

چنانچه در صلوة معراج است، سجده غشوه و صعق در نتیجه مشاهده انوار عظمت حق است. و چون عبد از خود بی خود شد و حال محو و صعق برای او دست داد، عنایت ازلی شامل حال او شود و به الهام غیبی ملهم شود. و ذکر سجود و تکرار آن برای حصول حال صحو و به خود آمدن است. پس چون به خود آمد، آتش اشتیاق مشاهده نور حق در قلبش مشتعل گردد، و سر از سجده بردارد؛ و چون در خود بقایایی بیند از انانیت، با دست اشاره به رفض آن کند؛ پس، تجلی نور عظمت ثانیاً بر او شود و بقیه انانیت را بسوزاند و فانی از فنا شود، و تکبیر گویان حالت محو کلی مطلق و صعق تام حقیقی برای او حاصل شود؛ پس، دستگیر غیبی به الهام اذکار او را متمکن در مقام کند؛ و حالت صحو در این مقام، که صحو مقام ولایت است و از هر احتجاب و آرایش خلقی منزّه است، برای او دست دهد؛ و حال تشهد و سلام، که از احکام کثرت است، نیز در این صحو بعدالمحو حاصل شود. و تا این جا تمام دائره سیر انسانی تکمیل و تتمیم شود.

* در نسخه خطی، قبل از آغاز فصل چهارم، حضرت امام مطلبی نزدیک به دو صفحه با عنوان «تنبیه عرفانی» مرقوم فرموده‌اند، اما سپس به علامت حذف بر روی این قسمت قلم کشیده و در حاشیه مرقوم فرموده‌اند: این تنبیه زیاد است و باید محو شود تا آخر. در استنساخ مجلد کتاب نیز این قسمت موجود نیست؛ اما مطلب مزبور در چاپهای قبلی این کتاب درج گردیده است. در این چاپ این قسمت حذف گردید.